جوان از نظر عقل و احساسات

جلد اول

نویسنده : آیت الله محمد تقی فلسفی رحمه‌الله

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

مقدمه

به نام خدا

کتابی که اکنون به عنوان گفتار فلسفی درباره جوان از نظر عقل و احساسات تقدیم خوانندگان عزیز می شود شامل قسمتی از سخنرانیهای خطیب نامی معاصر و دانشمند معظم جناب آقای محمد تقی فلسفی واعظ مشهور می باشد که در دو مجلد تنظیم شده است . بخش اول آن ، که کتاب حاضر است ، مشتمل بر پانزده فصل می باشد.

کسانی که به بیانات شیوا و رسای معظم له آشنائی دارند می دانند که این گوینده توانا مطالب علمی و مشکل را با بیانی ساده و نافذ و قابل فهم عموم ایراد نموده و هر کس به فراخور ذوق خود از هر طبقه و مرتبه ای که باشد از آن استفاده می کند.

آموزش ، پرورش و تربیت جوان ، که موضوع بحث این کتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روانشناسان و مربیان تعلیم و تربیت می باشد و درباره آن کتابهای بیشماری نوشته اند. اسلام نیز به این امر توجه کامل داشته و در قرآن کریم و احادیث ، پیرامون معاد مطالب بسیاری به مسلمین گفته شده است .

در گفتارهای این کتاب ، معظم له ، درباره مسایل مربوط به تمایلات ، احساسات و عقل جوانان بحث می نماید و با استفاده از نظریه های آنان و انتقاد از بعضی از مکاتب ، حقایق نهفته را آشکار و برتری اسلام را از لحاظ علمی روشن می نماید.

در این گفتارها از آیات و احادیث مربوطه با اسلوب تازه ای ضمن بحثهای متنوع استفاده شده و نیز مقالات علمی و نظریه های دانشمندان غرب به مناسبت عینا نقل گردیده است .

دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، پس از کسب موافقت معظم له ، به منظور آشنایی بیشتر عموم مردم با مبانی اسلام ، با تاءییدات خداوند متعال تصمیم به چاپ مجموعه آثار ایشان گرفت تا پس از چاپ ، با بهای مناسب در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

پاییز 1377

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ارزش جوانی

قال الله العظیم فی کتابه : ... (اللَّـهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُوَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ)[2]»

اطوار مختلف کودکی و جوانی و پیری ، در برنامه زندگی طبیعی انسان ، قانون قطعی تکوین و سنت اجتناب ناپذیر الهی در نظام آفرینش است . قرآن شریف این سه مرحله را در ضمن یک آیه بیان فرموده و آن را مستند به اراده خداوند توانا کرده است .

(اللَّـهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُوَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ)

این خداوند بزرگ است که شما را از نطفه ضعیف آفریده ، و در شرایط ضعف و ناتوانی دوران کودکی پرورش داده است . پس از دوران ضعف به شما قوت و نیروی جوانی بخشیده و سپس برای شما روزگار ضعف و پیری مقدر فرموده است . خداوند آن چه را که اراده فرماید خلق می کند و مشیتش بر اساس علم و قدرت استوار است .

فروع زندگی

ایـام جـوانی دوران درخشـندگی و فـروع زنـدگی اسـت . دوران سـرور و شادمانی است . دوران قوت و قدرت است . دوران نشاط و امید اسـت . دوران کار و کوشش است . دوران شور و هیجان است .

یکی از بزرگ ترین سرمایه های هر مملکـت ، نیـروی انسـانی آن مملکـت است و مهم ترین نیروی انسانی هر کشور را در نسل جوان آن کشور مـی تـوان یافت . قدرت و نیروی جوانی است که می تواند بر مشکلات زندگی فائق آید و راه های سخت و ناهموار را به آسانی بپیماید.

نیروی جوانی

مزارع سرسبز و خرم با سعی و کوشش نسل جوان آباد است . چرخ های عظیم صنایع سنگین با نیروی جوانان در حرکت است . ذخایر طبیعی که در اعمال معادن نهفته است ، با همت نسل جوان استخراج می شود، کاخ های مجلل و آسمان خراش های بزرگ جهان را اراده خستگی ناپذیر جوانان به پا داشته است . عمران و آبادی ها مدیون کار و کوشش نسل جوان است . پایه های اقتصاد کشورها بر نیروی فعاله جوانان استوار است . دفاع از مرزها و حفظ استقلال و امنیت مملکت ها بر عهده نسل جوان است . خلاصه ، در همه کشورها، آثار پر ارج فعالیت جوانان در تمام مظاهر زندگی مشهود است و نیروی خستگی ناپذیر نسل جوان ، مایه امیدواری تمام ملت هاست .

آغاز زندگی اجتماعی

با فرارسیدن ایام جوانی ، زندگی کودکی و طفیلی گری سپری می شود. آدمی به محیط مسؤولیت شخصی قدم می گذارد و به انجام وظایف عمومی مکلف می شود. بلوغ و جوانی ، که آغاز زندگی اجتماعی بشر است ، در تمام خانواده ها و بین کلیه ملل و اقوام مورد توجه مخصوص بوده و آن را یک تحول مهم و انقلاب پر ارج در حیات آدمیان تلقی می کردند. در ادوار گذشته ، بعضی از اقوام ، فرارسیدن ایام بلوغ را با انجام مراسم و تشریفات خاصی اعلام می نمودند.

«شروع به زندگانی اجتماعی چیزی است که در همه ادوار، موضوعی جدی تشخیص داده شده و غالبا با تشریفاتی تواءم بوده است . در نزد اقوام بدوی ، برای شروع دوره تکلیفم ، جشن های مذهبی برقرار می گشت و این علامت آن بود که جوان ، گذشته از این که می تواند تولید مثل کند و در ازدیاد نوع بکوشد، از زندگی خانوادگی قدم فراتر نهاده ، وارد زندگی فعال برای همکاری با قبیله خود شده است .

رسوم وحشیانه

اعمال عجیب و رسوم وحشیانه ای که لوی بروهل درباره آن ها تحقیقات کرده و به فرانسویان شناسانده است ، برای به عمل می آمدند که جوان را به معتقدات و سنین ایل و طایفه وی این آشنا سازند. با این کارها، جوان را برای زحمات جنگی آماده می ساختند. وی می بایست بدون آن که از خود تاءثر نشان دهد، کندن یک دندان یا خال کوبی بدن را تحمل نماید. دختر جوان نیز مجبور بود وظایف اجتماعی جنسی خود را انجام دهد. مثلا می بایست روزها در سکوت و انزوا، و یا در حمام های خاص تنظیف ، روزه بگیرد تا وظایف آتیه وی ، از لحاظ مادری و زندگی زناشویی به وی خاطر نشان گردد.

«در تمدن های عهد عتیق نیز تشریفاتی وجود داشت . در آتن این تشریفات در حدود هیجده سالگی به عمل می آمد و در رم هنگامی انجام می گرفت که جوان جامه کودکی را از تن درآورده و به لباس و جبه اشخاص بزرگ ملبس می گشت . در دوران ملوک الطوایفی ، نجیب زادگان که به خدمت شاهزادگان گماشته می شدند، از چهارده سالگی موظف بودند سپر برداشته و همراه آقای خود به جنگ بروند.»[4]

«اگر موضوع جوانان یک مسئله دائمی و مربوط به تمام ادوار است ، در اوضاع و احوال خطرناک فعلی دنیا، مسئله مهم و عمده روز است . مدت های مدید، همه از کیفیات دوران بلوغ جاهل بودند. بالعکس ، امروز، همان طور که اکتشاف یک قاره جدید توجه عده زیادی را به طرف آن جلب می کند، مسئله بلوغ نیز توجه عده روزافزونی را جلب کرده است .

سیاسیون به جوانان اتکا می کنند، رمان نویسان شخصیت های خود را از بین آنان انتخاب می نمایند، روزنامه نویسان از ایشان ستایش می کنند و حتی تملق می گویند و خلاصه در اطراف آنها محیط اسرارآمیزی به وجود آورده اند.»[6]»

علی علیه‌السلام فرموده : دو چیز است که قدر و قیمتشان را نمی شناسد، مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد. یکی جوانی و دیگری تندرستی و عافیت است .

نعمت مجهول

در این حدیث ، علی علیه السلام ، نعمت جوانی را در ردیف بـزرگ تـرین نعمـت های الهی ، یعنی صحت و سلامت ، آورده است و بـه انـدازه ای آن را مجهـول القدر دانسته ، که می فرماید تنها در موقع فقدان جوانی می توان به ارزش آن پی برد.

به پیری خاک بازیگاه طفلان مـی که شاید بشـنوم زان خـاک بـوی

کـــــــنم بـــــــر ســـــــر نوجـــــــــــــــــــــوانی را

«قال رسول الله علیه و آله : ان العبد لاتزول قدماه یوم القیمة حتی یساءل عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه .[8]»

چهار اندرز

امام صادق علیه‌السلام فرموده : از مواعظ لقمان حکیم به فرزند خود این بـود کـه فرزند من ، بدان فردا، که در پیشگاه الهی برای حساب حاضر می شوی ، درباره چهار چیز از تو می پرسند: جوانی ات را در چه راه تمام کردی ؟ عمـرت را در چه کافر فانی نمودی ؟ ثروتت را چگونـه بـه دسـت آوردی ؟ و آن را چـه راه صرف کردی ؟

جوان و دنیای کنونی

در دنیای کنونی ، موضوع جوانان و ارزش و اهمیت آنان ، زبانزد تمام ملل و اقوام بشری شده و همه جا صحبت از نسل جوان است . محققین دانشمند درباره این امر مهم از جهات مختلف علمی بحث ها کرده اند. نویسندگان و گویندگان توانا درباره آن کتاب ها نوشته و سخنرانی ها نموده اند، و خلاصه ، این مطلب بزرگ و قابل ملاحظه ، توجه عموم جهانیان را به خود معطوف نموده و پیوسته دامنه آن توسعه می یابد.

در این میان ، کسانی دچار تندروی و افراط شده و جوانان را از اندازه واقعی که شایسته آنهاست بالاتر برده اند و بعضی دچار کندروی و تفریط شده و جوانان را، به علت خامی و نداشتن تجربه های علمی و عملی ، از حد واقعی خویش تنزل داده اند و کسانی ، با توجه به جهات کمال و نقض جوانان ، راه اعتدال را پیموده اند.

موریس دبس می گوید:

«قبل از جنگ 45 1939، من از این عقیده پشتیبانی کرده بودم که جوانی یکی از ارزش های ذی قیمت بشری است و ما باید درس های سودبخش و مفیدی از این مکتب بگیریم . حوادث بعدی ایمان مرا برای این موضوع ثابت تر نمودند. اما باید توجه داشت که جوانی ، تنها ارزش ممکن نیست . امروزه برخی در راه تمجید شور و حرارت جوانان تازه کار، به راه اغراق می روند و به نظر ایشان ، شور و حرارت جوانان ، غایت کمال را می رساند و کمال مطلوب آن است که ما بتوانیم حداکثر استفاده را از این نیرو به دست آوریم .

زشت و زیبای جوانی

این فکر، یک انحراف طبیعی و خطرناک است . طبیعی است از این لحاظ که هر کس در احوال جوانان مطالعه کند، تصدیق می نماید که به خصوص ، دوران شور و هیجان جوانی ، بهترین ادوار زندگی است و صفات این سنین ، به خصوص نمونه صلاح و کمال می باشد. خطرناک است از این لحاظ که نباید مشاهده کیفیات عالی این دوران ، ما را از نقایص آن غافل نماید. زیرا میل و علاقه ایشان به سوی امور مطلق ، خود امر مطلقی نیست . گذشته از آن ، اگر بخواهیم افراط کرده و اعمال جوانان را معجزه بنامیم ، دیری نخواهد پایید که روح خودبینی و پرادعایی و غرور احمقانه و وقاحت در ایشان پیدا می شود. قدرت عمل و خود عمل را به یکدیگر مخلوط ننماییم .

فراموش نکنیم که جوانی ، خود یکی از ارزش های زندگی است و باید مانند همه ارزش ها، رعایت سلسله مراتب را کرده و از ارزش های عالی تر اطاعت و تبعیت نماید. شجاعت ، تقوا محسوب نمی شود، مگر در مقام دفاع از یک ارزش عالی تر، و آن دفاع از خطری است که زندگانی را تهدید می کند. در غیر این صورت ، شجاعت تغییر شکل داده ، به شدت تبدیل می گردد. بنابراین ، بلوغ از نظر خود، جز بلوغ زیست شناسی و بلوغ روان شناسی ارزش دیگری ندارد و این جز یک حلقه کوچک از زنجیر زندگی نیست . ارزش هنگامی پیدا می شود که از این مقام تجاوز نماییم .

درست است که جوانی به زودی می گذرد و چشم هایی که به مشاهده زیبایی حریص بوده اند، از ملاحظه این که گل ها پژمرده می شوند اندوهناک می گردند. علت آن است که آنان از علت غایی وجود گل ، یعنی میوه غافل بوده اند.

فراموش کردن یا انکار کردن ارزش بلوغ ، موجب زوال مـی باشـد. تاءسـف خوردن بر این دوره ، ضعف محسوب می شود. پرستیدن آن اشـتباه اسـت . آن چه باید کرد آن است که از بهترین کیفیات آن ، مانند یک نیروی محرک ، یـک مثال زنده ، یک برنامه عملی ، استفاده نماییم .»[10]

او در جنگ بدر در رکاب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ بـود و در جنگ احد نیز حضور داشت و پرچم مخصوص پیغمبر ﷺ در دست او بود و در همان جنگ به درجه شهادت نایل شد. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیـه‌وآلـه‌وسـلم ﷺ مدتی مردم را در خفا به اسلام دعوت نمود. پـس از آن کـه عـده قابـل ملاحظه ای از زن و مرد به آن حضرت گرویدند، به امر الهی ، دعـوت خـود را آشکار کرد. از آن موقع ، علنا در مجامع عمومی مکه تلاوت قرآن مـی نمـود و برنامه های اسلام را با مردم به میان می گذارد.

مسافرینی که در طول ایام سال برای عبادت و زیارت ، از اطراف به مکه می آمدند، اغلب در مجالس عمومی آن حضرت شرکت مـی کردنـد و بـه سـخنان حکیمانه اش گوش فرا می دادند. پـس از مراجعـت ، آن چـه را کـه از پیغمبـر اسلام ﷺ و روش مسلمین دیده و شنیده بودند، برای سـایر مـردم بیـان مـی کردند. رفته رفته ، گفتار پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلـه‌وسـلم ﷺ در سراسـر جزیرة العرب ، به خصوص در شهر مدینه پخش شد و کم و بـیش ، مـردم ، از اساس اسلام و برنامه های آن آیین مقدس آگاه شدند. در نتیجه ، دین اسلام در گوشه و کنار طرفدارانی پیدا کرد و کسـانی قبـل از درک محضـر پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، به تعالیم آن حضرت متمایل شدند.

روزی دو نفر از محترمین مدینه ، از قبیله خزرج ، به نـام اسـعد بـن زراره و ذکوان بن عبد قیس به مکه آمدند و در شرایط بسیار مشکل و ناراحت کننده ای

به محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ شرفیاب شدند. آنان پس از استماع بیانات کوتاه و نافذ آن حضرت ، صریحا اسلام آوردند و اعتقاد قلبی خود را اعلام کردند.

«ثم قالا یا رسول الله ابعث معنا رجلا یعلمنا القرآن و یدعو الناس الی امرک .» سپس از حضرت درخواست نمودند کسی را به نمایندگی خود با آنها به مدینه بفرستد که قرآن را به مردم بیاموزد و آنان را به آیین اسلام دعوت نماید.

در آن روزگار، مدینه یکی از مهم ترین شهرهای جزیرة العرب بود و دو قبیله بزرگ و معروف ، به نام اوس و خزرج در آن زندگی می کردند که بدبختانه نسبت به یکدیگر کینه و دشمنی داشتند و سالیان دراز با هم در جنگ و ستیز بودند.

اکنون برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ و عموم مسلمین که در شرایط سخت و ناگواری زندگی می کنند، فرصت مهمی پیش آمده است . زیرا دو مرد نامی و دو شخصیت بارز مدینه درخواست دارند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ نماینده ای به مدینه بفرستد که علنا مردم آن شهر را به آیین اسلام دعوت نماید.

پیشوای اسلام و پیروان آن حضرت می دانند که اگر از این فرصت گران بها به خوبی استفاده شود، اگر نماینده پیغمبر اکرم ﷺ بتواند با روش صحیح و عالمانه ، دین اسلام را به مردم مدینه معرفی نماید، به طوری که آنان اسلام را بپذیرند و به تعالیم قرآن شریف ایمان بیاورند، موفقیت بسیار عظیم و درخشانی نصیب مسلمین خواهد شد. زیرا در مقابل محیط محدود و پرخفقان مکه و در برابر فشارهای جانکاه و طاقت فرسای مشرکین ، مهم ترین پایگاه را برای تبلیغ و مبارزه به دست خواهند آورد و در کمال آزادی و صراحت ، با همکاری مردم

مدینه ، به نشر معارف اسلام و برهم ریختن اساس شرک و ستمکاری موفق خواهند شد.

اولین بار است که شهر بزرگ و پر اختلاف مدینه ، از نبی اکرم ﷺ درخواست نماینده کرده است . اولین بار است که پیشوای اسلام تصمیم گرفته است به خارج از مکه نماینده رسمی بفرستد. بدون تردید، کسی که برای آن نمایندگی معین می گردد و برای انجام چنین ماءموریت خطیری برگزیده می شود، باید از هر جهت شایسته و لایق باشد تا بتواند از طرفی به اختلافات خونی اوس و خزرج خاتمه دهد و محیط مهر و محبتی به وجود آورد، و از طرف دیگر، مرام مقدس اسلام را طوری نشر و تبلیغ نماید که در دلهای مردم اثر کند و صمیمانه به آن مؤ من و معتقد شوند.

پیشوای اسلام ، از میان همه مسلمانان سالخورده جوان و از بین تمام اصحاب و یاران ، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن ماءموریت مهم به مدینه فرستاد.

«فقال رسول الله ﷺ لمصعب بن عمیر و کان فتی حدثا... و امره رسول الله بالخروج مع الاسعد و کان تعلم من القرآن کثیرا.[12]»

مصعب بن عمیر اول کسی است که در مدینه اقامه جمعه و جماعت کرد و به دست او اسید بن خضیر و سعدبن معاذ قبول اسلام کردند و این پیروزی های درخشان در اسلام برای افتخار و بزرگی او کافی است .

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ می دانست در شهر مدینه مردان سالخورده و شخصیت های وزین و مسن بسیارند و برای آنان پذیرفتن او امر یک جوان بسی دشوار است . پیشوای اسلام می توانست از بین اصحاب خود، مرد سالخورده ای را به نمایندگی خویش برگزیند و به مدینه بفرستد، یا آن که

چند نفر را با هم ، به اسم یک هیئت نمایندگی انتخـاب و آن ماءموریـت را بـه آنان محول فرماید، ولی از این که پیغمبر اکرم ﷺ تنها مصعب بن عمیر جوان را برای این ماءموریت برگزید و او را به نمایندگی به شـهر مدینـه ، کـه آن روز برای آن حضرت به منزله یک کشور بیگانه بود فرستاد، می توان نتیجـه گرفـت که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ خواهد عملا به پیروان خود بفهمانـد که در مکتب اسلام ، شرط اساسی عهـده دار شـدن مشـاغل بـزرگ مملکـت ، صلاحیت و شایستگی است ، نه تعداد سنین زندگی . اگر در نسل جوان مملکت افراد لایقی باشند، لازم است از وجودشان استفاده کرد و کارهای مهم کشـور را به آنان محول نمود.

دوم . شهر مقدس مکه ، مرکز جزیرة العرب و مورد توجـه و احتـرام عمـوم قبایل و عشار بود. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ ، که خـود در مکـه متولد شده و همان جا به افتخار نبوت نایل آمده بود، به آن شـهر علاقـه بسـیار داشت ، ولی سختگیری و فشار مشرکین آن چنان زنـدگی را بـر آن حضـرت و یارانش غیرقابل تحمل کرده بود که ناگزیر شد مکه را ترک گوید و از سـرزمین محبوب خویش دل برگیرد و به مدینه مهاجرت نماید.

فعالیت مؤ ثر و تبلیغات نافذ مصعب بن عمیر، قبلا زمینه را برای ورود پیغمبر اکرم ﷺ مهیا کرده بود و مردم مدینه با آغوش بـاز آمـاده پـذیرایی پیشـوای اسلام و پیروان آن حضرت بودند.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ به مدینه آمـد و مسـلمین مکـه نیـز تدریجا وارد آن شهر شدند. رفته رفته اسلام در مدینه قـوت گرفـت و مسـلمین مکه و مدینه ، که آن روز به نام مهاجر و انصـار خوانـده مـی شـدند، متشـکل گردیدند و در کمال خلوص و صمیمیت ، به رهبری پیشوای خود، فعالیت هـای اساسی و همگانی خویش را برای بسط اسلام و پیشرفت مسلمین آغاز نمودند.

بزرگ ترین آرزویی که آن روز مسلمین در دل داشتند این بـود کـه مکـه را فتح کنند و کعبه مقدس را از ید مشرکین خـارج ، و از لـوث وجـود بـت هـای گوناگون تطهیر نمایند، زیرا می دانستند با فتح مکه ، یعنی مرکز جزیرة العـرب ، راه پیشرفت اسلام از هر جهت هموار خواهد شد، و تعالیم آسمانی رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ همه جا با سرعت پیشرفت خواهد کرد.

فتح مکه

به خواست خداوند، این آرزوی بزرگ جامه عمل پوشید و پیشوای عالی قدر اسلام ، با سربازان سلحشور و با ایمان خود، مشرکین را غافلگیر کردند و بدون احتیاج به زد و خوردهای خونین ، به مکه قدم گذاردند. بت ها را شکستند و آن لکه های ننگ را نابود کردند. حرم خدا از پلیدی شرک پاک شد، و بانگ الله اکبر، از بام کعبه مقدس ، به تمام شهر طنین انداخت .

پس از فتح مکه طولی نکشید که جنگ حنین پیش آمد. ناچار باید رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ و سربازانش از مکه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر، که به تازگی از ید مشرکین خارج شده ، فرماندار لایق و مدبری تعیین شود که در کمال شایستگی به کارهای مردم رسیدگی کند و به علاوه ، از بی نظمی هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند، جلوگیری نمایند.

پیشوای اسلام ، از بین تمام مسلمین ، جوان بیست و یکساله ای را به نام عتاب بن اسید، برای اشغال آن مقام بزرگ برگزید و به نام وی فرمان صادر کرد.

«و ولی ﷺ عتاب بن اسید و عمره احدی و عشرون سنة امر مکة ، و امره ان یصلی بالناس و هو اول امیر صلی بمکة بعد الفتح جماعة .[14]»

پیغمبر اکرم ﷺ به عتاب بن اسید، فرماندار برگزیده خود فرمود: آیا می دانی تو را به چه مقامی گمارده و بر چه قومی فرمانروا کرده ام ؟ تو را حاکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه معظمه نموده ام . اگر بین مسلمین کسی را از تو شایسته تر می شناختم ، حتما این مقام را به وی محول می کردم . عتاب بن

اسید روزی که از طرف پیشوای بزرگ اسلام به مقام فرمانداری مکـه برگزیـده شد، سنش در حدود بیست و یکسال بود.

انتساب آن جوان به چنین مقام بزرگـی ، باعـث رنجـش خـاطر و آزردگـی شدید رجال عرب و بزرگان مکه شد. زبان به شـکایت و اعتـراض گشـودند، و گفتند رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم ، به همین جهت جوان نورسی را بر مشایخ عرب و بزرگـان حـرم ، امیر و فرمانروا کرده است .

سخنان گله آمیز مردم به سمع مبارک آن حضرت رسید، نامه مفصلی خطـاب به مردم مکه نوشت و در کمال صراحت ، مراتب شایستگی و لیاقت عتـاب بـن اسید را خاطر نشان فرمود و تاءکید کرد که تمام مردم مؤ ظف اند از او امـر وی اطاعت نمایند و دستورهای او را به کار بندند. در پایان نامه ، با جمله کوتاهی ، اعتراض نابه جای مردم را جواب داد:

«و لایحتج منکم فی مخالفته بصـغر سـنه فلـیس الاکبـر هـو الافضـل ، بـل الاءفضل هوالاکبر[16].»

فرماندهی سپاه

بدون تردید فرماندهی چنین سپاه عظیمی فوق العاده مهم و شایان ملاحظه است و حتما باید لایق ترین افسران ، از طرف پیشوای اسلام ، برای آن مقام خطیر برگزیده شود. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﷺ اسامة بن زید را طلبید و پرچم فرماندهی را با دست خود برای او بست و امارت لشگر را به وی محول فرمود.

«واستعمله النبی ﷺ و هو ابن ثمانی عشر سنة .[18]»

رسول اکرم ﷺ از شنیدن سخنان طعن آمیز بعضی از افسران ، به سختی خشمگین شد. منبر رفت . پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

- مردم ! این چه سخنی است که درباره فرماندهی اسامه از بعضی از شما به من رسیده است ؟ طعنه های امروز شما تازگی ندارد. چند سال قبل که زیدبن حارثه ، پدر اسامه ، را به فرماندهی لشکر، در جنگ موته تعیین کردم ، زبان به طعن و ملامت گشودید. به خداوند بزرگ قسم یاد می کنم که دیروز زیدبن حارثه برای امارت لشکر شایسته بود و امروز نیز فرزندش اسامه شایستگی دارد. باید همه شما از وی اطاعت نمایید.

پافشاری و اصرار پیغمبر اکرم ﷺ در پشتیبانی از جوانان لایق و تثبیت مقام آنان ، اثری عمیق در افکار عموم مسلمین گذارد. آنان که درباره نسل جوان به غلط فکر می کردند، رفته رفته به خطای خود پی بردن و تعصب های جاهلانه را از صفحه خاطر زدودند.

ابو ایوب یکی از انصار محترم و از صحابه رسول اکرم ﷺ است . او همواره نسبت به آیین مقدس اسلام وفادار بوده و در طول ایام زندگی خود در چند جبهه جنگ شرکت کرد و دوش به دوش سربازان مسلمین فداکاری نمود.

«و لم يتخلف عن الجهاد الا عاما واحدا فانه استعمل على الجيش رجل شاب فقعد ذلک العام فجعل بعد ذلک يتلهف و يقول و ما على مـن اسـتعمل علـى . 1 جوان از نظر عقل و احساسات

جمال جوانی

قال الله العظيم فى كتابه : ...(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّـهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ) [21]

دو صفت مطبوع

در ایام بلوغ به طور طبیعی دو صفت مطبوع و جذاب در جوانان نورس بروز می کند: یکی شکفته شدن غریزه جنسی و دیگری طراوت و زیبایی ایام شباب . گرچه تمایل جنسی خود به تنهایی عامل بسیار مـؤ ثـری بـرای جلـب جـنس مخالف و حفظ نسل بشر است ، ولی خداوند این تمایل آتشین را بـا زیبـایی و جمال دختران و پسران آراسته و از این راه رغبت آمیزش را در آنان سوزان تـر کرده و میل پیوستگی آن را به یکدیگر تشدید نموده است .

زیبایی حیوانات

جمال و زیبایی دوران بلوغ مخصوص نوع بشر نیست ، بلکه خداوند در نظام آفرینش ، بسیاری از حیوانات را نیز از این مزیت برخـوردار فرمـوده و غریـزه شهوتشان را با زیبایی اندام آرایش کرده و بدین وسیله از جاذبه جنسی آنها کـه حافظ صورت نوعیه است ، حمایت بیشتری فرموده است .

«این مطلب غیر قابل انکار است که در خاتمه دوران بلوغ ، در غالـب انـواع حیوانات ، یک نوع شکفتگی بدنی دیده می شود، و به خصوص در نـزد طیـور، به وسیله آوازها و رنگ شدید پر و بالها آشکار می گردد.»[23]

«یک بومی استرالیایی ، درست مانند مهرویاتن پاریسی ، همشیه همراه خـود مقداری رنگ های زرد و سرخ و سفید دارد تـا گـاه بـه گـاه در زیبـایی خـود دستکاری کند. هر وقت سرخاب و سفیداب وی در شرف تمام شدن باشـد، بـه مسافرت های خطرناک و دور و دراز می پـردازد تـا زاد و توشـه جدیـدی بـه چنگ آورد. در روزهای عادی ، این مرد بومی به آن قناعت می کنـد کـه لکـه های رنگی بر دو گونه و دو شانه و سینه خود بگذارد، ولی در جشن ها، اگـر از سر تا قدم خود را رنگین نکند، احساسی به او دست می دهد که شبیه اسـت بـه احساس مردمان برهنه در نزد ما.»[25]

زیبایی ممکن است در طبیعت و یا آثار هنری که از دست انسان بیـرون مـی آید، وجود داشته باشد، ولی برای آن که شخص ، زیبایی را دوست داشته باشـد و یا آن که زیبایی طبیعی را تشخیص دهد، باید قبلا، کم و بیش خود را مسـتعد کرده و به عبارت دیگر، پرورش یافته باشد. شناسایی عالم خـارجی عبـارت از بازشناسی است ، این است که گفته اند چهره و سیمای هر شیئی به نسبت درجه فرهنگ اشخاص فرق می کند.»[27]

اسلام و پرورش حسن زیبایی

آیین مقدس اسلام ، که برنامه جامع سعادت و کامیابی بشر است ، به موضوع جمال و زیبایی توجه مخصوصی دارد. اسلام ، در ضمن پرورش کلیه تمـایلات فطری بشر، عاطفه جمال دوستی مردم را نیز مورد حمایت و تربیت قـرار داده و استفاده از زیبایی های طبیعی و مصنوعی را به پیروان خود اکیـدا توصـیه کـرده است . اسلام با حمایت از زیبایی و جمال ، یکی از خواهش های طبیعی مـردم را ارضا نموده است . به علاوه ، از این راه عاطفه جمال دوستی و زیباپسندی را که نشانه تکامل احساسات و رشد عواطف لطیف آدمـی اسـت ، در امـت خـود بیدار کرده و به راه های صحیح و بی خطر هدایت نموده است .

زیبایی آسمان

اسلام از زیبایی آسمان و سـتارگان ، از زیبـایی موجـودات روی زمـین ، از جمال طبیعی و مصنوعی بشر سخن گفتـه و در آیـات و روایـات بسـیاری بـه موضوع جمال و تجمل تکیه کرده است . برای نمونه ، بعضی از آنها در این جـا نقل می شود:

(وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ) .[29]»

آسمان دنیا را با فـروغ سـتارگان زینـت داده ایـم و چشـم انـداز بیننـدگان زیباپسند را چراغان کرده ایم .

فروغ ستارگان

(أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ) .[31]»

موجودات ارضی را زینت و جمال زمین قرار دادیم .

زیبایی های زمین اشجار سرسبز و خرم ، گل های زیبا و رنگارنگ ، امواج پرچین و شکن دریاها، پرندگان خوش آواز و زیبا و خلاصه همه موجوداتی که با لطف و جمال خودنمایی می کنند، مایه زیبایی و زینت کره زمین هستند. رسول اکرم ﷺ در محیطی مبعوث شد که مردم فاقد علم و فرهنگ بودند و افکارشان در سطح بسیار پستی قرار داشت . آنان ، مانند سایر اقوام عقب افتاده ، کم و بیش جمال موجودات را درک می کردند، ولی احساسات ناشکفته و عواطف پرورش نایافته آنها هرگز قادر نبود زیبایی های لطیف کیهان را که مردم حساس و فهمیده درک می کنند، بفهمند، و جلوه جمال موجودات قشنگ طبیعت را آن طوری که هست تشخیص دهند.

عرب قبل از سلام با عواطف خفته و احساسات خمود خویش نمی فهمید که ستارگان ریز و درشت ، مانند مرواریدهای درخشان ، سینه آسمان را زینت داده ، یا درختان خرم و گل های الوان ، کره زمین را آرایش کرده است . این درس عاطفی را قرآن شریف به مردم داد و از این راه احساسات خفته آنان را بیدار کرد و عاطفه زیباپسندی را در ضمیرشان پرورش داد.

جمال طبیعی انسان

موضوع زیبایی و جمال طبیعی انسان نیز یکی از مسائلی است که در روایات مذهبی مورد کمال توجه قرار گرفته و اولیـای گرامـی اسـلام دربـاره ارزش آن سخن گفته اند.

«قال رسول الله ﷺ: علیکم بالوجوه الملاح و الحدق السود.» [33]»

علی علیه‌السلام فرموده : روی زیبای مردم با ایمان ، عنایت نیکوی خداوند اسـت به آنان .

«قال رسول الله ﷺ: اطلبوا لخیر عند حسان الوجوه .[35]»

و نیز فرموده است بهترین زنان امت من کسانی هستند که صورتشان زیباتر و صداقشان کمتر باشد.

زیبایی و محبوبیت

زیبایی رخسار و صورت قشنگ یکی از عوامل محبوبیت اجتماعی ، و رمز نفوذ در دیگران است . زیبارویان با نیروی جذاب جمال ، همه جا نزد مردم عزیز و دلپذیرند.

شاهد آن جا که رود عزت و ور برانند ز خدمت پدر و مادر و
حرمت بیند خویش
پر طاووس در اوراق مصاحف گفتم این منزلت از قدر تو می
دیدم بینم بیش
گفت خاموش که هر کس که هر کجا پای نهد دست نیارندش
جمالی دارد پیش

صورت زیبا و چهره جذاب یوسف صدیق ، یکی از امتیازات آن پیغمبر محبوب بود. پیشوای عالی قدر اسلام ، حضرت محمد ﷺ ، علاوه بر زیبایی رخسار، گیرندگی و ملاحت مخصوصی داشت که بیننده را مجذوب می کرد و تا اعماق جان مردم نفوذ می نمود.

«قال رسول الله ﷺ کان یوسف احسن ولکنی املح .[37]»

روزی علی علیه السلام به محضر پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب شد. قیافه جذاب و صورت زیبایش به قدری جلوه داشت که پیغمبر ﷺ فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است .

زینت و خودآرایی

زیبایی های مصنوعی و تجمل و خودآرایی نیز مانند جمال طبیعی مورد عنایت مخصوص قرآن شریف و روایات مذهبی است ، و اولیای گرامی اسلامی ، استفاده از آن را به پیروان خود اکیدا توصیه نموده اند.

جامه زیبا پوشیدن ، مسواک کردن ، به موی شانه و روغن زدن ، معطر بودن ، و خلاصه خود را آراستن در حال عبادت و در مواقع معاشرت با مردم ، در مسجد یا در محیط خانواده ، از مستحبات مؤ کد و جزء برنامه روزانه مسلمین است .

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ.)

لباس های زیبایی را که خداوند برای بندگان خود پدید آورده ، چه کسی بر مردم حرام نموده است ؟

(يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ).[39]

حضرت مجتبی علیه السلام بهترین جامه های خود را در موقع نماز در بر می کرد. کسانی از آن حضرت سبب این کار را پرسش کردند. در جواب فرمود: خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد. به این جهت ، خود را در پیشگاه الهی زینت می کنم . خداوند امر فرموده که با زینت های خود در مساجد حاضر شوید.

«قال الصادق علیه السلام : ان الله یحب الجمال والتجمل .[41]»

فرمود: عایشه ، خداوند دوست دارد که وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود، خود را بسازد و خویشتن را برای ملاقات او بیاراید.

از این چند آیه و حدیث چنین برمی آید که اولیای اسلام به پرورش حس زیبایی و بیدار کردن عاطفه جمال دوستی مردم ، علاقه کامل داشتند. ضمنا این

نکته استفاده می شود که تزیین و تجمل در نظر اسلام ، نه تنها یک کار پسندیده اجتماعی است ، بلکه این عمل محبوب خداوند و دارای ارزش عبادت است . پیروان اسلام می توانند با به کار بستن این دستور موجبات خشنودی خداوند بزرگ را فراهم آورند.

زیبایی جوانی

جمال دلپذیر و جذاب دوران جوانی ، یکی از زیبایی های طبیعی بشر است که در ایام شباب با فروغ خیره کننده خود جلوه می کند، و تنها نسل جوان از آن زیبایی برخوردار است . شور و هیجان ، عشق و امید، وجد و نشاط، طراوت و لطافت ، تناسب اندام ، صورت شکفته ، موهای زیبا و صفات دیگری نظایر اینها، همه و همه از شاخ و بالهای زیبایی دوران جوانی است .

کلیه ملل پیشرفته و تمام اقوام عقب مانده ، قوت و نیروی جوانی را درک می کنند. همه می فهمند که جوانان از سالخوردگان و پیران قوی ترند، ولی درک جمال جوانی برای همه مردم میسر نیست ، زیرا تشخیص زیبایی های رقیق و نازک کاری های طبیعت ، تنها در پرتو عواطف شکفته و احساسات پرورش یافته قابل درک است .

مللی که از علم و فرهنگ بهره ندارند، قومی که از تربیت صحیح برخوردار نبوده و حس جمال دوستی در ضمیرشان شکفته نشده است ، از درک ظرایف طبیعت عاجزند. آنان نمی توانند جمال جوانی را آن طور که هست درک کنند و زیبایی های رقیق ایام شباب را به خوبی تشخیص دهند.

اگر دنیای متمدن امروز، به جنبه شاعرانه جوانی و زیبایی های پرفروغ آن متوجه شده است ، اگر دانشمندان بشر درباره جمال جوانی سخن می گویند و نویسندگان با ذوق ، پیرامون زیبایی نسل جوان قلم فرسایی می کنند، و خلاصه اگر جهان متمدن کنونی ، نسل جوان را با دیده احساسات و جمال دوستی می نگرد، از این جهت است که تمدن جدید تحول عظیمی در ذوق و عواطف بشر به وجود آورده و پیشرفت فرهنگ و دانش ، منشاء انقلاب عمیقی در بیداری درک های عاطفی و تشخیص زیبایی ها شده است .

ناگفته نماند که هم زمان با فرارسیدن ایام شباب و آشکار شدن زیبایی هـای جوانی ، تمایل زینت کردن و خودآرایی نیز به طـور طبیعـی در ضـمیر جوانـان بیدار می شود، و آنان را شیفته آرایش و خودسازی می کند. به عبـارت دیگـر، در ایام شباب ، جمال و زیبایی طبیعی بـا خـودآرایی و تجمـل مصـنوعی هـم آهنگ می شوند. از یک طرف عوامل بلوغ ، خود به خود به جوانان طـراوت و جمال طبیعی می بخشد و آنان را زیبا و دلپذیر می کنـد، و از طـرف دیگـر، در باطن آنها، عشق ، تزیین و خودآرایی ایجاد می نماید و به تجمل و جلوه گـری علاقه مندشان می کند.

میل جوان به خودآرایی

«جوانان ، به اصطلاح رودن ، پیشقدمان زیبایی هستند، و ارزش های مربوط به جمال پسندی را در مرحله اول اهمیت قرار می دهند. عشق به جمال ، در نزد بعضی از دختران جوان منجر به یک نوع بت پرستی برای بدن و هنر می گردد.

ارتباط تجمل با غریزه جنسی

تردیدی نیست که علاقه مندی و مرجح داشتن هر آن چه زیباست ، با توسعه بدن از لحاظ زیست شناسی و به خصوص با جهش غریزه جنسی ارتباط کامل دارد. ذوق جواهرات و آرایش ها و هر آن چه ممکن است نظر اشخاص را با لطف و علاقه مندی به سوی شخص جلب کند، در حقیقت چیزی جز تکمیل عمل طبیعت نیست که در اواخر دوران بلوغ ، به رنگ بدن ، به نگاه ، به شکل اعضای دختران جوان ، یک نوع زیبایی غیر قابل مقایسه با سابق و در عین حال کم دوام می دهد.

احساس لذت زیبایی

سیر در زیبایی و تماشای جمال ، یکی از فعالیت هایی است که جوانان به آن بسیار علاقه مند هستند. زیبایی در ایشان یک نوع لذتی ایجاد می کند و هر قدر این کیفیت لذت بردن از زیبایی بیشتر به یکی از صفات ایشان اتکا داشته باشد، شدت ادراک آن لذت ، بیشتر است .»[43]

ارضای تمایل جمال

خواهش فطری تجمل و خودآرایی در نسل جوان ، یکی از تمایلاتی است که باید تحت مراقبت کامل قرار گیرد و به طور عادلانـه و دور از افـراط و تفـریط ارضا گردد. اسلام از راه پاکیزگی بدن ، مسـواک کـردن دنـدان ، معطـر بـودن ، رنگین کردن و روغن زدن مو، جامه قشنگ پوشیدن و کارهایی نظایر ایـن هـا، حس خودآرایی جوانان را به راه صحیح و بی خطر هدایت نمـوده و برجلـوه و جمال آنان افزوده است .

«قال رسول الله ﷺ : اختضبوا فانه یزید فی شبابکم و جمالکم .[45]»

امام صادق علیه السلام فرموده : موقع روغن زدن مـوی سـر، بگـو: بارالهـا، از تـو درخواست زیبایی و زینت دارم .

«عن الباقر علیه السلام : ان امیرالمؤ منین علیه السلام اتی البزازین فقال لرجل بعنی ثـوبین فقال الرجل یا امیرالمؤ منین عندی حاجتک ، فلما عرفه مضی عنه فوقـف علـی غلام فاءخذ ثوبین احدهما بثلثة دراهم والاخر بدرهمین فقال یا قنبر خـذ الـذی بثلثة ، فقال انت اولی به ، تصعد المنبر و تخطب الناس ، فقال و انت شاب و لک شره الشباب و انا استحیی من ربی ان اتفضل علیک ، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تاءکلون .[47]»

زیبایی علم و اخلاق

علی علیه السلام فرموده است : امتیاز مرد بـه عقـل او و جمـال و زیبـایی اش بـه مردانگی و فضایل اخلاقی اوست .

«و عنه علیه السلام : العلم جمال لایخفی و نسب لایجفی .[49]»

امام عسکری علیه السلام فرموده است : زیبایی صورت ، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و فکر، جمال باطنی اوست .

در روایات اسلامی و همچنین در مضامین ادعیه وارده ، مکـرر کلمـه جمـال درباره ذات مقدس حق به کار رفته و اولیای گرامی اسلام خداوند را بـا صـفت جمال یاد کرده اند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : قال امیرالمؤ منین (ع) ان الله جمیل یحب الجمـال ، و یحب ان یری اثر النعمة علی عبده .[51]

کسی که سیمای جان خود را به زیور علم و اخلاق بیاراید، کسی کـه ضـمیر خویش را به صفات جمالیه و سـجایای انسـانی مـزین نمایـد، او دارای جمـال معنوی و زیبایی روحانی است . او با این عمل توانسته اسـت بـه خـدا نزدیـک شود و خویشتن را محبوب خلق خدا نماید.

علاوه بر جمال باطن ، خداوند جمال ظاهر مردم را نیـز دوسـت دارد. خـدا دوست دارد نعمت هایی را که به مردم بخشیده و زیبایی هایی را که به آنان عطا فرموده ، آشکارا مشاهده نماید. آن کس که اندام مـوزون و صـورت زیبـا دارد، خود را شکسته و نازیبا ننماید. کسی که دارای نعمـت قـوت و سـلامت اسـت ، خویشتن را مریض و ناتوان جلوه ندهد. کسی که تمکن مالی دارد، لباس پسـتی که مایه خواری وی می شود، نپوشد. خلاصه خداوند دوست دارد ظاهر و باطن مردم زیبا باشد. خدا دوست دارد که جان مردم از زیور صفات جمالیه زیبا گردد

و جسم مردم از تجمل ظاهری و نعمت هایی که عطـا فرمـوده ، جمیـل و زیبـا باشد.

میل جوان به جمال روحانی

خوشبختانه ، در دوران شباب ، میل به جمال روحانی و سجایای اخلاقی ، خود به خود در باطن جوانان بیدار می گردد و علاقه به زیبایی معنوی ، مانند عشق به خودآرایی و تجمل ظاهری ، در ضمیرشان شکفته می شود. به عبارت دیگر، جوانان به طور طبیعی مایل به فتوت و جوانمردی هستند، و به فضایل اخلاقی و صفات ممتازه انسانی علاقه دارند. جوانان فطرتا شیفته راستگویی ، درستکاری ، وفای به عهد، ادای امانت ، عزت نفس ، خدمت به مردم ، فداکاری و صفاتی نظایر اینها هستند و از دروغگویی ، نادرستی ، عهدشکنی و خیانت متنفرند، و از مشاهده رفتار و گرفتار نادرست دیگران برافروخته و خشمگین می کردند.

پرورش سجایای اخلاقی

مربیان لایق باید از ایـن سـرمایه طبیعـی اسـتفاده کننـد و خـواهش فطـری سجایای اخلاقی را در ضمیر جوانان پرورش دهند. مربیان باید میل به خلقیـات پاک انسانی را، که مایه جمال روحانی و زیبایی معنوی است ، در نسـل جـوان تقویت نمایند و آنان را مردانی شایسته و لایق بار آورند.

«ایده آل اخلاقی با ایده آل جمال پسندی جوان بستگی دارد. هر مربی و معلمی که از ندای ارزشهای اخلاقی غافل بماند و از این قدرت استفاده نکند، مقصـر و بدبخت است .

ارزش های اخلاقی جوانان ، با نوع ارزش های سـنین کمـال متفـاوت انـد. تعاون و همکاری ، به نظر آنان ، همچون فداکاری است . نیکی مفهوم تـرحم را دارد. بردباری که در دوران جوانی بسیار مشکل است ، صورت یک جـوانمردی قهرمانی را پیدا می کند.

صفای باطن جوان

ارزش های دیگری وجود دارد که جوانان آنها را ترجیح دهند. مثلا شرافت ، کفایت و لیاقت شخص ، دوستی و صمیمیت قاطع ، مانند قهرمانان افسانه ای شجاعت تا درجه ای که به فداکاری در راه هدفی که انسان دوست دارد منجر شود. تمام این صفات ، جوان را برای شکفتگی کامل امکانات فردی آماده می سازند.»[53]»

امام علیه السلام فرمود: توجه تبلیغی خود را به نسل جوان معطوف دار و نیروی خویش را در راه هدایت آنان به کارانداز، زیرا جوانان زودتر حق را پذیرند و سریع تر به هر خیر و صلاحی می گرایند.

فضیلت خواهی جوان

در این حدیث ، امام صادق علیه السلام ، به صفای باطن و فضیلت دوستی نسل جوان تصریح فرموده و به ابی جعفر احول ، که مبلغ مذهبی و مربی مردم بوده ، یادآور شده است که روح جوان خوبی ها را زودتر می پذیرد، و به صفات انسانی سریع تر متصف می شود. این خود اشاره به این مطلب است که در ایام شباب ، خواهش جمال روحانی و میل به فضایل اخلاقی در ضمیر جوانان بیدار می شود.

به شرحی که در قرآن شریف و روایات اسلامی رسیده ، فرزندان یعقوب نسبت به حضرت یوسف ، برادر کوچک خود، ستم کردند و او را، به غلامی ، به کاروان مصر فروختند. پس از چند سال که یوسف در مصر به سلطنت رسید و برادران از این موضوع آگاه شدند، از ستم خویش درباره یوسف پشیمان گذشتند و نزد یعقوب و یوسف زبان به عذرخواهی گشودند، در برابر یعقوب گفتند:

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴿۹۷﴾قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيإِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) [55]»

به حق قسم است که خداوند تو را بر ما برتری داده و ما خطاکار بوده ایم .

یوسف در جواب فرمود: شما را بخشیدم . اکنون بر شما ملامتی نیست . خداوند نیز شما را ببخشد که او از هر رحیمی مهربان تر است .

اسماعیل بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام سئوال کرد:

- چرا حضرت یعقوب طلب عفو فرزندان را به تعویق انداخت ، ولی یوسف فورا برادران گناهکار خود را بخشید و برای آمرزش آنان دعا کرد؟

«قال لان قلب الشاب ارق من قلب الشیخ ، و کان جنایة ولـد یعقـوب علـی یوسف و جنایتهم علی یعقوب انما کانت بجنایتهم علی یوسف ، فبادر یوسف الی العفو عن حقه و اخر یعقوب العفو، لان عفوه انما کان عن حق غیره فاخرهم الـی السحر لیلة الجمعة .[57]

نتیجه بحث آن که طراوت و شکفتگی هـای دوران جـوانی ، خـود یکـی از مظاهر عالی جمال طبیعی است . فروغ دل پذیر و جذاب دوران شباب ، به نسل جوان زیبایی و جمال می بخشد و آنان را در نظر مردم عزیز و دلخواه جلوه می دهد.

موقعی که جوانان خود را می آرایند و جمال طبیعی خـویش را بـا تـزیین و تجمل می آمیزند، وقتی که موی و روی خود را آرایش می کنند و جامه قشنگ می پوشند، بر محبوبیتشان افزوده می شود و بیشتر جذاب و دلپذیر مـی گردنـد. آری ، جمال و زیبایی رمز محبوبیت و سر نفوذ در مردم است .

جمال کامل و زیبایی همه جانبه زمانی به دست می آید که جوانان ، با وجود زیبایی طبیعی و تجمل ظاهری ، واجد جمال معنوی و سجایای اخلاقی باشـند. چنین جوانانی محبوب واقعی و دلپذیر عموم مردم اند و همه جا مورد تکـریم و احترام خواهند بود.

ارزش جمال روحانی

جمال باطنی و زیبایی روحانی ، در نظر جامعه بشر، به مراتب ارزنـده تـر از جمال طبیعی و تجمل ظاهری است . به همین جهت ، یک جوان زیبا و خـوش ظاهر که واجد تمام مراتب جمال طبیعی و تجمل مصـنوعی اسـت ، اگـر فاقـد جمال معنوی باشد، اگر خائن و جنایتکار باشد، مردم بـه زیبـایی ظـاهری اش اعتنا نمی کنند، و او را با دیده انزجار و تنفر مـی نگرنـد و بـه علـت ناپـاکی و پلیدی اش از خود می رانند.

هدف بزرگ اولیای گرامی اسلام ، در پرورش نسل جوان این است که آنـان را در بحبوحه جمال ظاهری از زیبایی معنوی و جمال روحـانی نیـز برخـوردار کنند و با سجایای اخلاقی و صفات انسانی تربیتشان نمایند، تا در دوران شـباب ، اساس سعادت تمام عمر در ضمیرشان پی ریزی شود.

برای آن که جوانان به ارزش جمال معنوی و فضایل روحانی بیشتر پی ببرنـد و این حقیقـت را بهتـر درک نماینـد، بـرای آن کـه در دوران شـباب موجبـات خوشبختی ابدی خویش را فراهم آورند و خود را بـه زیـور سـجایای اخلاقـی بیارایند، مثل ساده ای می آورم که برای همه طبقات قابل درک باشد.

گل های گوناگون با رنگ هـای مختلـف و جمـال طبیعـی خـود، محبـوب زیباپسندان و مورد علاقه مردم اند. گل فروشان آنها را از شـاخه هـا جـدا مـی کنند و از اقسام مختلفشان دسته گل می سازند و نوارهای رنگارنگ بـه آن مـی پیچند و با این کار بر زیبایی و جلوه گل می افزایند. سپس دسته گل نوار بسـته را در گلدان زیبایی قرار می دهند و دوستداران جمال و زیبایی آن را بـا قیمـت قابل ملاحظه ای می خرند و در سالن پذیرایی یا روی میز غذا می گذارند، تا از جمال طبیعی گل و تجمل مصنوعی اش محظوظ و بهره مند گردند.

گلی که بوی مطبوع یا نامطبوعی ندارد و تنها زیبا و جمیل است ، بـه سـبب جمال دلپذیرش ، مورد علاقه مردم است . جمـال دوسـتان کـه شـیفته زیبـایی هستند، آن را خریداری می کنند و از تماشای جمال با طراوتش لذت می برند.

گل زیبایی که علاوه بر جمال طبیعی و تجمل ظاهری دارای بـوی مطبـوع و عطر دلخواهی است . محبوبیت بیشتری دارد، و مردم رغبت و علاقـه زیـادتری نسبت به آن نشان می دهند. زیرا از یک طرف روی زیبایش چشـم را محظـوظ می کند و از طرف دیگر، بوی مطبوعش شامه را بهره مند می سازد.

اگر گل زیبایی بوی نامطبوع و زننده داشته باشد، اگر استشمام هوای مجـاور آن باعث سردرد و تهوع شود، هرگز عزیز و محبوب نخواهد شد. مردم از چنین کس راضی نمی شود آن گل بدبو را، هر قدر هم که زیبا باشد، در سالن پذیرایی یا روی میز غذای خود قرار دهد و بـه قیمـت تماشـای جمـال آن ، سـلامت و آسایش خود را به خطر اندازد.

جوانان در بوستان بشریت به منزله گل های نو شکفته و زیبایی هستند که به علت طراوت و جمال طبیعی ، در نظر مردم جمال شناس ، عزیز و محبوب انـد. تزیین و خودآرایی ، موهای منظم و معطر، لباس های آراسته ، و خلاصه تجمل ظاهری ، به منزله نوارهای خوش رنگ و زیبایی است کـه بـر جلـوه و جمـال جوانان می افزاید و آنان را بیشتر دلخواه و محبوب می کند. صفات خوب و بـد و خلقیات پسندیده و ناپسند برای جوانان ، به منزله بوهای مطبـوع و نـامطبوع گل های مختلف است .

جوانان با فضیلت

جوانی که دارای سجایای اخلاقی و صفات انسانی است ، جوانی که پاکدل و با ایمان ، راستگو درستکار، خدمتگزار و فداکار، امین و خیرخـواه ، و خلاصـه دارای ملکات پسندیده است ، در جامعه محبوبیت بسیار دارد. او واجـد زیبـایی ظاهری و جمال معنوی است و همواره مورد علاقه و احترام مردم خواهـد بـود. چنین جوانی ، مانند شاخه گل معطری است که علاوه بر طراوت و جمال طبیعی ، دارای بوی مطبوع و شامه نواز است . این گل محبوب ، دست بـه دسـت مـی گردد و مردم از دیدن روی زیبا و بوی مطبوع آن لذت مـی برنـد و همـواره در نگاهداری اش می کوشند و به آن ابراز علاقه می کنند.

بعضی از جوانان اند که فاقد صفات پسندیده و سجایای انسانی هستند، ولـی به صفات ناپسند و پلیدی های اخلاقی هم آلوده نشده اند. اینـان اگـر خـدمتی نمی کنند، خیانتی هم نمی نمایند. اگر خیرشان به مردم نمـی رسـد، شـری هـم ندارند، اگر نمی توانند دو رنجیده خاطر را آشتی دهند، باعث تفتین و افساد هـم نیستند. اگر از بینوایان دستگیری نمی نمایند، به آنان آزار هم نمی رسـانند. اگـر یار مظلومان نیستند، به ستمگران هم کمک نمی کنند. اگر بازوی افتادگان را نمی گیرند، آنان را لگدکوب هم نمی نمایند. خلاصه ، اگر از فضایل انسـانی محـروم اند، به رذایل اخلاقی هم آلوده نشده اند.

این گروه از جوانان نیز تا اندازه ای محبوب اجتماع اند، زیرا به مردم آسـیبی نمی رسانند و جامعه از شر آنان در امان است . اینان مانند گل های زیبـا و بـا طراوتی هستند که اگر عطر مطبوعی ندارند، بوی بد و آزار دهنده ای هم ندارنـد که باعث ناراحتی و ایذای مردم گردند.

جوانان آلوده

جوانی که آلوده به صفات رذیله و فساد اخلاق است و مردم از رفتار و گفتار ناپسندش همواره و در عذاب اند، هر قدر زیبا و جمیل باشد، و بـه هـر انـدازه موی و روی خود را بیاراید و جامه زیبـا بپوشـد، بـاز هـم در مـورد بـدبینی و انزجار است و مردم از دیدن وی متنفرند. جمال جـوانی و تجمـل و خـودآرای قادر نیست نقایص معنوی او را جبران نماید و حسن ظاهر هرگز نمی تواند قبح باطنش را بپوشاند و از وی محبوبیتی نزد مردم ایجاد نماید.

او مانند گل زیبایی است که مردم از بوی بـد و زننـده اش دچـار انقـلاب و ناراحتی می شوند. گل بدبو و آزاردهنده هـر قـدر زیبـا باشـد محبـوب مـردم نخواهد شد، و کسی حاضر نیسـت آن را در منـزل خـود نگاهـداری کنـد و در کنارش بنشیند.

قبح خیانت

اگر جوان زیبا و خوشی لباسی مرتکب عمل جنایتی غیرانسانی شود و کودک بی گناهی را در کمال قساوت قلب و بی رحمی به قتل برساند، سیل خشم و تنفر جامعه به وی متوجه می شود. مردم وقتی او را می بینند یا عکسش را در روزنامه ها مشاهده می کنند، نه تنها از دیدن روی زیبا و اندام موزون و لباس زیبای وی مسرور نمی شوند، بلکه برعکس به شدت ابراز انزجار می کنند، و اگر دستشان برسد، آزارش می نمایند. زیرا قبح جنایتکاری و فساد اخلاق به قدری شدید است که با وجود آن ، زیبایی طبیعی و حسن ظاهری قدر و قیمتی نخواهد داشت .

برای آن که جوانان به سجایای اخلاقی متخلق شوند و از جمال روحانی برخوردار گردند، برای آن که جوانان گرفتار فساد اخلاق نشوند و سرانجام مطرود جامعه نگردند، باید خودشان و همچنین مربیانشان همواره متوجه وظایف خویش باشند.

خودشناسی جوانان

جوانان باید خود را بشناسند و در خاطر داشته باشند که ایام کودکی را پشت سر گذارده و اینک خود دارای استقلال و مسؤ ولیت شخصی هستند. باید بدانند که اکنون قسمت اعظم خوشبختی و بدبختی آنان در اختیار خودشان قرار گرفته است .

این جوانان هستند که می توانند با مراقبت های صحیح علمی و عملی و با کوشش های مداوم خود، در راه فراگرفتن سجایای اخلاقی و به کار بستن آنها، موجبات سعادت ابدی خود را فراهم آورند و از زیبایی و جمال معنوی که مایه محبوبیت اجتماعی است ، برخوردار گردند.

این جوانان هستند که می توانند با شرکت در مجالس گناه و آمیزش با افراد آلوده و ناپاک ، موجبات تیره روزی و بدبختی خود را فراهم آورند و خویشتن را به فساد اخلاق ، که باعث بدنامی و نفرت اجتماعی است ، آلوده نمایند.

طبع زود رنج جوان

پدران و مادران و مربیان نیز باید همواره طبع حساس و زود رنج جوانـان را در نظر داشته باشند و با آنان بر اساس تکریم و احتـرام برخـورد نماینـد. بایـد متوجه باشند که بی احترامی به جوانان و تحقیر شخصیت آنان ، یکی از عوامـل تجاوزکاری و طغیان نسل جوان است . پدران و مادرانی کـه مراعـات عواطـف فرزندان جوان خود را نمی نماینـد و بـا کلمـات تنـد و رفتـار خشـن ، باعـث آزردگی و رنجش خاطرشان می گردند، باید بدانند که با این رفتار ناپسند، آنان را به راه سیئات اخلاقی و انتقام جویی سوق می دهند و عملا فکـر نادرسـتی و احیانا جنایتکاری را در مغزشان می پرورانند.

«قال رسول الله یا علی لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما.[59]

دوران جوانی یکی از فرصت های گران بها در طول زنـدگانی بشـر اسـت . جوانی کانون نیرو و قوت و مظهر زیبایی و جمال است .

استعدادهای نهفته

استعدادهایی که در جسم و جان جوانان نهفته است و شـرایط مسـاعدی کـه برای تعالی و تکامل در نهاد آنان وجود دارد، اگر به درستی مورد استفاده و بهره برداری قرار گیرند، می توانند پایه اساسی سعادت نسل جوان برای تمـام دوران عمر باشند.

پدران و مادرانی که به سعادت و خوشبختی فرزندان جوان خود علاقه دارند، جوانانی که شیفته کامروایی و پیروزی خود هستند، باید این فرصت ثمربخش را از هر جهت مغتنم شمارند و حداکثر استفاده ممکن را از شرایط مفیـد و مسـاعد آن بنمایند.

استفاده از فرصت

اولیای گرامی اسلام ، به منظور بیان ارزش جوانی و بـرای تـاءمین سـعادت نسل جوان ، ضمن بیانات خود، یادآوری هایی فرمـوده و مغتـنم شـمردن ایـن فرصت گران بها را به پیروان خود اکیدا خاطر نشان کرده اند.

«قال رسول الله ﷺ: یا اباذر اغتـنم خمسـا قبـل الخمـس ، شـبابک قبـل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبـل فقـرک و فراغـک قبـل شـغلک و حیواتک قبل موتک .[61]»

علی علیه السلام فرموده : دریاب جوانی ات را قبل از پیری ، و سلامتت را قبـل از بیماری .

« جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام فی قوله تعالی : و لاتـنس نصـیبک من الدنیا. قال لاتنس صحتک و قوتک و فراغک و شبابک و نشاطک و غنـاک و ان تطلب به الاخرة .[63]»

نصیب آدمیان چیزی جز محصول سعی و عمل آنان نخواهد بود.

«قال ابو عبدالله علیه السلام : احمل نفسک لنفسک فان لم تفعل لم یحملک غیرک»[65].

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در ایام زندگی شما لحظاتی فرامی رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید و فرصت مناسبی به دست می آورد. بکوشید که از آن فرصت ها استفاده کنید، و خویشتن را در مسیر فیض الهی قرار دهید.

لحظات زودگذر

بدبختانه فرصت هایی که بر سر راه زندگی بشر در تمام شئون مادی و معنوی پیش می آید ناپایدار و زودگذر است ، و ممکن است بر اثر کمترین مسامحه و سهل انگاری ، بزرگ ترین فرصت ثمربخش از کف برود و برای صاحبش تنها شکست و ندامت باقی بماند. به همین جهت ، اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تربیتی خود، این نکته را مورد توجه مخصوص قرار داده ، همواره خطر از دست رفتن فرصت ها را به پیروان خود خاطرنشان نموده اند.

« النبی صلی الله علیه و آله و سلم: قال من فتح له باب خیر فلینتهزه فانه لایدری متی یغلق عنه ».[67]

علی علیه السلام فرموده است : فرصت مانند ابر از افق زندگی می گذرد. مواقعی که فرصت های خیری پیش می آید، غنیمت بشمارید و از آنها استفاده کنید.

«و عنه علیه السلام : الفرصة سریعد الفوت و بطیئة العود.[69]»

راوی از امام هادی علیه السلام معنی حزم و محکم کاری را سئوال کرد. در جواب فرمود: حزم عبارت از این است که فرصت خیر را مغتنم بشماری و به قدر ممکن در استفاده از آن تسریع نمایی .

سرمایه های جوانی

دوران جوانی بهترین فرصت برای نیل به پیروزی های درخشان زندگی است . در جسم و جان جوانان ، به طور طبیعی ، سرمایه هایی وجود دارد که اگر بـه خوبی مورد استفاده قرار گیرند، می توانند موجبات خوشـبختی و سعادتشـان را تا پایان عمر فراهم آورند.

نیروی جسمانی جوانان ، رشد همه جانبـه بـدن ، اسـتخوان بنـدی محکـم ، عضلات قوی ، اعصاب پولادین ، و خلاصه مجموعه قوای جسمانی نسل جوان ، بهترین وسیله برای کار و فعالیت است . آنان می تواننـد در نبـرد زنـدگی بـه سخت ترین کارها دست بزنند و با نیروی جوانی بر همه مشکلات پیروز شوند.

در نظر پیشوای عالی قدر اسلام ، قوت و شدت قوای بدن ، یکـی از شـاخه های سعادت آدمی شناخته شده و خوش بختانه جوانان در دوران شباب از ایـن نعمت برخوردارند.

«قال رسول الله ﷺ: طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا و قواه شدادا.[71]

اگر جوانان به وضع طبیعی خود متوجه شوند و از عطایای الهی آگاه گردنـد، اگر بتوانند در پرتو سعی و عمل از سرمایه های گران بهایی که در جسم و جـان دارند استفاده کنند و آنها را در راه تاءمین سعادت مادی و معنوی خود بـه کـار اندازند، توانسته اند از فرصت بی نظیر جوانی و شرایط مساعد آن بهره بـرداری نمایند.

«قال رسول الله ﷺ: فلیاءخذالعبد المؤ من من نفسه لنفسـه ، و مـن دنیـاه لاخرته ، و فی الشبیبة قبل الکبر و فی الحیوة قبل الممات .[73]»

و نیز فرموده است که فرشته الهی هر شب به جوانان بیست ساله ندا می دهـد کوشش و جدیت کنید و برای نیل به کمال و سعادت خود مجاهده نمایید.

مسؤ ولیت شخصی جوان

دوران شباب ، ایام مؤ اخذه و مسؤولیت شخصی است . سـن بیـداری و بـه خود آمدن است . موقع کار و فعالیت است . کسی کـه در بحبوحـه جـوانی بـه سعادت خود فکر نمی کند و در راه خوشـبختی مـادی و معنـوی خـویش قـدم برنمی دارد، جوانی که با سستی و سهل انگاری بهتـرین ایـام عمـر خـود را بـه رایگان از کف می دهد و از آن فرصت بی نظیر قدردانی نمـی نمایـد، اسـتحقاق توبیخ و کیفر دارد.

« ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل «اولم نعمرکم ما یتذکر فیه مـن تـذکر »توبیخ لابن ثمانی عشر سنة .»[75]

ناگفته نماند که بهره برداری صحیح از فرصت جوانی یا ضایع کردن و به هدر دادن آن ، در تمام دوران عمر آدمی مؤ ثر است و نتایج خوب و بدش تا پایـان زندگی عاید می گردد، زیرا پایه های اساسی سـعادت و خوشـبختی ، بـا تیـره روزی و بدبختی هر انسانی ، در جوانی اش پی ریزی می شود.

«دوران بلوغ در ادوار زندگی انسان اهمیـت اساسـی دارد. مطالعـه بلـوغ از روی قواعد علمی زیست شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی ثابت می کند که این دوران از لحاظ انواع امکانات ، غنی است و خیلی بیش از آن چه تصور می شود. می توان در این دوره با فعالیت ، مقدمات دوران کمال را آمـاده نمـود. این دورانی است که حوادث مختلف تقدیر هر کس در آن با یکـدیگر گـره مـی خورند.»[77]

معلوماتی که جوانان در رشته های مختلف علمی و فنـی ، در ایـام شـباب ، فرامی گیرند، سرمایه ای است که در تمام عمر از آن استفاده می کننـد. صـفات

خوب و بد و خلقیات پسندیده و ناپسندی که جوانان در ایام شباب کسب می کنند، برنامه معاشرتشان با مردم در ایام زندگی است .

آن کس که در جوانی از فرصت استفاده نموده و سرمایه دانش و اخلاق اندوخته است ، تا پایان عمر شادمان و مباهی است و همواره بین مردم گرامی و محترم است . برعکس ، آن کس که فرصت جوانی را به هدر داده است ، آن کس که تنبلی و تن پروری ، نالایق و بی سوادش بار آورده و سیئات اخلاقی و گناه ، مفتضح و بدنامش نموده است ، در بزرگسالی و پیری سرافکنده و شرمسار است و همواره در خود احساس پستی و حقارت می کند.

جوانی از دست رفته

«در جوانی ، امکان ها و امتیازات بسیاری برای زندگی یافت مـی شـود، در حالی که در سنین کهولت ، خیلی از این امکان ها از دست می رونـد. چـه بسـا اشخاصی که پیوسته افسوس می خورند از این کـه نمـی تواننـد فرصـت هـای درخشانی را که به غفلت از دست داده اند، دوبـاره در زنـدگی بازیابنـد. همـین حسرت ها بود که سبب شد دیسرائلی بگوید:

جوانی یک اشتباه است ، کهولت بیکار است و پیری یک حسرت است .»[79]

افراد قدرناشناس

علی علیه السلام ، در ضمن یکی از خطبه های خـود، از سـاختمان بـدن انسـان و اعضایی که خداوند برای ادامه حیات به وی عنایت فرموده و همچنین از نعمـت ها و فرصت هایی که در اختیار بشر گذارده است ، سخن گفته و سپس دربـاره مردم قدرناشناس و هوس باز، درباره کسانی که دوران سلامت و قوت جوانی را به غفلت گذرانده اند و از نعمت های الهی بهره صحیح و کافی نبرده انـد، چنـین فرموده است :

«لم یمهدوا فی سلامة الابدان ، و لم یعتبروا فی اءنف الاءوان ، فهل ینتظر اهل بضاضة الشباب الا حوانی الهرم [(81).]

و نیز فرموده است : چه نزدیک است دنیا را گذران و رفـتن و چـه نزدیـک است جوانی را پیری و درهم شکستن .

جوانانی که خواهان سعادت و خوشبختی خود هستند، کسانی کـه مایـل انـد فرصت جوانی را مغتنم شمارند و به طور کامل از آن بهـره بـرداری کننـد، لازم است این چند نکته را همواره به خاطر داشته باشند و صـفحه ای بنویسـند و در مقابل چشم خود قرار دهند:

1 - دوران جوانی یکی از بهترین و پرارج ترین فرصت هـای ثمـربخش در طول زندگانی بشر است .

2 - استفاده از فرصت جوانی و سعی و کوشش در راه بهـره بـرداری از آن ، شرط اساسی کامیابی و موفقیت آدمی است .

3 - خوشبختی و بدبختی هر انسانی در ایام جوانی اش پی ریزی می شـود. جوانی که از فرصت شباب به خوبی استفاده می کند، توانسته است با ایـن عمـل زمینه سعادت خود را برای تمام ایام زندگی فراهم آورد.

4 - عمر جوانی کوتاه و فرصت شباب زودگذر است . یک روز غفلت و سستی ، باعث حسرت و خسران و مایه ندامت و پشیمانی در تمام ایام زندگی است .

بر سر راه زندگی بشر موانع بسیاری وجود دارد که نمی گذارند مردم فرصت های گران بهایی که به دستشان می آید، به درستی بهره برداری کنند و از شرایط مساعدی که در اختیارشان قرار می گیرد، استفاده نمایند. به همین جهت ، بسیاری از فرصت ها به رایگان از کفشان می رود و شکست و محرومیت ، به صور مختلف ، دامنگیرشان می شود.

فرصت جوانی نیز مانند سایر فرصت ها موانع و مشکلاتی بر سر راه دارد که با محاسبه های روانی و مراقبت های علمی برطرف شدنی و قابل حل است . برای آن که جوانان تا اندازه ای از آن موانع آگاه شوند و راه برطرف کردن آنها را بیاموزند، به بعضی از آنها اشاره می شود:

افسوس و نگرانی

اضطراب و نگرانی از آینده ، تاءثر و افسوس بر گذشته از جمله موانعی هستند که اگر در روح کسی نفوذ نمایند، عزم و تصمیمش را درهم می شکنند و او را خود باخته و مرعوب می سازند. نگرانی از آینده و افسوس برگذشته سد راه سعادت آدمی است . این دو مانع روانی نمی گذارند مردم از فرصت موجود و از نیرویی که اکنون در اختیار دارند، به درستی استفاده کنند و موجبات پیروزی و موفقیت خود را فراهم آورند.

شکنجه های روحی

افسوس و نگرانی ، مانند موریانه ، ریشه های امید و اراده را در ضمیر مـردم خورند و آنان راه به طوری مردد و احیانا ماءیوس مـی نماینـد کـه از سـعی و کوشش دلسرد شده و گاهی از انجام وظایفی که بر عهده دارند، سرباز می زننـد. بدبختانه ، بیشتر مردم از زن و مـرد، پیـر و جـوان ، در تمـام شـئون فـردی و اجتماعی ، به این بیماری روحی گرفتارند و از شکنجه های جان کاه افسوس و نگرانی ، همواره رنج می برند. به همین جهت ، بسیاری از فرصت های عزیـز را بی ثمر و رایگان از کف می دهند و سپس در آتش حسرت و ندامتی کـه خـود افروخته اند، می سوزند.

مثلا وقتی جوان محصلی به علـت مسـامحه در تحصـیل ، از عهـده امتحـان برنمی آید، تجدیدی می شود. یعنی به وی مجال می دهند که ظـرف چنـد مـاه کوشش کند و عقب افتادگی های خود را جبران نماید و دوباره امتحـان بدهـد. این مهلت ، برای او فرصت گران بها و پرقیمتی اسـت . اگـر بـه درسـتی از آن فرصت استفاده کند، اگر تمام نیروی خود را در راه درس و مطالعه به کار اندازد، در امتحان مجدد پذیرفته خواهد شد و به گروه قبول شـدگان مـی پیونـدد و در نتیجه می تواند سال بعد در کلاس بالاتر به تحصیل خود ادامه دهد.

برای استفاده از این فرصت و بهره بردن از این مهلت لازم است روح محصل جوان ، آرام و آزاد باشد تا بتواند کتاب های مربوطه را با خاطری مطمـئن و در کمال دقت مطالعه نماید و مطالب درس های تجدیدی را به خوبی فراگیرد.

اضطراب فکر

بدبختانه ، بسیاری از جوانان در چنین مواقعی ، به علت افسوس بر گذشته یا نگرانی از آینده ، دچار اضطراب فکر و تشویش خاطر می شوند. گاهی بـه یـاد گذشته می افتند و افسوس می خورنـد کـه چـرا سـال گذشـته درسـت درس نخواندیم ؟ چرا تنبلی کردیم و عمر عزیز را به مسـامحه و بطالـت گذرانـدیم ؟ گاهی در اطراف آینده مبهم و تاریک خودشان فکر مـی کننـد. خـویش را مـی بازند. مضطرب و نگران می شوند. دچار هیجان روحی و بی خوابی می گردنـد. با خود می گویند: «اگر در امتحان تجدیدی قبول نشویم ، اگر به خوبی از عهده جواب سئوالات برنیاییم ، رسوا خواهیم شد، شخصیتمان درهم شکسته می شود، ممکن است از مدرسه اخراج شویم ، به کلی از تحصیل محروم و بـرای همیشـه بدبخت و بی آبرو بمانیم .»

فشارهای روانی

این دو فکر خطرناک ، این دو مانع بزرگ ، آن چنان به روح حساس جوانان فشار می آورند و آنان را در محاصره قرار می دهند که از فعالیت تحصیلی باز می مانند و نشاط درس خواندن را از کف می دهند. کتاب را در مقابل خود باز می کنند، ولی افکار پریشان و ناراحت ، چنان مقهور و مسخرشان نموده که از آن چیزی نمی فهمند. خلاصه در کشاکش افسوس گذشته و نگرانی آینده ، ایام مهلت سپری می شود، و فرصت گران بها برای تجدید امتحان ، بدون اخذ نتیجه از دستشان می رود. ناچار باید یک سال دیگر در همان کلاس بمانند. بدبختانه ، با تمام شدن سال تحصیلی و سپری شدن فرصت امتحان تجدیدی ، وضع روحی آنان آرام نمی شود و فشارهای روانی پایان نمی پذیرد، بلکه سال بعد نیز وضع به همین منوال است و همچنان از افسوس گذشته و ترس آینده ، پریشان خاطر و نگران اند، ممکن است سال بعد، اضطراب روحی و نگرانی افزایش یابد و آن گرفتاری شکننده و طاقت فرسا تشدید شود.

درمان افسوس و نگرانی

درمان این دو بیماری روح ، تنها با محاسبه های صحیح و آرام کردن ضمیر میسر است . مبتلایان باید با مجاهده و کوشش ، فکر گذشته و آینده را از صفحه دل بزدایند و آن دو خاطره مزاحم و ناراحت کننده راه به دست فراموشی بسپارند.

درباره گذشته باید این مطلب را به درستی و قطعی در باطن خود حل و فصل کنند که گذشته ما هر چه بود گذشت و دیگر برنمی گردد. افسوس ما برگذشته ، نه تنها اثر مفید ندارد، بلکه مضر و مایه خسارت است . قسمتی از وقت گران بهایی را که اکنون در اختیار داریم ، به هدر می دهد. به علاوه ، فکر ما را ناراحت و پریشان می کند. مهم تر آن که ما را از فعالیت های مفید امروز، که مایه پیروزی و کامیابی فرداست ، باز می دارد.

«قال علی علیه السلام : لاتشعر قلبک الهم علی مافات فیشغلک عن الاستعداد بما هوآت .[83]»

علی علیه السلام فرموده : غصه فردای نیامده را بر امروز موجودت تحمیل مکن و بار روز حاضرت را بی جهت سنگین منما.

آینده مجهول

متاءسفانه ، بسیاری از جوانان و سالخوردگان ، به وضع موجود خود کمترین توجهی ندارند و نقد عمر خویش را، که سرمایه اساسی سعادت است نمی بینند. گاهی در اطراف آینده مجهول و تاریک خود فکر می کنند و دورنمای وحشت زایی در ضمیر خود می سازند، و با آن خیالات پریشان و ناراحت کننده ، آسایش و آرامش را از خویش سلب می نمایند و زندگی شیرین امروز را با اندیشه های موهوم ، بر خود تلخ و غیرقابل تحمل می کنند.

گذشته معدوم

گاهی از نادانی ، روی خود را به عقب برمی گردانند و راهی را کـه در طـول چند سال زندگی پیموده اند، با افسوس و تاءثر می نگرند. خاطرات حسرت بار گذشته ، مانند باد سرد زمستانی بر آرزوهای آن ها می وزد. شور و نشاط را در دلشان می کشد و چراغ فروزان عشـق و امیـد را در ضمیرشـان خـاموش مـی نماید. چنان ماءیوس در دل شکسته می شوند که از سـعی و کوشـش بـاز مـی مانند و فرصت های گران بهای عمر را یکی پس از دیگری از کف می دهند.

این چه حالت بود که اهـل زمـین هـر زمـان از گذشـته یـاد کننـد
از فـراق گذشـته هـا غمگـین وز غـم حـال بانـگ و داد کننـد
کارشان غیر آه و حسرت نیسـت هیچشان از زمانه عبـرت نیسـت
آن یکـی در بهـار برنـایی می خورد بهـر کـودکی افسـوس
در کمـال جمـال و زیبـایی از تاءسـف کنـد قیافـه عبـوس
که چـه خـوش بـود کـودکی کـه گذشـت مژده ام ده که آن زمـان برگشـت

و آن دگر از شـباب کـرده عبـور دیـده آن سـخت راه نـاهموار
داده از کف نشاط عقـل و شـعور آرزوی شـباب کـرده شـعار
کـه چـه شـد روزگـار برنـایی تا کشم سر به عشـق و رسـوایی
آن چـه دیـدم بـه غالـب احـوال هیچ کـس فکـر نقـد حـال نبـود
همـه در اختیـار وهـم و خیـال حالشان جـز غـم و مـلال نبـود
غافـل از آن کـه حـال زاینـده مـادر رفتـه اسـت و آینـده

اغتنام فرصت ، یعنی توجه آدمی به شرایط موجود و بهره برداری صحیح از آنها، به نفع سعادت مادی و معنوی خود.

استفاده از فرصت یعنی سعی و کوشش انسان در اجرای تمام وظایفی که اکنون بر عهده دارد. افسوس و حسرت بر گذشته یک مانع بزرگ روانی در راه استفاده از فرصت است و نگرانی و اضطراب از آینده ، مانع دیگر.

فرصت موجود

کسی که می خواهد از فرصت ها استفاده کند و از سرمایه هایی که در اختیار دارد، به خوبی بهره برداری نماید، باید گذشته معدوم را به دست فراموشی بسپارد و دل را از حسرت و اندوه آن خالی کند. همچنین باید آینده موجود نشده را نادیده انگارد و نگران آن نباشد. باید تمام نیروی خود را متوجه لحظه حال و شرایط موجود نماید و در هر کاری از خود سئوال کند «الآن چه باید کرد؟» فکر کند. عاقلانه به آن پرسش پاسخ دهد. سپس به انجام آنچه موظف است ، جدا قیام نماید.

«ن ابی عبدالله علیه السلام : قال الایام ثلثة ، فیوم مضی لایدرک و یوم الناس فیه فینبغی ان یغتنموه ، و غد انما فی ایدیهم امله .[85]»

سرمایه عمر

و نیز فرموده است : مجموع عمر آدمی در دنیا ساعتی بیش نیست ، آن چه از این ساعت گذشته است ، معدوم شده و لذت و المی از آن احساس نمی کنید و آن چه از آن هنوز نیامده است ، نمی دانید چیست سرمایه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدی است که اینک در اختیار شماست و در آن به سر می برید. مالک نفس خود باشید و در حال حاضر برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید. در مشکلات وظیفه شناسی و اطاعت از او امر الهی ، پایداری و از آلودگی به گناه و نافرمانی خداوند، خودداری کنید.

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : و ما فاتک منها فلاتاءس علیه جزعا.[87]»

و نیز فرموده است : غم و اندوه سال نیامده را بر امروز خود تحمیل منما، که هر روزی ، هر آن چه در آن هست ، برای تو کافی است .

آن چه را که اولیای گرامی است در چهارده قرن قبل ، ضمن برنامه های روانی و تربیتی خود، برای مبارزه با افسوس گذشته و نگرانی آینده ، به پیروان خود آموخته آن ، دانشمندان نامی امروز، همان ها را در کلاس های علمی به دانشجویان می آموزند و برای آنان تدریس می کنند.

دیل کارنگی می گوید:

«در تمام مراحل حیات ، در آهنینی به روی گذشته ، آن دیروزی که دیگر وجود ندارد، محکم ببندید و همین طور یک پرده فولادین جلو آینده ، فردایی که هنوز بوجود نیامده است ، بکشید. آن وقت با اطمینان خاطر امروز را بگذرانید.

گذشته را به حال خود گذارید تا در مرگ و نیستی مدفون گردد. آن دیروزی را که برای اشخاص احمق ، راهنمایی به طرف فنا و مرگ است به دور افکنید.

چون بار مشکلات آینده بر محنت های گذشته افزون گردد و به اضـافه مسـایل حال حاضر، بر دوش کسی قرار گیرد، با خود، شکست ، محرومیت و رنج همراه آورده و در نتیجه قوی ترین افراد را نیز از پا در می آورد.

آینده را با همان نیرویی که گذشته را از خود بـه دور افکندیـد، از خویشـتن جدا کنید. آینده همین امروز است . فردایـی وجـود نـدارد و روز رسـتگاری و نجات جز امروز نیست . کسانی که برای آینده در تشویش اند بی جهت نیـروی خود را تلف می کنند و برای خویشـتن مشـکلات و گرفتـاری هـای فکـری و عصبی بوجود می آورند. پس در به روی این دو هیولای عظیم ، یعنی گذشته و آینده ببندید و امروز را از دیروز و فردا جـدا کنیـد.» 3 جـوان از نظـر عقـل و احساسات

آرزوهای شیرین

گاهی به کامیابی و پیروزی فردای خود فکر مـی کننـد و آرزوهـای شـیرین خویش را به صورت کاخ های مجلل و افسـانه ای در مـی آورنـد و در ضـمیر خود بهشت دل فریبی می آفرینند و سپس از مشاهده آن همه زیبایی و جمـال ، غرق شادی و مسرت می شوند و از خوش حالی در پوست نمی گنجد.

افکار وحشتناک

زمانی به ناکامی و شکست خود فکر می کنند و در جهـان نامحـدود وهـم و تخیل ، بدبختی های خود را به صورت ویرانه های مخوف و وحشتناک در مـی آورند و در باطن خود جهنم سوزانی می آفرینند. سـپس از تماشـای آن منـاظر وحشتناک دچار ترس و شکست می شوند. گاهی چنـان خـود را مـی بازنـد و گرفتار یاءس و ناامیدی می شوند که از زندگی دل سرد شده و از انجام هر قسم کار و فعالیت شانه خالی می کنند.

اثر این تخیلات موهوم و تصورات افسانه ای آن اسـت کـه جوانـان از واقـع بینی و مشاهده حقیقت زندگی غافل می شوند و فرصت موجودی را که سرشـار از شرایط مساعد و خوشبختی و سعادت است ، بی نتیجه از دسـت مـی دهنـد. «بعد از تکلیف ، کنجکاوی بیشتر ذهنی شده و می تواند ساختمان ها و ترکیـب های شجاعت آمیز بسازد اتکای جوانان در این دوره ، بر یادگارهـای متعـدد و مطالعات است که به مدد آنها زیبایی تازه و پروژه های خیـالی بـه وجـود مـی آورند. در حالی که کودک فقط در زمان حال زندگی می کنـد، جـوان نـورس ، مفهوم زمان روحی را در دو جهت گذشته و آینـده تشـکیل مـی دهـد. فعالیـت فکری که بیشتر متوجه گذشته و آینده است ، علاقه مندی به وضع حاضـر را در

درجه دوم اهمیت می گذارد. به همین علت است که برای جوان نورس ، مواجهه با حقیقت مشکل است . گذشته از آن ، قدرت تصور ذهنی یک شخص یا یـک صحنه به اندازه ای است که حد فاصل مابین حقیقت و مجاز، تقریبا از بـین مـی رود. مخصوصا دخترکان می توانند در وسط زندگانی روزانه ، خـواب و خیـال هایی را که در بیداری انجام می گیرد، ادامه دهند. گاهی اوقات صوری از مرض میتومانی ، یعنی علاقه به دروغ پردازی افسانه ای مانند در ایشان دیده می شود حقیقت در نظر جوانان نورس تغییرات زیادی می یابد. آنان حقیقـت را از ورای امواجی از تصاویر و تخیلات تعبیر می نمایند. بنابراین ، باید در مشاهده جوانان و قضاوت درباره ایشان احتیاط کرد.

دوران تخیلات

جوانی مهم ترین دورانی از زندگی است که انسان به تخیلات غیر مسکن و افسانه مانند می پردازد و افکار شیرین و باطل ، مخصوصا در دخترکان جوان ، پیدا می شود. به طوری که قبول واقعیت زندگی برای ایشان مشکل می نماید و ممکن است در بعضی از مغزهای ظریف و حساس اختلالاتی به وجود آورد.»[90]

«هنگامی که دوران پختگی و کمال نزدیک می شود، شخصیت نیز در راه صحیحی شروع به رشد و نمو می نماید. تطابق با محیط که در دوران رشد دچار اختلال شده و ممکن بود به وضع جبران ناپذیری خطر و بدنامی ایجاد کند، ممکن می شود. ناراحتی های روحی و جسمی به وی پابند زده بودند، معدوم می گردند.

هر گاه شخصیت یک نوجوان را با شخصیت بیست سالگی او مقایسه کنیم ، ترقیات حاصل جلب توجه می کند. بعد از آن که منافع جدید جوان مسلم و محقق گردید، اولین تجارب شخصی به مرحله حقیقت درآمده ، مسائل اساسی زندگی ، اگر حل هم نشده باشد، لااقل مطرح شده ، جوان از آن صورت مه آلود سابق ، به یک حالت مشخص تر درمی آید.»[92]

«ترقیات علم بلوغ آن قدر که انتظار می رفت ، با سرعت انجام نمی گیرد. حتی امروز نیز درباره کودکان و روان شناسی ایشان اطلاعات بیشتر و بهتری در دست است تا درباره دوران بلوغ .

سنین بلوغ یک دوران مسدود اسرارآمیز است که نمی توان در مورد آن سئوالاتی مطرح کرد که دارای جواب های صحیح و مؤ ثق باشند. گذشته از آن ، احوال انسان در این سنین چنان متغیر است که ممکن است همه زحمات

مشاهده کننـدگان را باطـل و بیهـوده کنـد و ایشـان را دچـار خیـالات واهـی سازد.»[94]

بلوغ و رشد

قال الله العظیم فی کتابه (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) [96]

دوران برزخی

ایام بحرانی و سراسر انقلاب بلوغ ، برای دختران و پسران یک دوره برزخی و جوانی و یک قسمت مخصوص از زندگی انسان است . این دوره نه می توان از ایام کودکی به حساب آورد و نه می توان در حساب جوانی محسوب داشت .

به طفلی که عوامل بلوغ در مزاجش بیدار شده و فعالیت عمیق خود را آغاز نموده است در لغت عرب مراهق می گویند. مراهق نه کودک است نه جوان . کودک نیست برای آن که فعل و انفعال های بلوغ در جسم و جان وی اثر گذارده و پاره ای از صفات و ممیزات کودکی را از وی سلب نموده است . اندام و افکارش ، حرکات و اخلاقش از وضع کودکی خارج شده و صورت دیگری به خود گرفته است .

بلوغ کامل

جوان نیست برای آن که هنوز عوامل بلوغ تمام منازل پیشرفت را نپیموده و به کمال نهایی خود نرسیده است . باید مدتی بگذرد و فعالیت های طبیعی بلوغ همچنان ادامه پیدا کند تا نوجوان مراهق به سر منزل بلوغ کامل برسد و تمام اوصاف و علائم یک جوان در وی آشکار و تثبیت گردد.

«مدت های مدید، منازعه در این بود که آیا بلوغ جزو دوران کودکی یا جزو زمان رشد و کمال است و حتی امروز نیز غالب اشخاص گمان می کنند که انسان تا سن 14 یا 15 سالگی کودک است ، و سپس از یک دوران استحاله و برزخی به نام بلوغ عبور کرده و شخص کامل و پخته می شود. این مطلب

حقیقت ندارد. در واقع ما بین سنین 12 و 18 سالگی ، انسان یک دوره مشخص از زندگی ، مستقل از دوران کودکی و دوران کمال را می گذراند که خود به خود دارای وحدت قوانین و مسائلی است و در زندگانی انسانی نقش مهمی بر عهـده دارد.

در مطالعات مربوط به رشد و نمو بدن انسان ، باید بـرای بلـوغ یـک مکـان اساسی قائل شد. مفهوم کلمه بلوغ نیز همین موضوع را نشان می دهد، سنی کـه شخص در آن بزرگ می شود. بنابراین هبلوژی در مطالعه تکامل انسان ، اهمیت اصلی و اساسی دارد. محال است بتـوان دوران بلـوغ را بـدون در نظـر گـرفتن تغییرات دائمی بدنی و فکری ، که مشخص آن می باشند، مورد توصیف مشروح و دقیق قرار داد.»[98]»

امام صادق علیه‌السلام در مورد پسر نابالغی که با زن بـالغی در آمیـزد و زنـا کنـد فرموده است : برای پسری که به حد بلوغ کامل نرسیده ، مجازات تاءدیبی مقرر است و برای زن بالغ که زنا داده است کیفر قانونی .

مجازات تاءدیبی

«و عنه علیه‌السلام : لا حد علی الاطفال ولکن یؤ دبون ادبا بلیغا.[100]

پی بردن به علل حوادث

معنی پیشرفت های علمی در تمدن جدید، اطلاع از علل پنهـانی حـوادث و آگاهی از عوامل پدیده های طبیعت است . به هر نسبتی که چشم واقع بین علم ، حقایق نهفته عالم را بهتر ببیند و به اسرار خلقت ، بیشتر پی ببرد، بر حکومـت و قدرت علم افزوده می شود و تکامل و تعالی بیشتری نصیب بشر می گردد.

حوادث ظاهری عالم را همه می بینند، ولی مشکل بزرگ پی بردن بـه علـل حوادث است . گرفتن جرم آفتاب و ماه ، لرزیدن زمین ، وزش بادها، سبز شدن اشجار، باردار شدن حیوان و انسان ، فرزند آوردن و صـدها حـوادث دیگـر در طبیعت همواره وجود داشته و دارد و تمام اقوام وحشی و متمدن ، آنها را دیده و می بینند. مطلب مهم آن است که بشر بداند چرا آفتاب می گیرد؟

چرا زمین می لرزد؟ چگونه درختان شکوفه مـی کننـد و زنـان بـاردار مـی شوند؟ و از چه راه صفات اختصاصی پدران و مادران بـه فرزنـدان منتقـل مـی شود؟

در گذشته همه می دیدند که مرض نوبه «مالاریا» با بیماران چه مـی کنـد و تب و لرز چگونه نیروی آنان را می کاهد و رفته رفته به حیاتشـان خاتمـه مـی دهد، ولی از عامل اصلی مرض کسی آگاه نبود. همه می دیدند که بیمـاری سـل چگونه جوانان را ناتوان می کند و سرانجام از پای در می آورد، ولی هیچ کـس علت واقعی آن بیماری را نمی شناخت .

روزی که تمدن جدید با اسباب های دقیق و حساس به جهـان میکـروب راه یافت و از دنیای حیرت انگیز موجودات زنده ذره بینی آگاه گردید عامل حقیقی امراض عفونی ، شناخته شده و یکی از پیچیده ترین اسرار نهان خلقـت از پـرده خفا درآمد. معلوم شد که علت بیماری آن است که میلیون هـا موجـودات زنـده

ذره بینی ، مانند لشکر مهاجمی ، بدن بیمار را اشـغال مـی کننـد و بـرای ادامـه زندگی و تکثیر نسل خویش ، از نیروی انسان مریض استفاده می کنند و پیوسته خود را قوی و او را ناتوان می سازد و سرانجام تسلیم مرگش می نمایند:

علائم ظاهری بلوغ

بلوغ و تحولاتی که در جسم و جان اطفال بر اثر بلوغ پدید می آید، یکـی از واقعیت های انکارناپذیر در حیات بشر است . اطلاعات مردم دیـروز جهـان از بلوغ ، تنها مشاهده علائم و تغییراتی بود که در اندام و اخلاق نوجوانان تازه بالغ آشکار می شد. همه می دیدند که بدن نوجوان بر اثر بلوغ به سرعت رشـد مـی کند و صفات جسم و جانش عوض می شود، ولی حقیقت بلوغ را نمی شناختند و از عامل واقعی آن آگاه نبودند. دانشمندان تمـدن جدیـد بـا وسـایل علمـی و آزمایش های دقیق توانسته اند تا اندازه ای از این راز مجهـول پـرده بردارنـد و عامل واقعی بلوغ را بشناسند.

عامل واقعی بلوغ

به شرحی که مبسوطا در کتب علمی آمده ، تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده است که غدد داخلی در ساختمان بدن انسان به منزله کارگاه های شیمیایی بسیار منظمی است که هر یک از آنها، یک یا چند ماده مخصوص در خود تهیه می کنند و مستقیما به داخل خون می ریزند. آن مواد در اصطلاح علمی به اسم هورمون نامگذاری شده است .

«شما می توانید بدن را مانند یک جامعه نمونه بدانید. پایه و ستون این جامعه ، استخوان بندی آن است که سایر اجزای بدن بر روی آن ساخته شده اند. در میان این استخوان بندی ، خانواده ها یا تیم های مختلفی جای دارند که همه برای یک هدف مشترک با هم همکاری می کنند.

شش خانواده یا تیم عمده که در میان این استخوان بندی قرار دارند، عبارتند از:

1 - دستگاه گوارش و ترشح کننده .

2 - دستگاه تنفس .

3 - دستگاه گردش خون .

4 - دستگاه اعصاب (پی ها)

5 - دستگاه غدد.

6 - دستگاه تناسلی .[102]

نقش هورمون ها

کار این غدد و موادی که در خود تهیه می کنند، منشاء تحـولات عظیمـی در بدن است . نظم کار غده ها و تعادل ترشح هورمون ها نقش فوق العاده مهمی در تعادل جسم و جان و سلامت اخلاق و اندام دارند. چنان که اختلال کار آن غدد و بی نظمی ترشحات آنهـا منشـاء اخـتلالات گونـاگونی در انـدام و روان ، در اخلاق و اعمال آدمی است و می توانند بیماری هایی را به بار آورند.

گرچه دانشمندان بشر در نیم قرن اخیر به مقدار قابـل ملاحظـه ای از دنیـای تاریک غدد داخل و آثار حیرت انگیز هورمون ها آگاه شده اند و با تجربیات و تحقیقات عمیقی که در این راه اعمال شده ، پیشـرفت هـای عظیمـی نصیبشـان گشته است ، ولی موضوع غدد بی مجرا و مواد شیمیایی آنها به قدری پیچیـده و مبهم است که متخصصین صریحا به نارسایی دانش خـود در ایـن بـاره اعتـراف دارند.

نارسایی دانش کنونی

دکتر ادیث سپرول می گوید:

«معتبرترین نتیجه گیری درباره دستگاه ترشح درونی ، خود از داستان جهل ما حکایت می کند. ما فقط صاحب این دانش بسیار مقدماتی هستیم که به چگونگی ترکیب هورمون های انحصاری اعضای ترشح درونی پی برده است . گرچه از خواص هورمون ها و تاءثیر آن بر بدن ، اطلاعات قابل توجهی داریم ، اما از چگونگی این اثر و نفوذ چیزی نمی دانیم .»[104]

پدیده بلوغ

یکی از نتایج فعالیت غدد داخلی ، پدیده بلوغ و تحولاتی است که بـه سـبب آن در مزاج کودکان آشکار می شود. به نظر زیست شناسان ، منشاء طبیعی بلوغ ، ترشح هورمون های جنسی ، به ضمیمه فعالیت های منظم بعضی دیگر از غـدد داخلی است .

«از ابتدای حیات تا دوران بلوغ ، غدد جنسی به خواب فرورفته انـد و هـیچ نوع فعالیتی ندارند. در سن بلوغ ، هیپوفیز با ترشح هورمون های محرک جنسی ، این غدد را از خواب بیدار می کند و به کار وامی دارد.»[106]

آغاز بلوغ کودک

در تمام دوران چند ساله بلوغ ، عوامل فعاله همچنان به کار خود ادامه می دهند تا کودک تازه بلوغ را به رشد نهایی و به عالی ترین مدارج قوت و شدت جوانی برسانند، و کلیه ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را در وی ایجاد و مستقر نمایند.

دوران بلوغ

«بیضه دو عمل مجزا از هم دارد. یکی ساختن هورمون مردسازی به نام تستوسترون و دیگری ساختن نطفه . برای هر یک از این دو کار هیپوفیزیک ، هورمون محرک مخصوص دارد.تستوسترون به مراتب از هورمون های مردساز غده فوق کلیوی قوی تر است و در دوران بلوغ ، مشخصات ثانوی جنسی و تمایل جنسی را به وجود می آورد.»[108]

«با ورود تستوسترون به جریان خون ، آن تغییراتی که باعث تبدیل یک پسر به یک مرد می شود شروع می گردد. تحت تاءثیر و نظارت مستقیم تستوسترون ، نه فقط غده وزی و آلت و کیسه های منی و موی بدن بالغ می شود بلکه سایر اعضای و قوای عقلانی نیز کامل می گردد. به فرمان تستوسترون ، ماهیچه ها و استخوان بندی ، راه رشد و تکامل می پیمایند.»[110]

جهش بدن

یکی از مهم ترین تحولات انقلابی دوران بلوغ ، رشد سریع استخوان ها و عضلات و کلیه اعضای داخل بدن است . گرچه کودک در رحم مادر و همچنین در ایام طفولیت همواره در مسیر رشد و تکامل بوده و پیوسته نمو می کرده است ، ولی رشد دوران بلوغ به قدری سریع و شدید است که قابل مقایسه با رشد دوران کودکی نیست . به همین جهت ، دانشمندان در کتاب های علمی خود، رشد و نمو دوران بلوغ را به جهش تعبیر کرده اند:

«هورمون های جنسی که در زن از تخمدان و مرد از بیضه ها ترشح می شوند، حساسیت سلول ها را نسبت به هورمون رشد زیاد می کنند. یعنی باعث می شوند که سلول ها در مقابل مقدار ثابتی از هورمون رشد، بیشتر عکس العمل نشان بدهند و بیشتر سلول بسازند. این خاصیت موجب می گردد که رشد دختران و پسران در دوران بلوغ بسیار سریع شود و به اصطلاح جهش نشان بدهد.»[(112)]

نمو استخوانها

استخوان بندی انسان تکیه گاه عضلات مختلف بدن است . رشد طبیعی و غیرطبیعی آنها میزان قامت طبیعی و غیرطبیعی انسان است . استخوان ها از زمان ولادت تدریجا رشد می کنند و با نمو آنها، طول قامت و تناسب اندام کودک افزوده می شود، ولی در دوران بلوغ به شدت تحت تاءثیر عوامل رشد قرار می گیرند، با سرعت و به طور جهش نمو می کنند تا به آخرین مراحل تکاملی و رشد نهایی خود برسند.

رشد نهایی قامت

«قال علی علیه السلام : و یستکمل طوله فی اربع و عشرین سنة .[114]

«در ابتدای دوران بلوغ ، پاها به سرعت رشد می کنند. به طوری که غالبا جوانان نورس قیافه مرغان پا بلند را دارند. حتی گاهی در مواضع مفاصل ، این سرعت رشد آن قدر زیاد است که پوست بدن قادر به هماهنگی با آن نیست و در حدود زانو، بعضی از قسمت های پوست که به طور قائم قرار گرفته اند، صورت نوارهای رنگ پریده ای را پیدا می کنند که آن ها را نوارهای رشد می نامند. از آن پس ، رشد سریع شروع می شود، تمام قطعات استخوان بندی انسان از این قاعده پیروی کرده به تناوب بلند یا پهن می گردند.

واضح است که در دوران بلوغ ، آخرین پیشرفت های استخوان بندی بدن انجام می گیرد و بعد از بیست سالگی بی نهایت ضعیف می شود. معمولا بعد از آن که غضروف های نقاط اتصال از بین رفتند، استخوان دیگر قادر به بزرگ شدن نیست و این امر مابین 20 تا 25 سالگی است .»[116]

دکتر کارل می گوید:

«اختلافی که بین زن و مرد موجود است تنها مربوط بـه شـکل انـدام هـای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نـزد زن و طـرز تعلـیم خـاص آنهـا نیست . بلکه نتیجه علتی عمیق تر است که از تاءثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می شود.

تفاوت اساسی زن و مرد

به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است کـه طرفـداران نهضـت زن فکر می کنند که هر دو جنس می توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسؤ ولیت های یکسانی به عهده بگیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است . یکایک سلول های بدنش ، همچنین دستگاه هـای عضوی و مخصوصا سلسله عصبی ، نشانه جنس او راه به روی خود دارد.

قوانین فیزیولوژی نیز هم مانند قوانین جهـان سـتارگان ، سـخت و غیرقابـل تغییر است و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راهی یابد. ما مجبـوریم آنهـا را آن طوری که هستند بپذیریم . زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش ، بـدون تقلیـد کورکورانـه از مـردان ، بکوشـند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت ، خیلی بزرگ تر از مردهاست و نبایستی آن را سرسری بگیرند و رها کنند.»[118]

توازن رشد

نکته جالبی که توجه دانشمندان بشر را به خود معطـوف داشـته و در کتـاب های علمی خاطرنشان نموده اند، موضوع موازنه ای است کـه همـواره در تمـام قسمت های بدن وجود دارد. به طوری که کلیه اجزا و اعضای مختلف در رحـم مادر و در ایام کودکی و در دوران بلوغ ، با تناسب و اندازه گیری صحیح رشـد می کنند.

اندازه گیری های حکیمانه ای که در تمام نظام آفرینش وجود دارد، یکـی از آیات الهی است و قرآن شریف آن را به خداوند نسبت داده است .

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) .[120]»

آفرینش بر اساس محاسبه

در پیشگاه خداوند بزرگ همه چیز اندازه و حساب دارد.

(قَدْ جَعَلَ اللَّـهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا) .[122]»

نمو بدن در ادوار مختلف

مفضل از امام صادق عليه‌السلام درخواست کرد در اطـراف رشـد بـدن انسـان در ادوار مختلف زندگی ، تا رسیدن به حد بلوغ و کمال نهایی خود بیـانی فرمایـد. امام عليه‌السلام فرمود: مراحل اولیه رشد در رحم مادر است . در آن جایی که چشمی او را نمی بیند و دست کسی به وی نمی رسد، پرورش می یابد تـا بـه صـورت انسان معتدلی متولد شود. انسانی که واجد تمام لـوازم و سـرمایه هـای زنـدگی است . انسانی که دارای احشا و اعضای عوامل حیات است ، و سـاخته شـده از مجموع استخوان ، گوشت ، پیه مغز، پی ، رگ و غضروف . موقعی که متولد می شود، باز هم در راه رشد و نمو است . رشد همگانی ، رشد همه جانبه و عمومی . تمام اعضا نمو می کنند، در حالی که شکل انسانی و توازن اندام ، همواره ثابت

و برقرار است . مجموعه بدن با تعادل پیش مـی رود و دچـار زیـاده و نقصـان ناموزون نمی شود، تا سرانجام به رشد نهایی خود برسد. آیا به وجود آمـدن آن همه اعضای مختلف و گوناگون و همچنین رشد موزون و تکامل معتدل آنهـا، از چه منشاءیی جز تدبیر لطیف و حکیمانه الهی ممکن است سرچشمه بگیرد؟

موازنه و تعادل رشد قسمت های مختلف بدن انسان ، بر اساس قانون تکوین و سنت آفرینش استوار است . ایـن قـانون کـه از اراده حکیمانـه خـالق عـالم سرچشمه گرفته است ، به طور طبیعی و خودکار در مورد جنین و نوزاد، کـودک و جوان اجرا می شود.

ناموزونی نمو

کسانی که سالمند و ساختمان بدنشان طبیعی اسـت ، از رشـد معتـدل و نمـو موزون برخوردارند، ولی بیمارانی که گرفتـار اخـتلالات غـدد داخلـی هسـتند، عوارض گوناگونی دارند و بعضی از آنها دچار ناموزونی رشد در نواحی مختلف بدن می شوند:

«بیشتر اطلاعات ما درباره غـده هـای ترشـحی درونـی ، محصـول مطالعـه حالات بیمارانی است که یا چند غده تراوش درونی مریض داشته باشند. بیماری های غدد ترشح درونی به دو دسته تقسیم می شوند.

1 - بیماری هایی که غده را خراب و کار آن را دچار وقفه می کنند.

2 - بیماری هایی که فعالیت غده را فزونی می بخشند.

مطالعه این بیماری ها و نتایج حاصل شده تقریبا با آزمایش هـایی کـه روی حیوانات به عمل می آوریم ، نزدیک به هم است .»

پایان دوران کودکی

تحولات اساسی بلوغ به دوران کودکی خاتمه می دهد و نوجوانان به وسیله رشد تدریجی و سریع استخوان ها و عضلات و اعضای داخلی بدن ، به صف مردان و زنان جامعه نزدیک می شوند و طولی نمی کشد که تمام ممیزات یک شخص بزرگ در آنان پدیدار می گردد.

همزمان با تحولات انقلابی و نمو همه جانبه بدن ، عوارض دیگری نیز به سبب بلوغ ، در جسم نوجوانان آشکار می شود.

«پسرها با چیزهای تازه دیگری آشنا می شوند. پیدایش دانه های سیاه رنگ بر روی پوست ، مخصوصا در اطراف بینی ، روی چانه یا روی شانه ها، ایشان را سخت مضطرب می سازد. آن گاه که غدد چربی دهنده شروع به ترشحات فراوان می نمایند و بعضی از خلل و فرج را مسدود می کنند، این جوش های صورت ، که به فراوانی دیده می شوند، ظهور می نمایند و این ها جز جریحه دار ساختن عزت نفس جوانان ، عیب دیگری ندارند.

رشد تارهای صوتی

تغییر صدا که بر حسب آب و هوا و نژادهای مختلف ، زودتر یا دیرتر ظهـور می نماید، یک اثر عمومی است که در همه پیدا خواهد شـد. حلقـوم در هنگـام تکلیف توسعه می یابد و برجستگی حلقوم بر آمده تر از سابق می شود. تارهای صوتی از لحاظ طول دو برابر می شوند. صدا که تا آن هنگام زیر بود، در مـدت چند ماه ، طنین مخصوصی پیدا کرده ، به اصطلاح دو رگـه مـی شـود و بسـیار نامطبوع می گردد. بعد از آن در مدت چند هفته از شدت آن کاسته مـی شـود و به تدریج حالت تدریج حالت صدای اشخاص بـالغ را پیـدا مـی کنـد و در 17 سالگی آخرین تغییرات صوتی نیز از بین می روند.

صدای زن نیز تغییر می کند، اما کمتر محسوس است . آهنگ آن که بلیغ تر و رساتر می شود، در حدود 15 سالگی وضع ثابتی به خود می گیرد.»[(125)]»

تفاوت دختر و پسر

موقعی که طفل بالغ می شود اگر پسر باشد در صورتش موی می روید و این نشانه جنس مرد است و به علاوه مایه عز و شخصیت اوست . چه ، بدین وسیله از سر حد کودکی و شباهت زنان خارج می شود. و اگر دختر باشد، رخسارش همچنان پاک و بدون مو باقی می ماند تا طراوت و جذابیت ، که عامل محرک مردان و مایه دوام نسل انسان است ، در وی محفوظ باشد.

«فقال المفضل یا مولای فقد راءیت من یبقی علی حالته و لاینبت الشعر فی وجهه و ان بلغ حال الکبر فقال ذلک بما قدمت ایدیهم و ان الله لیس بظلام للعبید.» [(127)]

نتیجه آن که بلوغ ، عامل نمو سریع استخوان ها و عضلات و کلیه اعضای داخلی است . بلوغ ، کودکان ضعیف را به رشد نهایی بدن و کمال نیرومندی جسم می رساند و آنان را در ردیف افراد بزرگ و کامل اجتماع قرار می دهد.

منازل تکامل

قرآن شریف ، منازل تکامل فرزندان بشر را یکی پس از دیگری تا لحظه آخر رحم مادر شرح می دهد و سپس می فرماید:

(ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ.)

پس از آن شما را به صورت طفل ناتوانی از رحم مادر بیرون می آورد، سپس دوران بلوغ فرامی رسد تا شما به رشد نهایی و کمال قوت خود برسد.

« ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل «فلما بلغ اشده واستوی » قال اشده ثمانی عشرد سنة واستوی التحی [129].

تاءثیر بلوغ در حالات روانی

عوامل انقلابی بلوغ ، نه تنها بر روی بدن اثر می گذارند و باعث رشد سـریع و همه جانبه جسم می شوند، بلکه در روان نوجوانـان نیـز مـؤ ثرنـد. افکـار و اخلاق آنان را دگرگون می سازند و انقلاب عمیقی در روحشان پدید می آورند. به همین جهت ، طرز فکر و خلقیات نوجوانان ، با اطفال نابـالغ تفـاوت بسـیار دارد.

«غدد تناسلی نه تنها برای حفظ نسل و نژاد وظیفه بزرگی را بر عهده دارنـد، بلکه در تشدید فعالیت های فیزیولوژیکی و روانی و معنوی ما نیز مؤ ثرند، بـین خواجه ها هیچ گاه فلاسفه و دانشمندان بزرگ پیدا نشده است .

بیضه ها و تخمدان ها اعمال پردامنه ای دارند. نخست آن که سلول هـای نـر یا ماده می سازند که پیوستگی این دو موجود تازه ، انسانی را پدید مـی آورد و در عین حال موادی ترشح می کنند و در خون می ریزند که در نسوج و اندام ها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می سـازد. همچنـین بـه تمـام اعمال بدنی ما شدت می دهند. ترشح بیضه ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت می گردد.»[131]

جهش احساسات

در باطن آدمی دو نیروی عظیم و دو قدرت مؤ ثر وجود دارد: یکـی عقـل و دیگری احساسات . مراد از جنبه روانی و معنوی بشر، مجمـوع ایـن دو قـدرت است . وقتی گفته می شود عوامل بلوغ در جهات معنوی و روانی انسان مؤ ثرند مراد این است که با فرارسیدن بلوغ ، هم زمان با رشد اندام ، عقل و احساسـات نیز تحت تاءثیر قرار می گیرند و آن دو هم ، پا به پای نمو اندام ، در راه رشد و شکفتگی قدم می گذارند، با این تفاوت که رشد احساسات ، مانند رشـد انـدام ، خیلی سریع و به طور جهش صورت می گیرد و عواطف نوجوانان خیلـی زود و با شدت شکفته می شوند، ولی عقل در کمال آرامی و بـه تـدریج منـازل کمـال خود را طی می کند و پس از گذشت سالیان دراز به رشد نهایی خود می رسد.

افکار ناسنجیده

ناموزونی رشد عقل و احساسات ، بزرگ ترین مشکل روانی جوانان و منشاء انحراف اخلاقی آنان است . افکار خام و ناسنجیده ، اعمال نادرست و غیرعادی ، و احیانا طغیان های نسل جوان ، اغلب از عدم تـوازن عقـل و احساساتشـان سرچشمه می گیرد.

طغیان احساسات

در ایام جوانی ، احساسات که بزرگ ترین قوه محرکه و نیروی فعاله آدمیـان است ، در کمال قدرت و نیرومندی است و عقـل مـآل انـدیش ، کـه راهنمـای خیرخواه احساسات است ، در حال ضعف و ناتوانی است . به همین جهت است که جوانان ، موقعی که در حال عـادی هسـتند، پـاره ای از اعمـال و اقوالشـان نامعقول و حساب نشده به نظر می رسـد. مـوقعی کـه برافروختـه و غیرعـادی هستند، احساساتشان طغیان می کند و شعله های سوزان از باطنشان زبانـه مـی کشد. در آن موقع تصـمیم هـای نـاروا مـی گیرنـد و بـه اعمـال وحشـت زا و خطرناکی دست می زنند، عقل ضعیف و رشد نکـرده آنهـا هرگـز قـادر نیسـت احساسات آتشین را مهار نماید و از تندروی و طغیانشان باز دارد.

روان شناسی اختصاصی جوان

وضع اختصاصی روح جوانان سبب شده است که دانشمندان می گویند: روان شناسی جوان ، اختصاصی است و از جهات بسیاری بـا روان شناسـی عمـومی تفاوت دارد. مربی شایسته کسی است کـه دوران شـباب را بشناسـد و از وضـع عقل و عواطف جوانان ، که پایه های اساسی تعلیم و تربیت است ، آگاه باشد و با توجه به حالات روانی آنان ، برنامه های تربیتی خـود را تنظـیم نمـوده و بـه موقع اجرا می گذارد.

ناگفته نماند که تربیت کودکان با جوانان از جهات بسیاری متفاوت اسـت . از آن جمله این که کودکان خردسال به علت ضعف جسم و نارسایی فکر، در خود احساس استقلال و اختیار نمی کنند و حاضرند بی چون و چرا از مربیـان خـود اطاعت نمایند و برنامه های تربیتی را به کار بندند؛ ولی جوانان که بر اثر بلوغ ، نیرومند و توانا شده اند و در خود احساس شخصیت و استقلال می کنند، حاضر نیستند به اطاعت بی قید و شرط تن دردهند و ندانسته تسلیم برنامه های تربیتی شوند.

اگر مربیان بخواهند به هدف خود برسند و جوانان را بر اساس صحیح تربیت نمایند، باید وسیله ای فراهم آورند که جوانان احتیاج خود را به راهنمایی آنـان درک کنند و به کار بستن تعالیمشان را وظیفه قطعی خود بشناسند و بـه منظـور نیل به خوشبختی و سعادت ، در کمال صمیمت و علاقه مندی با آن ها همکاری نمایند.

بهترین وسیله تربیت جوانان

یکی از بهترین وسایل تربیت پذیری نسل جوان ، خودشناسی است . اگر جوانان خود را بشناسند و از موقع حساس و خطرناک خویش آگاه باشند، اگر این حقیقت تلخ را باور کنند که در دوران بلوغ و جوانی ، چراغ عقلشان ضعیف و کم فروغ است و بر عکس احساساتشان نیرومند و آتشین است ، اگر بفهمند که عدم توازن عقل و احساسات در دوران شباب ، بزرگ ترین پرتگاه زندگی است اگر بدانند بعضی از جوانان با احساسات ناسنجیده و غیر عقلانی ، تصمیم های خطرناکی گرفتند و به کارهای ناروایی دست زدند و برای همیشه دچار تیره روزی و بدبختی شدند، اگر متوجه شوند که بدون راهنمایی مربیان عالم و خیرخواه قادر نیستند این پرتگاه چند ساله را به سلامت طی کنند و از سقوط و بدبختی و خطر رهایی یابند، و خلاصه اگر این حقیقت را بپذیرد که برای نیل به خوشبختی و سعادت ، نیازمند مربیان و برنامه های صحیح تربیتی هستند و سرپیچی از تعالیم آنان جز بدبختی و ناکامی اثری نخواهد داشت ، به نظر می رسد که برنامه های تربیتی را با آغوش باز استقبال کنند، خودسری و استبداد رای را ترک گویند و تعالیم مربیان را در کمال صمیمت و علاقه مندی به کار بندند.

ترک خودسری و استبداد

در این فصل ، به اختصار، پیرامون عقل بشر عموما، و عقل جوانان خصوصا، گفت وگو می کنیم و با استفاده از منابع اسلامی و نظریات تحقیقی دانشمندان بشر، این بحث دقیق را به منظور خودشناسی جوانان با آنان در میان می گذاریم . امید است این بررسی ، نسل جوان را به لزوم پذیرش تربیت های اسلامی و قبول اندرزهای حکیمانه مردان عالم و خیرخواه بیش از پیش متوجه نماید.

بررسی عقل

مسئله روح ، عقل و فکر، در گذشته و حال ، یکی از مهم ترین مسائل فلسفی و روانی شناخته شده و پیرامون آن پرسش های زیادی به میان آمده است . از آن جمله این که آیا نفس عاقله بشر، یک حقیقت مجرد و فوق ماده است ، یا چیزی جز ماده نیست ؟ آیا فکر که منشاء تمام ترقیات بشر است ، زاییده سلول های مغز انسان است یا آن که مغز برای فکر کردن ، به منزله ابزاری در اختیار روح مجرد است ؟ آیا روان بشر با مرگ بدن از میان می رود یا آن که پس از مرگ باقی و پایدار است ؟ و پرسش های دیگری نظایر این ها.

طرفداران تجرد نفس

بسیاری از فلاسفه و حکما، در گذشته ، به تجرد نفس عقیده داشته و نیروی اصلی ادراکات عقلی را خارج از حریم ماده می دانستند و در کتب فلسفی برای اثبات عقیده خود، دلایلی آورده اند.

بوعلی سینا می گوید:

«ان الجوهر الذی هو محل المعقولات ، لیس بجسم و لا هو قائم بجسم .[133]»

نیرویی که آدمی به وسیله آن حقایق عقلی را درک می کند، نه جسم است و نه ترکیب مادی دارد.

حکیم صدرالدین شیرازی می گوید:

«ان النفس الناطقة لیست بجسم و لامقدار.[135]»

این یازده دلیل ، براهینی است اطمینان بخش که نفس آدمی مجرد از ماده و آثار ماده است .

این عقیده در دنیای کنونی و بین دانشمندان نامی امروز نیز طرفداران بسیار دارد. این گروه فلاسفه را روحیون می نامند. ایشان عقیده دارند که عقل از شئون نفس مجرد است .

پیروان مکتب مادی

در مقابل طرفداران روح مجرد و پیروان مکتب ماورای طبیعت ، مکتب مادیون قرار دارد که نه تنها روح مجرد را انکار می کنند، بلکه اساسا به ماورای طبیعت عقیده ندارند. اینان جهان هستی را جز ماده و تحولات آن نمی دانند. در نظر آنان عقل عبارت از سلول های مغز است و فکر و تعقل ، خاصیت طبیعی آن سلول ها است . خلاصه ، در کمال صراحت می گویند: همان طور که صفرا ترشح کبد است ، تعقل و تفکر نیز ناشی از سلول های مغز است .

مرکز اصلی حافظه

در جهان کنونی ، غیر از مسئله عقل ، مسائل مشکل دیگری نیز وجـود دارد که دانشمندان بشر بر اساس اختلاف مکتب روحیون و مـادیون پیرامـون آن هـا بحث و گفت وگو می کنند. از آن جمله موضوع حافظه است . به نظر مـادیون ، مرکز اصلی حافظه ، سلول های مغز است ، ولی روحیـون عقیـده دارنـد کـانون اصلی حافظه روح مجرد است و در نظر آن ها سـلول هـای مغـز رابطـی بـیش نیستند.

«جاذب ترین مسائل حافظه مسئله فلسفی آن است . موضوع این اسـت کـه بدانیم خاطرات در کجا و چگونه حفظ می گردند. این مسئله مهم اسـت . زیـرا اجازه می دهد فلسفه مادی و حکمـت معنـوی را در موضـوع دقیقـی در برابـر یکدیگر قرار دهیم .

مسئله حافظه در حقیقت یکی از مسائل بسیار تاریک روابط مغز و فکر مـی باشد. خاطرات در کجا حفظ می شود؟ در مغز یا روح ؟ شرایط تشکیل خـاطره کدام است ؟ اگر بخواهیم به این پرسش ها پاسخی بدهیم ، بایـد از یـک روش فلسفی طرفداری کنیم و روش دیگر را غلط بپنـداریم . قضـایای حافظـه بـرای بعضی اشخاص دلیل صحت فرضیه مادیون و برای بعضی دیگر درخشـان تـرین برهان استقلال روح می باشد.»(137)

دستگاه ماشینی مغز

روحیون پس از بررسی های دقیق و دامنه دار و نقض های متعددی که بر نظریه مادیون وارد کرده اند، به این نتیجه رسیده اند که بدون تردید مغز آدمی مرکز مادی حافظه و یادآوری هاست ، ولی کانون اصلی و مرکز حقیقی حافظه ، روح مجرد است ، سلول های مغز، برای روح مجرد، به منزله دستگاه ارتباط و ابزار کار است . اگر آدمی بر اثر خونریزی یا عفونی شدن بعضی از نقاط مغز، قسمتی از محفوظات خود را از دست می دهد، نه برای آن است که مرکز اصلی حافظه آسیب دیده است ، بلکه با ضایع شدن قسمتی از سلول های مغز، روح مجرد، وسایل ارتباط و ابزار کار آن قسمت مخصوص را از دست داده و در نتیجه از انجام وظیفه مربوط به آن بازمانده است .

ژان ث . فیلو، استاد فلسفه ، چنین می گوید:

«به نظر برگسون ، نقش اساسی بدن ، عمل کردن است . دنیای خارج بر بدن اثر می گذارد و آن هم به دنیای خارج عکس العمل نشان می دهد. مغز به غیر از نوعی مرکز تلفن چیز دیگری نیست . نقش آن هم مثل مرکز تلفن چیز دیگری نیست . نقش آن هم مثل مرکز تلفن عبارت از برقرار ساختن ارتباط یا منتظر نگاه داشتن است . اگر این دستگاه ماشینی خراب شود، فراموشی های مختلفی را مشاهده خواهیم کرد. اما صورت های ذهنی گذشته ، کجا و چگونه حفظ می شوند؟ برگسون در این قسمت به یک بار تسلیم نظریه های روحی می شود. طرفداران این نظریه معتقدند که نیروی روحی ، حقیقت مختلفی دارد و ممکن نیست از بین برود.

راویسون که یکی از طرفداران فلسفه روحی است و قبل از برگسون بوده ، به روح مطلقی معتقد است که واحد کامل و خاطره تمام است و همواره در برابر

همه چیز و خودش حاضر است و همیشه و بدون تخلف ، آن چه را که خـودش بوده و می باشد زیر نظر دارد.

راویسون که یکی از طرفداران فلسفه روحی است و قبل از برگسـون بـوده ، به روح مطلقی معتقد است که واحد کامل و خاطره تمام است و همواره در برابر همه چیز و خودش حاضر است و همیشه و بدون تخلف ، آن چه را که خـودش بوده و می باشد زیر نظر دارد.

اشتباه مادیون

فیلو می گوید: اگر زیست شناسان تصور کرده انـد کـه خـاطرات بـه شـکل استحاله های مادی در مغز باقی می ماند و این موضوع را بـه اتکـای امـراض حافظه و ارتباط آن ها با قسمتی از مغز اظهار داشته اند، دچار اشتباه شـده انـد. اگر به مغز صدمه ای برسد، دستگاه های حرکتی خراب می شوند و مغـز دیگـر نمی تواند نقش خود را انجام دهد و خاطرات مجرد هـم نمـی تواننـد صـورت مادی به خود بگیرند. دیگر خاطرات مفید ظاهر نمی شوند و شـخص بـه انـواع امراض حافظه مبتلا می گردد، اما با این حال ، حافظه مجرد مورد تعرض قـرار نگرفته است . پس مغز فقط شرایط انجـام عمـل تـذکر را فـراهم مـی نمایـد و محتوی تذکر نیست . البته عموما مابین حالات نفسانی و مغز، پیوستگی و تعلقی وجود دارد، ولی چنان که برگسون متذکر می گردد، مـابین لباسـی کـه بـه مـیخ آویزان است و خود میخ هم پیوسـتگی وجـود دارد، زیـرا اگـر مـیخ را بیـرون بیاوریم ، لباس می افتد. با این حال وجود لباس به وجود میخ بستگی ندارد.

تفکیک حافظه از عادات

اگر در دوره کنونی بخواهیم از نفوذ نظریه های برگسون اظهـار عـدم اطـلاع کنیم ، کار بیهوده ای کرده ایم . برگسون اول کسی است که حافظه حقیقـی را از عادات مجزا نموده و ثابت کرد که خاطره مانند چیزی که در کتـابی ثبـت شـده باشد، در مغز نیست . وی نشان داد که مغز دستگاهی اسـت کـه صـورت هـای ذهنی را با زمان حال مربوط می سازد. از طرفی دلای می نویسد تمام قضایایی که اخیرا به وسیله آزمایش های علوم حیوان شناسی و علم امراض ثابت شـده است ، نظریه برگسون را تایید می کند.»[139]

اندازه گیری نیروها

بدون تردید، هر قسم فعالیت مادی احتیاج به مصرف کردن نیرو دارد. دانشمندان در پرتو پیشرفت های علمی توانسته اند از مقدار نیرویی که در بدن یک انسان ، برای انجام کاری صرف می شود، اندازه گیری کنند. پنج ساعت رانندگی ، چهار ساعت نجاری ، سه ساعت آهنگری ، دو ساعت نویسندگی و یک ساعت سخن گفتن ، چه مقدار نیرو لازم دارد؟ علم آن را تعیین نموده و پاسخ داده است .

مهم ترین کار انسان فکر کردن است . فکری که مایه همه پیروزی های دانشمندان بشر است . فکری که منشاء اصلی کلیه مظاهر خیره کننده تمدن است . فکری که اساس سعادت مادی و معنوی بشر به آن بستگی دارد. فکری که می تواند یک تمدن عظیم به وجود آورد، یا یک تمدن کهن را نابود نماید.

از یک اندیشه که آید در درون صد جهان گردد به یک دم سرنگون

خلق بی پایان ز یک اندیشه بین گشته چون سیلی روانه بر زمین

هست آن اندیشه پیش خلق خرد لیک چون سیلی جهان را خوردوبرد

خلق عالم چون رمه است و او می دواند جمله را روز و شبان شبان

شگفتی کارهای دماغی

موضوع عجیب و جالب توجه آن است که فکر، با همه اقتدار و عظمتش ، به نیروی مادی ، احتیاج قابل ملاحظه ای ندارد و مقدار مصرفش به قدری کم و ناچیز است که با وسایل علمی قابل اندازه گیری نیست و تقریبا باید گفت صفر است .

«شگفتی در این است که کارهای دماغی به هیچ وجه سبب افزایش متابولیسم بدن نمی گردد. گویی در این هنگام انرژی زیادی مصرف نمی شود و یا آن که انرژی لازمه آن قدر ناچیز است که تکنیک های ما قادر به اندازه گیری آن نیست . حقیقتا عجیب است که صرف انرژی برای فکر، فکری که سطح زمین را با آثار خود تغییر می دهد و باعث ایجاد و افنای ملت ها می گردد و در فضای بی کران آسمان ، دنیاهای جدیدی را کاوش و کشف می کند، این قدر ناچیز باشد که نتوان آن را سنجید.

بزرگ ترین فعالیت های فکری ، کمتر از انقباض عضله دو سرباز برای برداشتن یک کتاب ، متابولیسم را بالا می برد. نه جاه طلبی سزار، نه تفکرات نیوتن ، نه مطالعات درخشان پاستور، به اندازه قدرت چند میکروب یا جزیی افزایش تیروئید، سبب افزایش تغذیه بافت ها و متابولیسم ایشان نشده است[(141)]».

پیغمبر اکرم ﷺ ماءمور شد در جواب سئوال مردم بگوید که روح یک امر الهی است و برای بشر یک حقیقت ناشناخته و مجهول است و آن چه که در فهم این حقیقت ، به آن ها افاضه شده ، بسی کم و ناچیز است .

نارسایی دانش در شناختن روح

از روزگار رسول اکرم ﷺ تا امروز، تحولات عظیمی در جهان بشر پدید آمده و انسان در راه علم و دانش پیشرفت های قابل ملاحظه ای نصیبش گردیده و منازل بسیاری را پشت سر گذارده است . حقایق مجهول یکی پس از دیگری آشکار شده و رازهای بسیاری از پشت پرده درآمده است . ولی درباره شناسایی حقیقت روح بشر، وضع دنیای امروز هم مانند عصر پیغمبر اکرم ﷺ است . بشر آن روز از این حقیقت مجهول آگاه نبود، و دانشمندان امروز نیز حقیقت روح را نمی شناسند. آن روز اطلاعات بشر درباره روح ، کم و ناچیز بوده و اطلاعات امروز انسان هم با همه پیشرفت های علمی ، ناچیز و کم است . این خود حقیقتی است که دانشمندان در کمال صراحت بدان اعتراف می کند:

جرقه مجهول

دکتر اوستاس چسر پزشک و روان شناس انگلیسی می گوید: «بعضی اشخاص می گویند که مجموعه اعمال ماشینی مغز ما، این من یا خود را تشکیل می دهد. عده دیگر می گویند که آن عبارت از مغز به علاوه یک جرقه مرموز است که هنگام مرگ از بدن ما خارج می شود. چنان که می دانید، فلاسفه بزرگ درباره روح و ماهیت آن و محل آن در بدن ما و همچنین این که آیا روح از بین رفتنی است یا جاودانی ، زیاد اندیشیده اند. این مسئله پیچیده هنوز هم حل نشده است و هنوز هم دانشمندان برای کشف حقیقت آن می کوشند.

به هر حال هر یک از ما باید این موضوع را برای خود حل کنیم . یعنی یا باید از افکار یکی از فلاسفه یا ادیان درباره روح پیروی کنیم ، یا آن که کوشش

کنیم خودمان در این باره به نتیجه ای برسم . این مسئله به قدری وسیع است و به اندازه ای عقاید گوناگون درباره آن اظهار شده که در سال های اخیر، بسیاری از متفکرین تصمیم گرفتند آن را از نظر دیگری مورد مطالعه قرار دهند. بـه ایـن معنی که مسئله روح را که بسیار پیچیده یا مبهم است ، کنار گذارده ، تنها درباره ذهن یا روان ، یعنی مجموعه احساسات و عقاید و افکـار مـا، بـه کنجکـاوی و مطالعه بپردازند.

قبلا باید بگویم که هنوز درباره بدن ، بسیاری چیزها را نمی دانیم ، ولی البته می توانیم بدن را وزن کنیم یا از آن عکس بگیریم . حتـی مـی تـوانیم اجـزای مختلف آن را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم و آزمایش هـای زیـادی روی آن انجام دهیم . درست است که ما می تـوانیم مغـز را وزن کنـیم و از آن عکـس بگیریم و آن را تشریح کنیم ، با مغز شخص مرده می تـوانیم ایـن کارهـا را بـه خوبی و به طور کامل انجام دهیم و با مغز شخص زنده هم تا انـدازه محـدودی این آزمایش ها را می توان انجام داد، ولی آیـا تشـریح مغـز مـرده ، بـه مـا در شناختن روان کمک می کند و آیا جراحی که مغز یک شخص زنده را عمل مـی کند، می تواند به افکار درونی او پی ببرد؟ متاءسفانه بایـد بگـویم کـه موضـوع شناختن روان ، خیلی از این مشکل تر و پیچیده تر است .»[143]

امام صادق علیه‌السلام فرموده است : مرکز عقل بشر مغز است .

« ابن عباس ، قال ان الله تعالی اوحی الی داود ان یسال سـلیمان عـن اربعـة عشر کلمة ، فان اجاب ورثه العلم والنبوة ، قال اخبرنی یا بنی این موضـع العقـل منک ، قال الدماغ .[145]

رشد سریع مغز کودک

گرچه ساختمان مغزهای مردم از نظر تعداد سلول ها و خصوصیات دقیـق آن با یکدیگر متفاوت است ، ولی در هر حال مغز هر انسانی وسیله ارتباط و ابـزار مادی برای روح آن انسان است . موقعی که سلول های هر مغزی به رشد نهـایی خود رسید و آخرین مرحله کمال طبیعی خود را طی کرد، می توان گفته وسـیله مادی تعقل در آن فرد به حد کمال خود رسیده اسـت و قبـل از آن ، بـه سـبب ناتمامی رشد و کمال سلول ها، چراغ عقل ضعیف و کم فروغ است .

افکار کودکانه

با آن که در سه سال اول زندگی ، نمو سلول های مغز بسیار سریع است و در آن مدت کوتاه ، تقریبا 85 درصد رشد دماغی پایان می پذیرد، با این حال مـی بینیم که اطفال ، همچنان کودکانه فکر می کنند و قدرت تجزیه و تحلیل صـحیح مطالب را ندارند، زیرا از طرفی ، تا زمانی که 15 درصد باقی مانده رشد بـر آن افزوده نشود و سلول های مغز و شبکه های ارتباطی آن به منـزل نمـو و کمـال خود نرسند، نیروی تعقل و تفکر به خوبی شکفته نمی شـود و از طـرف دیگـر، عقل و ادراک وقتی کامل می شود که تمام شبکه های ارتبـاطی مغـزی ، کـه از تارهای عصبی تشکیل شده اند، به طور کامل از غشاء میلین پوشیده شوند.

«به عقیده لانک ورثی ، فعالیت ادراکی روانی مغز با سـرعت پوشـیده شـدن رشته های عصبی از ماده میلین رابطه خیلی نزدیک دارد.»[147]

وزن متوسط مغز در سنین مختلف

سن پسر دختر در مواقع تولد 330گرم 283گرم 3 تـا 6 مـاهگی 602گـرم 560گرم 6 تا 12 ماهگی 776گرم 727گرم 1 تا 2 سالگی 941گرم 843گـرم 2 تا 4 سالگی 1095گرم 990گرم 4 تا 7 سالگی 1138گرم 1035گـرم 7 تـا 14 سالگی 1301گرم 1154گـرم 14 تـا 20 سـالگی 1374گـرم 1244گـرم

پوشش کامل رشته های عصبی

«2 - اکثر رشته های عصبی در مغز و نخاع و پی ها، از ماده ای به نام میلین پوشیده شده اند و می توان گفت یک رابطه مسـتقیم خیلـی نزدیـک بـین رشـد اعمال مغزی و پوشیده شدن رشته های عصبی از میلین وجود دارد. بیشتر رشته های عصبی در مغز، تا سن بلوغ ، از این ماده پوشیده می شوند، ولـی بعضـی از رشته های عصبی که در قشر مغز وجود دارند، در سنین متوسط زندگانی ، کاملا از غشاء میلین پوشیده می شوند.»[149]

علی علیه‌السلام می فرماید: عقل آدمی در 28 سالگی کامل می شود.

«و عنه علیه‌السلام و ینتهی عقله فی خمس و ثلثین و ما کان بعد ذلک فبالتجـارب [151].

«رابطه مابین پیدایش یک فکر منطقی نزدیک به فکر دوران کمال ، و زمـانی که توسعه فکری حاصله از تست ها شروع به کند شدن می کند، دلیـل دیگـری برای این نظریه به وجود می آورد که بعد از دوران کودکی ، ترقی فکری واقعـی انجام نمی گیرد.

جهش عواطف و کندی فکر

ممکن است این فکر نیز برای برخی پیش آید که در دوران بلوغ ، در نتیجه جهش عواطف محبت و پیدایش غریزه جنسی ، هوش تحت تاءثیر آن ها قرار می گیرد و مطیع و منقاد می شود.

فکر یک کودک 11 ساله که عینی تر و عملی تر است و با دنیای خارج توافق بیشتری دارد، خیلی به فکر اشخاص عاقل و کامل نزدیک تر است تا فکر جوانی که دل داده عواطف و هیجانات خویشتن است و علاقه او به کابوس ها و تخیلات و عواطف خود خیلی بیشتر است تا به محیطی که وی را احاطه نموده است .

اگر بخواهیم بگوییم که در دوران بلوغ ، هوش به کلی تاریک و خرف می شود، اغراق گفته ایم . اما اگر واقعا یک سیر قهقهرایی در بین باشد، فقط در دوران بحران تکلیف امکان دارد، زیرا شور و هیجان جوانی با شکفتگی فکری ، موافق و مساعد نیست .»[(153)]

علی علیه السلام فرموده است : پیوسته عقل و حماقت در مزاج نوجوانان تازه بالغ در جنگ و ستیزند تا بحران تکلیف را پشت سر بگذارند و به سن هجده سال برسند. در آن موقع ، اگر ساختمان فکری جوان طبیعی و سالم باشد، کم کم عقل پیروز می شود و حماقت شکست می خورد، و اگر اساسا احمق باشد، حماقت بر عقل غالب خواهد شد.

جنون جوانی

سوم . یکی از بیماری های روانی که کلیه دانشمندان متخصص ، در کتب علمی خود شرح داده و پیرامون آن مبسوطا بحث کرده اند، جنون جوانی است . این بیماری معمولا در سنین بلوغ آشکار می شود و با تفاوت نشانه ها و عکس العمل های مختلفی که در بیماران پدید می آورد، به چهار نوع تقسیم شده است .کارشناسان دانشمند تاکنون نتوانسته اند علت واقعی این بیماری را به درستی تشخیص دهند و محتملا آن را ناشی از فعل و انفعال های ترشحات غدد داخلی ، در دوران بحرانی بلوغ ، و مسمومیت های ناشیه از آن می دانند.

«علت اصلی جهل ما از مسائل روانی ، پیچیدگی و ابهام شگرف موضوع اوست . ما هنوز وسایلی در دست نداریم که بتوانیم در دنیای مجهول سلول های عصبی و اعمال مغزی و روانی ، برای خود راهی باز کنیم . فی المثل ، برای ما ممکن نیست که روابط دقیق بین علائم بیماری جنون جوانی و ضایعات سلول های مغزی را در یابیم .»

ضعف سریع عقلانی

«پیروان مکتب کرپلن می گوید: جنون جوانی عبارت است از ضـعف سـریع عقلانی که هنگام بلوغ ظاهر شده و احتمالا نتیجه مسمومیت درونی و پریشـانی غدد مترشح داخلی است .»[156]

این بیماری که در اصطلاح روان پزشکی به جنون جوانی تعبیر شده ، دامنگیر عموم جوانان نیست ، بلکه به گروه مخصوصی اختصاص دارد. اینان باید ماننـد سایر دیوانگان ، با نظر پزشک تحت درمان قرار گیرند و گاهی بیماری بعضی از آن ها شدید می شود و دوران آن به طول می انجامد.

جنون خودنمایی

یک قسم اختلالات روانی و بی نظمی های فکری در ایام نوجوانی بروز مـی کند که عمومی و همگانی است و کم و بیش تمام جوانـان نوخاسـته گرفتـار آن هستند و آن جنون خودنمایی و تخیلات افسانه ای است . در این دوران ، عموم نوجوانان اسیر تصورات واهی خود می گردند. از واقعیت های زندگی غافل می شوند و مانند مجانین به پناه اوهام و تخیلات می رونـد و همـواره در خـواب و خیال سیر می کنند و زندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیرواقعـی خـود می بینند. از عقل و منطق گریزان اند و عاشـق اوهـام و افسـانه هـای ناشـدنی هستند. جنون خودنمایی در تمام گفتار و رفتارشان آشکار است .

«جوانان به عقل چندان ارادتی ندارند. قضاوت های عقلی را بسیار حقیر می شمارند و آن را لایق پیر مردان می دانند. آنان مثل امرسون فکر می کنند که می خواست ارابه خود را به یکی از ستارگان ببندد.»[158]

تصورات واهی و غیر عقلانـی جنـون تظـاهر و خودنمـایی ، بـه طـوری در جوانان اثر می گذارد و آنان را تحت تاءثیر قرار می دهد که گاهی مرتکب جرم و جنایت می شوند. به کارهای وحشتناک و خشن و بـه اعمـال جنـون آمیـز و خطرناک دست می زنند.

«ماهنامه فرانسه می نویسد: دسته های مختلف اجتماعی جوانان ، تابع اصول و انضباط محکم و خشنی هستند و اغلب ، غرایب اخلاقـی عجیبـی بـر آن هـا حکومت می کند.

روش های غیرعادی

یک نمونه از این جوانان که در عالم مخصوص به خودشان زندگی می کننـد، زندگی دو جوان هامبورگی است که برای رسیدن به پایه جیمس دین بـا طنـاب باریکی خود را از طبقه چهارم عمارتی به پایین انداختند. اغلـب دیـده ایـم کـه چند نفر جوان ، پشت ویترین مغازه ای توقف کرده اند و در آن واحـد مشـغول شانه زدن موهای بلند خود هستند و بی آن کـه دلیلـی داشـته باشـد، بـه جـان پیرمردی افتاده اند و او را از پا در آورده اند و بعـد اسـتدلال کـرده انـد مـا را مسخره کرده ، ما هم چنین کردیم . مشخصه دیگر نوجوانان ، میل بـه اسـتثنایی جلوه کردن است و این خصیصه در میان آنان به شدت به چشم می خورد. اینان بر خلاف جهت تمایلات اکثریت گام برمی دارند و استثنائات را به عنـوان روش خود برمی گزینند. مثلا هنگامی که لاکی لوجیانو، گانگستر معـروف ، از زنـدان خارج می شد، با تحسین های صمیمانه 300 نفر جوان ولگرد روبه رو شد.

در پرسش نامه ای که اخیرا تهیه شده ، از چند جوان دانشجو که علیه قوانین و مقررات دانشگاه شوریده بودند، سئوال شده بود:

- چرا از تحصیل و دانشگاه بیزار شده اید؟

- برای آن که هر چه میل دارید به ما تحمیل می کنید. ما تئوری های شما را قبول نداریم و دلمان نمی خواهد تحصیل کنیم .

- پس می خواهید چه کنید؟

- کارهایی که شما نمی پسندید.»[160]

رسول اکرم ﷺ فرموده : جوانی ، خود یکی از اقسـام جنـون و دیـوانگی بشر است .

«قال علی علیه السلام : ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب ، قان لکل ذلک ریاح خبیثة تسلب العقل و تستخف الوقار.[162]»

نیز فرموده است مستی بر چهار قسم است : قسم جوانی ، مستی ثروت ، مستی خواب ، مستی ریاست .

خلاصه این سه مطلب که به اختصار توضیح داده شد، عبارت است از:

1 - در دوران بلوغ ، مغز نوجوانان و شبکه عصبی مربوط، که ابزار مادی تعقل و تفکر است ، به رشد نهایی خود نمی رسد.

2 - از تست های عقل و هوش جوانان ، این نتیجه به دست آمده است که در دوران بلوغ ، عقل نوجوانان ، شکفتگی تازه ای پیدا نمی کند و درجات عقل و فراستشان در حدود دوران قبل از بلوغ است .

تخیلات موهوم

3 - عموم جوانان ، کم و بیش ، به اختلالات روحی و جنون خودنمایی گرفتارند و بر اثر ضعف دستگاه عقل ، از واقعیت های زندگی غافل می شوند و مانند دیوانگان مستان ، در عالم تخیلات افسانه ای و اوهام ناشدنی سیر می کنند و به کارهای غیرعقلانی و جنون آمیز دست می زنند.

نیاز جوان به راهنمایی

اگر نوجوانان به این سه نکته اساسی توجه دقیق نمایند، وضع روانی خویشتن را درک می کنند و به نارسایی عقل و کوتاهی فکر خود به خوبی پی می برند و نیاز خویشتن را به راهنمایی از طرف مردان عاقل و کامل احساس می نمایند، و هرگز در اجرای نظرات خام ناسنجیده خود پافشاری نمی کنند و موجبات بدبختی و تیره روزی خویش را فراهم نمی نمایند.

نارسایی عقل نوجوانان و اختلالات فکری آنان ، در بحران بلوغ و تکلیف ، مخصوص یک کشور یا نژاد معین نیست ، بلکه کلیه فرزندان بشر در سراسر گیتی با آن روبه رو هستند. جوانان اگر نتواند مسائل زندگی را به درستی تجزیه و تحلیل کنند و تصمیم صحیح و عاقلانه بگیرند، عذر موجهی دارند و آن خامی دوران جوانی و نارسایی طبیعی فکر است .

عذر مقبول

«قال علی علیه‌السلام : جهل الشباب معذور، و علمه محصور.[164]»

علی علیه‌السلام فرموده است اندیشه روشن پیرمرد، نزد من از قـوت و نیرومنـدی جوانان محبوب تر است .

اشتباه جوانان

بعضی از دختران و پسران موقعی که دوران بلوغ را طی می کنند و اندامشـان از هر جهت رشد می کند و صورت یک مرد یا یک زن کامـل را بـه خـود مـی گیرند، دچار اشتباه می شوند. گمان می کنند که از هر جهت کامل شده اند و بـا زنان و مردان جامعه یکسان گشته اند. با خود می گویند: «مگر شخصیت مـا بـا شخصیت بزرگسالان فرق دارد؟ آیا ما با زنان و مردان جامعه مساوی نیسـتیم ؟ آیا نمی توانیم از هـر جهـت در ردیـف آنـان قـرار گیـریم ؟ آیـا نبایـد ماننـد بزرگسالان همه جا اظهارنظر کنیم و از تمام مزایای اجتماعی برخـوردار باشـیم ؟»

تحمیل نظرات خام

گاهی این اندیشه ناصحیح آن چنان در فکرشان قوت می گیرد و دچار افراط و تندروی می شوند که بزرگسالان را مسخره می کنند و با تمام قوا می کوشند تا نظرات خام و ناسنجیده خود را بر آنان تحمیل نمایند و به قبولشان وادار کنند.

اینان ظاهر خود را می بینند و از باطن خویش آگاه نیستند. اینان می بینند که قد و قامتشان به خوبی رشد کرده و اندامشان هم مانند اندام پدران و مادران بزرگ شده است . اینان حس می کنند که تمایل جنسی در مزاجشان بیدار شده و می توانند انتخاب همسر کنند و فرزند بیاورند، ولی از این نکته اساسی غافل اند که از نظر دینی و علمی ، بلوغ جنسی غیر از بلوغ عقلی است و باید چندین سال از بلوغ جنسی فرزندان بشر بگذرد تا عقلشان به رشد نهایی و بلوغ کامل برسد.

«تنها رشد جنسی بدن کافی نیست . باید فکر و احساسات ما هم دارای رشد کامل و آمادگی شود. رشد فکری و احساساتی ما مدت ها بعد از رشد بدنی ما صورت می گیرد.»[166].

امام صادق علیه السلام فرموده : یتیمی کودکان بی پدر، با نطفه سازی و محتلم شدن ، که نشانه بلوغ جنسی و نیرومندی بدن است ، پایان می پذیرد، اما اگر با وجود احتلام ، رشد عقلی اش ثابت نشود، سفیه یا ضعیف العقل باشد، ولی او موظف است اموال وی را همچنان در ید خویش نگاهداری نماید.

«ن بن سنان قال قلت لابی عبدالله علیه السلام متی یدفع الی الغلام ماله ، قال اذا بلغ و اونس منه رشد. ولم یکن سفیها او ضعیفا[168].»

از امام علیه‌السلام سئوال شد: چه موقع یتیمی اطفال پایان می پذیرد؟ فرمود: «موقعی که محتلم می شود و به علاوه دارای رشد عقلی باشد که داد و ستد را درک نماید.»

اختیارات مالی

از این یک آیه و چند حدیث به خوبی استفاده می شود که قانون گزار اسلام ، بلوغ جنسی را از بلوغ عقلی تفکیک کرده و اختیارات مالی را تنها به نوجوانانی تفویض می کند که علاوه بر بلوغ جنسی ، دارای رشد عقلی برای به دست آوردن استقلال مالی ، خردمندی کامل و رشد نهایی عقل نیست . همین قدر که نوجوان به حداقل رشد عقلی برسد و معنی نفع و ضرر مالی را درک کند و قادر باشد که در ثروت خود عاقلانه تصرف نماید، از نظر قانونی رشید است و حق دارد اختیارات مالی خود را در دست گیرد.

ناگفته نماند که مشکل نارسایی عقل جوانان ، که موضوع بحث ماست ، با این درجه از رشد عقلی ، که شرط احراز استقلال مالی است ، حل نمی شود. زیرا بیشتر جوانان در ابتدای جوانی واجد این درجه از رشد عقلی هستند، ولی نمی توانند به وسیله آن خیر و شر و زندگی را به درستی تشخیص دهند و مسائل حیاتی را به نحو شایسته ای تجزیه و تحلیل نمایند.

شکفتگی کامل عقل

تنها عاملی که مشکل جوانان را حل می کند و نارسایی فکر آنـان را جبـران می نماید، رشد نهایی و شکفتگی کامل عقل است و این درجه از رشـد، خیلـی دیر به دست می آید.

بیشتر خطراتی که دامنگیر نسل جوان می شود، در فاصله چند ساله بین بلوغ جنسی و رشد نهایی عقل است . در طول این چنـد سـال ، جوانـان همـواره در معرض خطر و احیانا سقوط قرار دارند. زیرا عقلشـان ضـعیف و احساساتشـان شدید است .

بسیار اتفاق می افتد که جوان نوخاسته ای بر اثر تهیـیج غریـزه خشـم و یـا شهوت یا سایر تمایلات نفسانی ، خودسرانه تصمیم ناروایی اتخاذ می کند و بـه کار زیان بخشی دست می زند و در نتیجه ، مصیبت غیر قابل جبرانی برای خود و دیگران به بار می آورد.

ضعف عقل در بحران بلوغ

اگر نوجوانان این حقیقت را به خوبی درک نمایند که در ایام بحرانی بلـوغ و جوانی ، عقلشان نارسا و ضعیف است ، قطعا به خطر تصمیم هـای ناسـنجیده و عجولانه خود بهتر متوجه می شوند و در راه زندگی با احتیاط و دقـت بیشـتری قدم بر می دارند اینان نیازمندی خـود را بـه راهنمـایی رجـال الهـی و مربیـان خیرخواه به خوبی احساس می کنند و برنامه هـای تربیتـی را در کمـال علاقـه مندی به کار می بندند.

در پایان این فصل ، به منظور حفظ جوانان از خطر تصمیم های عجولانـه و لغزش های زندگی ، دو دستور مفید و سعادت بخش را از پیشـوای عـالی قـدر

اسلام خاطرنشان می کنم . به نظر می رسد اگر نوجوانان عزیز این دو نکته را به خوبی فراگیرند و عملا به کار بندند، می توانند دوران بحرانی شباب را به سلامت طی کنند و از کارهای ناروایی که ناشی از ضعف فکر و نارسایی عقل است ، مصون بمانند.

اول .

«ان ابی عبدالله السلام قال : ان رجلا اتی النبی ﷺ ، فقال یا رسول الله اوصنی . فقال له رسول الله فهل انت مستوص ان انا اوصیتک ؟ حتی قال له ذلک ثلاثا و فی کلها یقول الرجل نعم یا رسول الله . فقال الله ﷺ فانی اوصیک اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبته ، فان یک رشدا فامضه ، و ان یک غیا فانته عنه»[170].

رسول اکرم . ﷺ می فرمود: پیر سالخورده در بین قوم و کسان خود، مانند پیغمبر الهی بین امت خود می باشد.

پیامبران الهی راهنمای امت های خود بودند و پیران سالخورده نیز باید هادی اقوام و بستگان جوان خود باشند. همان طور که گفتار پیغمبران خدا مایه سعادت امت هاست ، اندرزهای پیران روشن ضمیر نیز باعث خوشبختی کسان و بستگان آنان است .

سنجش سن تقویمی و عقلی جوان

قال الله العظیم فی کتابه : (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا) [172]»

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی خداوند عقل را آفرید، درباره اش فرمود: به عزت و جلالم قسم است که هیچ موجودی را نیافریده ام که نزد من از تو محبوب تر باشد.

میزان خوبی و شایستگی

در نظر اولیای گرامی اسلام ، میزان خوبی و شایستگی مردم ، تنها درستکاری و صحت عمل نیست ، بلکه اخلاق خوب و اعمال پسندیده آنان را به توجه به درجه عقل و کیفیت اندیشه و فکرشان می سنجند. درستکاران با ارزش ، کسانی هستند که با داشتن عقل کافی و فکر روشن ، پاکی و صحت عمل را اختیار کرده و به نادرستی و گناهکاری پشت پا زده اند.

«قال رسول الله علیه و آله : اذا بلغکم عن رجل حسن حال ، فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله .[174]»

امام باقر علیه السلام فرموده است : در قیامت بازخواست خداوند از مردم به مقدار عقلی است که در دنیا به آنان داده است .

هر انسانی که از مادر متولد می شود دارای ساختمان اختصاصی و ممیزات معینی است . رنگ چهره ، اجزای صورت ، کیفیت قیافه ، ساختمان چشم و مو، آهنگ صوت و حتی خطوط ریز سرانگشت هر انسانی با دیگری فرق دارد. این اختلاف طبیعی ، که یکی از آیات الهی است ، در قرآن شریف با یک جمله کوتاه ادا شده است .

(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا.)

خداوند شما را با ممیزات مختلف و اندازه گیری های گوناگون آفریده است . همان طور که ساختمان جسم و خصوصیات طبیعی اندام مردم با یکدیگر متفاوت است ، قوه عقل و نیروی درک مردم نیز با یکدیگر فرق دارد. عقل هر انسانی با حدود معین و طور مخصوص به خود و او آفریده شده است . بعضی از افراد، با عقل بسیار قوی و درک فوق عادی آفریده شده اند و دارای نبوغ ذاتی هستند. اینان در تمام اعصار و در همه کشورها کم و بیش وجود داشته اند، ولی تعداد نوابغ همیشه کم و انگشت شمار بوده است .

درجات عقل بشر

بعضی از مردم با عقل متوسط و درک عادی آفریده شده اند. اینان مردمان معتدل جهان اند و در هر عصری تعدادشان زیاده بوده و جمعیت قابل ملاحظه کشورها را تشکیل داده اند.

بعضی از مردم اند که با عقل ضعیف و فکر و کوتاه آفریده شده اند. اینان مردم عقب افتاده و دون حد عادی هستند و متاءسفانه تعداد آنان در همه کشورها نسبتا زیاد و قابل ملاحظه بوده است . این گروه بدبخت را با کلماتی نظیر احمق ، سفیه ، کودن ، کوته فکر و نظایر این ها معرفی کرده اند. آنان در جامعه مانند سایر افراد عادی زندگی می کنند و با دیگران آمیزش دارند. از نارسایی فکر خود آگاه نیستند، ولی گفتار و رفتار ناسنجیده و غیر عقلانی آن ها همواره برای خودشان و سایر مردم رنج و زحمت به بار می آورد.

کوته فکران بالغ

«انواع اشکالاتی که ممکن است بچگی افراد بـالغ بـه وجـود آورد، لاتعـد و لاتحصی است . این بچگی ها و ناکاملی ها، نه فقط در بـین آن بـدبخت هـایی وجود دارد که به نام دیوانگان و مجانین در حصارهای محکـم نگاهـداری مـی شوند، بلکه در میان هزارها زنان و مردانی هم دیده می شوند که ظاهرا افـرادی بالغ هستند و یا دیگران آن ها را بالغ و کامل می دانند و از تمام مزایای بلـوغ و کمال هم در ظاهر از هر حیث برخوردارند.

در میان این افراد ظاهرا و جسما بزرگ ، و در حقیقت کوچک و بچـه فکـر، میزان نپختگی و ناکاملی که وجود دارد از چشم افراد دیگر متاءسـفانه پوشـیده است ، و حتی اغلب عدم کمال و بچگی های بزرگ ها از چشم کسـانی کـه در زندگی آنان شریک هم هستند مخفی است . زیرا شرکای آن ها هم اغلب دارای همان عدم رشد می باشند. از آن جا که جامعه هنوز ملاک تشخیص برای رفتار افراد بالغ از لحاظ رشد یا عدم رشد معین نکرده ، ناکاملی ها و عدم رشـدها از نظر جامعه اغلب مخفی و مستور می باشند.

می توان گفت که همین عدم رشدها می تواند قسمتی از تاریکی های تـاریخ را که ظاهرا برای آن دلیل و مفهومی به نظر نمی رسد، برای ما روشن سازد. نـه فقط در قسمت زیادی از تاریخ این گونه عدم رشدها باعث ایجاد وقایع نـاگوار بوده اند، بلکه اغلب موارد گوناگون از وقایع ناگوار شخصی یا اجتماعی حیـات روزمره ما هم مدیون همین عدم رشدها ناپختگی هاست .»[176]

علائم حماقت

اگر سخن بگوید حماقت و نادانی اش او را رسوا خواهد کـرد. اگـر سـکوت کند نارسایی و عجزش ظاهر می گردد. اگر به کاری دست بزند آن را خراب می کند. اگر رازی به وی سپرده شود افشا می نماید. نه دانش خودش او را بی نیـاز می کند و نه از دانش دیگران بهره مند می گردد. اندرزگوی خود را اطاعت نمی کند، و رفیق خود را راحت نمی گذارد. مادرش مرگ او را دوسـت دارد تـا در عزایش گریه کند و زنش آرزوی جدایی وی را در مغز می پرورد. همسـایه اش تمنا دارد که منزل او دور باشد، و همنشینش از ترس مجالست با او، در تنهایی و سکوت به سر می برد، موقعی که احمق در مجلس دیگران شـرکت مـی کنـد، اگر حضار محضر از او بزرگ تر باشند، همه آن ها را عاجز مـی کنـد و اگـر از وی کوچک تر باشند، با رفتار و گفتار احمقانه خود آنان را گمراه می نماید.

بیماری درمان ناپذیر نقص غیر قابل جبران

بدبختانه بیماری حماقت از امراض علاج ناپذیر و غیر قابـل درمـان اسـت . تربیت های علمی و عملـی در دوران کـودکی و جـوانی ، هـر قـدر نیرومنـد و اساسی باشند، نمی توانند نارسایی طبیعی مغز یک انسان احمق را بر طرف کنند و نقایص فطری اش را جبران نمایند، زیرا اساس عقل طبیعی هر انسان در رحم مادر پی ریزی می شود، و آن وضع مخصوص ، تا پایـان عمـر بـاقی و برقـرار است . تربیت می تواند عقل طبیعی را پرورش دهد و اسـتعدادهای نهفتـه اش را به فعلیت بیاورد. مغز یک انسان احمق اساسا استعداد فروغ و درخشندگی کامل ندارد تا به وسیله تربیت آشکار گردد.

تربیت در زمینه های ارثی

«یک کودک ابله و گیج و ترسو و کاهل را نمی توان با تربیت و پـرورش بـه یک مرد فعال یا یک زمامدار مقتدر و جسوری تبـدیل کـرد. خصایصـی چـون فعالیت و تهور و روح حادثه جویی ، کاملا زاییده محیط نیست و شـاید محـیط بر روی آن ها اثری ندارد. در حقیقت ، عوامل پرورش و تربیت ، جز در حـدود زمینه های ارثی و خصایص سرشتی بافت ها و شعور فرد موثر نیستند.»[178]

حضرت مسیح بن مریم فرمود: برای علاج مردم احمق کوشش کـردم ، ولـی نتوانستم آنان را درمان نمایم و نارسایی عقلشان را اصلاح کنم .

گفت رنج احمقـی قهـر خداسـت رنج کوری نیست قهر آن ابتلاست

ابتلا رنجی است کـان رحـم آورد احمقی رنجـی اسـت کـان زخـم آورد

آن چه داغ اوسـت مهـر او کـرده اسـت چاره ای بر وی نیارد بـرد دسـت

زاحمقـان بگریـز چـون عیسـی گریخـت صحبت احمـق بسـی خـون هـا ریخـت

آن کسی که گرفتار بیماری دروغگویی است ، با تربیت می توان راستگویش کرد. آن کس که دچار یاوه گویی و پرحرفی است ، با تربیت می توان درمانش نمود. خلاصه ، همه بیماری های اخلاقی علاج پذیرند، ولی بیماری حماقت بـا هیچ دارویی درمان نمی شود و کوشش های تربیتی ، نارسـایی عقـل را جبـران نمی کند.

«ن الرضا علیه السلام : قال العقل حباء من الله والادب کلفة فمن تکلف الادب قـدر علیه و من تکلف العقل لم یزدد بذلک الا جهلا.[180]»

علی علیه‌السلام فرموده : عقل های مردم بخشش هـای الهـی اسـت و بـا سـعی و کوشش به دست نمی آید. ادب و اخلاق است که مردم می توانند از راه سـعی و مجاهده به دست آورند.

آزمایش عقل و هوش

یکی از مطالبی که در روان شناسی جدید مورد کمـال توجـه قـرار گرفتـه ، موضوع آزمایش عقل و هوش کودکان و جوانان است . در قرون گذشته ، عموم مردم ، کم و بیش می دانستند که چگونه و با چه وسیله حدود تفـاوت را معـین کنند و با محاسبه دقیق آن را اندازه گیری نمایند.

دانشمندان امروز با بررسی های پی گیر و دامنه دار خـود، در ایـن بـاره بـه پیشرفت های قابل ملاحظه ای نایل شده و توانسته اند تا اندازه ای عقل ، هوش ، حافظه ، سرعت انتقال کودکان و جوانان را امتحان کنند و با محاسـبه و انـدازه گیری صحیح ، حدود هر یک را معین نمایند.

سنجش فکر اطفال

«در آغاز قرن اخیر این فکر برای اولین بر اثر مساعی ابتکاری بینه برای سنجش فکری اطفال به مرحله آزمایش در آمد. تا آن روز، آن چه را که این استاد مورد توجه قرار داد، به هیچ وجه سابقه نداشت . البته روشن شده یود که بعضی از اطفال باهوش تر و ذکی تر از سایرین هستند، ولی هیچ گاه سعی نشده بود که ارتباط بین ذکاوت یا کندهوشی طفل با سن وی روشن گردد.»[182]

سن عقلی و تقویمی

از زمانی که اندازه گیری عقل و هوش بشر بـا روش هـای علمـی و عملـی میسر شده و کشورهای متمدن کم و بیش به این کار اقدام کرده اند، حقایق تلـخ و ناگواری آشکار گردیده و نتایج نامطلوب و تاءثرآوری که مردم جهـان از آن ها بی خبر بودند، به دست آمده است .

رسیدگی های دقیقی که از هوش و عقل محصلین و کـارگران و سـربازان در محیط مدارس و کارخانه ها و سربازخانه ها به عمل آمده است ، نشان می دهد که عده بسیاری از افراد اجتماع ، کوتاه فکر و کم هوش و خلاصه از نظـر رشـد عقل ، غیر طبیعی و عقل افتاده اند.

دکتر کارل می گوید:

«بسیارند افرادی (خواه فرانسه خواه در آمریکا) کـه سـن روانـی آنـان از ده سال نمی گذرد. به موجب گزارش کمیته ملی بهداشت روانی ، 400000 کـودک ، کم هوش تر از آن اند که بتوانند تعلیمات مدرسه ای را ادامه دهند.

به موجب آزمایشی که در سال 1917، بـه وسـیله هـرکس روی سـربازان و افسران ارتش آمریکا به عمل آمد، معلوم شد که سن روانی 46 درصد آنان کمتر از 13 سال است .

یقین است که چنـین آزمایشـی از ملـت فرانسـه ، بـه خصـوص در بعضـی شهرهای ایالات بروتانی و نرماندی ، جواب های مشابهی خواهـد داد، ولـی در این کشور آماری وجود ندارد که بتوان سن معمولی و سن روانی کودکان محصل را با هم سنجید.

در این مورد نباید گول نتیجه امتحانات را خورد که دوران جوانی ما را تلـف می کند. ما می دانیم که اخذ تصدیق ها و دیپلم ها و حتی و قبولی در مـدارس

عالی نیز نشانه هوشیاری نیست . بسیاری از جوانان خیلی کم هوش نیز در این امتحانات موفق می شوند.

افراد غیر طبیعی

اجتماع بالغ ، بسیاری از افراد غیر طبیعی را شامل است . در آمریکای شمالی ، شاید سی میلیون افرادی وجود دارند که با زندگی مدرن توافق نیافته اند و یا هرگز توافق نتوانند یافت . در فرانسه قمست اعظم بیکاران کسانی هستند که جاهل تر یا کم هوش تر و یا بیمارتر از آن اند که از عهده انجام کاری بر آیند.»[184]

امام صادق علیه السلام فرموده : خیر و برکت هیچ ثروتی به قدر عقل نیست ، و پستی و ذلت هیچ فقری به پایه حماقت ، که فقر عقلی است ، نمی رسد.

اگر آزمایش عقل و هوش ، عمومی و جهانی شود، اگر در همه کشورها و از کلیه طبقات مردم امتحان روان به عمل آید، آن گاه معلوم می شود که حماقت و نارسایی فکر چه بلای بزرگی است و چه جمعیت عظیمی از نسل بشر در تمام کشورها به آن مبتلا هستند.

منشاء صغر فکری

«سن روانی قسمت اعظم مردم از 12 یا 13 سال نمی گذرد. علل این واقعه بدفرجام را به خوبی نمی توان شناخت . عموما صغر فکری را در بازماندگان الکلی ها و سفلیسی ها و ناقص عقلان و فاسد اخلاقان می توان دید.»[186]

«گدار مشاهده کرده است که در نسل خانواده ای که پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده اند، 470 کودک ضعیف العقل و فقط 6 کودک طبیعی به وجود آمده است .»[188]

راه آزمایش عاقل

امام صادق علیه السلام فرموده : اگر خواستی در یک مجلس و با اولین بـر خـورد عقل کسی را امتحان کنی ، مطلبی را که ناشدنی و غیر قابـل وقـوع اسـت ، در ضمن سخنان خود با وی به میان بگذار. اگر سریعا به نادرسـتی مطلـب متوجـه شد و آن را تکذیب کرد، مرد عاقلی است و اگر آن را صحیح تلقی نمود و تایید کرد، مرد احمق و کوتاده فکری است .

بر اساس این دستور می توان عقل های کودکان و جوانان را آزمایش نمود و به اعتبار درجات مختلف سن آنان ، ده ها مطالب ناشدنی و غیر قابـل وقـوع را به صورت سئوال ، یا وقایع فرضی طرح کرد و با آن ها در میان گذارد تا مراتب روشن بینی یا نارسایی فکرشان معلوم شود.

«قال علی علیه السلام : عند بدیهه المقال تختبر عقول الرجال .[190]»

کلمه ظن در لغت به معانی یقین و گمان و شک آمده است ، و در این حدیث ممکن است هر سه معنی مراد باشد. علی علیه السلام می فرماید:

نظرات قطعی یا حدس و تمان یا شک و تردید مردم در موضوعات مختلـف وسیله سنجش عقل و میزان تشخیص درک آنان است .

نظر صائب

مردم درباره یک واقعه جهانی یا یک حادثه ملی یا یک پیش آمد خانوادگی و فردی یا سایر علمی و اجتماعی ، نظرات مختلفی ابراز می دارند. بـه عـلاوه ، بعضی نظر خود را به صورت قطعی و بعضی به طور تردید بیان می کنند. هر قدر عقل یک انسان کامل تر و فکرش عمیق تر باشد، نظرش صائب تـر و گمـانش به واقع نزدیک تر خواهد بود. در این حدیث ، علی علیه‌السلام ، نظرات مختلف مردم را میزان آزمایش عقل آنان شناخته است .

بر اساس سه دستور کلی می توان صدها سئوال به صورت تست هایی که در روان شناسی امروز معمول است ، تهیه کرد و کودکان و جوانان را از نظر عقلـی و همچنین از سایر جهات روانی آزمایش نمود.

فصلی در روان شناسی

چندی است که مسئله آزمایش عقل کودکان و جوانان ، بـا توجـه بـه سـنین عمر آنان ، فصل جدیدی را در روان شناسـی گشـود اسـت . بـا تفکیـک سـن تقویمی از سن عقلی ثابت شده که ممکن است عقل یک جوان بیست سـاله بـه قدر یک کودک ده ساله باشد، یا بر عکس ، عقل یک کودک ده ساله بـه انـدازه یک جوان بیست ساله باشد.

«هیچ لزومی ندارد که سن روان شناسی یا روحی ، درسـت مطـابق بـا سـن زمانی یا سنین عمر باشد. طفلی که طبق تقویم ده ساله می باشد ممکن اسـت از لحاظ روحی و روان شناسی فقط پنج ساله باشد یا مثلا به عکس پـانزده سـاله باشد.

روشن است که بدین ترتیب ، پرتو جدیدی از علم ، مورد توجـه بشـر قـرار گرفته و اطلاع تازه ای از طبیعت بشری ما به دست آمده که باعث می شـود بـه افراد بشر با چشم بنگریم . مسلم شد هر انسانی یک سن روحی و فکری و یک سن تقویمی دارد.

سن تقویمی و زمانی انسان ممکن است با سـن روحـی و روان شناسـی وی اختلاف فاحش داشته باشد. مثلا یـک زن سـی سـاله ممکـن اسـت از لحـاظ احساساتی ، در حدود سن متوسط پانزده ساله باشد، یا یک پسر بچه ده ساله را می توان یافت که از لحاظ حسن مسوولیت و قدرت تعقیب هدف در حدود سن بیست سال داشته باشد. درست است که آن پسر از لحاظ سنی طفل است ، ولی از لحاظ احساسات و فکری کامل می باشد.

یک مردم بیست و پنج ساله ممکن است از لحـاظ کـار شخصـی و فـردی ، ظاهر یک بچه پنج ساله را به بیاورد و یا آن که یک پسر پنج ساله ممکن اسـت

از خیلی از اسباب بازی های خود به دور بـوده و دارای قـدرت داد و سـتد، و حس عدالت خواهی و امیداواری به آینده ، که مربوط بـه سـنین خیلـی بـالاتر است ، باشد.»[192]

مامون که تا آن موقـع حضـرت را نمـی شـناخت و از سـخنان حکیمانـه و رخسار زیبای وی به عجب آمده بود، پرسید: اسم شما چیست ؟ فرمود: محمد.

گفت : پسر کیستی ؟

فرمود: فرزند علی بن موسی الرضا هستم .

مامون به روان پاک حضرت رضا علیه السلام درود و رحمت فرستاد و مرکب خود را به راهی که در پیش داشت ، به حرکت در آورد.

از این حدیث ، تفاوت سن تقویمی از سن عقلی به خوبی واضـح مـی شـود. سن تقویمی امام جواد علیه السلام یازده سال بود، ولی درجه عقـل و مراتـب درک آن حضرت خیلی بیشتر از سن تقویمی اش بوده است . حرف هایی که امـام جـواد یازده ساله به مامون الرشید گفت ، شایسته یک مرد بزرگی است که بـه خـوبی درس خوانده باشد، و از مسائل روانی و قوانین حقوقی و جزائی با خبر باشد، و بتواند مسائل را به خوبی تحلیل کند. به علاوه شجاع باشد که با خلیفه مقتـدری چون مامون الرشید این چنین صریح سخن بگوید.

برتری عقل رجال وحی

به موجب روایات مذهبی ، یکی از امتیازات رجال وحی و رهبران روحانی ، کمال عقل و درک بوده است .کسانی که خداوند آنان را به پیامبران برگزیـده و به منظور راهنمایی مردم مبعوث فرموده است و همچنین کسانی که پیغمبران آنان را به امر الهی برای جانشینی خود انتخاب کرده اند، عقل فوق عـادی داشـتند، و از جهت مراتب فکر و هوش ، دارای امتیازی مخصوص به خود بودند.

«قال رسول الله ﷺ: ولابعث الله رسولا ولا نبیـا حتـی یسـتکمل العقـل و یکون عقله افضل من عقول جمیع امته .[194]»

خدا بهتر می داند که چه شخصی را به نبوت مبعوث فرماید و جامه پرافتخار رسالت را بر کدام پیکر بپوشاند.

به موجب حدیث رسول اکرم ﷺ ، کمال عقل و برتری درک پیامبران خدا، یکی از شرایط شایستگی و صلاحیت آنان برای احراز مقام شـامخ رسـالت یـا نبوت بوده است .

اندازه گیری درجات عقل و هوش کودکان و جوانان ، بـا مقایسـه بـه سـنین عمرشان ، آنان را به گروه های عادی ، فوق عادی و دون عـادی تقسـیم کـرده است .

گروه عادی ، کسانی هستند که رشد عقلشان به سـنین عمرشـان تقریبـا هـم آهنگ است و با مختصر تفاوتی در حدود یکدیگر قرار گرفته اند. نه عقل پـیش رسی دارند و نه دچار عقل افتادگی و نارسایی هستند. در هر سنی که باشند، از عهده آزمایش های عقلی و هوش آن سن بر می آیند.

گروه فوق عادی ، کسانی هستند که عقل پیش رسی دارنـد و درجـه درک و هوش آنان از سنین عمرشان بیشتر است . این گروه ، به اعتبار درجـات پـیش

افتادگی عقل و هوش ، مراتب متفاوتی دارند. در بعضی از آن ها فـروغ عقـل و هوش به قدری شدید است که در آزمایش های عقلی و روانی از عهده امتحـان دو برابر سن خود یا بالاتر بر می آیند.

گروه دون عادی ، کسانی هستند که درجه عقلشان از سـنین عمرشـان کمتـر است . اینان گرفتار کم هوشـی و عقـب افتـادگی رشـد عقلـی هسـتند. گـاهی نارسایی و عقب افتادگی در بعضی از افراد این گروه به قدری شدید است که در آزمایش های روانی از عهده امتحانات عقلی و هوشی نصف عمر خـود هـم بـر نمی آیند.

«کم هوشی درجات دارد و در مواردی که کم هوشـی خیلـی شـدید اسـت ، ممکن است کودک پانزده ساله ، از عهده کارهایی که کودک عادی چهـار سـاله می کند، بر نیاید.»[196]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است :کسی که عقل وی از سایر قوایش کامـل تر نباشد، هلاکت و سقوط، از آسان ترین حوادث در زندگانی اوست .

یک کودک شش ساله ، به علت ضعف عقل و نارسایی فکر، خیر و شر خـود را تشخیص نمی دهد و قدرت تحلیل مسائل زندگی را ندارد. او تنها به تمایلات ناسنجیده خود متوجه است و همـواره در راه نیـل بـه خـواهش هـای نفسـانی خویشتن ، کوشش می کند. خوشبختانه چون بدنش ضعیف اسـت ، نمـی توانـد همه نیات نادرست و خلاف مصلحت خود را اجرا کند و به تمام خواسـته هـای کودکانه و ناروای خویشتن جامه عمل بپوشاند، در نتیجه ، خطرات بزرگی را بـه بار نخواهد آورد.

یک نوجوان کم هوش و کوتاه فکر که سن تقویمی اش شانزده سـال و سـن عقلی اش شش سال باشد، وضع بسیار خطرناکی دارد. زیرا از جهت عقلی مانند

یک کودک شش ساله فکر می کند و تنها پیرو تمـایلات ناسـنجیده و خـواهش های کودکانه خویشتن است . با این تفاوت که چون بالغ شده از جهـت جسـمی نیرومند و تواناست ، او قادر است تمام مقاصد بچگانه و خلاق مصلحت خود را عملا اجرا نماید و به همه خواهش های خام و ناسنجیده خـویش جامـه عمـل بپوشاند.

واضح است که وجود چنین بچه نیرومند و پرقدرتی در خانواده ، تا چه پایـه وحشتناک است ، و چگونه می تواند در اطراف خود بی نظمـی هـای بـزرگ و احیانا ویرانی ها و خطرات غیر قابل جبران به بار بیاورد.

تمایلات شخصی

«اگر نیروی جسمانی افراد، اندازه نیروی عقلانی آن ها ضعیف باشد، یعنی هر دو نیرو یکسان باشند، سایر افراد بشر در امن و آسایش زندگی مـی کننـد. امـا طفلی که دارای نیرو و قدرت یک انسان کامل باشد، غـولی وحشـتناک اسـت . زیرا ارتباط طفل با حیات و زندگی ، فقط بر اساس تمایلات شخصـی اوسـت . این تمایلات است که از هر جهت بر روی مسلط بوده و او را اداره مـی کنـد، و چون صاحب دانش و اطلاع نیست ، بنابراین اعمال قدرت وی ، مبتنی بر جهـل و نادانی خواهد بود و ثمره آن هم معلوم است .

وی احساسات پخته و کامل ندارد، بلکه آن چه دارد، لذت شخصـی اسـت . بنابراین هر کاری را انجام می دهد، فقط برای لـذت شخصـی و رسـیدن بـه آن خواهد بود. نیروی تصورش درباره دیگران بالقوه است ، نه قدرت اعمال شـده ، و هر گونه اعمال قدرت های وی ، عملیات بی رحمانه و ستمگرانه خواهد بود.

اعمال تخریبی

او دارای صبر و شکیبایی ، ملاحظـه و کـار مـداوم نیسـت کـه محصـول آن ساختمان بنای محیط باشد. بنابراین هر گونه اعمال قدرت از ناحیه او عملیـات تخریبی خواهد بود. برای او استقامت اخلاقی ، قانون عدالت ، ایمان بـه مفهـوم حیات و مقام ، معنی واقعی ندارد. بنابر این اعمـال وی بـر اسـاس بوالهوسـی و تلون خواهد بود. وقتی می توانیم بگوییم که یک فرد انسانی به نیروی جسـمانی او جلو برود. اگر نیروی اجرایی او جلو بـرود، در حـالی کـه نیـروی فهـم وی نتوانند به قدرت جسمانی او برسد، چنین شخصی از لحاظ روان شناسی ، عقـب مانده و از لحاظ جامعه و محیطی که در آن زندگی می کنـد، خطرنـاک اسـت . قدرت جسمانی وقتی برای یک فرد مفید است که وی ارتباط خود را با علـم و دانش توام سازد و احساس کند آن چه را که برای کار و عمل انتخاب می کنـد، خلاقه است نه مضر و مخرب . مفید به حال جامعه است نه مخـالف بـا حیـات اجتماع .»[198]

علی علیه‌السلام فرموده است : بزرگی اندام و طول قامت برای کسی که روانـش از عقل و فکر و تهی است ، فایده ای نخواهد داشت .

مردان عاقل و کارآزموده ، اگر بخواهند در موردی اظهارنظر کنند، با احتیـاط سخن می گویند و در موقع بیان رای سنجیده و پخته خود، خاطرنشان می کننـد که ممکن است اشتباه کرده باشیم و در این باره باید از دیگران نیز نظر خواست .

علامت ضعف عقل

برعکس ، مردمان احمق و کوتاه فکر، خود را مصون از خطا مـی پندارنـد و راءی خام و بچگانه خویش را مطابق با واقع می شناسـند و بـه گمـان داشـتن چنین راءی صائبی ، بر خود می بالند و پیروی از آن نظر را وظیفه قطعـی همـه مردم می دانند. و همین طرز فکر، خود دلیل حماقت و کم عقلی آن هاست .

«قال امیرالمومنین علیه السلام : اعجاب المرء بنفسه دل علی ضعف عقله .[200]»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : با روزگار دشمنی نکنید تا او نیز با شما دشمنی کند و شکستتان دهد.

دشمنی با روزگار

«قال علی علیه السلام : من کابر الزمان عطب .[202]

نتیجه طغیان و عصیان جوانان در جهان غرب ، ترک تحصیل ، بی سوادی ، لاابالی گری ، اعتیادات مضره ، ارتکاب جرایم و جنایات و عوارض دیگری نظایر این هاست . اگر نسل جوان ما از انحراف های دیگران و بدبختی هایی که دامنگیرشان شده است درس عبرت بگیرند، اگر راه غلطی را که بعضی از جوانان غرب پیموده اند و به نتایج شوم آن دچار شده اند، نپیمایند، می توانند خویشتن را از بدبختی ها و تیره روزی ها بر کنار نگاه دارند و موجبات خوشبختی و سعادت خود را فراهم آوردند.

رشد اکتسابی عقل جوان

قال الله العظیم فی کتابه :(قلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَإِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) [(204)]»

علی علیه السلام فرموده : عقل بر دو قسم است . اول عقلی که به طور طبیعی و بر اساس سنت آفرینش ، نصیب بشر می شود و دیگری عقلی که از راه شنیدن سخنان دیگران و فراگرفتن معلومات این و آن ، عاید آدمی می گردد. ولی برای کسی که عقل و سالم ندارد، شنیدن مقالات علمی سودبخش نیست . مانند کسی که چشمش نابیناست و نمی تواند از پرتو نور آفتاب استفاده کند و موجودات را ببیند.

عقل دو عقل است اول مکسبی — که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر — از معانی و ز علوم خوب و بکر
عقل دیگر بخشش یزدان بود — چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد — نی شود گنده نه دیرینه نه زرد

آغاز رشد طبیعی و اکتسابی

رشد طبیعی عقل از دوران کودکی و همزمان با رشد طبیعی بدن به طور خودکار آغاز می گردد و تا وصول به رشد نهایی خود، همچنان ادامه دارد و پیوسته نمو می کند. رشد اکتسابی عقل هم با ایجاد شرایط مساعد تعلیم و تربیت می تواند از دوران کودکی آغاز شود و سالیان دراز، پس از طی آخرین مراحل رشد طبیعی ، نیز ادامه داشته باشد. به عبارت دیگر، رشد طبیعی عقل مانند رشد طبیعی بدن ، حد محدودی دارد و موقعی که به نقطه نهایی خود رسید، مانند نمو بدن متوقف می شود، ولی میدان رشد اکتسابی برای ادامه فعالیت های علمی و تجربی باز است و عقل می تواند در سنین متمادی ، همچنان در راه تعالی و تکامل پیشروی کند.

نظر به این که عقل طبیعی مردم درجات مختلف دارد، ناچار رشد طبیعی عقل آنان نیز متفاوت خواهد بود. کسانی که دارای عقل عادی هستند، رشد طبیعی عقل آنان نیز عادی است . آنان که دارای نبوغ ذاتی هستند و عقل فوق عادی دارند، رشد طبیعی عقل آنان نیز فوق عادی خواهد بود. آنان که گرفتار حماقت اند و عقل آنان دون عادی دارند، رشد طبیعی عقل آنان نیز کمتر از حد عادی خواهد بود و همین تفاوت رشد طبیعی عقل است که معیار سنجش سن تقویمی افراد با سن عقلی آن هاست .

نکته قابل ملاحظه آن است که عقل بشر، تنها با رشد طبیعی به تمام مراتب کمال لایق خود نمی رسد و با نمو طبیعی فقط، همه قابلیت های نهفته اش فعلیت پیدا نمی کنند، بلکه لازم است رشد اکتسابی نیز ضمیمه آن شود و آدمی از راه تحصیل علم و کسب دانش ، که یکی از بهترین وسایل تکامل معنوی است ، موجبات شکفتگی و رشد کامل عقل خویش را فراهم آورد.

برای مثال ، دو کودک هم شکم و به اصطلاح دو قلو را فرض می کنیم که در یک دهستان دور از دانش و فرهنگ متولد شده اند و چون هر دو از یک نطفه به وجود آمده و با هم در یک شکم ساخته شده اند، دارای صفات موروثی یکسان هستند، و از نظر ساختمان روانی و درجه عقل طبیعی با یکدیگر تفاوتی ندارند. اگر یکی از آن دو کودک در همان دهستان بماند و در شرایط دور از آموزش و پرورش رشد کنند و سپس به کارهایی نظیر گاوداری و چوپانی بپردازد، و کودک دیگر را به شهرستانی ببرند که دارای تمام وسایل علمی و فرهنگی باشد و او را در شرایط صحیح تعلیم و تربیت پرورش دهند، از شش سالگی مشغول تحصیل شود و هر سال به کلاس بالاتر برود، هرگاه آن دو برادر در سن هجده سالگی با هم مواجه شوند، می بینیم که درجه عقل و ادراکشان با هم تفاوت دارد. آن که درس خوانده و تحصیل کرده است ، علل و معالیل را بیشتر می فهمد و نیک و بدها را بهتر تشخیص می دهد.

بدون تردید، اختلاف درجه درک و تفکر آن دو برادر ناشی از اختلاف رشد طبیعی عقل آنان ننیست ، زیرا فرض ما این بود که عقل طبیعی و سرمایه های موروثی هر دو برادر از اول یکسان بوده قهرا رشد طبیعی هر دو نیز یکسان خواهد بود. این تفاوت ناشی از رشد اکتسابی است . برادری که در ده مانده و تحصیل نکرده است ، در طول این چند سال ، عقلش تنها از رشد طبیعی استفاده کرده است ، ولی عقل برادر تحصیل کرده ، علاوه از رشد طبیعی ، از رشد اکتسابی نیز بهره مند شده است . او اکنون با عقلی که از دو جهت رشد کرده است فکر می کند و مسائل را تجزیه و تحلیل می نماید.

رشد طبیعی و اکتسابی

«رشد و یادگیری : نموی که از راه رشد حاصل می شود غیر از نموی است که از یادگیری نتیجه می شود. اگر مثالی درباره بدن آدمی بزنیم ، می توانیم بگوییم داشتن عضله بازو امری است که به رشد (در نتیجه وراثت) مربوط است . اما کوچکی یا بزرگی این عضله که در نتیجه ورزش حاصل می شود، به رشد مربوط نیست . داشتن مغز آماده و رسیده را رشد مغز می خوانیم ، اما تغییراتی که بر اثر اکتسابات ما در مغز حاصل می شود، به رشد مربوط نیست ، بلکه مربوط به عوامل موثر در مغز است .»[206]

علی علیه السلام فرموده است : عقل که غریزه اختصاصی انسان و از سرمایه های طبیعی بشر است ، با علم آموزی و تجربه اندوزی افزایش می یابد.

«و عنه علیه السلام و موید العقل العلم .[208]»

امام صادق علیه السلام فرموده است : مطالعه بسیار و پی گیر در مسائل علمی ، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است .

ناگفته نماند که رشد اکتسابی عقل براساس طبیعی آن استوار است . مغز کودک که مرکز مادی تعقل است ، باید قبلا آن قدر رشد کرده باشد که بتواند ساده ترین مطالب آموزشی را درک کند و در راه رشد اکتسابی به حرکت در آید. کودکی که عقلش به قدر کافی رشد طبیعی نکرده است ، هرگز نمی شود او را به طرف رشد اکتسابی سوق داد.

اولین فرصت

پدران و مادران وظیفه شناس ، کسانی هستند که در اولین فرصت مناسب ، به پرورش عقل کودک خود می پردازند و در خور فهم ضعیف و کودکانه اش با وی سخن می گویند و نیروی مغزش را در راه فهم و درک مطالب به حرکت درمی آورند و پا به پای افزایش رشد طبیعی عقل ، به رشد اکتسابی اش نیز می افزایند.

جهاز هاضمه کودک در ابتدای ولادت ضعیف است و نمی تواند غذاهای سخت را هضم نماید. ناچار مدتی از شیر رقیق مادر تغذیه می کند و تدریجا قوی می شود. بر اثر قوتی که از شیر مادر به دست می آورد، آماده هضم غذاهای نرم می شود. مدتی از آن ها نیز استفاده می کند و در نتیجه قوت بیشتری نصیبش می گردد.

طولی نمی کشد که دندان های طفل می روید و دستگاه هاضمه اش نیرومند می گردد و مانند بزرگسالان ، غذاهای سخت را نیز هضم می نماید. در واقع غذاهای رقیق برای معده ناتوان کودک دو اثر دارد: اول آن که حیات فعلی طفل را حفظ می کند و دیگر آن که به وی قوت می بخشد و برای هضم غذاهای سنگین تری آماده اش می نماید.

آغاز پرورش عقل

عقل طبیعی کودک نیز به منزله دستگاه هضم مسائل علمی است . برای آن که این دستگاه فعالیت خود را به موقع مقتضی آغاز کند، لازم است پدران و مادران در اولین فرصت با گفتن مطالب صحیح ، ولی بسیار ساده و کودکانـه ، هاضـمه عقلی فرزندان خود را تدریجا به کـار اندازنـد و بـدین وسـیله موجبـات رشـد اکتسابی عقل آنان را فراهم آورند. بدون تردید، تفکر کـودک در مطالـب بسـیار ساده امروز، عقلش را تقویت می کند و او را بـرای درک مطالـب مشـکل فـردا آماده می نماید.

تکامل تدریجی

نه تنها رشد اکتسابی عقل کودکان تدریجی است و هر منزلی مقدمه بالاتر است ، بلکه تکامل روانی جوانان بزرگسالان نیز به همین منوال است . کسی که علاقه دارد عقلش به رشد اکتسابی بالاتری برسد، باید از عقل کنونی خود استفاده کند و در مسائلی که با درجه فکر او متناسب است ، تفکر نماید و از این راه عقل خویش را تقویت کند و برای نیل به منزل بالاتری مجهزش نماید. کسی که نمی تواند از عقل فعلی خود استفاده کند، قطعا قادر نیست به منزل بالاتری برود و استعدادهایی را که در عقلش نهفته است ، به فعلیت بیاورد.

«قال علی علیه السلام : من عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه اعجز.[210]

تجزیه و تحلیل مسائل

لازم است پدران و مادران و عموم مربیان به این نکته اساسی متوجه باشند که منظور از کسب از دانش ، تنها به کار انداختن نیروی حافظه و ضبط برنامه های خشک علمی نیست . بلکه مقصود آن است که کودکان و جوانان ، در هر سنی که هستند، مسائل علمی و درسی را به خوبی درک کنند و در فکر خود آن ها را تجزیه و تحلیل نمایند و مانند غذا در هاضمه عقلشان هضم شود.

نیل به مدارج کمال به عبارت دیگر، حفظ مسائل علمی و تکرار مطالب درسی ، به تنهایی نمی تواند عقل محصلین را به خوبی پرورش دهند و موجبات شکفتگی و فروغ خرد آنان را فراهم آورند، بلکه باید عمق مطالب را به درستی بفهمند و با کمک مربیان خویش درباره تمام جزییات آن ها تدبر و مطالعه نمایند و عملا به کار بندند. این طرز تحصیل است که به رشد عقلی آنان کمک شایان می کنند و محصل را به مدارج کمال عقلی و علمی می رساند. این طرز تحصیل است که در 14 قرن قبل مورد توجه اولیای گرامی اسلام قرار گرفته و دانشمندان تعلیم و تربیت امروز نیز آن را خاطر نشان کرده اند:

«قال علی علیه السلام : فضل فکر و فهم انجع من فضل تکرار و دراسة .[212]»

امام صادق علیه السلام فرموده : اگر کسی یک حدیث از معارف اسلامی را به خوبی بفهمد و عمق علمی آن به درستی درک کند، بهتر از آن است که هزار حدیث را در حافظه خود بسپارد و آن ها را نقل نماید، و پیروان مکتب اهل بیت و مقام فقاهت نایل نمی شوند مگر آن که نظرات ائمه علیهم السلام را درک کنند و به جهات مختلفه احادیث متوجه باشند.

درک حقایق

«ن علی علیه‌السلام : عقلوا الدین عقل و عایة و رعایة ، لاعقل سماع و روایة ، فان رواة العلم کثیر و رعاته قلیل .[214]»

امام باقر علیه‌السلام فرموده است : پیروان اسلام ، در پرتو معرفت واقعی و درک حقایق علمی روایات ، می توانند به عالی ترین مدارج ایمان نایل شوند. «آموزش و پرورش ، شخص را با چگونگی و نتایج اعمال خود و دیگران آشنا می سازد و از این رهگذر، بصیرت او را عمق و وسعت می بخشد و به او امکان می دهد که پیش از شروع به کارها، نتایج آن ها را پیش بینی کند و با هشیاری و بیداری به کارها بپردازد و هنگام برخورد با موانع و مشکلات ، از چاره جویی و ابتکار باز نماند.

«آموزش و پرورش حقیقی هیچ گاه به تشکیل عادات ماشینی کورکورانه یا اعمال ، با آگاهی و عمد و اراده همراه نیستند و حال آن که آموزش و پرورش ، جریانی است آگاهانه .»[216]

برای آن که از رشد طبیعی عقل کودک ، در راه رشد اکتسابی وی استفاده شود، باید در اولین فرصت که مغز طفل آماده پذیرش مطالب می شود، برنامه آموزش و پرورش را آغاز نموده و دستگاه تفکر کودک را به کار انداخت و بدین وسیله موجبات رشد اکتسابی عقلش را فراهم آورد.

کسانی که از دوران کودکی با وسایل علمی و عملی نیروی تعلقشان بیدار شده و از رشد اکتسابی برخوردار گشته اند، در جوانی به نسبت سن خود، دارای عقل روشن و شکفته هستند و طولی نمی کشند که بر مشکلات زندگی فائق می آیند و در صف مقدم اجتماع قرار می گیرند.

بر عکس کسانی که در ایام طفولیت از آمـوزش هـای لازم و فعالیـت هـای فکری بی نصیب مانده اند و در فرصت گران بهای کودکی از رشد اکتسابی عقـل بهره ای نبرده اند، در بزرگسالی دچار کوتاه فکری و نارسایی عقل اند و قهرا در صفوف عقب افتادگان اجتماع قرار دارند.

«قال علی علیه‌السلام : من لم یتعلم فی الصغر لم یتقدم فی الکبر.[218]

ارزش دوران کودکی

«برای آن که تعلیم و تربیت مفید افتد، باید خیلی زودتر از آن چه عموما امروز فکر می کنند، شروع شود. یعنی از هفته های اول بعد از تولد ابتدا باید به مسائل فیزیولوژیکی ، منحصرا، و بعد از سال اول به مسائل روانی توجه شود. ارزش زمان برای کودک و پدر و مادرش یکسان نیست . یک روز در یک سالگی خیلی طولانی تر از یک روز در سی سالگی است و شاید شش برابر بیشتر حوادث فیزیولوژیکی و روانی را شامل است . بنابراین نباید چنین دوران پرمایه کودکی را بدون کشت گذاشت . محتملا در طول شش سال اول زندگی ، نتیجه اجرای مقررات زندگی قطعی تر است .»[220]

پرورش استعدادها

مباحث علمی ، به عقل بشر حیات معنوی می بخشد. مجالست با دانشمندان با شنیدن سخنان حکیمانه آنان نیروی خرد را پرورش می دهد و استعدادهای خفته را بیدار می کند. آنان که یک عمر به نادانی در ده های دورافتاده یا محیطهای بی فرهنگ زندگی کرده اند و از فیض علم و دانش بهره ای نبرده اند، استعدادهای رشد اکتسابی در ضمیرشان مرده و فروغ قابلیت ها در باطنشان به خمودی گراییده است .

«قال علی علیه السلام : من ترک الاستماع من ذوی العقول مات عقله .[222]»

علی علیه السلام فرموده : شایسته مرد عاقل آن است که نظر صائب خردمندان را بر اندیشه خود بیفزاید و دانش خویش را به علم دانشمندان پیوند دهد.

واقعیت های جهان

ناگفته نماند که مراد از علم و مقصود از دانش ، درک و فهم واقعیت های جهان خلقت و حقایقی است که مورد امضای عقل و مطابق محتویات کتاب

آفرینش باشد. فراگرفتن چنین علمی ، عقل را به مدارج کمال معنوی می رساند و به رشد اکتسابی اش نایل می رساند.

مطالب غیرواقعی مطالبی که ساخته اوهام مردم بی خـرد و زاییـده مغزهـای افراد نادان است ، علم نیست ، اگر چه بی خردان آن را علم بخوانند. ایـن قبیـل مطاب بی پایه و غیرواقعی ، نه تنها مایه رشـد عقـل نیسـت ، بلکـه کودکـان و نوجوانان را به راه انحراف و گمراهی سوق می دهد.

«قال علی علیه السلام :کل عل لایویده عقل مضلة .

روش های قابل سنجش

«باری دانشی که از دستبرد سوابق ذهن و عواطف و عقاید عامیانه مصون است ، علم است . علم ، مرکب از روش هایی است که بشر به تدریج برای تفکر منظم و قابل سنجش به وجود آورده است . علم ، مستلزم این است که تفکر در شرایط مخصوصی صورت گیرد و جریانات نتایج آن ، به وسیله آن شرایط سنجیده شود، علم محصول خودبه خودی ارگانیسم نیست ، بلکه زاده قرن ها فعالیت اجتماعی بشر است . بنابراین ، علم باید در برنامه های درسی مقام شامخی داشته باشد. اگر کودکان با علوم آشنا نشوند، از تفکر منظم ، از مؤ ثرترین وسیله درست اندیشی محروم می مانند.»[225]

نوجوانان از هر گروهی که هستند و با هر شرایطی که در کودکی تربیت شده اند، باید متوجه روزگار پرارزش دوران بلوغ و نوجوانی خود باشند. باید بدانند که در تمام طول عمر، دوران نوجوانی از گران بهاترین ایام زندگانی است .

پرورش اخلاق

این دوران برای فراگرفتن حقایق علمی و به دست آوردن رشد اکتسابی عقل بهترین فرصت است . این دوران برای ساختن شخصیت اخلاقی و انسانی و پرورش صفات حمیده بهترین زمان است .

قوت و قدرت جسم ، شور و نشاط جوانی ، مغز آماده و در حال رشد، عشق و علاقه شدید به درک مجهولات ، حافظه قوی و نیرومند و صفات دیگری نظایر آن ها، سرمایه های دوران جوانی است و هر یک از آن ها سهم مؤ ثری در راه فراگرفتن علم و اخلاق دارند. خوشبختانه ، مطالبی که جوانان در دوران شباب یاد می گیرند، پیوسته در خاطرشان می ماند و کمتر دستخوش فراموشی می گردد.

«عن موسی بن جعفر علیهما السلام قال : من تعلم فی شبابه کان بمنزلة الرسم فی الحجر.[227]»

علی علیه السلام فرموده است : دل نوجوان مانند زمین آماده ای است که از هر سبزه و گیاه خالی باشد. هر بذری که در آن افشانده شود می پذیرد و در آغوش خود به خوبی می پرورد.

شکفتگی عقل

اولین و بهترین بذری که باید در زمین با استعداد دل نوجوانان افشانده شود، بذر پربرکت علم و دانش است . علم ، مایه اساسی سعادت و خوشبختی است . علم باعث شکفتگی عقل و بروز کمالات انسانی است . خلاصه ، علم پایه محکم تمام قرآن شریف ، علما و دانشمندان را گروه ممتاز جامعه شناخته و برتری آنان را نسبت و به مردمانی که فاقد علم و دانش هستند، خاطرنشان فرموده است .

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَإِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)

آیا گروه تحصیل کرده و عالم ، با مردمان غیر عالم مساوی هستند؟ هرگز چنین نیست . صاحبان عقل و خرد، تفاوت ارزش این دو گروه را نسبت به یکدیگر تشخیص می دهند.

میل به درک مسائل علمی

نوجوانان ، به طور طبیعی ، متمایل به درک مسائل علمی هستند و علاقه دارند از اسرار جهان ، آگاه شوند و به حقایق نهفته خات پی ببرند، علل و معالیل عالم را بشناسند تا مجهولاتشان معلوم گردد.

این خواهش فطری ، آنان را به کوشش و کاوش وامی دارد و به راه بحث و تحقیق می کشاند. گرچه نوجوانان ، در ابتدا از فهم بسیاری از مطالب علمی عاجزند، ولی بحث و مذاکره به فکرشان توسعه می بخشد و قوه درکشان را نیرومند می کند. در نتیجه ، موجبات رشد عقلی و کمال معنوی آنان را فراهم می آورد. محیط مدرسه و تحصیلات صحیح علمی بهترین وسیله برای ارضای این خواهش طبیعی است .

مدرسه و غنای فکری

«مدرسه از نظر کانون علم و معرفت ، به جوانان غنای فکری می بخشد، کـه در تشکیل شخصیت ایشان بسیار مؤ ثر است . مدرسه ایشان را بـه فکـر کـردن وامی دارد. نمونه هایی به ایشان پیشنهاد می کند کـه تصـور و تخیـل آن هـا را تحریک می نماید و میل می کنند از آن ها تقلید کنند. مدرسه عموما بـا نهایـت سکون ، اعمالی را بر عهده می گیرد که در نتیجه آن ، شخصیت جوان به تدریج اصلاح و تکمیل می شود.»[229]

تقویت هوش

تحصیل علم و محیط مدرسه ، عامل بسیار مؤ ثری در رشد عقـل و تقویـت هوش نوجوانان است . چراغ فروزان علم ، راه خوشبختی را در زندگی مادی و راه ایمان و اخلاق را در سعادت معنوی به جوانان نشان می دهـد و آنـان را بـا واقع بینی به وظایف خود متوجه می نماید.

نوجوانان با فراگرفتن علوم طبیعی ، تا اندازه ای از ساختمان وجـود خـود و سایر موجودات کره زمین آگاه می گردند و در ضمن تحصیل علم ، بـه عظمـت خلقت و نظم عجیب کتاب آفرینش نیز پی مـی برنـد. در نتیجـه ، ماننـد سـایر دانشمندان الهی ، به وجود خداوند بزرگ ، که پدیدآورنده جهان خلقـت و نظـم حکیمانه آن است ایمان می آورند.

نوجوانان با فراگرفتن علوم روانی و تربیتی ، تا اندازه ای از وضع روح خـود آگاه می گردند. به تمایلات غریزی خویش پی می برند و به خطر طغیان غرایـز و لزوم تعدیل تمایلات خود متوجه می شودند و در پرتو انجام وظایف اخلاقـی و انسانی و موجبات خوشـبختی معنـوی خـویش را فـراهم آورنـد. خلاصـه ،

تحصیل علم ، عالی ترین وسیله برای تاءمین رفاه زنـدگی مـادی و بهتـرین راه برای نیل به ایمان و اخلاق در سعادت روحانی است .

فراگرفتن علم و ادب

اولیای گرامی اسلام ، در راه پرورش ایمان و اخلاق نسل جوان ، به تعلـیم و تربیت تکیه کرده انـد و بـرای تـاءمین سـعادت مـادی و معنـوی ، آنـان را بـه فراگرفتن علم و ادب تشویق فرموده اند.

«ن علی علیه السلام : یا معشر الفتیان حسنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم .[231]

مربی شایسته و دلسوز کسی اسـت کـه از وضـع روانـی و عواطـف درونـی نوجوانان آگاه باشد و برنامه های تربیتی را طوری اجرا کند که احساسات آنـان به مسیر صحیح اخلاقی هدایت شوند و از سرکشی طغیان مصون باشند.

برکناری از افراط

«روح مربی باید برای ادراک امور مربوط به جوانان آمادگی خاصی داشـته و شخص او علاقه مندی به خصوصس به جوانان داشته باشـد. وی بایـد در عـین حال برای بیداری نیروی آن ها محیط مساعدی به وجود آورد و انرژی ذخیـره آن ها را به اقتضای زمان به کار اندازد و ضمنا آنان را از افراطهـایی کـه کفـاره طبیعت ایشان محسوب می شود، برکنار نگاه دارد. یعنی نگذارد که تقلید تبـدیل به هیجان شـود. نگـذارد کـه حـرارت بـه تعصـب مبـدل گـردد. نگـذارد روح آزادیخواهی ، به عصیان و عدم اطاعت بدل شود. برای تشـکیل دادن جوانـان ، باید در عین حال هم آنان را به هیجان در آورد و هم تحـت انضـباط قـرار داد. فقط به این شرط است که وظیفه ایشان انجام می شود و کشور در راه ترقی سیر می نماید.»[233]

اسلام و نسل جوان

مسئله تعلیم و تربیت نسل جوان و پـرورش عقـل و عواطـف آنـان در نظـر اولیای گرامی اسلام همواره مورد کمال توجه بـوده و در تمـام مواقـع ، قـولا و عملا، پیروان خود را به استفاده از آن دوران پـرارزش و زودگـذر تشـویق مـی کردند و از سستی و مسامحه تحذیرشان می نمودند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : لست احب ان اری الشـاب مـنکم الا عادیـا فـی حالین ، اما عالما او متعلما، فان لم یفعل فرط فان فرط ضیع فان ضـیع اثـم و ان اثم سکن النار والذی بعث محمدا بالحق [235].» روزی که قبول اسلام کرد، هجـده سال داشت .

معـاذ در مکتـب آسـمانی اسـلام ، بـا مراقبـت مخصـوص رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله و سلم ، به کسب دانش و فراگـرفتن علـوم اسـلامی اشـتغال یافـت . در پرتـو استعداد فطری و کوشش و مجاهدت پی گیر خود، در ظرف چند سال تحصیل ، قسمت قابل ملاحظه ای از معـارف اسـلامی را آموخـت و در ردیـف فضـلای صحابه قرار گرفت .

در سال فتح مکه سنش در حدود 26 سال بود. موقعی که مکه معظمه از یـد مشرکین خارج شد و حکمت اسلامی در آن مستقر گردید، لازم بود که یک فرد شایسته و لایق در آن شهر گمارده شود تا مقررات اسلام را در عبادات معاملات به مردم بیاموزد و قوانین حقوقی و جزایی اسلام را برای آنان تدریس نماید.

«و ترک صلی الله علیه و آله و سلم معاذبن جبل بمکة معلما للناس السنن والفقه .[237]

بیماری تنبلی

بعضی از نوجوانان ، در اوقاتی که باید همه نیروی خود را با علاقـه منـدی و دلگرمی ، در راه کسب علم و دانش مصروف دارند، دچار بیماری تنبلـی و تـن پروری می شوند. اسیر یاءس و نومیدی می گردند و سرمایه گران بهای جـوانی را به رایگان از دست می دهند. اینان باید بدانند که با این روش ، بـزرگ تـرین ستم را نسبت به خود روا می دارند. به کامیابی و پیـروزی فـردای خـود عمـلا پشت پا می زنند، و با دست خود بنای سعادت و خوشبختی خویشتن را ویـران می سازند.

سستی و بطالت «قال امیرالمومنین علیه السلام : من اطاع التوانی ضیع الحقوق .[239]»

و نیز فرموده است : آرمیدن در آغـوش تنبلـی و بطالـت ، دوری جسـتن از خوشبختی سعادت است .

«قال ابو جعفر علیه السلام : قال موسی یا رب ای عبادک ابغض الیک ، قـال جیفـه باللیل ، بطال بالنهار.[241]»

علی علیه السلام فرموده است :کسی که از تنبلی و مسامحه کاری اطاعـت نمایـد، سرانجام در محاصره ندامت و پشیمانی قرار خواهد گرفت .

اوهام و تخیلات

بعضی از جوانان ، به اقتضای طبع جوانی ، به پناه اوهام و تخیلات می روند و در دروان تحصیل دانش و فضیلت ، قسمتی از عمر عزیز را به مطالعه کتاب های موهوم و افسانه های غیر مفید و احیانا مضر مصروف می دارند و به جای فراگرفتن علوم حقیقی و به دست آوردن کمال واقعی ، خویشتن را سرگرم اوهام و مطالب تخیلی می نمایند. اینان باید متوجه باشند به مقداری که افکار خود را در راه غیر صحیح به کار می اندازند، به همان نسبت ، از واقعیت های زندگی و درک حقایق علیم باز می مانند.

علاقه جوانان به مجهولات «جوانان مجهولات از دوست دارند. زیرا مجهولات چیزهای تازه ای هستند که بهتر از معلومات تجربی با مولودات ذهنی ایشان توافق می یابند. هر کس می داند که مابین 12 و 15 سالگی ، آنان تا چه اندازه به رمان های مربوط به حوادث ماجراجویانه علاقه پیدا می کنند. آن گاه ماجراجویی را کنار گذارده ، متوجه اشعار عاشقانه و یا اشعار سمبولیک می شوند و به رمان های احساساتی توجه پیدا می کنند.»[243]

کتاب های افسانه ای و رمان های موهوم و غیرواقعی ، که ممکن است مورد مطالعه نوجوانان قرار گیرد، دو قسم است . بعضی از آن ها علاوه بر تضییع عمر، به مایه گمراهی فساد اخلاق است به نوجوانان درس گناهکاری و خیانت می دهد.

کتاب های افسانه ای

قسم دیگر، کتاب های افسانه ای است که گرچه مایه گمراهی و فساد اخلاق نیست ، ولی حداقل ضررش این است که نیروی جوانی را در راه غیـر مفیـد بـه هدر می رود، و نقد عمر را از کف نوجوانان به رایگان مـی ربایـد و آنـان را از تحصیل دانش و مطالعه کتب سودمند و سعادت بخش باز می دارد.

«قال علی علیه السلام : من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المامول .[245]

تجربه و رشد عقل یکی از وسایل رشد اکتسابی عقل ، تجربیـاتی اسـت کـه آدمی در طول دوران زندگی ، از راه های مختلف فرا می گیرد، تا در مواقع لازم بر طبق آن ها عمل کند.

کسی که از شنیدن یک واقعه یا مشاهده یک حادثه متاءثر می شود و دربـاره آن فکر می کند و به رمز آن پی می برد و نتیجه اش به خاطر می سپارد، با ایـن عمل تجربه ای اندوخته و به قدر یک تجربه ، عقـل خویشـتن را تقویـت کـرده است .

«قال علی علیه السلام : العقل عقلان عقل الطبع و عقل التجربة و کلاهما یؤ دی الـی المنفعة .[247]»

علی علیه السلام فرموده است : تجربیات در زندگی بشر پایان ندارد و انسان عاقـل همواره از راه تجربه ، بر ذخایر معنوی خویشتن می افزاید.

«و عنه علیه السلام : و فی التجارب علم مستاءنف .[249]

شناختن روا و ناروا

تجربه های علمی ، مانند مباحث علمی ، وسیله شکفتگی عقـل و نیرومنـدی دستگاه درک است . تجربه راهنمای آدمی در شناختن روا و ناروا و تشـخیص صلاح و فساد است . ارزش آرا و نظرات مردم را با مقیاس درک عقلی آنـان و تجربیاتی که در زندگی اندوخته اند می توان سنجید.

آنان که مسائل زندگی را با دقت مطالعه کرده اند و از نیک و بدهای حیات و عکس العمل های آن ها درس عبرت گرفته اند، و خلاصه مطالعات خـویش را به صورت تجربیات منظم ، در خزانه حافظه نگاهداری نموده اند و بـر طبـق آن عمل می کنند، مردانی عاقل و روشن بین هستند، و اغلـب نظراتشـان صـائب و اعمالشان بر وفق مصلحت است .

مقیاس ارزش آرا

«قال علی علیه السلام : راءی الرجل علی قدر تجربته .[251]»

و نیز فرموده است : آن کس که تجربیات خود را بـه خـوبی حفـظ کنـد، در کارها به راه صحیح و صواب خواهد رفت .

«و من وصیة کتبها علیه السلام : والعقل حفظ التجارب .[253]»

علی علیه السلام فرموده : بدبخت و زیان کار کسی است که از سرمایه های عقـل و تجربه سودی نبرد و از ذخایری که به وی عطا شده است ، بهره ای برنگیرد.

«و عنه علیه السلام : من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیی ء مـن العظـة .[255]

ساختن شخصیت

با گذشتن دوران بلوغ و فرارسیدن ایام تکلیف ، نوجوانان ، روزگار کودکی و طفیلی گری را پشت سر می گذارند و مستقلا عضو بالغ اجتماع و مسؤ ول رفتار و گفتار خود می شوند. اینان باید در ایام بلوغ از فرصت استفاده کنند و با مجاهدات و کوشش های پی گیر، شخصیت خود را بسازند و به قدر ممکن ، مراتب شایستگی خویش را برای عضویت جامعه احراز نمایند تا در ردیف اعضای لایق و سالم اجتماع قرار گیرند.

اینان باید از راهنمایی های مربیان عالم استفاده کنند، نیروی عقل خود را تقویت نمایند، عواطف و تمایلات خویش را به درستی پرورش دهند و با به کار بستن برنامه های علمی و تربیتی ، افکار و اخلاق خود را با شرایط زندگی و اجتماعی و مسؤ ولیت های دینی و قانونی منطبق نمایند.

نوجوانان از دو راه می توانند نیروی فهم و درک خود را به کار اندازند و موجبات شکفتگی و رشد اکتسابی عقل خویش را فراهم آورند: یکی علم آموزی و دیگری تجربه اندوزی .

تحلیل حوادث

نوجوانان باید از یک طرف بوسیله فراگرفتن دانش و بحث هـای ثمـربخش مدرسه ، عقل خود را تقویت کنند و از طرف دیگر، وقـایع روزمـره و حـوادث بزرگ و کوچک زندگی را مورد مطالعه و دقت قرار دهنـد و بـا کمـک مربیـان خود آنها را تجزیه و تحلیل نمایند، علل و معالیلشان را بفهمند، پیرامون هر یک به اندازه فهم خود فکر کنند، نتیجه هر یک را که یک تجربه زنـدگی اسـت ، بـه حافظه بسپارند و آنها را معیار رفتار و گفتار خود قرار دهند. بدیهی اسـت ایـن کار مانند تحصیل علم ، فکر نوجوانان را پرورش می دهـد و باعـث شـکفتگی عقل آنان می گردد، به علاوه در راه زندگی از انحراف و سقوطشان محفوظ مـی دارد.

«قال علی علیه السلام : من احکم من التجارب سلم من العواطب .[257]

«وظیفه مربی آن است که کاری کند تا نوجوانان در به کار بردن دستگاه فکر خود استادتر شوند و این کار قدری مشکل است . زیرا آن چه بـه خصـوص در استدلالات جوانان وجود ندارد، تجربه کافی در رهبری و راهنمایی است . حتی خود جوانان نمی دانند که چگونه باید تجارب خود را به مرحله عمل و استعمال درآورند. از نصایح و تقلید از رفتار دیگران نیز خوششان نمی آید. هنگامی کـه استدلال و تجربه با هم سازش می نماینـد، دوران کمـال و پختگـی آغـاز مـی گردد.»[259]

آزمایشگاه فکر

همان طور که دانشمندان مواد مختلف طبیعت را در آزمایشگاه های ماشـینی مورد امتحان قرار می دهند و از تجزیه و تحلیل آنها به یک مسئله تـازه علمـی پی می برند، نوجوانان نیز باید حوادث گذشته و حال را که به منزله مـواد خـام مطالعه و تعقل است ، در آزمایشگاه های فکری خود مورد دقت و بررسی قـرار دهند و آنها را به درستی تجزیه و تحلیل نمایند و با پی بردن به علـل و معالیـل هر یک از آنها، تجربه تازه ای بیاموزند و در خزانه فکر خود نگاهداری نمایند.

این عمل برای نوجوانان دو نتیجه دارد. اول آن که بر اثر به کار افتادن فکر و مطالعه در علل وقایع ، نیروی عقلشان تقویت می شود و یک قـدم در راه رشـد اکتسابی پیش می روند. دیگر آن که تجربیان ذخیره شده در تمـام دوران عمـر، برنامه زندگی آنان خواهد شد و بر اثر به کار بستن آنهـا، کمتـر دچـار خطـا و انحراف می شوند.

«قال علی علیه السلام : التجارب علم مستفاد.[261]»

امام صادق علیه السلام فرموده است : انسان عاقل از یک سوراخ مار دو بار گزیده نمی شود. یعنی انسان عاقل ، همواره تجربیات خود را به خـاطر مـی سـپارد و عملا به کار می بندد و اگر یک بار اشتباه کرد، دوباره آن را تکرار نمی کند.

تفکر دارای هدف

«تجربه فکری ، تجربه ای است که عنصر منفعل یا درونی آن بر عنصر فعـال و بیرونی چیرگی ورزد و مستلزم تدقیق و تجزیه و تحلیـل و بصـیرت و پـیش بینی باشد. این نوع تجربه را که منجر به کشف روابط و چگونگی آنها می شـود می توان تفکر خواند. بنابراین ، تفکر کوششی است عمدی بـرای کشـف روابـط خاص بین آن چه می توانیم بکنیم و نتایجی که از کار ما برمی آید.

به بیان دیگر، تفکر، با فعالیت دارای هدف همراه است . تفکر وقتی آغاز مـی شود که کودک هدفی برمی گزیند و انتظار و چشم داشتی دارد و در نتیجـه مـی کوشد تا از روی جریان امور و اشیاء، به جریان بعدی آنها برسد. می کوشـد تـا یک چیز را نشانه چیز دیگر بشمارد. می کوشد تا بین اشیاء رابطه برقرار کند.

ارزیابی آینده

همه وجوه عالی تفکر بر همین اساس استوارند. بزرگ ترین تفکر کاری نمـی کند مگر این که با دقت به مشاهده می پردازد و عواملی را که ناظر بـه حـوادث آینده هستند، مورد تاءکید قرار می دهد. متفکر، آینده را از روی واقعیـت حـال ارزیابی می کند. متفکر از روی جریان موجود دنباله آن را پیش بینی می نماید.

بنابراین ، اگر حوادث حال را بدون توجه به احتمالات و نمـاآت آتـی آنهـا مورد توجه قرار دهیم ، تفکر نکرده ایم . همچنین ، اگر حوادث گذشته را بـدون توجه به توالی و بستگی های آنها مطمح نظر سـازیم ، کـار مـا تفکـر نخواهـد بود.»[(263)]

مکتب روزگار

علی علیه‌السلام فرموده است : مکتب روزگار به آدمی درس سودمند تجربه می آموزد. نوجوانان ، گر چه عمر زیادی نکرده اند و خود شخصا حوادث بسیاری ندیده اند و به قدر کافی طعم وقایع تلخ و شیرین زندگی را نچشیده اند، ولی برای تجربه آموزی و مطالعه در حوادث می توانند از وقایع زندگی دیگران استفاده کنند و تاریخ حوادث گذشتگان را ضمیمه وقایع شخصی خود نمایند و به قدر کافی برای خویشتن مواد قابل مطالعه مهیا سازند و روی هر کدام جداگانه فکر کنند و نتیجه همه آنها را به عنوان تجربیات ثمربخش زندگی ، به خزانه حافظه خود بسپارند.

بهره برداری از وقایع

اینک پیرامون تجربه آموزی نوجوانان ، از وقایع تاریخی دیگـران و حـوادث شخصی خودشان ، به اختصار بحث می کنم و توجه آنـان را بـه بهـره بـرداری صحیح از این دو منبع مفید و ثمربخش زندگی جلب می نمایم .

بشر به طور فطری از دوران کودکی تا روزگار پیری علاقه به شنیدن قصـه و داستان دارد. این تمایل طبیعی که به امر الهی در ضـمیر آدمیـان آفریـده شـده ، یکی از پایگاه های اساسی تعلیم و تربیت است . مربیان لایق ، با در نظر گرفتن ادوار مختلف کودکی و جوانی ، می توانند از این خواهش فطری استفاده کننـد و بذرهای تربیتی را در خلال قصه های آموزنده و نقل وقایع تاریخی ، در ضـمیر شاگردان خود بیفشانند و بدین وسیله موجبات رشد عقلـی و پـرورش اخلاقـی آنان را فراهم آورند.

«فاصله بین 12 و 15 سالگی ، دوره تغییرات اساسی اسـت . در ایـن دوره ، اطفال از عهد صباوت به سنین جوانی می گذرند. در جریان این تغییر، شخصیت آنان با وضوح بیشتر و در عین حال با پیچیدگی های زیادتری تواءم اسـت . از لحاظ معلم تاریخ ، این دوره جدید، هم پایه آشفتگی هم بی نهایت پرمعنی است . در این دوره است که شاگردان می توانند تاریخ را شخصا مسخر کـرده و مغـز خود را برای ادراک فواید آن آماده سـازند. داسـتانهایی کـه در دوره صـباوت ، مایه وجد و شوق آنان شده ، در این دوره می توانـد معنـای تـازه ای بـه خـود بگیرد و اساس رشد فکری مهمی را پی ریزی کند.

درک فوائد تاریخ

از لحاظ جامعه ای که طفل در آن زندگی مـی کنـد، ایـن دوره ، مخصوصـا، دوره ای است که درس تاریخ در دبستان از لحاظ رشد اطفـال و تکـوین افـراد مفدی جامعه اهمیت خاصی دارد.»[265]

قرآن و وقایع تاریخی

خداوند در قرآن شریف ، به منظور هدایت و راهنمایی نـوع بشـر، از وقـایع تاریخی استفاده نموده و عموم مردم را به تفکر و مطالعه در اختیار عبرت انگیـز ملل و اقوام پیشین دعوت کرده است .

در کتاب مجید الهی ، از بی ایمانی یا ایمان امت ها، از پیروزی یـا شکسـت ملت ها، از عدالت یا ستمکاری بعضی از اقوام ، از دادگری یا جنایت و خیانـت از قوت یا ضعف ، از سقوط یا هلاک امم مختلف ، سخن بسیار به میان آمـده و خلاصه یک قسمت مهم این کتاب آسمانی ، از شرح تاریخ اقوام یا افراد گذشته و حوادث خوب و بد آنان تشکیل یافته است . مطالعه و تفکر درباره هر یک از آن وقایع ، عامل مؤ ثری در بیداری فکر انسان و راه روشنی برای شناختن علل خوشبختی و بدبختی بشر است .

بیداری فکر

مقررات و قوانین اساسی زندگی بشر، ماندن قوانین و سنن طبیعت ، همواره ثابت و لایتغیر است و گذشت زمان ، آنها را تغییر نمی دهد. همان طور که قوانین حیات ، مرگ ، رشد، سرعت سیر نور و سایر قوانین طبیعی در ادوار گذشته بوده و پیوسته خواهد بود، همچنین قوانین سعادت بخش اجتماعی مانند عدل ، علم ، امانت ، راستی ، وفای به عهد، یا عوامل سقوط و بدبختی مانند ظلم ، جهل ، خیانت ، دروغ و نظایر آنها همواره ثابت و پایدار است .

علل ترقی و سقوط

اگر در گذشته علم و عدل و امانت و سایر فضایل ، ملت عقب افتاده ای را به اوج عظمت رسانده است ، ملل امروز نیز می توانند در پرتو همان عوامل به اوج عظمت برسند. اگر در گذشته ظلم ، جهل ، خیانت و دیگر سیئات اخلاقی ، ملتی را گرفتار بدبختی و سقوط کرده است ، برای ملل امروز نیز همان عوامل مایه سقوط است .

«قال علی علیه السلام : استدل علی ما لم یکن بما قد کان فان الامور اشباه و لا تکونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل یتعظ بالاءدب ، والبهائم لا تتعظ الا بالضرب .[267]

بررسی تاریخ

تاریخ گذشتگان زمانی ثمربخش و مفید است که آدمی با تفکر و تعمق آن را بررسی کند و با تجزیه و تحلیل صحیح ، علل پیشرفت و خوشبختی یا عوامل عقب افتادگی و بدبختی مردم دیروز را بفهمد و آنها را زمینه عبرت و تجربه خود قرار دهد و زندگی امروز خویش را بر علل موفقیت و سعادت گذشتگان استوار نماید و از عواملی که باعث بدبختی و شکست آنان شده است اجتناب کند. هدف قرآن شریف و روایات اسلامی از نقل وقایع تاریخی ، عبرت گرفتن و به کار انداختن دستگاه تفکر مردم است .

(فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.)

خداوند به رسول اکرم ﷺ امر می کند که وقایع گذشتگان و تاریخ پیشینیان برای مردم عصر خود نقل کن ، به این امید که شاید نیروی تفکرشان به کار افتد و نیک و بدهای زندگی خویش را از خلال آن وقایع تاریخی تشخیص دهند.

«عن علی علیه السلام : من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم .[269]»

در این کتاب آسمانی ، از تاریخ امم گذشته اخبار بسیاری آمده است که اگر معاندین ، پندپذیر می بودند، برای بازداشتشان از گناه و ناپاکی کافی بود. اخبار قرآن ، حکمت رسان ، و درس آموزنده است ، ولی برای معاندین لجوج ، این اعلام خطرها کافی نیست و آنان از اخبار گذشتگان عبرت نمی گیرند. و همچنان به رفتار ناروای خود ادامه می دهند. تو، ای پیغمبر، از این گروه خودسر و تربیت ناپذیر اعراض کن .

«قال علی علیه السلام : من لم یعتبر بغیره لم یستظهر لنفسه .[271]

پیوند اطلاعات

«ارتباط افراد با یکدیگر وسیله پر مایه شدن تجربه است و این امر وقتی بـه بهترین نحو میسر می شود که رغبت های مشـترکی بـر افـراد حـاکم باشـد، بـه طوری که جریان انتقال و قبول معانی ، با شوق و شور صورت گیـرد، در چنـین وضعی ، تجربه فرد از طریق اطلاعاتی که دیگران به او می دهند، به تجارب یک قوم یا یک جامعه یا حتی تمام بشریت پیوند می خورد.

تاریخ مهم ترین درسی است که باعث وسعت و عمـق و پرمـایگی تجـارب فردی می شود و شخص را با طبیعت پهناور و گذشته های بعید بشریت مـرتبط می سازد. از این رو، ارزش تربیتـی عظـیم دارد. علـم تـاریخ ، زنـدگی انسـان اجتماعی را در عرصه طبیعت مورد بحث قرار می دهد.»[273]

مربی عالی قدر بشر و معلم جهان انسان ، حضرت علی علیه‌السلام ، فرزند گرامـی خود، حضرت مجتبی علیه‌السلام ، را مخاطب قرار داده و اهمیت تاریخ و فهم عمق و حقیقت تاریخ و طرز تـدریس و بهـره بـرداری از تـاریخ را در ضـمن عبـارت کوتاهی بیان فرموده است .

«ای بنی - انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمـالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی اثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلـک مـن کـدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخیله و توخیت لک جمیله و صرفت عنک مجهوله .[275]

جوانانی که از تاریخ دگران درس عبرت می گیرند و از وقـایع خـوب و بـد مردم تجربه می آموزند و با تعقل و تفکر، برنامه زندگی خـویش را بـر اسـاس

صحیح استوار می کنند، افراد لایق و شایسته اجتماع اند و می توانند عمر خـود را با نیک نامی و کامرانی ، در خوشبختی و سعادت بگذرانند.

دقت در وقایع شخصی

راه تجربه آموزی و پرورش نیروی فکر و فهم بـرای جوانـان ، منحصـر بـه مطالعه در تاریخ دیگران نیست ، بلکه مطالعه و دقت در وقایع شخصی خودشان نیز مایه عبرت و منبع کسب تجربیات است و به عبارت دیگر، همـان طـور کـه جوانان عاقل و با درایت ، از تجزیه و تحلیل تاریخ دیگران پند و سرمشق مـی گیرند و بدین وسیله نیروی عقل و درک خـود را تقویـت مـی کننـد و نیـک و بدهای زندگی را می فهمند، لازم است کـه از حـوادث شخصـی خودشـان نیـز استفاده کنند و با تحلیل پیش آمدهای روزمـره خـود عبـرت آموزنـد و تجربـه اندوزند و بدین وسیله موجبات شکفتگی و رشد عقل خود را فهم آورند.

«قال علی علیه السلام : العاقل من وعظته التجارب .[277]»

و نیز فرموده است : انسان عاقل ، از وقایع دیروز خود عبارت و سرمشق می گیرد و آن را در زندگی پشتیبان خود قرار می دهد.

راه رسیده به واقع

تجربه یکی از عوامل بزرگ پرورش عقل و هوش است تجربه در زندگی بشر، یکی از راه های روشن برای رسیدن به واقع است . نظر اشخاص با تجربه در موضوع مورد نظر به مراتب ارزنده تر از راءی اشخاص خام و بی تجربه است .

لشکر روم به شهرهای مرزی اسلام حمله کردند و به مال و جان مسلمین آسیب رساندند. یکی از مسلمین که از نزدیک ناظر حملات و ضربات دشمن بود، با سرعت خود را به مرکز مملکت رساند و به دربار معتصم آمد و اجازه شرفیابی گرفت و با ناراحتی گفت : من در قلعه عموریه بودم و دیدم که سربازان رومی زن مسلمانی را به اسیری گرفت و به صورتش سیلی زد. زن مسلمان به صدای بلند فریاد زد: «وامعتصما»، و خلیفه وقت را به یاری طلبید. سرباز رومی با تمسخر به وی گفت : بلی اکنون معتصم بر اسب ابلق سوار می شود به یاری تو می آید، و دوباره او را سیلی زد.

معتصم از شنیدن این خبر، سخت ناراحت شد و به مرد گفت : عموریه در کدام جهت واقع شده است .

مرد به طرف عموریه اشاره کرد و جهت را نشان داد. معتصم صورت خود را به آن طرف گرداند و به صدای بلند گفت : لبیک ای زن ستمدیده مظلوم . به خدا قسم ، معتصم دعوت تو را اجابت می کند و به یاری ات می شتابد.

فورا به ارتش دستور آمادگی برای مسافرت داد. لشکری عظیم و کم نظیر مهیای حرکت شد. سلاح و مرکب ، خواربار و لوازم فنی و کلیه ساز و برگ نظامی ، به طور کامل برای سپاه آماده شد و در روز مقرر، معتصم به معیت

سربازان و افسران ، به طرف قلعه عموریه حرکـت کردنـد، و پـس از مـدتی راه پیمایی به قلعه رسیدند.

قلعه عموریه بسیار محکم بود. سپاه عظـیم معتصـم بـرای فـتح قلعـه مـدتی کوشش کردند و نتیجه ای به دست نیاوردند. مشاوره افسران نیز به نتیجه نرسید. سربازان رفته رفته روحیه خود را از دست می دادند و آثار یاءس و شکست در قیافه آنان خوانده می شد. در این میان ، منجمین که همراه متعصم آمـده بودنـد، پس از محاسبه نجومی به این نتیجه رسیدند که قلعه عموریـه مـوقعی فـتح مـی شود که انجیرها و انگورها برسند و باید چند ماه سربازان معطل بمانند تا فصـل تابستان بیاید. معتصم از این پیش آمد بسیار ناراحت و نگران بود، زیرا شکست وی در این جبهه به قیمت از دست رفتن شخصیت و قدرت او تمام خواهد شد.

در یکی از شب ها، معتصم در کمال پریشان فکری ، با لباس مبدل از خیمـه سلطنتی خارج شد تا خود شخصا بین سربازان برود و از نزدیک سخنان آن هـا را بشنود واز روحیه و طرز فکر آنان آگاه گردد. برای مراقبت ، چند ماءمور بـا لباس عادی دورادور پشت سرش حرکت می کردند. ضمن گردش ، عبورش بـه قسمت فنی سپاه افتاد. آهنگری را دید که در آن وقت شب مشغول کار اسـت و نعل اسب می سازد. شاگرد جوانی دارد که سرش طاس و صـورتش بـد منظـر است . با کمال تعجب دید هر دفعه که شاگرد آهنگر چکش خـود را روی آهـن سرخ می کوبد، با خود می گوید: «این چکش به کله معتصم ». چندین بار ایـن جمله را تکرار کرد. استاد آهنگر که از شنیدن این سخن ناراحت شـده بـود، بـه شاگردش گفت :

پسر، تو با این سخنانت ما را گرفتار خواهی کرد. تو را با معتصـم چـه کـار است ؟ برای چه این حرف را می زنی ؟

شاگرد آهنگر گفت : معتصم مرد بی تدبیری است . این همه نیرو و قدرت در اختیار دارد، نمی تواند قلعه عموریه را فتح کند. اگر فرماندهی لشکر را بـه مـن بسپارد، فردا قبل از غروب در قلعه خواهم بود.

معتصم از شنیدن سخنان شاگرد آهنگر در عجب آمد. بـه خیمـه بازگشـت و چند ماءمور بر وی گمارد که تمام شب مراقبش باشند و صـبح او را بـه خیمـه معتصم بیاورند. صبح شد و به حضور خلیفه اش آوردند. معتصم پرسید: این چه سخنانی است که از تو به من رسیده است ؟

شاگرد گفت : تمام آن چه را که خبر داده اند، صحیح است ، ولـی خـارج از محیط خیمه سلطنتی ، اکنون که در محضر خلیفه شرفیابم ، مژده می دهم که بـه فضل خداوند، قلعه عموریه به دست مسلمین فتح خواهد شد.

معتصم فرماندهی لشکر را به او سپرد و خلعتش داد و گفت جنـگ را آغـاز کند.

شاگرد آهنگر آماده کار شد. ابتدا تمـام تیرانـدازان سـپاه را احضـار کـرد و جمعی را که در فن تیراندازی و هدف گیری قوی تر بودند، از بین آنان انتخـاب نمود و همه آن ها را در پشت دیوار یک طرف قلعه جمع کرد. دیوار این قسمت قلعه وضع مخصوصی داشت . در وسط دیوار، از الوار درخت هـای سـاج ، بـه طول تمام دیوار قلعه و به عرض سه وجب ، چوب کشی کرده بودند. آن چـوب ها به صورت نوار سیاهی در سراسر دیوار نمایان بود. خاصیت چوب ساج ایـن است که در مقابلش آتش زود مشتعل می شود.

شاگرد آهنگر دستور داد تمام کوره های آهنگری را در سراسر این قسمت از دیوار قلعه مستقر نمایند و نیش تیرها را در آتش سرخ کنند. به تیراندازان گفـت

باید این خط چوب سرتاسری را نشانه تیرهای گداخته خود قـرار دهنـد و هـر کس در این کار سستی کند و در نتیجه تیرش خطا برود، مجازاتش مرگ است .

تیراندازان ، طبق دستور فرمانده نشانه رفتند و تیرهای گداخته پی در پی بـر چوبها نشست . طولی نکشید که الوارهای ساج مشتعل شد و دیوارهایی کـه بـر آن چوب ها ساخته شده بود، فرو ریخت . راه برای ورود سربازان مسـلمین بـه داخل قلعه باز شد. تکبیرگویان وارد قلعه شدند و فتح و پیروزی به دست آورند.

معتصم از خوش حالی در پوست نمی گنجید. بر اسب ابلقـی سـوار شـد. آن کسی را که خبر سیلی خوردن زن مسلمان را به وی داده بود، با خود بـه داخـل قلعه آورد و گفت :

آن نقطه ای که زن ستمدیده به صدای بلند فریاد زد وامعتصما کجاست ؟

معتصم ، سواره در همان نقطه توقف کرد و زن سـیلی خـورده را بـه حضـور طلبید، به او گفت :

ای بانوی مسلمان ، آیا معتصم ندای تو را لبیک گفـت ؟ آیـا دعـوت تـو را اجابت کرد؟

سربازی که زن مسلمان را زده بود، احضـار نمـود. او را نکشـت ، ولـی بـه غلامی زن درآورد. مردی که زن مسلمان را به کنیزی گرفته بود، با تمام ثروتش به آن بانوی مسلمان تملیک کرد. لشکر اسـلام پنجـاه و پـنج روز در آن قلعـه ماندند و امور داخلی آن را منظم کردند، و سپس بـه طرطـوس و از آن جـا بـه پایتخت عزیمت نمودند.[279]

با فرا رسیدن دوران انقلابی بلوغ و همزمان بـا رشـد سـریع اسـتخوان هـا و عضلات و اعضای داخلی بدن ، عواطف مهیج و احساسـات آتشـینی در ضـمیر نوجوانان نیز پدید می آید و خلق و خوی آنان را به کلی تغییر می دهد.

بلوغ ، روح آرام و کودکانه اطفال را منقلب و طوفانی می نمایـد و تمـایلات سوزانی را در ضمیرشان بیدار می کند. توازنی که قبل از بلوغ ، به طور طبیعـی ، بین جسم و جان کودکان وجود داشته ، بر اثر بلوغ بر هم می خورد و به سـبب حساسیت شدید، تمام حرکات و سکنات ، رفتار و گفتارشان به کلی تغییـر مـی کند:

«هر کس این موضوع را امتحان کرده است که جوانان هر دو جنس ، خیلـی زودتر از کودکانی که در حدود ده سالگی هستند متاءثر می گردند. یک کلمـه ، یک کنایه و اشاره ، یک حرکت کافی است که طوفانی ایجاد کند. بـرای خـاطر هیچ ، رنگ ایشان سرخ میشود. دخترکان در زمان تکلیف گاهی دچـار بحـران خنده می شوند که همراه با تشنج و بحران های شدید می باشد. وقتـی کـه ایـن حالات بروز می کند، هیجانات حاصله نه تنها اعمال و حرکات را دچار اختلال می نمایند، بلکه فعالیت فکری و فرهنگی را نیز فلج می سازند.

بحران های عصبی

همان طور که شدت هیجانات زیاد می شود، تعداد و نوع تاءثیرات نیز توسعه می یابد. خشم کودکانه جای خود را به غیظ و نفرت می دهد و حالت راءفت و ترحم ، جانشین دقت کودکی می شود. حتی ممکن است کـه بعضـی از حـالات محبت ، شامل هر دو جنبه شادی و غم باشند.

حالت مالیخولیایی

حالت مالیخولیایی که هرگز در پیش کودکان وجـود نـدارد، یکـی از همـین هیجانات دو جنبه ای است که مشخص پانزده سالگی می باشـد. ایـن حالـت از یک غم بی علت ، یک نوع خستگی سبک ، یک انتظار آمیختـه بـه اضـطراب تشکیل یافته و همه این ها چیزهایی هستند که برای نوجوانان ، خـالی از لطـف نمی باشد و تا اندازه ای فشار روحی آنان را تخفیف می دهد.

تغییراتی که در هیجانات زندگی رخ می دهد، همه نتیجه نظم جدیـدی اسـت که در دستگاه هورمونی و دستگاه اعصاب پیدا می شود. مطلب چنان اسـت کـه گویی دستگاه های جدیدی از طرف بدن به کار گمارده شده است که در مقابـل این هیجانات تازه حساس می باشد و هنگامی که ایـن دسـتگاه هـا کـار نمـی کردند، ادراک آن ها برای انسان غیر ممکن بوده است .»[281]

ذخایر گران بها

احساسات پرشور و عواطف تخیلی از ذخایر گران بهای دوران جوانی است . استعدادهایی که به طور طبیعی در نهاد فرزندان بشر نهفته است ، در دوران بلوغ و جوانی ، به وسیله عواطف و احساسات به فعلیت می رسند و چرخ های زندگی را به حرکت می آورند.

کودکان ، تا زمانی که به سر حد بلوغ نرسیده اند، به ارزش خود واقف نیستند و از سرمایه های معنوی خویش آگاهی ندارند، ولی با فرارسیدن بلوغ ، عواطف و احساسات شکفته می شوند و تمایلات گوناگونی در جوانان پدید می آیند که آنان را به حرکت و فعالیت وادار می کنند و بر اثر آن تدریجا استعدادهای نهایی به فعلیت می رسند و ارزش های باطنی ، یکی پس از دیگری ، آشکار می گردند.

«تجسم و تخیل ، جوان را وادار می کند که وجود خود را کشف نماید و دیگران را درک کند و حقیقت زندگی و جهان را حدس بزند. محقق است که از این تخیلات در خاطره جوانان جز چیزی ساده و بی ثبات باقی نمی ماند. در فکر آنان صوری خلاصه و متغییر تشکیل می شود، و این به واسطه وفور و کثرت صور مختلفی است که به علت های چندی ، از قبیل آرزوی زندگی و عشق و غیره در ایشان تولید می شود.

اهتزاز عواطف

احساسات عبارت از ثروت واقعی روح جوانان می باشد. در نزد اطفال ، این احساسات ضعیف و محدود است و بالعکس در نـزد جوانـان ، سـهم تجسـم و تصور خیلی بیشتر است . بنابراین ، هـر نـوع اهتـزاز عواطـف ، ممکـن اسـت احساسات عالی به وجود آورد.

در این دوران ، انسان شاهد تجدید تشکیلات در جهـان احساسـات اسـت . احساساتی که تاکنون وجود داشته ، ماننـد خودخـواهی ، محبـت بـه والـدین ، مشخصات جدیدی پیدا می کنند و علاقه مندی های ساده ، شکفته شده و صور مختلف محبت را به وجود می آورند. به عـلاوه ، احساسـات دیگـری از قبیـل عشق ، نفرت ، تحقیر یا تحسین و علاقه مندی به شهر و دیار خویش به وجـود می آیند، یا احساسات عالی ترین ، از قبیل عشق به زیبایی ، احساسات اخلاقی یا مذهبی پدیدار می شوند.[283]

علی علیه‌السلام فرموده : چه بسیار عقلی که در برابر فرمانروایی هوی و خـواهش های نفسانی اسیر و گرفتار است .

«قال الصادق علیه‌السلام : الهوی بقظان والعقل نائم .» [285]

عقل و احساس دو عامل مؤ ثر در اداره زنـدگی بشـر و دو نیـروی مهـم در تاءمین خوشبختی و سعادت انسان است . وجود هر یـک از ایـن دو عامـل در جای خود ضروری و لازم است . عقـل و احسـاس بـه اعتبـار نـوع فعالیـت و خصوصیات مربوط به خود، از جهات متعدد با یکدیگر متفاوت اند.

تفاوت عقل و احساس

عقل و سرچشمه دانش بشری و کانون دقت و تفکر است . عقل همـواره بـر اساس منطق و استدلال تکیه می کند و درباره مسـائل مختلـف ، بـا محاسـبه و سنجش صحیح قضاوت می نماید، ولی احساس با منطق و استدلال سـر و کـار ندارد و عاطفه به علـم و محاسـبه متوجـه نیسـت . بلکـه هـدف انگیـزه هـای احساساتی و کشش های عاطفی ، تنهای ایجاد هیجان و جنـبش و رسـیدن بـه نتیجه مطلوب است . خواه آن نتیجه مطـابق و مصـلحت باشـد و خـواه خـلاف استدلال مصلحت .

عقل به منزله چراغ روشن و پرفروغی اسـت کـه تـاریکی هـای زنـدگی را روشن می کنـد و در پرتـو نـور خـود، راه را از بـی راه و صـلاح را از فسـاد تشخیص می دهد. ولی پیمودن راه خیر و شر، به فرمان احساسات است . ایـن تمایل عاطفی و خواهش نفسانی است که آدمی را بـه حرکـت و فعالیـت وامـی دارد. گاهی از عقل پیروی می کند به راه خیر و صلاح می رود و گاهی مخالفت می ورزد و در راه شر و خطر قدم می گذارد.

کانون مهر و محبت

عقل سرمایه سیادت و قدرت بشر در کره زمین است . آدمی با نیـروی عقـل به رموز کتاب آفرینش پی می برد و موالید طبیعت را مسخر و مطیـع خـود مـی سازد و بر همه آن ها حکومت می کند. ولی عقل مانند عدل و علم ، خشـک و سرد و بی مهر است و هرگز به زندگی بشر، شـور و حـررات نمیبخشـد و مایـه جذب و به هم آمیختگی مردم نمی شود. بر عکس ، عاطفه و احساس سرشار از وجد و نشاط، شور و سرور، مهر و محبت و جنبش و حرکت اسـت . عاطفـه و احساس است که بازار زندگی را گرم و لذت بخش مـی کنـد. کشـش عـاطفی است که مردم را به هم پیوند می دهد و زندگی را مطلوب و دلنشین می سازد.

«آن چه انسان را به عمل وامی دارد، عقیده است نه منطق . عقل نمی تواند به ما نیروی زیستن بر وفق طبیعت اشیاء بدهد. فقط به روشن کردن راه قناعت می کند و هرگز ما را به جلو نمی راند.

رفتار مفتکرین صرف ، شبیه به افلیج هایی است کـه بـرای یـک مسـابقه دو حاضر شده اند. مقصد را به خوبی می بینند، ولی قادر نیستند که از جـای خـود بجنبند. ما بر موانعی که در پیش داریم فائق نخواهیم شد، مگـر آن کـه از عمـق روح ما موجی از عواطف سربالا بکشد.»[(287)]

راهنمای فضلیت

یکی از تفاوت های مهم عقل و احساس ، که توجه به آن برای عمـوم افـراد بشر، به خصوص نسل جوان ضرورت دارد این است که عقـل بـه طـور فطـری راهنمای پاکی و فضیلت است و همواره بشر را به خیر و صلاح می خوانـد و از ناپاکی و گناه متنفر است ، ولی هدف احساسات و انگیزه های عـاطفی مختلـف است . گاهی انسان را به نیکی و پاکی تحریک می کند، و گاهی به ارتکاب جرم و جنایتش وامی دارد.

عقل حجت الهی و هادی بشر است . عقل راهنمای منزهی است که مـردم را به حق و حقیقت دعوت می کنـد. عقـل همنشـین دانـایی اسـت کـه هرگـز در مشورت خیانت نمی نماید. پیـروی از عقـل ، باعـث خوشـبختی و سـعادت و مخالفتش مایه تیره روزی و بدبختی بشر است . اولیای گرامی اسلام این حقیقت را با عبارات مختلفی بیان کرده و پاکی عقل را با پیروان خود خاطرنشان نمـوده اند.

نیل به خوبی ها

«قال رسول الله ﷺ: انما یدرک الخیر کله بالعقل .» [289]

امام صادق علیه السلام فرموده : حجت خداوند بر مردم ، پیامبر است و حجت بین مردم و خداوند عقل است .

«قال النبی ﷺ: استرشدوا العقل ترشدوا و لاتعصوه فتندموا.» 9 جوان از نظر عقل و احساسات

ناصح راستگو

«قال علی علیه السلام : لیست الروية مع الابصار فقد تکذب العیون اهلها و لا تغش العقل من استنصحه .» [292]

امام صادق علیه السلام فرموده : خرد، راهنما و دلیل مردان با ایمان است .

نیروی عواطف در مقابل قوه عقل ، نیروهای دیگری در نهاد آدمی وجود دارد که به نام های هوی ، غرایز، عواطف ، احساسات ، خواهش های نفسانی ، تمایلات غیرعقلانی و اسماء دیگری نظایر این ها خوانده می شوند.

تمایلات عاطفی بزرگ ترین قدرت محرک بشر و نیرومندترین عامل تهییج و جنبش انسان است . احساس و عاطفه گاهی آدمی را در راه خیر و خوبی تحریک می کند و منشاء بروز عالی ترین سجایای اخلاقی و صفات انسانی می شود و گاهی به گناه و ناپاکی تهییجش می نماید و باعث ارتکاب خطرناک ترین جرایم و جنایات می گردد.

منشاء نیکی و بدی

مهر محبت ها، علاقه و عشق ها، اغماض و گذشت ها، عفو و بخشش ها، جانبازی و فداکاری ها، دستگیری و یتیم نوازی ها و خلاصه ده ها صفات عالیه انسانی ، از عواطف و احساسات سرچشمه می گیرند.

جنایت و آدم کشی ها، خیانت و دزدی ها، خشم و انتقام جویی ها، ایذاء و ستمگری ها، هتک و اهانت ها، چپاول و غارت ها، تخریب سیئات اخلاقی و صفات غیر انسانی نیز از عواطف و احساسات پدید می آیند.

ریشه های اصلی و بذرهای اساسی تمایلات غریزی و خواهش های عاطفی ، در نهاد فرزندان بشر، روز ولادت به صورت استعدادهای فطری وجود دارد. به موازات نمو اندام و رشد نیروی درک کودک و به تناسب احتیاجات زندگی و بسط استعدادها یکی پس از دیگری به فعلیت می رسند.

«هنگام تولد کودک و مدتی پس از آن نمی توان هیجان های مختلف را در او مشاهده کرد. آن چه در این دوران دیده می شود، فقط به حالت برانگیختگی است . هیجان ها کم کم نمو می کنند و تنوع می یابند. تنوع هیجان ها از طرفی با بلوغ مکانیزم و از طرف دیگر با یادگیری ارتباط دارد.

واکنش هیجانی

تحریک هیجانی کودک در دروان ابتدایی عمر با نیازمندی های فیزیولوژیک او بستگی دارد. نیازمندی به غذا و اجتناب از درد و احتیاج به فعالیت ، وقتی به مانعی برخورند، در او ایجاد واکنش هیجانی می کنند و مثلا او را به گریه وادار می نمایند. همین که نیازمندی ها رفع شوند، کودک خاموش می شود، کم کم هیجان ها نمو می کنند و تنوع می یابند.»[294]

خداوند حکیم به منظور صیانت ذات و تاءمین شئون مختلف زندگی بشر و حفظ حیات فردی و نوعی انسان ، غرایز و تمایلاتی را در نهاد آدمیان به ودیعه گذارده است . وجود هر یک از آن غرایز و خواهش های عاطفی در جای خود ضروری و لازم است .

طغیان غرایز

اگر غرایز به خوبی تعدیل گردند و از سرکشی و طغیانشان جلوگیری شود، اگر عواطف و احساسات هر یک با اندازه گیری صحیح و در جای مناسب خود اعمال شوند، موجب خوشبختی و کمال بشر و مایه سعادت فرد و اجتماع خواهد بود. بر عکس ، اگر غرایز و احساسات مهار نشوند، اگر آزادانه و بدون قید و شرط اعمال گردند، اگر در مسیر سرکشی و هیجان های نابه جا قرار گیرند، آدمی را به جرایم و جنایات عظیمی وامی دارند و انسان را از هر درنده ای خونخوارتر و از هر گزنده ای خطرناک تر خواهند ساخت .

اولیای گرامی اسلام ، در چهارده قرن قبل ، این حقیقت مهم روانی را خاطرنشان فرموده اند و روان شناسان امروز نیز صریحا به آن اعتراف دارند:

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : الشر کائن فی طبیعة کل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم یغلب ظهر.» [296]

و نیز فرموده است : با سعی و مجاهده ، فضایل اخلاقی را به نفس سرکش خود تحمیل کن و برخلاف میل و رغبتش ، او را به پاکی و نیکی وادار نما. زیرا خواهش طبیعی و رغبت نفسانی بشر، به شهوات ناروا و رذایل اخلاق است و قبول فضایل و ملکات پاک برخلاف تمایلات فطری نفس است .

«به نظر دیدرو، دانشمند فرانسوی ، همه بچه ها اساسا جانی هستند و این از اقبال خوش ماست که نیروی جسمانی آن ها به قدری محدود می باشد که نمی گذارد نیروی مخرب خود را در خارج و علیه ما به کار ببرند.» [298]

آنان که بر هوای نفس تمایلات غریزی خود تسلط دارند، کسانی که عواطف و احساسات خویش را در اختیار گرفته اند و آن ها را به مقدار لازم و در جای شایسته به کار می برند، انسان واقعی هستند و از سعادت و خوشبختی بشری برخوردارند.

تسخیر تمایلات

«قال رسول الله ﷺ: اشجع الناس من غلب هواه .» [300]

رسول اکرم ﷺ به مردم فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر آن که در باطن خود شیطانی دارد. عرض کردند: یا رسول الله ، آیا برای شما هم شیطانی است ؟ فرمود: بلی ، برای من هم ، جز آن که خداوند مرا یاری کرده و شیطانم تسلیم من شده است و غیر از نیکی و خیر از من خواهشی نمی کند.

خودسری غرایز

بدون تردید، آزادی نامحدود عواطف و احساسات ، سد راه سعادت و خوشبختی بشر است . خودسری و لجام گسیختگی غرایز و خواهش های نفسانی ، منافی با نظم اجتماعی و تمدن انسانی است و آدمی را به راه سقوط و تباهی و سوق می دهد.

«زندگانی و مخصوصا زندگی اجتماعی انسان ایجاب می کند که نیروی غرایز از ابتدا هدایت شود و به طرف هدف های اجتماعی معطوف گردد. تمدن باید با ابراز آزادانه غرایز مخالفت نماید و به زبان دیگر، همان طور که جلو جریان آب را برای چرخاندن یک توربین سد می کنند، تمدن باید غرایز را به منظور ترقی و تکامل انسان تحت فرمان بگیرد و از تظاهر بی بندوبار آن ها جلوگیری نماید.» [302]

امام جواد علیه السلام فرموده است : آن کس که از هوای نفس خود اطاعت و فرمان برداری نماید، با این عمل آرزوهای دشمن خویش را بر آورده است .

«قال علی علیه السلام : من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفضایح .» [304]

نیرویی که قادر است احساسات را مهار کند و آنها را به راه صحیح و سعادت بخش هدایت نماید، عقل است . قدرتی که می تواند خـواهش هـای نفسـانی و تمایلات عاطفی را تعدیل کند و به نحو شایسته ای از آنها بهـره بـرداری نمایـد عقل است .

عقل راهنمای منزهی است که بشر را از اعمال احساسات ناروا باز مـی دارد. عقل نگهبان خیرخواهی است که جلو انگیزه های خطرناک را می گیرد و آدمـی را از سقوط و تباهی محافظت می نماید. خلاصه ، عقل است که مـانع طغیـان و سرکشی احساسات است و نمی گذارد آدمی به جرایم و جنایات آلوده شود.

خاطرات ناپسند

«قال علی علیه السلام : للنفوس خواطر للهوی : والعقول تزجر و تنهی .» (306)

و نیز فرموده است : در دلهای بشر، خاطرات بد و خواهش های زشت پدیـد می آید. عقل است که از اعمال آن خاطرات جلـوگیری مـی کنـد و بشـر را از بدکاری و گناه محافظت می نماید.

احساسات مخرب

«محرک های اعمال ، از نوع عاطفی اند. حتی افلاطون نیز منحصـرا آنهـا را عقلانی نمی دانست . ما در عین احتیاج به احساس ، به منطق نیز احتیاج داریـم . احساس اگر بوسیله عقل هدایت نشود، خطرناک است . مـثلا خطـر حسـد از یک اپیدمی طاعون کمتر نیست ، زیرا هر کس برای آزار دیگران بیشتر از کمک به خود تلاش می کند. کینه نیز همچون حسد، متباین با قـوانین زنـدگی اسـت ، زیرا اصولا مخرب است .»[308]

علی علیه السلام فرموده است : کسی که عقلش بـر هـوای نفـس غالـب باشـد بـه رستگاری و سعادت نایل می شود، و آن کس که عقلش مغلوب تمایلات نفسانی اش باشد، سرانجام رسوا و مفتضح می گردد.

هوی پرستی و سقوط

«و عنه علیه السلام : انکم ان امرتم علیکم الهوی اصمکم و اعماکم و ارداکم .[310]»

علی علیه السلام فرموده : عقلی که به مرتبه کمال و نیرومندی رسیده است می تواند طبیعت بد و غرایز تندرو را مقهور و سرکوب نماید.

متاءسفانه عقل کامل و نیرومند، در بین افراد بشر، حتی کسانی که به سن کمال رسیده اند، کمتر یافت می شود. عقل بیشتر مردم در مقابل طوفان سهمگین احساسات ، ضعیف و ناتوان است و تاب مقاومت ندارد. موقعی که کشش های شهوات و تمایلات نفسانی تهییج می شوند، موقعی که انگیزه های خشم و انتقامجویی طغیان می کنند و سراپای وجود آدمی را میدان تاخت و تاز خود قرار می دهند، گویی عقل تاءثیر خود را به کلی از دست می دهد و از صحنه نبرد خود را بیرون می کشد. در آن موقع است که حوادث تلخ و مصائب غیرقابل جبرانی به بار می آید.

عقل خواب آلود

«قال علی علیه السلام : نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل .[312]

و نیز فرموده است : غضب ، عقل های مردم را فاسد می کند و آدمی را از درستکاری و صلاح دور می سازد.

«عن ابی عبدالله علیه السلام : الغضب مفتاح کل شر.[314]

تمایلات غیرعقلانی

نه تنها جرایم و جنایات و گمراهی های اخلاقی ناشی از احساسات لجام گسیخته و تمایلات غیرعقلانی است ، بلکه گمراهی های معنوی و انحراف های اعتقادی نیز از خواهش های حساب نشده و هوای نفس سرچشمه می گیرد. تعصب ، لجاج ، تکبر،، خودپسندی و صفاتی نظایر اینها سد راه سعادت بشرند و نمی گذارند مردم عاقلانه فکر کنند و از روی علم و معرفت ، هدایت را از گمراهی تشخیص دهند و به حق و حقیقت بگرایند.

(وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍإِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ.)

بسیاری از مردم که دچار گمراهی و ضلالت می شوند، به سبب این است که ندانسته از هوای نفس خود اطاعت می کند و بدون علم و فکر، تمایلات خویش را پیروی می نمایند.

نسلجوان و احساسات

گر چه تمام طبقات مردم در سنین مختلف ، کم و بیش اسیر احساسات نیرومند و تمایلات خودسر خویش هستند و پیوسته در معرض گناهکاری و انحراف اند، ولی خطر طغیان احساسات برای نسل جوان ، از سایر طبقات بیشتر است و همواره خوشبختی و سعادتشان را تهدید می کند. زیرا از یک طرف ، با فرارسیدن دوران بلوغ ، تمایل جنسی و سایر خواهش های عاطفی در ضمیرشان به شدت بیدار می شوند و آنان را از هر جهت تحت تاءثیر خود قرار می دهند و از طرف دیگر، عقل نوجوانان که هنوز به رشد نهایی و کمال طبیعی و اکتسابی خود نرسیده است ، مانند دوران کودکی ، همچنان ضعیف و ناتوان است و در مقابل امواج نیرومند احساسات قدرت ایستادگی و مقاومت ندارد. بدیهی است در چنین شرایطی ، جوانان پیوسته در پرتگاه خطر قرار دارند

و با کمترین غفلت ممکن است سقوط کنند و به بزرگ تـرین حادثـه نـامطلوب دچار شوند.

اگر یکی از انگیزه های عاطفی جوانان تهییج شـود، اگـر یکـی از تمـایلات نفسانی آنان طغیان نماید، مزاجشان را با سرعت و به سختی طوفانی می کنـد و چون به سبب خامی و نارسایی عقـل ، از مصـلحت اندیشـی و مـال بینـی هـم عاجزند، در آن موقع حساس ممکن است به کارهای خلاف مصـلحت و احیانـا به جرایم خطرناکی دست بزنند که هرگز قابل جبران نباشد و برای همیشه خـود را سیه روز و بدبخت کنند.

روان زودرنج جوان

روان زودرنج و حساس جوان مانند انبار باروتی است که مستعد اشتعال است . کافی است با یک جرقه منفجر شود و شعله های سوزانش خرمن سعادت خود و اطرافیانشان را نابود کند.

مزاج نوجوانان همواره آماده هیجان و طوفان است . آماده تخریب و انقلاب است . آنان به علت شدت تمایلات عاطفی ، همه چیز و همه کس را از پشت عینک احساسات می نگرند. یک تحریک کوچک ، یک ضربه روحی ، ممکن است آنها را منقلب کند و از راه اعتدال و درستکاری منحرف نماید.

بی احترامی به جوانان

بی احترامی به شخصیت جوانان ، تحقیر و اهانت به آنان یکی از عوامل مهم طغیان نسل جوان است . برای آن که نوجوانان دچار انگیزه های عاطفی و هیجان های انتقامی نشوند، برای آن که به کارهای زشت و ناپسند دست نزنند، پدران و مادران در خانواده و مربیان در محیط آموزشگاه مؤ ظف اند با آنان طوری رفتار کنند که روح زودرنجشان آزرده نشود، عواطف و احساساتشان مجروح نگردد و در خود احساس پستی و حقارت ننمایند. زیرا پدید آمدن این حالت روانی ممکن است آنان را تحریک کند و به کارهای ناروایی وادارشان نماید.

جرم جوانان

«یکی از دقیق ترین و مهم ترین مطالعاتی که درباره جنبه های روان پزشکی جرم جوانان شده است مطالعه هلی وبرونر است . این دو دانشمند به معاینه دقیق و عمیق 105 جفت کودکانی که مرتکب خلاف بزرگی شده بودند و نیز برادران و خواهران غیر مجرم ایشان پرداختند. یعنی جوانان مجرم را با خواهران و برادرانشان طوری مقایسه کردند که بتوانند عوامل مربوط به وراثت و محیط اجتماعی و اقتصادی را درست زیر نظر بگیرند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که تقریبا صدی نود و یک جوانان مجرم ، از اختلالات عاطفی شدید رنج می بردند. یعنی از حیث روابط عاطفی و این که مورد بی مهری قرار گرفته بودند، هم احساس ناامنی می کردند و هم از اختلالات عاطفی مربوط به انضباط خانوادگی رنج می بردند. هم احساس حقارت و حسادت و رقابت با برادران خود داشتند و هم کشمکش های عاطفی عمیق درونی و احساس ناخودآگاهانه گناهکاری ، همراه با میل به مجازات شدن در آنها دیده می شد.»[316]

افکار مطرود

حضرت سجاد علیه السلام در پاسخ نامه عبدالملک ، به مقام شامخ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و افتخار فرزندان عزیز آن حضرت اشاره کرد و ضمنا به طور کنایه و غیرمستقیم عبدالملک مروان را در سخن جاهلانه اش ملامت نمود و اندیشه نادرستش را از بقایای افکار مطرود و محکوم دوران جاهلیت معرفی کرد. بدیهی است دریافت چنین نامه ای برای عبدالملک و پسرش بسیار سنگین و ناراحت کننده بود.

عبدالملک نمی بایست از اول به علی بن الحسین نامه انتقاد بنویسد و بی جهت عمل صحیح و قانونی آن حضرت را مورد اعتراض و خرده گیری قرار دهد. اکنون که نامه نوشته و به این عمل نادرست مبادرت کرده است ، باید خود را برای دریافت پاسخ محکم و متقن آن جناب آماده نماید و به عوارض نوشته نا به جای خویشتن تن در دهد.

تندروی جوان

عبدالملک که دوران جوانی را پشت سر گذارده است ، عبدالملک که با گذشت زمان ، عقلش به رشد طبیعی خود رسیده و از حوادث روزگار به مقدار قابل ملاحظه ای تجربه آموخته است ، تا اندازه ای بر احساسات خویش مسلط است و می تواند خود را از هیجان های بی مورد و خطرناک نگاه دارد. ولی فرزند جوانش که اکنون دوران شباب را طی می کند و هنوز به رشد عقلی نرسیده و سرد و گرم جهان را ندیده است ، بعید به نظر می رسد که بتواند خویشتن دار باشد و در مواقع تحریک احساسات ، از تندروی و تصمیم های ناروا بر کنار ماند.

پاسخ قاطع حضرت سجاد علیه‌السلام به پدر و پسر، ضربه روحی زد و هر دو از مضمون نامه آن حضرت ناراحت و رنجیده خاطر شدند. با این تفاوت که پدر کارآزموده و تجربه دیده ، هیجان های خود را پنهان نگاه داشت و چیزی نگفت ، ولی پسر جوان و کم تجربه نتوانست خود را نگاه دارد و مراتب ناراحتی و هیجان خویش را به زبان آورد.

میل به انتقام اگر اختیار در دست پسر نادان و کوتاه فکر می بود برای ارضای احساسات برانگیخته خود انتقام می گرفت . او از قدرت های نظامی و انتظامی مملکت استفاده می کرد و به منظور جبران شکست معنوی خویش ، به آن حضرت آسیب مالی و جانی می رساند و کمترین توجهی به نتایج شوم عمل خود نمی نمود. ولی پدر پخته و عاقل که ، به تمام جهات قضیه متوجه است ، با خود حساب می کند گرچه پاسخ حضرت سجاد علیه‌السلام تلخ و سنگین است ، ولی عوارض انتقامجویی و تجاوز به آن حضرت به مراتب تلخ تر و سنگین تر است . اگر به زین العابدین آسیبی برساند، مورد تنفر و انزجار افکار عمومی واقع می شود. ممکن است مردم بر وی بشورند و باعث سقوط حکومتش گردند.

نشانه خردمندی

عبدالملک روی فکر و مال اندیشی ، به این نتیجه رسید که باید فشار روانی نامه حضرت سجاد علیه السلام را تحمل کند و از انتقامجویی که خطر بزرگ تری در بردارد، چشم بپوشد. باید به ناراحتی و شکست روحی پاسخ زین العابدین علیه السلام تن دردهد و از تنفر افکار عمومی که شکست بزرگ تر و شر ناراحت کننده تری است ، بر کنار بماند. او عملا به همین روش عاقلانه تصمیم گرفت و به فرزند جوانان و برافروخته خود نیز توصیه کرد: «ساکت باش و این سخن را دوباره به زبان نیاور.» و این خود نشانه خردمندی و مال اندیشی است .

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر، ولکن العاقل من یعرف خیرالشرین .[318]

متاءسفانه غلبه بر هوای نفس و مهار کردن عواطف و احساسات کاری بسی دشوار و مشکل است . پیشوای عالی قدر اسلام ، جانبازی و فداکاری در میدان جنگ و پیروزی بر دشمنان مسلح را جهاد اصغر خوانده ، ولی جنگ با هوای نفس را، که دشمن داخلی است ، به جهاد اکبر تعبیر فرموده است .

عن موسی بن جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر. قیل یا رسول الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس .[320]»

علی علیه السلام فرموده : عقل شمشیر برانی است . از آن استفاده کنید و با هوای نفس خود بجنگید.

تعالیم ایمانی

سوم . هوای نفس و تمایلات عاطفی در مزاج بشر بسیار قـوی و تواناسـت . عقل که نیروی تعدیل کننده تمایلات است ، در عموم مردم ، به خصوص نسـل جوان ، ضعیف و ناتوان است . عقل قادر نیست به تنهایی تمـام صـلاح و فسـاد زندگی را تشخیص دهد و همه جا و برای همیشه بر احساسات حکومت کنـد و از طغیانشان بازدارد. به همین جهت ، برای تـاءمین سـعادت بشـر، پیـامبران را مبعوث فرموده و تعالیم ایمانی و مذهبی را مؤ ید عقل قرار داده است .

«قال علی علیه السلام : العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج .[322]

بانویی که یوسف در خانه او بود، به فکر افتاد تا از وی کامیاب شـود. بـرای این منظور درهای عمارت را بست و به یوسف گفت : در اختیار تو هستم .

یوسف جواب داد:

خدا نکند که به این عمل ناپاک آلوده شوم . مربی من خداست و اوسـت کـه منزلت و مقام مرا نیکو داشته است و ستمکار هرگز رستگار نخواهد شد.

اگر عقل جوانان از نیروی ایمان استمداد کند، اگر مذهب و خرد با هم فعالیت سعادت بخش خود را آغاز نمایند، نفس سرکش رام مـی شـود و جوانـان مـی توانند احساسات و عواطف را مطیع خویش سازند و موجبات سـعادت حقیقـی خود را فراهم آورند.

تمایلات فطری و تربیتی جوان

قال الله العظیم فی کتابه : (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) [324]»

خداوند شما را از شکم مادر بیرون آورده . هیچ نمی دانستید. به منظور زندگی و نیل به دانش ، برای شما چشم و گوش و ذهن قرار داده تا مگر نعمت های او را شکرگزاری کنید.

معلم اول کودک

اول معلمی که درس زندگی به کودک می آموزد و در دل پاک او نقش هـای خوب و بد ترسیم می کند، پدر و مادر است . اولین عاملی که دل بـی آلایـش طفل را به صفات پسندیده یا ناپسند متصف می سازد و در وی تمایلات روا یـا ناروا پدید می آورد، تربیت خانوادگی است .

جسم و جان کودک ، ابتدا در محیط خانواده پرورش می یابد و اساس اولیـه ساختمان اندام و اخلاق وی در دامن والدین پی ریزی می شود. پدران و مادران دانان و دلسوزند که می توانند فرزنـدان لایـق و شایسـته بسـازند و بـرعکس ، والدین بی علاقه و نادان اند که فرزندان را افراد فاسد و نالایق بار می آورند.

باید تا مـادران بـا خـرد و راءی کـودک دانـا بپرورنـد بـه دامـان
مـادر آموزگـار و طفـل نوآمـوز دامن مادر بـود نخسـت دبسـتان

پی ریزی قواعد زندگی

«البته طفل می تواند در آینده بر آسمان های پیروزی پرواز کند، ولی تقدیر طفل مرتبط با کسانی است که وی را زیر نظر و تحت کنترل خویش می گیرند و اولین قواعد و قوانین را برای طرز رفتار و اخلاق او پی گذاری می نمایند، و اولین توقعات او را درباره زندگی بنا می کنند.

خانواده و تربیت هیچ گونه تشکیلات اجتماعی در ساختن طفل به اندازه خانه مؤ ثر نیست . زیرا در آن ، اولین قالب ریزی اخلاق انجام می گیرد. در یک خانه خوب و شایسته ، وسایل کمال ، زودتر و سریع تر آماده می گردد و به طفل کمک می شود که قدم به قدم در راه اعتماد به نفس ، لیاقت ، علاقه مندی به کار و مسؤ ولیت و تفاهم پیشرفت نماید.

رقابت های تهاجمی در خانه بد از پیشرفت به طرف کمال جلوگیری می شود. طفل احساس می کند که کسی او را نمی خواهد و شاید به همین جهت او با اعتماد و اطمینان در زندگی حرکت نمی کند، و یا آن که از بس او را تهدید می کنند، وحشت زده می شود و از همه چیز هراس دارد. به طوری که پس از چندی از زندگی خجالت می کشد. یا آن که والدین طوری با او رفتار می کنند که طفل هیچ وقت نمی تواند عکس العمل آنها را در وقایع پیش بینی نماید. بنابراین ، دائما در یک حالت عصبانی به سر می برد. یا آن که او خود موضوع یک نوع رقابت حسودانه بین والدین خویش قرار می گیرد. یا آن که برای به دست آوردن آن چه که بدان محتاج است ، مجبور می شود از راه آن چنان رقابت مهاجمانه ای وارد شود که چیزی نمی گذرد که کلمه دشمن خیلی بیشتر از کلمه دوست برای او مفهوم پیدا می کند. یا آن که به وسیله معاشرت با بزرگ

ترها به این نتیجه غلط می رسد که اگر از برآوردن احتیاجات فردی صرف نظـر شود، دیگر زندگی هیچ گونه معنایی نخواهد داشت .

کسانی که در این قبیل خانه ها و خانواده ها متولد می شوند، فقـط از دوران بچگی به دوران بلوغ پا می گذارند، ولی نمی توانند به شایستگی مدارج ترقی را به سوی کمال بپیمایند.»[326]

حقوق فرزندان مسؤ ولیت پدران

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: حق فرزندت به تو این است که بدانی و او از تـو به وجود آمده و در نیک و بد زندگی وابسته به توست . بدانی که در سرپرسـتی وی ، مسؤول ادب و تربیت صحیح او هسـتی . مسـؤولی کـه او را بـه خداونـد بزرگ راهنمایی کنی و در اطاعت از او امر حق یاری اش نمایی . باید رفتار تو در تربیت فرزندت تواءم با احساس مسؤ ولیت باشد. رفتار کسـی کـه بدانـد در حسن تربیت فرزند، ماءجور و مثاب است و در سوء رفتارش استحقاق عقـاب و کیفر دارد.

«قال علی علیه السلام : و حق الولد علی الوالد ان یحسـن اسـمه و یحسـن ادبـه و یعلمه القرآن .[328]»

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر از عمرت فقط دو روز بـاقی مانـده باشـد، یـک روزش را به فراگرفتن ادب و تربیت اختصاص بـده تـا روز مرگـت از سـرمایه های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی .

شریف ترین خدمت

پدران و مادران ، با تربیت صحیح فرزندان ، بزرگ ترین دین ملی و انسانی خویش را ادا می کنند و مهم ترین وظیفه اسلامی خود را نسبت به آنان انجام می دهند. در مکتب آسمانی اسلام ، هیچ خدمتی از ناحیه پدران و مادران ، درباره فرزندان ، شریف تر و عالی تر از تربیت صحیح آنان نیست . در این باره روایات بسیار رسیده است :

«عن علی علیه السلام : ما نحل والد ولدا نحلا افضل من ادب حسن .[330]»

و نیز فرموده است : ادب و تربیت خوب از هر بستگی نسبی و سببی شریف تر و افتخارآمیزتر است .

عالی ترین انتساب

«عن ابی عبدالله علیه السلام : ان خیر ماورث الآباء لاءبنائهم الاءدب لاالمال .[332]»

بهترین میراث

علی علیه السلام فرموده : هیچ ارثی مانند ادب و اخلاق پرارج و گران مایه نیست .

حضرت سجاد علیه السلام در انجام وظیفه سنگین تربیت فرزند، از خداوند بزرگ استمداد می نمود و در ضمن دعاهای خود در پیشگاه الهی عرض می کرد:

«و اعنی علی تربیتهم و تاءدیبهم و برهم .[334]»

اولین فرصت فرزند عزیز، در راه ادب آموزی تو از فرصت استفاده کردم و قبل از آن که دل کودکانه ات سخت شود و عقلت به اندیشه های دیگری مشغول گردد، به تربیت مبادرت نمودم و وظیفه پدری خود را انجام دادم .

خلاصه ، اولین عامل نیرومندی که سازنده عواطف و پرورش دهنده تمایلات فرزندان بشر است ، تربیت های خانوادگی است . پدر و مادرند که با رفتار خوب یا بد خود، شخصیت معنوی فرزندان را پایه گذاری می کنند و اندیشه

آنان را به راه صحیح یا ناصحیح هدایت می نمایند و رفتار فرزندان ، در جـوانی ، بر طبق تربیت های دوران کودکی آن هاست .

تاءثیر محیط اجتماعی

دوم عامل تربیتی کـه سـازنده روان کودکـان و پـرورش دهنـده عواطـف و تمایلات آنان است ، شرایط محیط اجتماعی است .کودک همواره تحت تـاءثیر جامعه ای است که در آن زندگی می کند و پرورش می یابد. عـادات و صـفات خوب یا بد اجتماع در روان وی اثر می گذارد و تا اعماق جانش نفوذ می کند و در جوانی با شدت و هیجان در وی آشکار می گردد.

همان طور که محیط طبیعی و شرایط نور آفتاب ، سـرما و گرمـا، رطوبـت و خشکی و دیگر عوامل جوی در اندام مردم و احیانـا در اخـلاق آنـان اثـر مـی گذارد، همچنین شرایط محیط اجتماعی و اخلاق و تربیت عمومی نیز در افکـار و روان مردم اثر عمیق دارد. هر انسانی خواه ناخواه تحت تاءثیر عوامل تربیتـی محیط خویشتن است و بر طبق آن پرورش می یابد و رشد می کند.

وابستگی فرد به اجتماع

«موجودی که فعالیت هایش به فعالیت دیگران بستگی دارد، دارای محیطی اجتماعی است . آن چه می کند و می تواند بکند، وابسته توقعات و مطالبات و نقض و ابرام دیگران است .

موجودی که با دیگران مرتبط است ، نمی تواند بدون توجه به فعالیت های دیگران فعالیتی کند، زیرا فعالیت های دیگران در حکم شرایط ضروری فعالیت اوست و هر حرکت او در دیگران تاءثیر می کند. اگر بخواهیم فعالیت های کسی را بدون فعالیت دیگران تعیین و ارزیابی کنیم ، خیالی خام کرده ایم . همچنان که یک سوداگر نمی تواند با خود معامله کند، هیچ فردی نیز نمی تواند صرفا بر پای خود قائم باشد.

همه ما به آسانی می توانیم عمل جامعه را در ساختن عادات خارجی فرد ملاحظه کنیم . نه تنها افراد انسانی ، بلکه سگ ها و اسب ها هم بر اثر زندگی با انسان ، عادات تازه ای پیدا می کنند و زندگی اولیه آن ها تغییراتی می پذیرد.

در کودک ، استعداد فراگرفتن هر قسم زبان و لغتی است . او در هر محیطی که متولد می شود. رشد می کند و با مردمش می آمیزد، همان لغت را با تمام دقایق و ممیزاتش فرا می گیرد و با کیفیت های مخصوص آن مکالمه می کند.»

فراگرفتن صفات جامعه استعداد قبول هر خلق خوب یا بدی در طفل وجود دارد. او در جامعه ای که زندگی می کند، به صفات آن متصف می گردد و هر خلقی که بر مردم حاکم باشد، در طفل نیز اثر خواهد کرد و سرانجام به اخلاق و عادات آن مردم بار می آید.

تعصب های جاهلانه

جامعه ای که مردمانش اسیر تعصب های جاهلانه و عادات ناپسندی هستند و برای پاره ای از موهومات ، لجاج و پافشاری می کنند و احیانا به قتل و خونریزی دست می زنند، کودک نیز متعصب و لجوج بار می آید. در محیطی که مهمان دوستی از عادات ملی شناخته شده و مورد توجه عموم قرار گرفته است و همه کس پذیرایی مهمان را از وظایف خود می داند، کودکان نیز با سجیه سخاوت و مهمان دوستی پرورش می یابند.

«در یک قبیله جنگی ، که موفقیت و پیروزی جمع ، از طریق جنگ تاءمین می گردد، هر کودکی که به دنیا آمد، به اقتضای این محیط جنگی می آموزد که باید در تظاهرات خشن و ماجراجویانه شرکت کند. هنگامی که تن به جنگ می دهد، مورد ستایش دیگران قرار می گیرد و اهمیت می یابد، ولی وقتی از ستیزه جویی می پرهیزد، با نفرت و تمسخر و بی اعتنایی دیگران روبه رو می شود. بدیهی است چنین محیطی به تمایلات و عواطف ستیزه جویانه او خودنمایی می دهد و آن ها را بر سایر تمایلات و عواطف وی چیره می سازد. در نتیجه افکار او به امور مربوط به جنگ می گراید و به این شیوه ، عضو رسمی و خلف صدق جامعه خود می شود و جریان ذهنی او آهسته آهسته به رنگ جریان ذهنی عمومی در می آید.»[336]

تربیت های خوب یا بدی که کودک از خانواده و محیط اجتماعی فرا می گیرد، در ضمیر باطنش ذخیره می شوند و پایه اساسی شخصیت اخلاقی و معنوی اش می گردند. موقعی که دوران بلوغ را طی می کند و عضو رسمی جامعه می شود، همه آن ها را در گفتار و رفتار خود به کار می بندد و بر طبق آن چه فراگرفته است ، عمل می کند.

(قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)

اعمال مردم مطابق صفات و خلقیاتی است کـه در باطنشـان جـای گرفتـه و شخصیت روحی و معنوی آنان را ساخته است .

سیئات اخلاقی و صفات ناپسندی که بر اثر سوء تربیت پدران و مادران ، یـا به علت فساد محیط اجتماعی دامنگیر کودکان مـی شـود، یکـی از مهـم تـرین مصائب فردی و اجتماعی است . این قبیل ، در دوران بلوغ و جوانی و تا پایـان عمر، همواره از خلق و خوی بد خویش در عذاب اند و دیگران نیـز از رفتـار و گفتار ناصحیح آنان رنج می برند.

انحراف های اخلاقی

«باید دانست که معایب بدنی زودتر ممکن است رفع شود، ولی ناراحتی های روحی ممکن است همیشه باقی بماند. زیرا فقط اراده خود شخص می توانـد در معالجه آن ها کمک کند. اشخاصی که فکر و روحشان در نتیجه وضع بد محـیط و تربیت خانوادگی از راه راست منحرف شده ، خودشان هم نمی دانند عیبشـان چیست و چرا نمی توانند در زندگی خوشبخت و کامروا باشند. صدمه و آسـیبی که در دوره کودکی به روح و فکر کودک وارد می آید، نتیجه اش این اسـت کـه وقتی بزرگ شد، اخلاق و رفتار غیر عادی داشته باشد.»[338]

علی علیه‌السلام فرموده : آن کس که برخلاف مـیلش ، بـه ادب آمـوزی و تربیـت وادار شود و به مشقت های آن تن دردهد، به گفتار و رفتار زشـت کمتـر آلـوده می گردد.

«و عنه علیه‌السلام : من لم یجهد نفسه فی صغره لم ینبل فی کبره .[340]

هدایت تمایلات

هدایت صحیح خواهش های فطری آن هاست . اطفال به طور طبیعی غرایـز و تمایلاتی دارند که اگر از اول به راه صحیح سوق داده شوند و به درستی مورد بهره برداری قرار گیرند، مایه خوشبختی و سـعادت خواهنـد بـود، و اگـر از راه صحیح صلاح منحرف شوند، بدون تردید خطـرات گونـاگونی بـه بـار خواهنـد آورد.

«غریزه در رفتار و کردار اشخاص ، حکم یـک میـانجی را دارد. اخـلاق در حقیقت عبارت از کوشش به منظور یافتن زمینه مناسبی برای ابراز غرایز است . البته به ثمر رساند این کوشش کار آسانی نیست . غرایزی کـه در راه اصـلاح و تجدید قوا به کار برده نشوند، خود به خود، به طور نـامنظم و وحشـی ، زمینـه نامناسبی برای ابراز خود پیدا می کنند و یا آن که تبدیل به بیماری روحـی مـی شوند.»[342]

رسول اکرم ﷺ فرمود: فرزندان خود را احترام کنیـد و بـا آنـان مـؤ دب برخورد نمایید.

کودکی که تمایل عزت نفس و شخصیتش ارضا شود و عملا مـورد تکـریم و احترام باشد، دچار پستی و شکسـت روحـی نمـی شـود و در خـود احسـاس حقارت نمی نماید و قهرا در دوران طفولیت و جوانی و تا پایان عمر از عوارض نامطلوبی که ناشی از این قسم احساس حقارت است ، مصون و محفوظ خواهد ماند.

تمایل سرکوب شده کودکی کـه در محـیط خـانواده مـورد توجـه و تکـریم شایسته نباشد و پدر و مادر به وی اعتنا نکنند، کودکی کـه غریـزه حـب ذات و تمایل خودنمایی است سرکوب شود و همواره در معرض تحقیر و اهانت باشـد،

طفلی که احساس کند او را انسان حساب نمی کنند، یـا فکـر کنـد در زنـدگی خانوادگی عضو زایدی است و هیچ کس او را نمی خواهـد، قهـرا خشـمگین و ناراحت می شود. برای جبران حقارت درونی خـود و بـرای ارضـای خـواهش های شکست خورده خویش ، به وسایل نادرست و احیانا خطرناک متوسل مـی شود تا بتواند از خلال آن وسایل ، خود را نشان بدهـد و شخصـیت خـویش را آشکار کند و مورد توجه دیگران قرار گیرد.

جبران خطای تربیتی

اگر پدران و مادران به خطای تربیتی خود پی نبرند و هر چه زودتر با احترام به شخصیت کودک و ابراز محبت های بـه جـا، عقـده هـای درونـی اطفـال را نگشایند و غرایز و تمایلاتشان را به راه صحیح هدایت نکنند، طولی نمـی کشـد که به انحراف و کج روی عادت می کنند و آن کارهای نادرست و بچه گانه را با شدت بیشتری در دوران جوانی و گاهی تا پایان عمر مرتکب می شوند.

بعضی از کودکان که مورد بی اعتنایی پدر و مادر هستند، احساس مـی کننـد که اگر تقاضای مشروعی داشته باشند و به طور عادی درخواست نمایند، کسـی به آن ها اعتنا نمی کند و حاجتشان برآورده نمی شود. بـرای آن کـه بـه مقصـد برسند و ضمنا شخصیت خویش را نیز اثبات نمایند، متوسل به زور مـی شـوند. فریاد می کنند. خود را به زمین می کوبند. در را به هم می زننـد. شیشـه را مـی شکنند. محیط رعب و وحشت به وجود می آورند، و خلاصه از راه خرابکـاری و آسیب رساندن به این و آن ، به مقصد می رسند.

وظیفه والدین

در چنین مواردی ، وظیفه پدر و مادر این است کـه از طرفـی بـه شخصـیت کودک و تمنیات او توجه کنند و هر وقت درخواست صحیح و بـه جـایی دارد، عملی نمایند و به وی مجال خرابکاری ندهند و از طرف دیگر، به او بفهمانند که این اعمال ناپسندیده ، راه پیروزی و موفقیت نیست .

«در دوران اولیه زندگی ، ممکن است طفـل چنـین خیـال کنـد کـه تنهـا راه رسیدن به آن چه که می خواهند، آزار رساندن به شخص خود و دیگران است . مثلا خیال کند اگر به صدای بلند فریاد زند، پاشنه پای خود را به زمـین بکوبـد، خود را بزند و صورت خود را خونین کند، می تواند ابوین خویش را بترسـاند و آن ها را مجبور به تسلیم نماید.

توقف رشد عقلی اگر طفل والدین دانا و فهمیده داشته باشـد، بـه وی حـالی خواهند کرد که با این طریقه بچگانه با موضوع روبه رو نشود، ولی اگـر والـدین دانا و فهمیده نباشند و هر بار با وسـایل غلـط، حالـت عـدم اعتمـاد را در وی بیدارتر کنند، رفته رفته این روش کودکانه در دماغ وی ثابت تر گشـته و بـدین ترتیب جلو ترقی فکر کودک برای حل مسائل گرفته می شود و در نتیجه نشو و نمای عقلی وی متوقف می گردد. اگر طفل با این روش پـرورش یابـد، ممکـن است در جوانی و حتی در سن چهل سالگی هم برای رسیدن به آن چه کـه مـی خواهد، از راه غضب و عصبانیت و با زدن زن و بچه یا فحش دادن به زیردستان اقدام کند. اگر چنین مردی وارد سیاست باشد، به جای آن که سعی کند راه های منطقی برای موفقیت خود به دست آورد، می خواهد مخالفین خود را بـا خشـن ترین طرق ، شبیه همان ضربات و فحش و لگد سنین بچگی از بین برد.»[344]

جوانان مردم آزار

بدبختانه در کشور ما هم بعضی از نوجوانان یافت مـی شـوند کـه گرفتـاری بیماری مردم آزاری هستند. اینـان بـه علـت سـوء تربیـت دوران کـودکی ، در رهگذرها و مراکز اجتماعی ، باعث آزار مردم می شوند. زن و مرد، پیر و جوان را مسخره می کنند و با حرکت ناپسند و الفاظ زشت ، آنان را تحقیر می نماینـد. به این گمان که در نظر مردم ، مهم و با شخصیت جلوه کنند و از این راه کسـب قدرت و اهمیت نمایند. غافل از آن که این قبیل اعمال زیـان بخـش ، نـه تنهـا صاحبش را بزرگ نمی کند، بلکه مایه پستی و حقارت وی می گردد و بـیش از پیش پست و کوچکش می کند.

محرومیت های ایام کودکی

تحقیر کودک ، بی مهری نسبت به کودک ، سرکوب شدن شخصـیت و عـزت نفس کودک ، و خلاصه محرومیت هایی که به علت سوء تربیـت دوران کـودکی دامنگیر اطفال می شود، در ضمیر باطنشان باقی می مانند و در دوران جوانی بـه صور مختلف آشکار می شوند.

بعضی از جوانان ، زورگو و ستمگر می شوند. بعضی دیگر مردم را استهزاء و مسخره می کنند. بعضی به خود و دیگران آسیب می رسانند. بعضـی از جوانـان به دنیای اوهام و تخیلات پناهنده می شوند و خویشتن را قهرمان و پهلوان مـی پندارند و بعضی گوشه گیر و منزوی می شوند. بعضی خود را از همه بالاتر مـی بینند و دیگران را از درک احساسات عالیه خود عاجز می خوانند. بعضی متملق و زبون می شوند. بعضی در ظاهر عکس العملی ندارند، ولی دشـمنی کسـانی را که بر آن ها فرمانروایی کرده و می کنند، در دل می پرورند.

آسیب های روحی

«اگر خوب فکر کنید می فهمید که علت بعضی از افکار و اعمال شما روان ناآگاه شماست . در حقیقت شما نمی دانید که چرا دارای این افکار هستید و چرا آن اعمال از شما سر می زند، زیرا عقل و اداره شما هیچ دخالتی در آن ها ندارد. این افکار و اعمال نتیجه آسیب های کوچک و ناچیزی است که در دوره کودکی به روح و ذهن و شما وارده شده است . مانند پیش آمدها و خاطرات ناگوار که در آن هنگام روح حساس شما را سخت متاءثر کرده است . مثلا محرومیت از محبت و توجه اطرافیان ، دیدن مناظر وحشت انگیز، مورد آزار و اذیت دیگران واقع شدن و غیره . اگر شما به منشاء و علت این افکار وگفتار خود پی ببرید و آن خاطرات و پیش آمدهایی را که روح شما را متاثر کرده ، به یاد بیاورید، یک قدم به سوی موفقیت و پیروزی بر نواقص روانی خود بر داشته اید.»[346]

بدترین پدران

«عن ابی جعفر علیه السلام : قال شر الاباء من دعاه البر الی الافراط.[348]

جوانان بی شخصیت زندگی همواره تـواءم بـا مشـکلات و مصـائب اسـت . کودکی که با آلام زندگی مواجه می شود، اگر پدر و مادر نادان ، بی جهت نازش را نکشند و بی مورد حمایتش ننمایند، خودش به فکر چـاره جـویی مـی افتـد. افکار خویش را به کار می اندازد و با صبر و حوصله مشکلات را یکی پـس از دیگری حل می کند. بدیهی است چنین کودکی وقتی به جوانی مـی رسـد، مـرد کار و فعالیت است و در مقابل سـختی هـای زنـدگی مقاومـت مـی کنـد و بـا نیرومندی بر آن ها پیروز می گردد. برعکس ، اطفال نازپرورده و از خودراضـی ، در دوران جوانی عناصری نـالایق و بـی شخصـیت هسـتند. روح زودرنـج و شکست پذیرشان درمقابل آلام زندگی تاب مقاومـت نـدارد و امـواج نیرومنـد روزگار خیلی زود آنان را در هم می شکند.

فرزند خُرد را به مشقت بزرگ کن — کز زحمت است هر که به راحـت رسـیده اسـت

ورنه زچشم دهر بیفتد چـه طفـل اشـک — آن بی هنر پسر که تو را نوردیـده اسـت

پیوسته در نیاز و نقم پاید آن پسر — کو را پدر به ناز و نعـم پروریـده اسـت

آسـان کشـد بـه سـاحل مقصـود رخـت — آن ناخدا که سختی دریـا کشـیده اسـت

«عن صالح بن عقبة قال سمعت العبد الصالح علیه السلام یقول یستحب غرامة الغـلام فی صغره لیکون حلیما فی کبره .» [350]

موقعی که حضرت محمد ﷺ هفت ساله شد، روزی به مـادرش ، حلیمـه سعدیه ، فرمود: برادرانم کجا هستند؟

جواب داد: فرزند عزیز، آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو بـه ما مرحمت کرده است ، به چرا می برند.

طفل گفت : مادر، درباره من به انصاف رفتار ننمودی .

مادر پرسید: چرا؟

فرمود: آیا سزاوار است که من در سایه خیمه باشم و شیر بنوشـم و بـرادرانم در بیابان برابر آفتاب سوزان باشند.

اندیشه عدل و انصاف حضرت محمد ﷺ در هفـت سـالگی ، بـا مـادر خود، در محیط کوچک خانواده ، از انصاف سخن می گوید و در مغـز کودکانـه خویش فکر عدل و داد می پرورد. این طفل وقتی به سن بلوغ و جوانی رسـید، اندیشه عدل و داد در مغزش شکفته تر گردید. و دامنه فکـر خـود را از محـیط خانواده به فضای وسیع شهر مکه کشانید و به آرزوی دادگستری و اقامـه عـدل اجتماعی ، با جمعی از رجال نامی عرب در حلف الفضـول شـرکت کـرده و بـه منظور دفاع از حقوق مردم ، به آنان هم پیمان شد. جریان قضیه ، به طوری کـه در تاریخ آمده ، به این شرح است :

حلف الفضول

در روزگار گذشته ، در مکه معظمه ، سه نفر از قبیله جرهم و قطـور بـه نـام فضیل بن حرث جرهمی و مفضل بن فضاله جرهمی و فضیل بن وادعه قطوری ، به منظور اقامه عدل اجتماعی ، شهر مکـه باشـند و در راه اجـرای عـدل حفـظ حقوق اهل مکه ، یا کسانی که از سایر بلاد به این شهر مقدس وارد می شـوند، در کمال صداقت سعی و کوشش نمایند و تمام نیروی خود را در این راه به کـار اندازند. به مناسبت این که اسم هر سه نفر از ماده فضل اتخاذ شده بود، آن پیمان را حلف الفضول یعنی پیمان فضل ها نامگذاری کردند.

اعضای پیمان تا زنده بودند به تعهدات خود عمـل مـی کردنـد و همـواره در حفظ حقوق مردم می کوشیدند و آن پیمان به نیک نامی ، زبانزد مـردم شـد. از مرگ آنان ، سالیان دراز گذشت و مردم نسل های بعد همچنان از آن پیمـان بـه خوبی یاد می کردند، ولی از آن جز اسمی باقی نمانده بود.

زمانی که رسول اکرم ﷺ سنین جوانی را می گذرانـد و هنـوز بـه نبـوت مبعوث نشده بود، بر اثـر ظلمـی کـه بـه یـک مـرد پیلـه ور شـد، عـده ای از خیرخواهان مکه به فکر افتادند مانند گذشته ، برای اقامه عدل ، پیمانی ببندند و از حقوق مردم دفاع نمایند.

مبارزه با زورگویی

جمعی از بنی هاشم و بنی المطلب و بنی اسد و همچنین زهرة بن کلاب و تیم بن مره در منزل عبدالله بن جذعان ، که از اشراف و محترمین مکه بـود، اجتمـاع کردند و برای دادگستری و جلوگیری از تجاوز و زورگویی ، هم قسم شدند و با یکدیگر پیمان بستند. این پیمان را نیز به یاد روزگـار پیشـین ، حلـف الفضـول نامیدند.[352]

می فرمود: با عموهایم در منزل عبدالله بـن جـذعان ، موقـع حلـف الفضـول حضور داشتم ، به اندازه ای امضای آن پیمان برای من ارزنده و مسـرت بخـش بود که راضی نمی شدم شادی و مسرتم را با مهم ترین ثروت عرب ، که شـتران سرخ مو است ، مبادله نمایم . گرچه اکنون حکومت نیرومند اسلام ، خود مجری عدل و داد است ، ولی اگر کسی امروز هم مرا بر اساس پیمان حلف الفضول بـه یاری خود بخواند و تقاضای رفع ستم نماید، اجابتش می کنم و بـه کمـک وی می شتابم .

درست نمی دانیم که حلف الفضول از زمانی که تشکیل شد در چند مورد بـه احقاق حق و اقامه عدل موفق گردید، ولی دو مورد است که در تواریخ آمـده و در این جا به اختصار نقل می شود.

1 - اولین ستمی که حلف الفضول به رفع آن نایل شد و اساسا همـان سـتم ، باعث پیدایش حلف الفضول گردید، این بود که مردی از زبید وارد مکـه شـد و متاعی با خود برای فروش آورده بود. عاص بن وائـل ، کـه از شخصـیت هـای وزین مکه بود، آن متاع را خریداری کرد، ولی از پرداخـت قیمـتش خـودداری نمود. زبیدی برای احقاق حق خود به هر وسیله ای متوسل شد، نتیجه نگرفت و از هر کس استمداد نمود، یاری اش نکرد. ناچار روزی اول صـبح ، مـوقعی کـه

رجال قریش در مراکز خود در اطراف کعبه جمع بودند، بـالای کـوه ابـو قبـیس رفت و با صدای بلند، در ضمن سه بیت شعر، فریاد مظلومیت خود را به گـوش همه آن ها رسانید و در بیت آخرش گفت :

«احترام برای قومی است که دارای مکارم اخلاقی باشند، نه آن که جامه مکر و فریب بپوشند و حقوق مردم را ضایع کنند.»

سخنان مرد زبیدی ، عبدالله بن جذعان و زبیربن عبدالمطلب را سخت متاءثر کرد. تصمیم گرفتند او را یاری نمایند. برای آن که قطعا بـه منظـور خـود نایـل شوند و احقاق حق کنند، هدف خود را با چند نفر از افـراد وزیـن و محتـرم بـه میان گذاردند. از آن جمله حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. در نتیجه پیمان حلف الفضول بسته شد. سپس سروقت عاص بن وائل رفتنـد. متـاع مـرد زبیدی را پس گرفتند و تسلیم صاحبش کردند.[354]

حلف الفضول از درخشان ترین نقطه های فـروزان زنـدگی حضـرت محمـد ﷺ در دوران جوانی است ، طفلی که در کودکی از عدل و انصاف سخن می گوید، نمی تواند در جوانی ، بیدادگری رجال عرب را ببیند و سـاکت باشـد. بـه همین جهت ، در حلف الفضـول شـرکت کـرد و بـا همکـاری جمعـی از افـراد خیرخواه و مؤ ثر، به اقامه عدل و داد قیام نمود و در واقع برای مـردم بـی پنـاه مکه و زائرین حرم ، بهترین پناهگاه را به وجود آورد.

خلاصه آن که تربیت های فردی دوران طفولیت ، سازنده روان کودک است . نیک و بدهایی که اطفال از پدر و مادر و یا از محیط اجتماع می آموزند، زمینـه گفتار و رفتـار آن هـا در دوران جـوانی و تـا پایـان عمـر اسـت . خوشـبخت نوجوانانی که در کودکی به خوبی و پاکی تربیت شده اند و از خـانواده و محـیط اجتماعی ، صفات پسندیده و سجایای اخلاقی فراگرفته اند. اینان بدون زحمـت

و به طور طبیعی به راه صلاح و رستگاری می روند و موجبات خوشبختی خود و سعادت دیگران را فراهم می آورند.

نقاط اتکا

«دوران کودکی نقاط اتکایی مستحکمی دارد که توسعه احساسات در ازمنه بعد بدان مربوط می باشد. بسا اوقات اگر انسان به وضع کودکی نوجوانی که در دوران بلوغ است ، سابقه نداشته باشد، اخلاق او را ادراک نخواهد کرد.

محبت هایی که طفل در دوران اول کودکی ، یعنی از قبل از سنین 5 یا 6 دیده است و تجارب مطبوع یا نامطبوعی که از آن حاصل شده اند، در ضمیر ناخودآگاه طفل آثاری از خود باقی می گذارند که نقاط احساس روحیه او را تشکیل می دهند، و در حقیقت مانند مراکز انرژی هستند که بدون اطلاع شخص ، در رفتار آینده او مؤ ثر می شوند.»[356]

علی علیه السلام فرموده : فکر و تدبر، آیینه پاکی است که حقیقت را به آدمی نشان می دهد. عبرت گرفتن از دیگران ، ترساننده ای است که به انسان پند و اندرز می گوید و برای ادب و تربیت همین بس است که بپرهیزی از آن چه که میل نداری دیگران مرتکب شوند.

«و عنه علیه السلام : من لم یهذب نفسه فضحه سوء العادة .[358]»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : توبه از گناه همیشه پسندیده است ، ولی در سنین جوانی بهتر و پسندیده تر است .

منطق روان شناسی نیز می گوید جوانان می توانند خاطرات بد و تربیت های ناپسند دوران کودکی را در ضمیر خود خاموش کنند و با تصمیم و اراده جدی ، آنها را از اثر بیندازند و به دست فراموشی بسپارند و در عوض ، خویشتن را به عادات حمیده و صفات پسندیده متخلق سازند.

دکتر اوستاس چسر می گوید:

«در دوره کودکی ممکن است شما در نتیجه عواملی که در رشد شخصیت مؤ ثرند، دچار نقایص و مشکلاتی شده باشید. خوشبختانه این نقایص و مشـکلات چیزی نیست که همیشه باقی مانده و قابل رفع نباشند. بالعکس ، اغلب مـا مـی توانیم با جدیت و اراده ، اثرات زیان بخش وضع دوره کـودکی خـود را از بـین ببریم . مخصوصا باید در دوره جوانی سعی کنیم اگر جسم یا روح ما در نتیجـه پیش آمدهای گذشته نواقصی دارد، آنها را رفع کنیم .»[360]

وظیفه جوان

جوانانی که در کودکی با تربیت صحیح پرورش یافته انـد، در دوران جـوانی یک وظیفه سنگین دارند و آن این که مراقبت نمایند تا شهوت و غضب و دیگـر تمایلات طبیعی در مزاجشان طغیان نکند و آنان را به راه ناپـاکی و گنـاه سـوق ندهند.

جوانانی که در کودکی با روش های بد تربیت شده اند و از جهـت اخلاقـی ، تمایلات ناپسندی دارند، دو وظیفه بزرگ بر عهده آنان است : یکی آن که عنـان شهوت و تمایلات طبیعی خود را در دسـت بگیرنـد و از سرکشـی و طغیانشـان جلوگیری نمایند.

دیگر آن که مجاهده کنند تا صفات ذمیمه دوران طفولیت را در مزاج خود بی اثر نمایند و عادات ناپسند را تدریجا ترک گویند و در عـوض خویشـتن را بـه صفات حمیده و خلقیات پسندیده متخلق سازند.

اقتضای طبع جوانی

در هر حال ، جوانان هر دو گروه باید اقتضـای طبـع جـوانی را بشناسـند و خویشتن را از هر جهت تحت مراقبت قرار دهنـد. بایـد بداننـد دوران جـوانی ، دوران شهوت و غضب است ، دوران غرور و خودپرستی است ، دوران غفلت و بی خبری است و همواره در راه زندگی خطراتی در پیش دارند که سعادتشان را تهدید می کند.

«قال علی علیه السلام : سکرالغفلة و الغرور ابعد افاقة من سکر الخمور.[362]»

علی علیه السلام فرموده :کسی که شرافت باطنی و گوهر انسانی خـود را بشناسـد، این شناسایی او را از پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون خواهد داشت

تعدیل تمایلات جوان

قال الله العظیم فی کتابه : (وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا) [364]»

کفران نعمت

رسول اکرم ﷺ فرموده است :کسی که از همه نعمت های خداوند تنها متوجه خوردن یا آشامیدن باشد و سایر عطایای الهی را در خویشتن نادیده انگارد، به نادانی گراییده و کفران نعمت کرده است . او با این فکر نادرست و روش ناپسند به گمراهی قدم گذارده و کیفر خداوندی به وی نزدیک شده است .

«هدف درست و عملی ما باید این باشد که وجود خود را از هر لحاظ پرورش دهیم ، نه آن که فقط به معلومات کتابی یا نیرومند کردن جسم بپردازیم ، یا فقط به فکر کار و پول درآوردن باشیم . البته هر یک از اینها به جای خود مهم است ، ولی از همه چیز مهم تر این است که ما یک انسان حقیقی باشیم [366]».

تعدیل تمایلات نفسانی ، اندازه گیری خواهش های غریزی ، ارضای کلیه تمنیات درونی با موازنه و هم آهنگی ، بهره برداری از همه استعدادهای انسانی ، مجهز شدن به تمام شرایط صحیح زندگی و خلاصه خودسازی جوانان کار ساده و آسانی نیست .

نیاز جوان به راهنمایی

نوجوانی که خود از یک طرف دچار نارسایی عقل طبیعی است و از طرف دیگر اسیر احساسات تند و آتشین است ، هرگز قادر نیست به تنهایی جمیع مصلحت های خود را بشناسد و به درستی راه فلاح و رستگاری خویش را تشخیص دهد و از هر جهت موجبات خوشبختی و سعادت خود را فراهم آورد. او باید در پیمودن این راه خطرناک و پرپیچ و خم ، از تعالیم عالیه اسلام استفاده کند و از راهنمایی مردان عالم و شایسته کمک بگیرد. او باید این راه را با چراغ علم و معرفت طی کند و در پرتو آن خویشتن را از انحراف و سقوط محافظت نماید.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من عمل علی غیر علم کان مایفسد اکثر مما یصلح.[368]»

علی علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: هیچ فعالیت و حرکتی نیست ، مگر آن که در انجام آن به علم و معرفت نیازمندی .

«عن ابی عبدالله علیه السلام گ قال العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیرالطریق لا یزیده سرعد السیر الا بعدا.[370]

جنبش شهوت و غضب

نه تنها غریزه شهوت جنسی ، بلکه قدرت کشش تمام غرایز در وجود آدمی به مراتب قوی تر از قدرت وجدان اخلاقی و عقل است . آدمی در حال عادی ، در موقعی که تحت تاءثیر غرایز نیست ، ندای وجدان و عقل را به خوبی می شنود و خیر و شر خود را تشخیص می دهد، ولی در مواقعی که غرایز تحریک می شوند و طغیان می کنند، در موقعی که شهوت و غضب به جنش می آیند و فعالیت آتشین خود را آغاز می نمایند، سراسر وجود آدمی میدان تاخت و تاز آنها می شود. در آن موقع تمایلات عقلی و اخلاقی لگدکوب می گردند و ندای حیات بخش و مصلحت آمیز آنها به گوش نمی رسد.

میل ها همچون سگان خفته اند اندر ایشان خیر و شر بنهفته اند
چون که قدرت نیست خفتند آن ردە همچو هیزم پاره ها و تن زده
تا که مرداری درآید در میان نفخ صور حرص کوبد بر سگان
چون در آن کوچه خری مردار شد صد سگ خفته بدان بیدار شد
حرص های رفته اندر کتم غیب تاختن آورد و سر بر زد ز جیب
مو به موی هر سگی دندان شده وز برای حیله دم جنبان شده
صد چنین سگ اندر این تن خفته ان چون شکاری نیستشان بنهفته اند

مشکل بزرگی که در زمینه ارضای تمایلات بر سر راه فرزندان بشر، به خصوص نسل جوان ، وجود دارد و همواره سعادت آنها را تهدید می کند، تضادی است که بین خواهش های درونی انسان است .

تمایلات گوناگونی که در نهاد آدمی وجود دارد با هم ناسازگار و ضد یکدیگرند، راضی کردن بی حساب و نامحدود هر یک از آن تمایلات ، مستلزم سرکوب کردن تمایل دیگری است ، و بدون تردید، این عمل اثر نامطلوبی در سعادت و خوشبختی بشر دارد.

«قال علی علیه السلام : لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اعجب مافیه و ذلک القلب و له مواد من الحکمة و اضداد من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه الیاءس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعده الرضا نسی التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الاءمن استلبته العزة و ان اصابته مصیبة فضحه الجزع و ان افاد مالا اطغاه الغنی و ان عضته الفاقة شغله البلا و ان جهده الجوع قعدت به الضعف و ان افرط به الشبع کظته البطنة فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد.[372]»

طلب سجایای اخلاقی

علی علیه السلام فرموده است : اگر به فرض ، امیدی به بهشت و ترسی از دوزخ نداشته باشیم ، اگر فرضا قواب و عقابی در قیامت نباشد، باز هم لازم است از خود، مکارم اخلاقی و سجایای انسانی را مطالبه نماییم ، زیرا فرا گرفتن صفات پسندیده و به کار بستن آن ها از عوامل مؤ ثر رستگاری است و در زندگی بشر مایه اصلی خوشبختی و سعادت است .

برای آن که جوانان به لزوم تعدیل تمایلات نفسانی بیشتر متوجه گردند و از ضرورت آن در شئون مختلف زندگانی بهتر آگاه شوند، چند مورد را به اختصار یادآور می شوم .

یکی از وظایف مهم آقایان اطبا، در برنامه های درمانی ، تعدیل تمایلات بیمار است . مریض از یک طرف خواستار سلامت و بهبودی و از طرف دیگر مایل به خوردن غذاهای گوناگون است . بیمار اگر بخواهد تمایل خود را در خوردن غذاها آزادانه و بدون قید و شرط ارضا نماید و هر چه میل دارد بخورد، منافی با تمایل به بهبودی است ، زیرا بعضی از غذاها برای وی مضر است و باعث تشدید مرضش می شود.

تعدیل تمایل بیمار

پزشک دانا با بررسی دقیق ، تمایل غذا را در بیمار تعدیل می کند و با محاسبه صحیح ، بعضی از آن ها را اجازه می دهد و بعضی را منع می نماید. طبیب با این عمل ، از طرفی تمایل به غذا را با اندازه گیری صحیح ارضا نموده و از طرف دیگر، تمایل به بهبودی را نیز مورد توجه قرار داده است . به علاوه ، تضادی که در بین تمایل به غذا و خواهش بهبودی وجود داشت ، با دستور خود برطرف نموده است .

یکی از وظایف قانون گزاران عادل در حفظ حقوق و حدود و ایجاد عدل اجتماعی ، تعدیل تمایلات مردم است . هر انسانی از یک طرف مایل است آزاد باشد و از طرف دیگر خواهان آرامش و امنیت است . اگر مردم بخواهند تمایل به آزادی را بدون قید و شرط ارضا نمایند و هر کس به هر کاری که مایل است ، دست بزند، باید از خواهش امنیت چشم بپوشند و تمایل به آرامش خاطر را سرکوب کنند. زیرا آزادی مطلق با امنیت سازگار نیست و موجب هرج و مرج است .

توازن آزادی و امنیت قانونگزار عادل ، با محاسبه صحیح ، تمایل به آزادی را تعدیل می کند و خواهش آزادی فردی را تا جایی اجازه می دهد که منافی با امنیت اجتماعی و مزاحم آزادی غیر نباشد. در نتیجه ، از یک طرف تمایل به آزادی با اندازه گیری ارضا شده و از طرف دیگر، تمایل به امنیت نیز جامه عمل پوشیده است ، به علاوه ، تضادی که بین این دو خواهش وجود داشت از میان رفته است .

خواهش لذت و سلامت

یکی از راهنمایی های عقل تعدیل تمایلات است . آدمی از یک طـرف میـل دارد از همه لذاید زندگی بهره مند شود و از طـرف دیگـر مایـل اسـت سـالم و نیرومند باشد. بعضی از لذاید مانند نشئه هروئین و لذت نوشـابه هـای الکلـی ، منافی با تمایل به سلامت و نیرومندی است . در چنین مواردی عقل برای تعدیل خواهش لذت مداخله می کند. لذاید مفید یا لااقل غیر مضر را اجازه می دهد و آدمی را از لذاید برحذر می دارد، و با این راهنمایی ، از طرف تمایل به لـذت را با اندازه صحیح ارضا می کند و از طرف دیگر، عملا تمایل به سـلامت را مـورد توجه قرار می دهد. به علاوه بر تحدید لذت ، تضاد آن دو را مرتفع می سازد.

در این سه مورد، لزوم تعدیل تمایلات ، از نظر درمانی و بهداشتی و اجتماعی و عقلی به خوبی واضح است . در سایر شئون زندگی نیز تحدید خواهش هـای نفسانی ضرورت قطعی دارد و بدون آن زندگی سالم و صحیح فردی و اجتماعی میسر نخواهد بود.

میل جوان به پاکی و شرافت

یکی از تمایلاتی که در نهـاد نسـل جـوان وجـود دارد، خـواهش سـجایای اخلاقی و صفات انسانی است . جوان به فطرت طبیعی خود مایل اسـت انسـان واقعی باشد. مایل اسـت بـه پـاکی و شـرافت زنـدگی کنـد و از سـعاد حقیقـی برخوردار گردد. بدون تردید، ارضای این خواهش انسانی و نیل بـه ایـن هـدف نورانی وقتی میسر است که آدمی از گناه و ناپاکی اجتناب کند و خواهش هـای ضد انسانی را سرکوب نماید.

«قال علی علیه السلام : من احب المکارم اجتنب المحارم .[374]»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : ای بنـدگان خـدا، شـما ماننـد بیمارانیـد و پروردگار جهان مانند طبیب . خیر و صلاح بیماران در چیزهایی است که طبیب می داند و به کار می برد، نه در آن چیزهایی که بیماران به آن ها رغبت دارند و بی حساب نسبت به آنها ابراز تمایل می کنند. تسلیم امر الهی باشید تا در صـف رستگاران در آیید.

ضرورت تعدیل خواهش ها

همان طور که بیمار برای بهبود خود باید از دستور پزشک اطاعت نماید و خواهش غذا را اندازه گیری کند. همان طور که آدمی برای حفظ امنیت باید از قانون اطاعت نماید و خواهش آزادی را محدود کند، همان طور که انسان برای حفظ سلامت و نیرومندی خویش باید از عقل پیروی کند و از لذت های مضر و خطرناک چشم بپوشد، همچنین ، تمام افراد بشر برای نیل به کمالات معنوی و صفات عالیه انسانی باید از تعالیم الهی پیروی کنند و به تمایلاتی که منشاء ناپاکی و گناه است ، پشت پا بزنند.

غریزه حب ذات ، تمایل به شهوت جنسی ، انگیزه انتقامجویی ، خواهش مال و ثروت ، تمنای قدرت و مقام ، خواهش آزادی و حریت ، میل به احراز استقلال و شخصیت و همچنین سایر تمایلاتی که در نهاد بشر وجود دارند، همه باید تعدیل شوند. همه باید با اندازه گیری و دور از افراط و تفریط اعمال گردند، و برای از بین رفتن تضاد تمایلات ، لازم است هر خواهشی به قدری ارضا شود که باعث سرکوبی سایر تمایلات نشود و منافی با سعادت و رستگاری آدمی نباشد.

ارضای همه تمایلات

برای آن که جوانان به وضع درونی خود واقف شوند و از تضاد خواهش های نفسانی خویش آگاه گردند، برای آن که ضـرورت تعـدیل تمـایلات نفسـانی را احساس کنند و عملا از برنامه های تربیتی اسلام پیروی نمایند، موضوع غریـزه جنسی را به اختصار مورد بحث قرار می دهم و توجه جوانان را بـه پـاره ای از خطراتی که ممکن است از این رهگذر دامنگیرشان شود، جلب می نمایم . البتـه وضع سایر غرایز، از مقایسه با غریزه جنسی نیز روشن می شود.

اعمال شهوت در حدود مصلحت

غریزه شهوت و خواهش لذت جنسی یکی از نیرومندترین تمایلاتی است که به قضای حکیمانه الهی در بشر آفریده شده است . اگر این خواهش سوزان بـه درستی تعدیل شود و با اندازه گیری صحیح ، در جای خود ارضـا گـردد، مایـه مطبوع ترین لذت و باعث حفظ نوع بشر است . بر عکس ، اگر با خودسـری و لجام گسیختگی طغیان نماید و از حدود مصلحت تجاوز کند، مفاسد عظیم و غیر قابل جبرانی به بار می آورد و می تواند منشاء بدبختی و سقوط بشر گردد.

اگر غریزه جنسی محدود گردد و در جای خود به کار برده شـود، بـا سـایر تمایلات انسانی اختلاف و تضادی نخواهد داشت و جوانان می توانند با اعمـال غریزه جنسی ، سایر تمایلات طبیعی و خواهش های فطری خود را نیـز ارضـا کنند. ولی در جایی که غریزه جنسی تعدیل نشده باشد و جوانان بخواهنـد آن را آزادانه و به هر صورتی که مایـل باشـند، اعمـال نماینـد، ناسـازگاری و تضـاد تمایلات شروع می شود. نظر به این که غریزه جنسی و انگیزه شـهوت از سـایر

تمایلات آدمی قوی تر است . قهرا این نبرد به پیروزی شهوت و شکست سایر خواهش های فطری و انسانی پایان می پذیرد.

خواهش سجایای اخلاقی

جوانان ، به فطرت انسانی خود، مایل به راستی و درستی ، به عدل و انصاف ، به ادای امانت و وفای به عهد هستند. سرچشمه این خواهش های پاک و انسانی ، وجدان اخلاقی و الهام الهی است . خداوند در نهاد انسان این تمایلات مقدس را آفریده است که افراد بشر از آن ها پیروی کنند و زندگی خویش را بر اساس آن صفات حمیده استوار نمایند تا در نتیجه یک انسان واقعی شوند و به مدارج کمال و سعادت نایل گردند.

سرکوبی تمایلات انسانی

موقعی که شهوت تعدیل نشده و خودسر، در مزاج جوان طغیـان مـی کنـد و کشش های جنسی او را به جنبش و کوشـش وا مـی دارد، وجـدان اخلاقـی و تمایلات انسانی در ضمیرش سرکوب می شوند و در راه رسـیدن بـه مقصـود و ارضای خواهش لذت ، ممکن است به دروغ و تهمت ، به خیانت در امانت ، بـه عهدشکنی و جنایت ، و خلاصه به همه ناپاکی ها و گناهان ضد انسـانی دسـت بزند و برای ارضای شهوت جنسی و لذت زودگذر، بنای فضیلت و سعادت ابدی خویش را ویران سازد.

«قال علی علیه السلام : کم من لذه دنیة منعت سنی درجات .[376]»

علی علیه السلام فرموده است : آن کس که بر تمایل جنسی خود غلبه کند و عنـان شهوت را در اختیار بگیرد، قدر و شرف خود را حفظ کرده است .

«قال امیر المؤ منین علیه السلام : عبد الشهوة اذل من عبدالرق .[378]»

و نیز فرموده است : کسی که بر نفس سـرکش خـود حـاکم باشـد، شـاءن و منزلتش بالا می گیرد، و بر عکس که نفس شهوانی اش مالک و فرمـانروای وی باشد، به ذلت و خواری دچار می شود و قدر و قیمتش پست می گردد.

شریف ترین و گران بهاترین سرمایه ای که خداوند به نوع بشر عطا فرموده ، عقل است . عقل ، چراغ فروزان در راه زندگی است . عقل ، هادی بشر به سوی سعادت و خوشبختی است . انسان عاقل طبعا مایل است تمام اعمال خود را بـا دستور عقل تطبیق دهد و همواره از فرمان سعادت بخش خرد اطاعت نماید.

طغیان شهوت و تیرگی عقل

متاءسفانه غریزه شهوت جنسی به اندازه ای قوی و نیرومند است که اگر تعدیل نشود و در راه سرکشی و طغیان به حرکت در آید، می تواند چراغ عقل را تیره و تار کند و جوانان را به کارهای جنون آمیز و خطرناکی وادار نماید.

ناکامی و انتقام

در روزگار قبل از اسلام ، زد و خورد خونینی بین قبیله بنی عامر و بنی کنانه در بازار عکاظ اتفاق افتاد که تاریخ آن را به نام حرب الفجار ثبت نموده است . سبب حادثه این بود که زنی از بنی عامر در بازار عکاظ نشسته بود. جوانی از بنی کنانه به وی نزدیک شد و چند قدمی گردش چرخید و سپس از زن درخواست کرد که خود را به وی بنمایاند تا از تماشای او لذتی ببرد. زن از انجام تمنای جوان خودداری کرد. جوان که در ارضای شهوات جنسی خود شکست خورده بود، به فکر انتقام افتاد و بدون آن که زن متوجه باشد، پشت سر او نشست و با تیغ تیزی ، درز پشت پیراهن وی را شکافت ، موقعی که زن از جای حرکت نمود، قمست سرین و رانش از شکافت پیراهن ظاهر شد.

کسانی که از نزدیک ناظر این جریان بودند، خندیدند، زن که از این اهانت ، سخت خشمگین شده بود، به صدای بلند فریاد زد و بنی عامر را به یاری خود طلبید. افراد قبیله با شمشیرهای برهنه به یاری زن شتافتند و به جوان متجاوز حمله کردند. جوان نیز قبیله بنی کنانه را به کمک خود خواست . آنان همه آمدند، هر دو قبیله به جان هم افتادند و عده ای در این واقعه کشته شدند.[380]»

علی علیه السلام فرموده است : در کشاکش انگیزه های شهوت و غضب ، عقل بشر تیره و تار می شود و فروغ خود را از دست می دهد.

«و عنه عليه السلام : من لم يملک شهوته لم يملک عقله [382].

«قال علی عليه السلام : الاستهتار بالنساء شيمة النوکی [384].»

امام صادق عليه السلام فرموده است : زنی که به همسری خويش انتخاب می کنی ، مانند قلاده ای است که به اختيار بر گردن خود می افکنی ، با عقل و بصيرت نگاه کن که به چه چيز گردن می نهی .

حاصل آنکه انگيزه تمايل جنسی در جوانان به مراتب قوی تر از تمايلات عقلی و وجدان اخلاقی است ، و تعديل آن غريزه نيرومند، اولين و اساسی ترين پايه تربيت نسل جوان است .

اگر شهوت جنسی به درستی محدود شود و با اندازه گيری صحيح در راه مشروع و قانونی اعمال گردد، تضادی بين آن و ساير تمايلات انسانی و سجايای اخلاقی وجود نخواهد داشت . جوانان می توانند از يک طرف خواهش های غريزی خود را ارضا کنند و از طرف ديگر به تمايلات اخلاقی و هدايت های عقلی خويش جامه عقلی بپوشاند، و در نتيجه ، يک انسان واقعی باشند و با ارضای همه خواهش ها، موجبات سعادت خود را فراهم آورند.

خمودی عقل

اگر غریزه جنسی لجام گسیخته و خودسر باشد، اگر جوانان اسیر شهوت و میع نفس سرکش خود گردند، زمینه تضاد تمایلات در وجودشان آماده می شود. در این موقع ، تمام شهوت ، جسم و جان جوانان را مسخر می کند و تمام قدرت را به دست می گیرد و آنان را در راه ارضای این خواهش سوزان ، ناپاکی وگناه وا میدارد. دراین موقع است که وجدان اخلاقی سرکوب می شود و شعله های فروزان عقل به خمودی می گراید. در این موقع ممکن است جوانان به انواع پلیدها و جنایات آلوده شوند و در معرض تیره روزی و سقوط قرار گیرند.

بالاخانه غم

مصطفی لطفی منفلوطی ، زیر عنوان غرقة الاحزان ، بالاخانه غم ها، زنـدگی تاءثربار دختر و پسر جوانی را شرح می دهد که از خلال آن ارضای نابه جـای شهوت جنسی و تضاد تمایلات و عوارض ناشیه از آن به خوبی واضح میشـود. برای عبرت دختران و پسران جوان ، ترجمه کامل آن را در این جـا مـی آورم . دوستی داشتم که بیشتر علاقه من به او از جنبه دانش و فضلش بود، نه از جهت ایمان و اخلاق . از دیدن وی همواره مسرور می شدم و در محضرش احسـاس شادی می کردم . نه به عبادت و طاعت او توجه داشتم نه به آلودگی و گناهانش . او برای من تنها رفیق انس بود. هرگز در این فکر نبودم که از وی علوم شرعی بیاموزم یا آن که دروس فضیلت و اخلاق فرا گیرم . سالیان دراز با هـم رفاقـت داشتیم . در طول این مدت ، نه من از او بدی دیدم و نه او از من رنجیده خـاطر شد.

سفر طولانی

برای پیشامد یک سفر طولانی ، ناچار قاهره را ترک گفتم و از رفیق محبوبم جدا شدم ، ولی تا مدتی با هم مکاتبه می کردیم و بدین وسیله از حال یکدیگر خبر داشتیم ، متاءسفانه چندی گذشت و نامه ای از او به من نرسید و این وضع تا پایان مسافرتم ادامه داشت . در طول این مدت نگران و ناراحت بودم . پس از مراجعت از سفر، برای دیدار دوستم به در خانه اش رفتم . از آن منزل رفته بود. همسایگان گفتند دیر زمانی است که تغییر مسکن داده و نمی دانیم به کجا رفته است . برای پیدا کردن دوستم کوشش بسیار کردم و در جست و جوی او به هر جایی که احتمال ملاقاتش را می دادم ، رفتم و او را نیافتم ، رفته رفته ماءیوس شدم ، تا جایی که یقین کردم دوست خود را از دست داده ام و دیگر راهی به او ندارم .

رفیق از دست رفته

اشک تاءثر ریختم . گریه کردم . آن کسی که در زنـدگی از داشـتن دوسـتان باوفا کم نصیب است ، گریه آن کسی که هدف تیرهـای روزگـار قـرار گرفتـه ، تیرهایی که هرگز به خطا نمی رود و پی درپی درد و رنج احساس می شود.

اتفاقا در یکی از شب های تاریک آخر ماه که به طرف منزلم می رفـتم ، راه را گم کردم و ندانسته و به محله دور افتاده و به کوچه های تنـگ و وحشـتناک رسیدم . در آن ساعت ، از شدت ظلمت ، چنین احساس کـردم کـه در دریـای سیاه و بی کرانی که دو کوه بلند تیره آن را احاطـه کـرده اسـت ، در حـرکتم و امواج سهمگینش گاهی بلند می شود و به جلو می آید و گـاهی فـروکش مـی کند و به عقب می گردد.

هنوز به وسط آن دریای تیره نرسیده بودم کـه از یکـی از آن منـازل ویـران صدایی شنیدم و رفت و آمدهای اضطراب آمیزی احساس کردم که در من اثری بس عمیق گذارد. با خود گفتم : «ای عجب ، که این شـب تاریـک چـه مقـدار اسرار مردم بی نوا و مصائب غم زدگان را در سینه خود پنهان کرده است .

پیمانی با خدا ماه در پشت ابر

من از پیش با خدای خود عهد کرده بودم که هر گاه مصیبت زده ای در ببینم ، اگر قادر باشم یاری اش کنم ، و اگر عاجز باشم ، با اشک و آه خود در غمش شریک گردم . به همین جهت ، راه خود را به طرف آن خانه گرداندم و آهسته در زدم . کسی نیامد. دفعه دوم به شدت کوبیدم . در باز شد. دیدم دختر بچه ای است که در حدود ده سال از عمرش رفته و چراغ کم فروغی به دست دارد. در پرتو آن نور خفیف ، دخترک را دیدم . لباس مندرسی در برداشت ، ولی جمال و زیبایی اش در آن لباس ، مانند ماه تمام بود که در پشت ابرهای پاره پاره قرار گرفته باشد.

از دختر بچه سئوال کردم : در منزل بیماری دارند؟ در کمال ناراحتی و نگرانی ، که نزدیک بود قلبش بایستد، جواب داد: ای مرد، پدرم را دریاب . در حال جان دادن است .

این جمله را گفت و برای راهنمایی من به داخل منزل روان شد. پشت سرش رفتم . مرا در بالا خانه ای برد که یک در کوتاه بیشتر نداشت . داخل شدم ، ولی چه اطاق وحشت زایی ، چه وضع رقت باری . در آن موقع گمان می کردم که از جهان زنده به عالم مردگان آمده ام . در نظر من ، آن بالا خانه کوچک ، چون گور و آن بیمار چون میتی جلوه می کرد.

نزدیک بیمار آمدم . پهلویش نشستم . بی اندازه ناتوان شده بود. گویی پیکرش یک قفس استخوانی است که تنفس می کند و یا نی خشکی است که چون هوا در آن عبور می نماید، صدا می دهد. از محبت دستم را روی پیشانی اش گذاردم . چشم خود را گشود و مدتی به من نگاه کرد. کم کم لب های بی رمقش به حرکت در آمد و با صدای بسیار ضعیف گفت :

«الحمدلله فقد وجدت صدیقی .»

خدا را شکر که دوست گم شده ام را پیدا کردم .

از شنیدن این سخن چنان منقلب و مضطرب شدم که گویی دلم از جای کنده شده و در سینه ام راه می رود. فهمیدم که به گمشده خود رسیده ام ، ولی هرگـز نمی خواستم او را در لحظه مرگ و ساعات آخر زندگی ملاقـات نمـایم . نمـی خواستم غصه های پنهانی ام با دیدن وضع دلخـراش و رقـت بـار او تجدبـد و تشدید شود.

با کمال تعجب و تاءثر و از او پرسیدم : این چه حال است که در تو می بیـنم ؟ چرا به این وضع دچار شده ای ؟

با اشاره به من فهماند که میل نشستن دارد. دستم را تکیه گاه بدنش قرار دادم و با کمک من در بستر خود نشست و آرام آرام لب به سخن گشود تا قصه خود را شرح دهد.

گفت : ده سال تمام من و مادرم در خانه ای مسکن داشتیم . همسایه مجـاور ما مرد ثروتمندی بود. قصر مجلل و با شکوه آن مرد مـتمکن ، دختـر مـاهرو و زیبایی را در آغوش داشت که نظیرش در هیچ یک از قصـور ایـن شـهر نبـود. چنان شیفته و دلباخته او شدم که صبر و قرارم به کلی از دست رفت . بـرای آن که به وصلش برسم ، تمام کوشش را به کار بردم . از هر دری سخن گفتم و بـه هر وسیله ای متوسل شدم ، ولی نتیجه نگرفتم . آن دختر زیبـا همچنـان از مـن کناره می گرفت . سرانجام به او وعده ازدواج دادم و به این امید قانعش کـردم . با من طرح دوستی ریخت و محرمانه باب مراوده باز شد تا یکی از روزهـا بـه کام دل رسیدم و دلش را با آبرویش یک جا بردم و آن چه نبایـد بشـود، اتفـاق افتاد.

خیلی زود فهمیدم که دختر جـوان فرزنـدی در شـکم دارد. دو دل و متحیـر شدم از این که آیا به وعده خود وفا کنم و با او ازدواج نمایم ، یا آن کـه رشـته محبتش را قطع کنم و از وی جدا شوم ؟ شق دوم را انتخاب کردم و بـرای فـرار از دختر، منزل مسکونی ام را تغییر دادم و به منزلی که تو در آن جا بـه ملاقـاتم می آمدی ، منتقل شدم و از آن پس از او خبری نداشتم . از این قصه سـال هـا گذشت . روزی نامه ای به من با پست رسید.

نامه تکان دهنده

در این موقع دست خود را دراز کرد و کاغذ کهنه زرد رنگی را از زیر بـالش خود بیرون آورد و به دست من داد. نامه را خواندم ، این مطالـب در آن نوشـته شده بود.

اگر به تو نامه می نویسم ، نه برای این است که دوستی و مـودت گذشـته را تجدید نمایم ، برای این کار حاضر نیستم حتی یک سطر یا یک کلمه بنویسـم ، زیرا پیمانی مانند پیمان مکارانه تو و مـؤ دتـی ماننـد مـؤ دت دروغ و خـلاف حقیقت تو شایسته یادآوری نیست . چه رسد که بر آن تاءسف خـورم و تمنـای تجدیدش را نمایم .

تو می دانی روزی که مرا تـرک گفتـی ، آتـش سـوزنده ای در دل و جنـین جنبنده ای در شکم داشتم . آتش تاءسف بر گذشته ام بود و جنین مایه تـرس و رسوایی آینده ام . تو کمترین اعتنایی به گذشته و آینده من ننمودی . فرار کردی تا جنایتی را که خود به وجود آورده ای نبینی و اشک هایی را کـه تـو جـاری کرده ای ، پاک نکنی . آیا با این رفتار بی رحمانه و ضد انسانی می توانم تـو را یک انسان شریف بخوانم ؟ هرگز، نه تنها انسان شریف نیستی ، بلکه اصلا انسان

نیستی . زیرا تمام صفات ناپسند وحوش و درندگان را در خود جمع کرده ای و یک جا مظهر همه ناپاکی ها و سیئات اخلاقی شده ای .

می گفتی تو را دوست دارم . دروغ می گفتی . تو خودت را دوست می داشتی ، تو به تمایلات خویشتن علاقه مند بودی . در رهگذر خواهش های نفسانی خود به من برخورد کردی و مرا وسیله ارضای تمنیات خویشتن یافتی ، وگرنه هرگز به خانه من نمی آمدی و به من توجه نمی کردی .

به من خیانت کردی ، زیرا وعده دادی با من ازدواج کنی ، ولی پیمان شکستی و به وعده ات وفا ننمودی . فکر می کردی زنی که آلوده به گناه شده و در بی عفتی سقوط کرده است ، لایق همسری نیست . آیا گناهکاری من جز به دست تو شد؟ آیا سقوط من ، سببی جز جنایتکاری تو داشت ؟ اگر تو نبودی ، من هرگز به گناه آلوده نشده بودم . اصرار مداوم تو مرا عاجز کرد و سرانجام مانند کودک خردسالی که به دست جبار توانایی اسیر شده باشد، در مقابل تو ساقط شدم و قدرت مقاومت را از دست دادم .

عفت مرا دزدیدی . پس از آن من خود را ذلیل و خوار حس می کردم و قلبم مالامال غصه و اندوه شد. زندگی برایم سنگین و غیر قابل تحمل می نمود. برای یک دختر جوانی مانند من ، زندگی چه لذتی می توانست داشته باشد؟ نه قادر است همسر قانونی یک مرد باشد و نه می تواند مادر پاکدامن یک کودک . بلکه قادر نیست در جامعه به وضع عادی به سر برد. او پیوسته سرافکنده و شرمسار است . اشک تاءثر می بارد و از غصه صورت خود را به کف دست می گذارد و بر گذشته تیره خود فکر می کند. وقتی به یاد رسوایی خویش و سرزنش های مردم می افتد، از ترس ، بندهای استخوانش می سوزد و دلش از غصه آب می شود.

آسایش و راحت را از من ربودی . آن چنان مضطر و بیچاره شدم کـه از آن خانه مجلل و با شکوه فرار کردم . از پدر و مادر عزیز و از آن زنـدگی مرفـه و گوارا چشم پوشیده و به یک منزل کوچک ، در یک محله دورافتاده و بی رفـت و آمد مسکن گزیدم تا باقی مانده عمر غم انگیز خود را در آن جا بگذرانم .

پدر و مادرم را کشتی . خبر دارم هر دو در غیاب من جان سپردند و از دنیـا رفتند. آن ها از غصه جدایی من دق کردند و از ناامیدی دیدار من مردند و گمان می کنم مرگ آن ها سببی جز این نداشت .

مرا کشتی ، زیرا آن سم تلخی را که از جـام تـو نوشـیدم و آن غصـه هـای کشنده و عمیقی که از دست تو در دلم جای گرفت و بـا آن در جنـگ و سـتیز بودم ، اثر نهایی خود را در جسم و جانم گذارده است . اینـک در بسـتر مـرگ قرار گرفته ام و روزهای آخر زندگی خود را می گذرانم . من اکنون مانند چوب خشکی هستم که آتش در اعماق آن خانه کرده باشد، پیوسته می سوزد و قریبـا متلاشی می شود. گمان می کنم خداوند به من توجه کـرده و دعـایم مسـتجاب شده است . اراده فرموده است که مرا از این همه نکبت و تیره روزی برهاند و از دنیای مرگ و بدبختی ، به عالم زندگی و آسایش منتقلم نماید.

با این همه جرایم و جنایات ، باید بگویم : تو دروغگویی ، تو مکار و حیلـه گری ، تو دزد جنایتکاری . گمان نمی کنم خداوند عـادل تـو را آزاد بگـذارد و حق من ستمدیده مظلوم را از تو نگیرد.

این نامه را برای تجدید عهد دوستی و مؤ دت ننوشتم ، زیرا تو پسـت تـر از آنی که با تو از پیمان محبت صحبت کنم . به علاوه ، من اکنـون در آسـتانه قبـر قرار گرفته ام . از نیک و بدهای زندگی ، از خوش بختـی هـا و بـدبختی هـای حیات در حال وداع و جدایی هستم . نه دیگر در دل من آرزوی دوستی کسـی

است و نه لحظات مرگ اجازه عهد و پیمان محبت به من می دهد. ایـن نامـه را تنها از آن جهت نوشتم که تو نزد من امـانتی داری و آن دختـر بچـه بـی گنـاه توست . اگر در دل بی رحمت ، عاطفه پدری وجود دارد، بیـا ایـن کـودک بـی سرپرست را از من بگیر تا مگر بدبختی هایی که دامنگیر مادر ستمدیده او شـده است ، دامنگیر وی نشود و روزگار او مانند روزگار من تواءم بـا تیـره روزی و ناکامی نگردد.

هنوز از خواندن نامه فارغ نشده بودم که به او نگاه کردم . دیدم اشـکش بـر صورتش جاری است . پرسیدم : بعد چه شد؟

گفت : وقتی این نامه را خوانـدم ، تمـام بـدنم لرزیـد. از شـدت نـاراحتی و هیجان ، گمان می کردم نزدیک است سینه بشکافد و قلبم از غصه بیرون افتد. با سرعت به منزلی که نشانی داده بود آمدم و آن همین منزل بـود. وارد ایـن بـالا خانه شدم . دیدم روی همین تخت ، یک بدن بی حرکت افتاده و دختر بچه اش پهلوی آن بدن نشسته و با وضع تلخ و ناراحت کننـده ای گریـه مـی کنـد. بـی اختیار از وحشت آن منظره هولناک فریاد زدم و بی هوش شـدم . گـویی در آن موقع ، جرایم غیر انسانی من به صورت درنـدگان وحشـتناک در نظـرم مجسـم شده بودند. یکی چنگال خود را به من می نمود و دیگری می خواست با دنـدان مرا بدرد. وقتی به خود آمدم ، با خدا عهد کردم که از این بالا خانه ، که اسـمش را غرفة الاحزان گذارده ام ، خارج نشوم و به جبران ستم هایی که بر آن دختـر مظلوم کرده ام ، مثل او زندگی کنم و مانند او بمیرم .

اینک موقع مرگم فرا رسیده و در خود احساس مسرت و رضایت خاطر مـی کنم . زیرا ندای باطنی قلبم به من می گوید، خداوند جرایم تو را بخشـیده و آن همه گناهانی را که ناشی از بی رحمی و قساوت قلب بوده ، آمرزیده است .

سخنش که به اینجا رسید، زبانش بند آمد و رنگ صورتش به کلی تغییر کرد. نتوانست خود را نگاه دارد. در بستر افتاد. آخرین کلامی که در نهایت ضعف و ناتوانی به من گفت ، این بود: ابنتی یا صدیقی یعنی دوست عزیزم ، دخترم را به تو می سپارم . سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ساعتی در کنارش ماندم و آن چه وظیفه یک دوست بود، درباره اش انجام دادم . نامه هایی برای دوستان و آشنایانش نوشتم و همه در تشییع جنازه اش شرکت کردند. من در عمرم روزی را مثل آن روز ندیدم که زن و مرد به شدت گریه می کردند. خدا می داند الآن هم که قصه او را می نویسم ، از شدت گریه و هیجان نمی توانم خود را نگاه دارم و هرگز صدای ضعیف او را در آخرین لحظه زندگی فراموش نمی کنم که گفت : ابنتی یا صدیقی .[386]

علی علیه السلام فرموده است : چه بسا لذت کوتاه شهوت زودگذری غصه های درازی به دنبال می آورد و اندوه فراوانی در بر دارد.

بزرگ ترین پرتگاه

تمایلات غریزی ، به خصوص خواهش جنسی ، بزرگ ترین و خطرناک ترین پرتگاهی است که بر سر راه زندگی جوانان وجود دارد. آنان که خواهان سعادت و کامیابی خویش هستند، باید خواهش های نفساین خود را تعدیل کنند و عنان غرایز را در اختیار عقل بگذارند تا از خطر تندروی و طغیانشان مصون بمانند و دچار تیره روزی و بدبختی نشوند.

کسانی که غرایز خود را تعدیل نکرده و بنده لذت و شهوت هستند، کسانی که تمایلات خویش را محدود ننموده و اسیر عیاشی و هوای نفس اند، کسانی که نعمت های الهی را نابه جا صرف می کنند و در راه ارضای تمنیات شهوانی خویش ، از اعمال منافی اخلاق و عفت باک ندارند، در لغت عرب مترف نامیده می شوند.

شهوت پرستان عیاش

این گروه عیاش و خودپرست ، این گروه شهوتران و لاابالی ، نه تنها با غرایز تعدیل نشده و تمایلات لجام گسیخته خویش موجبات تیره روزی و بدبختی شخص خود را فراهم می آورند، بلکه این عناصر خطرناک باعث بدبختی جامعه نیز هستند. اینان می توانند با رفتار ناپسند خود، دیگران را نیز منحرف کنند و به راه پلیدی و ناپاکی سوق دهند. می توانند توازن اخلاقی سجایای انسانی مردم را نابود کنند و بنای سعادت و رستگاری قومی را ویران سازند و سرانجام موجبات سقوط و هلاک آن جامعه را فراهم آورند. قرآن شریف به این مطلب مهم اجتماعی و تربیتی تصریح فرموده و خطر وجود شهوت پرستان عیاش و لاابالی را به مسلمین خاطرنشان کرده است .

(وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا.)

اراده الهی بر هلاک مردم یک سرزمین ، موقعی است که شهوت پرستان عیاش ، در راه ارضای تمایلات تعدیل نشده خود، به گناهکاری و اعمال منافی عفت و اخلاق دست بزنند و جامعه را به راه ناپاکی و لاابالی گری سوق دهند. در این شرایط، زمینه عذاب الهی فراهم می شود و خداوند آن مردم را هلاک خواهد کرد.

قال الله العظیم فی کتابه :(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴿٤﴾ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴿٥﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) (388)

احیای همه تمایلات

در آیین مقدس اسلام ، برنامه تربیت نسل جوان بر اساس احیای تمام تمایلات فطری و هدایت همه خواهش های طبیعی استوار است . پیشوای عالی قدر اسلام ، کلیه تمنیات مادی و معنوی جوانان را مورد توجه دقیق قرار داده است و در ضمن تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی خود، همه آن ها را با هم موزون و هم آهنگ ساخته و هر یک را با اندازه گیری صحیح در جای خود ارضا کرده است .

برنامه تربیت در اسلام

جوانی که در مکتب آسمانی اسلام تربیت می شود و جسم و جانش با تعالیم رسول اکرم ﷺ پرورش می یابد، یک انسان واقعی است و در زندگی از تمام مزایای سعادت و خوشبختی برخوردار است .

او دارای سرمایه ایمان و اخلاق است و جز به پاکی و نیکی ، فکر نمی کند. او با اتکای به خداوند بزرگ ، روحی مطمئن و آرام دارد و در مقابل پیش آمدهای زندگی ، خود را نمی بازد و شخصیت معنوی خویش را از دست نمی دهد. او مرد کار و فعالیت است و هرگز از انجام وظایف خویش شانه خالی نمی کند. او از تمام لذایذ زندگی ، به طور مشروع به قدر مصلحت برخوردار است و در خویش احساس محرومیت نمی نماید. خلاصه ، جوانی که با برنامه اسلام تربیت می شود، به کمال شایسته خویش می رسد و کلیه تمایلاتش در جای خود ارضا می گردد.

برای آن که جوانان از برنامه های تربیتی اسلام در احیای تمایلات و تعدیل خواهش ها آگاه شوند، برای آن که تا اندازه ای روش های علمی و عملی رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام واضح گردد، پاره ای از آن ها را ضمن این بحث و چند بحث دیگر مورد گفت وگو قرار می دهم تا جوانان با پیروی از آن ها موجبات سعادت و کامیابی خود را فراهم آورند.

از جمله تمایلاتی که به طور فطری با سرشت انسان آمیخته شده و ریشه اصلی آن در اعماق جان کلیه ملل و اقوام بشری وجود دارد، معرفت الهی و وجدان اخلاقی است .

قدرت تغییرناپذیر

بشر به فطرت طبیعی خود درک می کند که در این جهان متغیر و پر تحـول ، قدرتی وجود دارد که همواره ثابت و لایتغیر است . تحولات جهان در آن قدرت اثر نمی گذارد و گذشت زمان تغییـرش نمـی دهـد. آن حقیقـت مجهـول ، ذات لایزال الهی است .

بشر به خواهش فطری و کشش طبیعی خود مایل اسـت آن حقیقـت را بهتـر بشناسد و نسبت به وی معرفت بیشتری پیدا کند و در مقابل آن قـدرت ثابـت و نامحدود، سر تعظیم و بندگی فرود آورد.

توجه به آیین فطرت

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًافِطْرَتَ اللَّـهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَـالَا تَبْـدِيلَ لِخَلْـقِ اللَّـهِذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (390)

زراره از امام صادق عليه‌السلام پرسید: دین حنیف چیست ؟

فرمود: فطرت است . فطرتی که خداوند مردم را با آن آفریده است ، فطـرت مردم بر معرفت الهی است .

حقیقت پایدار

جان .بی .کایزل می گوید:

«هر چه زندگی می کنیم ، در مبداء وجود این عالم کنجکاوتر می شویم و در پی بردن به کیفیت زیبایی و نیکی و حقیقت آفریننده و روابط ما با او بیشتر اصرار می ورزیم و توجهمان از مادیات به معنویات و از خودمان به عالم معطوف می شود، می بینیم که اصل حیات متغیر است . وجود ما هر هفت سال یک مرتبه عوض می شود. سبزه و درخت می پژمرند و می خشکند. خویشاوندان و دوستان همه می میرند. آداب و رسوم و اجتماعات ، هر چه هست ، از بین می رود. پس آن چه پایدار است و نمی میرد کدام است ؟

فکر بشر آن قدر به دنبال آن اصلی که در این دنیای متغیر، پایدار و جاوید و تغییرناپذیر باشد، تجسس و تکاپو کرده تا به این حقیقت رسیده که آن چه در این عالم ناپایدار، ابدی و پاینده است ، وجود پروردگار یا به زبان دیگر علت اولیه آفرینش است .»[392]

قسم به جان بشر و آن خدایی که او را موزون و معتدل آفریده و نیک و بدش را به وی الهام فرموده است .

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال :(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) قال بین لها ماتاتی و ما تترک .» [394]

تمایل ایمان و اخلاق

همان طور که ریشه های اصلی غرایز و خـواهش هـای نفسـانی ، از دوران کودکی در نهاد فرزندان بشر وجود دارند و تدریجا با پیشرفت سـن و تناسـب و نمو بدن ، رشد می کنند و با فرا رسـیدن دوران بلـوغ ، بـا شـدت و نیرومنـدی آشکار می گردند، همچنین بذرهای اساسی معرفت فطری و وجدان اخلاقی نیـز از دوران طفولیت در اعماق جان کودکان نهفتـه انـد و کـم و بـیش خودنمـایی خفیفی دارند. موقعی که کودک به دوران بلوغ و جوانی مـی رسـد از نیرومنـدی جسم و جان برخوردار می گردد، بذرهای معرفت و وجدان شکفته می شـوند و تمایلات فطری ایمان و اخلاق در نهادش به شدت بیدار می گردند.

عجز کودک از درک مجردات

«در اوان کودکی ، هنوز ذهن و شعور انسانی برای درک حقایق جاوید، مانند راستی و زیبایی و نیکی و مبداء آفرینش ، یعنی پروردگار، آماده نیست . تعلق طفل به مادیات است و از فهم معانی و مجردات عجز دارد. به همین جهت ، که حقیقت فوق ماده است و همچنین مذهب که مشعر از روابط انسان با خداوند است ، برای طفل قابل فهم نیست .

سروکار طفل با چیزهایی است که می تواند ببیند و لمس کند و بشنود و ببوید و بچشد. مدتی باید از این عالم بیرون بیاید و بتواند به درک مجردات و معانی ، که گرداننده واقعی این عالم اند، پی ببرد.

بر طبق آزمایش هایی که به عمل آمده ، به طور کلی ایمان به مذهب از سن 12 سالگی آغاز می شود. در اشخاص سالم و طبیعی ، ایمان به حقایق جاوید، یعنی احتیاج به پرسش ، سنین عمر شدید می شود و هر چه روح و جسم در مراحل رشد و نمو پیش می روند، نفوذ و تاءثیر ایمان در افکار و اعمال ما زیادتر است .»[396]

«ارزشهای ماوراءالطبیعه و مذهبی ، در مجاورت ایده آل های اخلاقی ارزش های ماوراءالطبیعه جوانان وجود دارد. دانشجویان جوان به دستگاه هایی که در جست وجوی بیان واقعی ، از حقیقت امور جهان باشد، علاقه وافر دارند.

بلوغ و جهش احساسات مذهبی

اوگوست ، در قانون سه حالت خود، دوران بلوغ را سنین ماوراءالطبیعه نامیده است . غالب اشخاص در مقام مواجهه با مسائل اسرار جهان و کیفیت وجود، یک نوع اضطراب خاص حس می کنند که یک راه دیگر وصول به ماوراءالطبیعه است . خیلی مشکل است که بتوان در فکر جوانان ، با روشنی ، قلمرو ماوراءالطبیعه را از مسائل مذهبی جدا کرد، زیرا همه ارزش های روحی در یک جا تقارب پیدا می کنند.

گویا همه روان شناسان در این نکته متفق القول اند که ما بین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی ، ارتباطی وجود دارد. در این اوقات ، یک نوع نهضت مذهبی ، حتی در نزد کسانی دیده می شود که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان لاقید و بی اعتنا می شوند. طبق نظر استانلی هال ، حداکثر این احساسات مذهبی در حدود 16 سالگی پیدا می شود. این استحاله را می توان یک صورت خلاصه و فشرده از توسعه شخصیت جوان دانست . این احساسات به جوان ، که تحت تاءثیر نیروهای مختلف قرار گرفته است ، اجازه می دهد که علت غایی خود را در وجود خداوند پیدا کند. وجود خداوند، عذاب و شکنجه داخلی او را تخفیف می دهد و این موضوع برای وی محقق می گردد که او نیز در دستگاه زندگی جهانی مقامی دارد. در نزد کسانی که در دوران کودکی ، تعلیم و تربیت مذهبی داشته اند، چنین نهضت ناگهانی وجود ندارد، اما عشق به خداوند شدت می یابد و به اصطلاح پ .بوره ، با آن احساسی که در دوران کودکی نسبت به خداوند حس می کردند، تفاوت پیدا می کند، به خصوص در نزد دختران جوان ، همراه با جهش های عارفانه است . بالاخره دراین دوران است که الهامات مذهبی صورت دقیق پیدا می کند.[398]

قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند برادرزاده ات خدایان مـا را به بدی یاد کرده و جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف و تفرق ما شده است

سخن حضرت محمد ﷺ را همه طبقات ، از زن و مرد و پیر و جوان مـی شنیدند، ولی جوانان بیش از سایر مردم ابراز علاقه می کردند. زیرا جهش تمایل فطری مذهب در دوران بلوغ ، آنان را شیفته فراگرفتن ایمان و اخـلاق نمـوده و سخنان رسول اکرم ﷺ جوابگوی تمایلات مذهبی جوانان و غـذای روحـانی آنان بود. به همین جهت ، بیش از بزرگسالان و پیران ، بـه تعـالیم آن حضـرت ابراز علاقه می کردند.

زمانی که مصعب بن عمیر، نماینده مخصوص رسول اکرم ﷺ ، برای تعلیم دادن قرآن مجید و نشر معارف اسلامی به مدینه آمد، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را اجابت می کردند و در راه فراگرفتن اسلام رغبـت بیشـتری از خـود نشان می دادند.

«و کان مصعب نازلا علی اسعد بن زرارة و کان یخرج فی کل یـوم و یطـوف علی مجالس الخزرج یدعوهم الی الاسلام فیجیبه الاءحداث .[400]

آغاز تربیت

مکتب آسمانی اسلام به این پرسش پاسخ صریح داده و اولین تمایلی کـه بـه طور قاطع آن را در راه تربیت نسل جوان مورد توجه قرار می دهـد، خـواهش فطری مذهب است . اسلام به تمام تمنیات طبیعی جوانان عنایت دارد و هر یک را در جای خود، با اندازه گیری صحیح ، ارضا می کند، ولـی احیـای خـواهش مذهب را بر سایر خواهش ها مقدم شناخته و برنامـه هـای تربیتـی خـود را از ارضای تمایلات معرفت فطری و وجدان اخلاقی آغاز می کند.

اسلام با پرورش ایمان و اخلاق در دوران بلوغ ، جوانان را خداپرسـت و بـا فضیلت بار می آورد. به آنان شخصیت انسانی می بخشـد و آنهـا را بـرای یـک زندگی پاک و شرافتمند، که تواءم با ایمان الهی و سجایای اخلاقی است ، آمـاده می سازد.

علی علیه‌السلام ، ضمن نامه مفصلی ، روش عالمانه و نظر صائب خود را در طـرز تربیت حضرت مجتبی علیه‌السلام ، جوان نوخواسته خـویش ، توضـیح داده و برنامـه خود را با احیای عواطف مذهبی آغاز فرموده است :

«... و ان ابتدئک بتعلیم کتاب الله و تاءویلـه و شـرائع الاسـلام و احکامـه و حلاله و حرامه . 13 جوان از نظر عقل و احساسات

مهارکردن غرایز

آموزش تعالیم دینی و پرورش عواطف ایمانی و اخلاقی ، در وجـود جوانـان دو اثر بزرگ دارد: اول آن که احساسات مـذهبی جوانـان ، کـه خـود یکـی از خواهش های فطری آنان است ، بدین وسیله ارضا مـی گـردد و دیگـر آن کـه نیروی مذهب ، سایر تمایلات طبیعی و خواهش های غریـزی جوانـان را مهـار می کند و از تندروی و طغیانشان باز می دارد و آنـان را تیـره روزی و سـقوط محافظت می نماید. قرآن شریف به این نکته تصریح کرده است :

آفرینش بشر

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴿٤﴾ثُـمَّ رَدَدْنَـاهُ أَسْـفَلَ سَـافِلِينَ﴿٥﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

ما آدمی را در بهترین قوام و نیکوترین سازمان آفریده ایم . سپس بـه پسـت ترین منازل سقوط و انحطالطش برمی گردانیم ، مگر کسانی را که دارای ایمان و رفتار شایسته باشند. ایـن گـروه همـواره از پـاداش هـای بـی منـت و مـداوم برخوردار خواهند بود.

خداوند حکیم آدمی را خوب آفریده و تمایل معرفت و تشخیص نیـک و بـد را با سرشت وی آمیخته است . بدبختانه ، بیشتر مردم بر اثر بی اعتنایی به ندای فطرت و تندروی در اعمال غرایز و شهوات نفسانی ، دچار سقوط مـی شـوند و به انحطاط و پستی می گرایند. تنها کسانی که از آیین فطرت پیروی می کننـد و خواهش ایمان و اخلاق را دوشادوش سایر تمـایلات طبیعـی خـود ارضـا مـی نمایند، خوشبخت و سعادتمندند.

با فرا رسیدن ایام بلـوغ ، احساسـات مـذهبی و تمـایلات دینـی در وجـود نوجوانان بیدار می شود و آنان را شیفته فراگرفتن تعالیم روحانی می سازد. ایـن خواهش فطری در سنین بحرانی بلوغ ، شدید و سـوزان اسـت و نوجوانـان بـا علاقه مندی و بی صبری از پی مسائل مذهبی می روند، ولی پس از طرد شـدن دوران بلوغ ، تدریجا از شدت آن تمایل کاسته می شود و رفته رفتـه خـواهش ایمان و اخلاق به صورت یک تمایل عادی در می آید.

سرفصل کتاب تربیت

مکتب آسمانی اسلام ، در برنامه تربیت نسل جوان ، از جهش های مذهبی و تمایلات سوزان دینی ، که در بحران بلوغ ، به طـور طبیعـی در نهـاد نوجوانـان پدیدار می شود، حداکثر استفاده را می نماید. اسلام آن فرصت کوتاه پـر ارج را بسیار مغتنم می شمارد و آن را سر فصل کتاب تربیت جوانان قرار می دهد و از این راه عالی ترین و پاک ترین تربیت را در ضمیر آنان پایه گذاری می کند.

اسلام برنامه پرورش ایمان و اخلاق را، کـه یکـی از ارکـان اساسـی تربیـت جوانان است ، بر طبق خواهش فطری آنان و بر اساس عرضـه و تقاضـا تنظـیم نموده است .

در اوقاتی که تحولات انقلابی بلوغ ، تقاضای مذهب را در ضـمیر نوجوانـان بیدار می کند و آنان را به فراگرفتن مسائل مذهبی علاقه مند می سـازد، اولیـای گرامی اسلام ، بدون فوت وقت ، تعالیم دینـی را بـه آنـان عرضـه مـی کننـد و جوانان را به فراگرفتن قرآن شریف و مقررات اسلامی و انجام وظایف بنـدگی و خودداری از گناهان و خلاصه به ادای تکالیف مذهبی و اطاعت از اوامـر الهـی موظف می سازند. در این باره روایات بسیاری رسیده است :

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من قرء القرآن و هو شاب مؤ من اخـتلط القـرآن بلحمه و دمه .[403]»

حضرت صادق علیه السلام فرموده : پسر بچه هفت سال بازی می کند و هفت سال نوشتن می آموزد و تحصیل می کند و هفت سال حلال و حرام مذهبی را یاد می گیرد.

«عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله ، الامام العدل و شاب نشاء فی عبادة الله ...[405]»

توبه جوانان

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده : محبوب تر از هر چیز نزد خداوند جوانی است که از گناه توبه می کند و از پیشگاه الهی طلب آمرزش می نماید.

ارضای خواهش مذهبی جوانان و پرورش ایمان و اخلاق در ضمیر آنان یک ضرورت قطعی و تربیتی است . جوانانی که از انجام این وظیفه فطری شانه خالی می کنند، در نظری اولیای گرامی اسلام ، استحقاق کیفر دارند.

«قال الباقر علیه السلام : لو اتیت بشاب من شباب الشیعة لا یتفقه فی الدین لاءوجعته .[407]»

پدران مختلف

رسول اکرم ﷺ بعضی از کودکان را دید و فرمود: وای بر فرزندان آخر زمان از پدرانشان . عرض شد: یا رسول الله ، از پدران مشرک آنها؟ فرمود: نه ، بلکه از پدران مسلمانشان که هیچ چیز از فرایض مذهبی را به آنان نمی آموزند و اگر خود فرزندان پاره ای از مسائل دینی را فراگیرند، آنها را از ادای این وظیفه مقدس باز می دارند و تنها به این قانع هستند که فرزندانشان متاع ناچیزی را دنیا به دست آورند. من از این قبیل پدران بری هستم و آنان نیز از من بیزارند.

اولین فرصت

برای آن که تعالیم دینی در ضمیر نوجوانان اثر عمیق بگذارد و روح آنـان بـا آموزش های مذهبی پرورش یابد، لازم است از اولین فرصت استفاده شود و در موقعی که احساسات مذهبی در نهادشان بیدار می گردد، تعالیم دینی آغاز گردد. این نکته در برنامه تربیت نسل جوان مورد توجه اولیای گرامی اسلام است .

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : بادروا احداثکم بالحدیث قبـل ان یسـبقکم الـیهم المرجئة .[409]»

آگاه باشید که روح بشر با یاد خداوند بزرگ آرام و قرار می گیرد.

نوجوانانی که از اول ، با ایمان به خداوند پرورش یافته اند و تمایلات مذهبی خود را با فراگرفتن آیین الهی و به کار بسـتن آن ارضـا نمـوده انـد، در شـداید زندگی خود را نمی بازند و با استفاده از نیروی ایمان بر هر مشـکلی فـائق مـی شوند.

ویلیام جیمز پدر روان شناسی جدید و استاد فلسفه در دانشگاه هاروارد مـی گوید:

«ایمان یکی از قوایی است که بشر به مدد آن زندگی می کند و فقـدان کامـل آن در حکم سقوط بشر است .»[411]

دکتر کارل می گوید:

«امروز نیز مانند همه اعصار، در همه کشورها، مردان و زنانی وجود دارند که زیستن برای آنان هدفی ناکافی است و حیـات در نظرشـان پربهـاترین مواهـب نیست . آنان تشنه جمال و وارستگی و عشق اند و می خواهند به خدا برسند.

به پرسش هایشان ، فلسفه ، جز پاسخ های کوچکی نداده است . نه سقراط و نه افلاطون موفق به تسکین اضطراب بشریت در برابر راز زندگی نشدند. فقط مذهب راه حل کاملی برای مسئله بشری پیشنهاد کرده و در طی قرون متوالی ، کنجکاوی اضطراب آلودی را که مردم نسبت به سرنوشت خود داشته اند، تسکین داده است . الهام مذهبی و توجه به خداوند و ایمان ، موجد و یقین و آرامش می شود.»[413]

پیروان انبیا عقیده دارند که تعالیم اخلاقی و علمی پیامبران الهی از اراده خداوند حکیم سرچشمه گرفته و به کار بستن آنها برای تمام مردم یک وظیفه قطعی است . عقیده دارند که اطاعت از اوامر فرستادگان خدا باعث خشنودی پروردگار و مایه خوشبختی و سعادت ابدی است ، و سرپیچی از اوامر پیامبران ، موجب غضب الهی و مایه شقاوت و بدبختی است . به همین جهت ، مقررات مذهبی را صمیمانه به کار می بندند و بر طبق آنها عمل می کنند. ولی پیروان مکاتب بشری ، تعالیم اخلاقی و مقررات عملی را زاییده افکار بشر می دانند. بشری که همواره در معرض خطا و اشتباه است ، بشری که تحت تاءثیر عوامل مختلف قرار می گیرد و پیوسته عقیده می دهد. ممکن است در حال عادی برنامه های تربیتی را به کار بندند و بر طبق آنها رفتار نمایند، ولی در موقعی که تعالیم اخلاقی مزاحم لذایذ شهوی و خواهش های نفسانی آنان باشد، عملا به آنان تعالیم پشت پا می زنند و برای نیل به تمایلات خویش ، برخلاف مسیر برنامه های تربیتی حرکت می کنند.

تعارض اخلاق و تمایلات نفسانی

لکنت دونویی می گوید:

«بعضی از لامذهب ها که طبعا اخلاقی هستند، می گویند کـه چـون مشـکل اساسی ، اطاعت از قوانین اخلاقی است ، پس اگر عملا بتوانیم این قواعد را بـه کار بندیم ، به مذهب محتاج نخواهیم بود. این روش نشانه ندانستن پسیکولوژی است . چه انسان همیشه در اعتبار قواعدی که سرچشمه آن را نمی دانـد، شـک می کند. به علاوه ، چنین روشی دلیل نفهمیدن اصل مشکل است ، زیـرا مقصـود این است که انسان از درون تکمیل شود تا بتواند به طور اخلاقی فکر کند. هدف این نیست که انسان را وادار کنیم که حرکات اخلاقی بکند. مادامی که رفتار هـر فرد نشانه تکامل عمیق درونی نباشد، عملیات او یک رشته تحدیدات مصـنوعی قراردادی و موقت خواهد بود که با اول بهانه ای به باد خواهد رفت . اگر قواعـد اخلاقی به طور دلخواه تحمیل شود، هر قدر هم که ارزش عملـی داشـته باشـد، هیچ وقت موفقانه بر ضد جنبش های حیوانی جدال نخواهد نمود.»[415]

«مردمان متمدن بی شماری هستند که از تصور ارتکاب قتل یا ارتباط جنسی با محارم وحشت زده می شوند، ولی همـین اشـخاص از ارضـای حـرص و آز خود، تجاوزطلبی و مطامع جنسی خود، روگردان نیستند. آنها اگر بتوانند از کیفر فرار کنند، به هم نوع خویش به وسیله دروغ ، فریب ، بهتـان و افتـرا، آزار مـی رسانند.»[417]

نابودی میانی اخلاقی

«این وضع نه تنها هر نوع کوششی را برای ارتقای مقام انسانیت از بین می برد بلکه دولت ها بدین وسیله به تخریب اجتماعی که بر آن حکمروایی می کنند نیز کمک می نمایند و به طور غیر مستقیم مبانی اخلاقی را که با خون دل و زحمت زیاد بر پا شده اند، مضمحل و معدوم می سازند.»[419]

قرآن شریف فرموده است : کسی که از یاد خداوند روی گردان شود و فطرت ایمانی را در ضمیر خود سرکوب نماید، زندگی اش همواره توأم با تنگی و مضیقه خواهد بود.

تحدید غرایز جوان

قال الله العظیم فی کتابه (وَالَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ) [421]»

عامل سقوط و تباهی امام صادق علیه السلام می فرمود: نفس خویشتن را با خواهش های گوناگونش آزاد مگذار، زیرا همان تمایلات آزاد و ناروا باعث سقوط و هلاکش خواهد شد.

صرف نظر از جنبه روحانی و ایمانی ، کسی که می خواهد انسان متمدنی باشد و از مزایای تمدن برخوردار گردد، کسی که از نظر مادی می خواهد با مردم بیامیزد و در جامعه بشر زندگی کند، باید خواهش های غریزی و شهوات نفسانی خود را محدود نماید.

«بسیاری از افراد بدان جهت که تمدن جلو تحریک های غریزی ایشان را می گیرد، با آن در حال معارضه هستند. باید متوجه بود که اعتراض افراد به هیچ وجه وارد نیست ، زیرا می توان گفت که از نظر فنی ، برای نیل تمدن به مقاصد خود، جلوگیری از غرایز کمال لزوم را دارد. پس جست وجوی امنیت و آرامشی که معلول تمدن است ، بدون انصراف از آزادی طبیعی ، یک توقع خودپسندانه به شمار می رود و بشر برای زندگی در جامعه ، باید از آن آزادی طبیعی که از لحاظ نظری قبل از تشکیل تمدن وجود داشته است ، صرف نظر نماید.

دورویی خودپسندانه

اشتیاق به بازگشت به وضع طبیعی ، برای دسترسی به ارضای آزادانـه غرایـز یک اشتباه است ، ولی انتظار زندگی در جامعه متمدن و داشـتن آزادی کامـل ، یک دورویی خودپسندانه است و به سلب آزادی دیگـران منجـر خواهـد شـد. جلوگیری از تهاجم برای هر اجتماع ضرورت دارد. واضـح اسـت کـه هـر گـاه عامل تهاجم و تجاوز به شکل مستقیما غریزی خود (از قبیل قتل و تعرض های جنسی) ابراز شود، هیچ رابطه اجتماعی نمی تواند وجود پیدا کند.»[423]»

علی علیه السلام فرموده است : افکار عاقلانه ات تـو را بـه راه صـواب و هـدایت واقعی راهنمایی می کند.

طغیان غرایز مشکل بزرگی که بر سر راه عقل وجود دارد این است که نیروی فعاله شهوات و انگیزه هـای غرایـز، بسـیار قـوی و توانـا هسـتند. مـوقعی کـه احساسات و تمایلات غریزی به هیجان می آیند، موقعی که شـهوت یـا غضـب طغیان می کنند و وجود بشر را طوفانی می نمایند، چراغ عقل ضعیف می شود و فروغ خرد به خمودی می گراید و نیروی مقاومت خود را از دست می دهد. در چنین مواقعی ، غرایز و شهوات ، مانند سیل بنیان کنی قـدرت را در دسـت مـی گیرند و آزادانه بر سراسر وجود انسان حکومت می کنند و دیوانه وار آدمی را به کارهای ناروا وامی دارند و سرانجام مفاسد بزرگ و احیانا غیرقابل جبرانـی بـه بار می آورند.

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : الغضب یفسدالالباب و یبعد عن الصواب [425].»

و نیز فرموده است : بیشتر فرو افتادن و سقوط عقل های بشر در زیـر اشـعه فریبنده و تلالؤ خیره کننده آز و طمع است .

نتیجه آن که عقل ، در حال عادی ، نقش مؤ ثری در رام کردن غرایز و تعدیل تمایلات نفسانی دارد و قادر است آزادی انسان را براساس صحیح مصلحت ، محدود سازد، ولی در مواقع هیجان احساسات و طغیان غرایز، عقل ناتوان می گردد و نمی تواند غرایز سرکش را از تندروی و تجاوز باز دارد.

مشعل فروزان دانش یکی دیگر از عوامل تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز بشری علم است . علم مانند مشعل فروزانی است که راه تاریک زندگی را روشن می کند و آدمی را در پیچ و خم های آن از انحراف و سقوط محافظت می نماید.

بدون تردید، علم در پرورش استعدادهای انسانی و ساختن افراد شایسته نقش بسیار مؤ ثری دارد. علم می تواند با واقع بینی ، خواهش های غریزی را محدود کند و آدمی را به فلاح و رستگاری خود متوجه نماید و از اعمال ناروای تمایلات نفسانیش باز دارد.

«قال علی علیه السلام : کلما زاد علم الرجل زاد عنایته بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده .[427]

تربیت و تعدیل تمایلات

تربیت نیز مانند علم یکی از عوامل مؤ ثر تعدیل تمایلات می گیرند و از اول به شایستگی پرورش می یابند، در بزرگسالی به مقدار قابل ملاحظه ای بر غرایز و تمایلات خویش حاکم اند. اینان بر اثر تربیت صحیح ، به پاکی و درستی عادت می کنند و از گناه و ناپاکی پرهیز دارند.

«قال علی علیه السلام : من کلف بالادب قلت مساویه .[429]

فروید در یکی از آثار خود می نویسد:

«تعداد کسانی که تمدن را از روی تزویر و ریا می پذیرند، بی نهایت بیشتر از کسانی است که واقعا و حقیقتا متمدن هستند. هدف تشکیلات و قوانین تمدن فقط یک قسم توزیع اموال نیست ، بلکه این عوامل باید از تمدن حمایت کنند و آن را در برابر تحریک های غریزی و خصمانه افراد محافظت نمایند.»[431]

عوامل رام کردن غرایز

گرچه برای محدود کردن تمایلات نفسانی و جلوگیری از اعمال تهاجمی غرایز، عوامل دیگری مانند نظارت ملی و تنفر افکار عمومی یا قوانین کیفری وجود دارد، که هر یک از آنها به نوبه خود در تعدیل تمایلات و محدود کردن آزادی های نابه جا مؤثرند، ولی در دنیای کنونی ، عقل و علم و تربیت ، سه عامل بزرگ برای رام کردن غرایز شناخته شده و مربیان بیشتر به آنها تکیه می کنند. به طوری که اشاره شد، هیچ یک از آن عوامل در موقع طغیان شهوات و غرایز، قدرت مقاومت ندارند و نتیجه آنها همه جا مثبت و ثمربخش نیست .

اکنون جای این پرسش است که چرا عقل و علم و تربیت نمی توانند خواهش های نفسانی و غرایز بشری را به خوبی مهار کنند؟ چرا در موقع هیجان شهوت و غضب و سایر خواهش های غریزی ، عقل و علم و تربیت شکست می خورند و تاءثیر خود را از دست می دهند؟

نیروی محرک بشر

پاسخ این پرسش آن است که بزرگ ترین نیرویی کـه مـردم را در کارهـای پسندیده یا ناپسند به جنبش و هیجان می آورد و آنان را به کوشـش و فعالیـت وادار مـی کنـد، نیـروی احساسـات اسـت . شـجاعت ، شـهامت ، صـراحت ، جوانمردی ، از خودگذشتگی و فداکاری ، یا برعکس ، ترس ، زبونی ، دورویـی ، خودخواهی ، فرومایگی ، همه از احساسات سرچشمه می گیرد.

عقل قادر است با بررسی دقیق و محاسبه صحیح ، راه خوشبختی و سـعادت را به ما نشان بدهد، ولی قدرتی که آدمی را در آن راه صعب العبور به حرکت در می آورد و نیرومندانه از پیچ و خم های آن می گذارند، نیروی احساسات است . رحمت ، محبت ، احسان ، بشردوستی ، سخاوت و نظـایر آن هـا احساسـات پاکی است که مایه خوشبختی و سعادت است . حسد، خودپسندی ، جاه طلبی ، تکبر، بخل و نظایر آن ها احساسات ناپاکی است که باعث تیره روزی و بدبختی بشراست . خلاصه آن که احساسات در وجود بشر، نیرومندترین محرک است و قسمت اعظم فعالیت های روا و ناروا در شئون مادی و معنـوی ، از احساسـات سرچشمه می گیرد.

قدرت غرایز و ضعف عقل و علم

با توجه به این نکته که تمایلات غریزی و خـواهش هـای نفسـانی از گـروه احساسات بسیار قوی و نیرومند انسان اند واضح می شود که چرا عقل و علم و تربیت نمی توانند غرایز و شهوات را مهار کنند، زیـرا نیـروی کشـش غرایـز و تمایلات نفسانی ، به مراتب بیش از نیروی عقل و علم است ، و هرگز کمتر نمی تواند نیروی بیش از خود را مسخر و مقهور خویش سازد.

در دنیای امروز، با پیشرفت های عظیم علمی ، رودخانه هـای بـزرگ را بـه وسیله بستن سد مهار می کنند و میلیون ها متـر مکعـب آب راه در پشـت سـد ذخیره می نمایند و آن ها را در موقع خود، با اندازه گیری صحیح ، برای عمران و آبادی به جریان می اندازند و با این عمـل ، از طرفـی حـداکثر اسـتفاده را از رودخانه می برند و از طرف دیگر، خـود را از ویرانـی هـای ناشـی از طغیـان رودخانه مصون می دارند.

توازن قدرت

بدون تردید شرط اساسی مهار شدن رودخانه ، تـوازن قـدرت فشـار آب و مقاومت سد است . مهندسین تحصیل کرده ، با محاسبه دقیق ، سد را طوری می سازند که نیروی مقاومتش زیادتر از حداکثر فشار آب باشد تا بتوانـد در مواقـع طغیان رودخانه و در مقابل شدیدترین فشار آب همچنان ایسـتادگی و مقاومـت نماید.

تمایلات غریزی و خواهش های نفسانی ، در وجود هـر انسـان ، بـه منزلـه چشمه های پربرکتی است که اگر به درستی مهار شوند و با اندازه گیری صـحیح ، در مجاری خود به جریان افتند، مایه خوشبختی و سعادت فرد و اجتماع انـد، و اگر لجام گسیخته و خودسر باشند، مفاسد بزرگ و خطرات غیر قابل جبرانـی به بار می آورند.

برای مهار کردن احساسات غریـزی و رام کـردن تمـایلات نفسـانی بایـد از عاطفه و احساس نیرومندتری استفاده کرد. عقل و علم و تربیت در مقابل سـیل بنیان کن غرایز تاب مقاومـت ندارنـد و نمـی تواننـد آن را از تجـاوز و طغیـان بازدارند. تنها احساس است که می تواند احسـاس دیگـری را رام کنـد و آن را مسخر و مقهور خویش سازد.

نیروی عشق

«هیچ کس کاملا خود را برای حقیقت علمی فدا نمـی کنـد. حتـی گالیلـه از شهادت سر پیچید. صحت عقلانی یک وظیفه ، الزاما سبب اطاعت از آن وظیفـه نمی گردد. وقتی که نظریه ای در تغییر روش مردم مؤ ثر واقع مـی شـود، بـدان جهت است که در کنار عوامل منطقی ، عوامل عاطفی را نیز شامل اسـت . تنهـا عشق می تواند دیوارهای ضخیمی را که خودخواهی ما را در پشـت خـود پنـاه داده اند، از میان بردارد و در ما آتش شور و شوق زنده کند و مـا را بـه چهـره گشاد، در راه دردناک فداکاری بکشاند. به خاطر عشق مـادر اسـت کـه کـودک خردسال رفتار عاقلانه در پیش می گیرد. مطالعه یک کتاب حقوق شور و شوق ، بر نمی انگیزد. شهدایی که در راه مسیح جـان داده انـد، زنـدگی را بـه خـاطر قوانین طبیعی نباخته اند. یک مفهوم انتزاعی محرک نمی شود، مگر وقتی کـه بـا یک عامل عقیدتی همراه باشد.»

پایداری وجدان

هانری باروک می گوید:

«وجدان اخلاقی ، یک واکنش ساختگی نیست ، بلکه عمیق ترین عامل طبیعت بشری می باشد و اشخاص با وجود تظاهرات گوناگون ، نمی توانند این وجدان را خاموش و نابود کنند. از آن گذشته ، ثبات و پایداری خارق العاده وجدان اخلاقی ، حتی در بیماری های شدید و در جریان جنون و تنزل و روحی و بقای وی پس از افسردگی پرتو خرد و هوش ، بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشری گواهی می دهد.

«پاره ای از دانشمندان از خود می پرسند؟ آیا وجدان اخلاقی ، محصول تعلیم و تربیت مذهب نیست ؟ ولی باید یادآور شد که در تشریفات سری بشر اولیه ، آثاری برجسته از این وجدان به دست آورده اند. وحشت ها و استغفار قبایل اولیه بر قدمت وجدان ، از همان آغاز کار بشر گواهی می دهد. انکار این واقعیت به مثابه آن است که از شخصیت بشری هیچ نفهمیم .»[434]

موریس دبس می گوید:

«گویا همه روان شناسان در این نکته متفق القول اند که مابین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی ارتباطی وجود دارد. در این اوقات یک نوع نهضت مذهبی ، حتی در کسانی دیده می شود که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان ، لاقید بوده اند. حداکثر این احساسات مذهبی در حدود 16 سالگی پیدا می شود.»[436]

اساس تربیت در اسلام

اسلام در راه تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز از نیـروی معرفـت و وجدان و مذهب ، حداکثر استفاده را نموده و پایه های تربیت خود را بر اسـاس قانون تغییر ناپذیر خلقت و فطرت استوار کرده است .

جالب آن که تمایل به مذهب در 12 سالگی ، که آغاز فعالیت بلـوغ اسـت ، آشکار می شود. در آن موقع ، غرایز هنوز به خوبی شکفته نشـده انـد و مـزاج کودک اسیر طغیان شهوات نیست . گویی خداوند حکیم و به صورت پیشـگیری قبل از بروز طوفان و طغیان غرایز، وسیله مهارکردنشان را آماده نمـوده اسـت و دوران چند ساله بلوغ را مهلت خودسازی و پرورش احساس مذهب قـرار داده است .

برای ارضای تمایل نوجوانان و استفاده از احساس مـذهبی آنـان ، دو نکتـه باید همواره مورد کمال توجه باشد. یکی آن که احساس مذهبشان به راه صحیح هدایت شود و دیگر آن که با وسایل علمی و عملی موجبات پرورش آن فـراهم آید.

مذهب صحیح و مذهب خرافی

اول . نوجوان با علاقه شدیدی که به مذهب دارد، مانند طفل گرسنه ای است که از پی غذا می رود و در فکر سیر کردن خویشتن است . همان طور که طفـل گرسنه ، با خوردن غذای سالم نیرومند می شود و از غذای فاسـد مسـموم مـی گردد. همچنین ، مذهب صحیح و مستدل ، مایه سـعادت نوجـوان مـی شـود و مذهب باطل و خرافی ، باعث بدبختی و گمراهی اش می گردد. هدایت صـحیح

عبارت از این است که از اول تمایل مذهبی و نوجوانان به خداپرستی و ایمان به مذهب حق ، رهبری شود و از اعتقاد به اوهام و خرافات پاک بمانند.

شرک و بت پرستی

قرن های متمادی است که در سراسر کره زمین ، شرک و بت پرستی و اوهام و عقاید باطل ، با صورت های مختلف به نام مذهب ، افکار مردم را اشغال کرده است . بیشتر مردم ، بر اثر نادانی ، به آن عقاید باطل گرویده و تمایل فطری مذهبی خود را به همان اعتقادات نامناسب و غیر صحیح ارضا کرده اند. جمعی برای یافتن مذهب صحیح راه مجاهده و تحقیق را در پیش گرفته و سرانجام تغییر مذهب داده اند. بعضی تمایل فطری ایمانی خود را سرکوب کرده و اساسا از زیربار مذهب شانه خالی نموده اند.

در دنیای کنونی ، با پیشرفت های علوم و بسط فرهنگ ، نسل جوان در موضوع مذهب با مشکل بزرگی مواجه شده است . از طرفی احساسات فطری مذهبی و تمایلات طبیعی ایمانی ، جوانان را به راه مذهب سوق می دهد و آنان را به فراگرفتن تعالیم دینی وامی دارد و از طرف دیگر، مطالب خرافی و ضد عقلی ، که در بسیاری از مذاهب بزرگ جهان وجود دارد، آنان را نسبت به مذهب دودل و مردد می کند و حالت آرامش و اطمینان روحی را از آنان سلب می نماید. پیشوایان روحانی بیشتر مذاهب جهان ، که خود اسیر خرافات هستند، نمی توانند با منطق صحیح و مستدل جوانان را قانع کنند و تمایلات مذهبی آنان را به راه صحیح هدایت نمایند. در نتیجه ، بسیاری از جوانان ، سرمایه روحانی و ایمانی خود را به رایگان از دست می دهند.

بحران تردید

«در محیط فرهنگی و فکری ، جوان سعی می کند که ما بین عقاید مـذهبی و خود اطلاعات علمی خویش توافقی تولید نماید. یک بحران تردید در حدود 17 یا 18 سالگی پیدا می شود. مخصوصا در نزد جوانان محصل . در آن هنگام کـه از نظر روح انتقادی ایشان ، ما بین مواعظ و آیات آسمانی ، با بعضـی از نتـایج علمی یا امور مربوط به زندگانی عادی اختلافی به وجود آید.

روان شناسان کاتولیک ملاحظه کرده اند که ایـن بحـران هـای مختلـف ، بـه خصوص در مواردی ظاهر می شوند که تعلیم و تربیت مذهبی فقط جنبه بـدوی و ابتدایی داشته باشد. مانند لباسی که تا مزاحم به نظر می رسد، از تن بیرون می نمایند.

جوان ها، گاهی بعد از فراغ از این جدال ها، ایمان خود را از دست می دهند و گاهی بالعکس ، در نتیجه استدلال ، ایمان خویش را مستحکم تر می سـازند. بعضی دیگر مذهب خاصی را که تعصب بری است ، اختیار می نمایند.»[438]

قرآن شریف ، این کتاب آسمانی ، بشـر را بـه مسـتقیم تـرین و اسـتوارترین صراط سعادت راهنمایی می کند.

اسلام دعوت روحانی و هدایت آسمانی خود را با احیـای عقـل بشـر آغـاز نموده و پذیرش تعالیم قرآن شریف را به وسیله تعقل و تفکر از مـردم خواسـته است .

بزرگ ترین عامل سقوط

(لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْأَفَلَا تَعْقِلُونَ) [440]

بدترین جنبدگان نزد خداوند آن بشری است که گوش دلش از شـنیدن حـق کر و زبان جانش از گفتن حقیقت لال است و در راه درک حقایق ، نیروی عقـل خود را به کار نمی اندازد و تعقل نمی کند.

اسلام دین تعقل و تفکر است . دین علم و تعلم است . اسلام آیین خلقـت و فطرت است . دین آسمانی اسلام ، نه تنها از اوهام و خرافات منزه است ، بلکـه یک قسمت از قرآن شریف برای مبارزه با مذاهب باطل و عقایـد موهـوم نـازل شده است .

مبارزه با خرافات قرآن با پرستش بت و گاو و ستاره و مـاه ، و خلاصـه بـا تمام عقاید خرافی شرک مبارزه کرده و بشر را به توحید عقلی و علمی هـدایت فرموده است . اسلام با خرافات جاهلانـه و اسـاس تثلیـث ، اب و ابـن و روح القدس که بدبختانه مذهب شایع اروپا و آمریکای امروز است ، به شدت مبـارزه کرده و عنوان ننگین پسر خدا را از حضرت مسیح سـلب نمـوده اسـت . اسـلام دامن پاک عیسی بن مریم از لکه های غلو مسیحین تطهیـر نمـوده و او را تنهـا یکی از پیامبران برگزیده الهی معرفی کرده است .

معیار برتری اسلام

اسلام دین حق و آیین واقعی سعادت بشر است . دین اسلام منزه از خرافات و اوهام است و مردم را به صراط مستقیم حقیقت و فضلیت هدایت می کند و این مزیت معیار برتری اسلام بر تمام ادیان جهان است . قرآن شریف به همین نکته تکیه کرده و صریحا پیروزی اسلام را بر تمام ادیان جهان به مسلمین بشارت داده است :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) [442]

خداوند مهربان

تمام سوره های قرآن مجید به نام خدا افتتاح می شود، ولی از بین تمام صفات الهی ، دو صفت مورد کمال توجه قرار گرفته و همه جا خداوند با آن دو صفت معرفی شده است . یکی رحمان و دیگری رحیم . گویی تعالیم عالیه مکتب اسلام با دعوت به خداوند بخشنده مهربان آغاز می شود.

این دو صفت از بزرگ ترین عوامل محرک احساسات بشر است . این دو صفت مایه جلب دوستی و محبت مردم به خداوند است . این دو صفت منشاء کشش های نیرومند عاطفی است و دل ها را به نور امید روشن می کند.

اولین برنامه اسلام ، در پرورش احساسات مذهبی نوجوانان و ارضای خواهش ایمانی آنان ، دعوت به خداوند بخشنده مهربان است . این دو صفت ، عقل را با احساسات می آمیزد و اعتراف عقلی را با عاطفی ، پیوند می دهد و احساسات مذهی را پایه گذاری می کند.

پروردگار محبوب

بخشندگی و مهربانی ، دو صفت مطبوع و دلپـذیری اسـت کـه پروردگـار را محبوب نوجوان می کنـد و عواطـف و احساسـات او را بـرای دوسـت داشـتن خداوند عزیز، تهییج می نماید. به هر نسبتی که محبتش بـه خـدا بیشـتر شـود، دینش قوی تر و ایمانش محکم تر خواهد شد.

«عن ابی جعفر علیه السلام قال : هل الدین الا الحب .» [444]

بهتر و برتر از هر نعمتی ، خشنودی و رضای خداوند اسـت و مقـام رضـای الهی پیروزی عظیم است .

دعوت بر اساس محبت بزرگ ترین ضامن اجـرای مقـررات اسـلامی ، نـزد مردان و زنان با ایمان ، حب پروردگار و جلب رضای الهی است . قرآن شـریف برای واداشتن مؤ منین به نیکی ها و بازداشتن آنان از بدی ها، با زبان محبـت و احساس سخن گفته و به دوست داشتن و دوست نداشتن خدا تکیه کرده اسـت ، برای نمونه و شاهد، به بعضی از آیات اشاره می شود.

کسانی که خدا آنان را دوست دارد

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) .[446]

خداوند کسانی را که پرهیزگارند و دامن خویش را به گناه آلوده نمـی کننـد، دوست دارد.

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) .[448]»

خداوند مردان پاک و مهذب را دوست دارد.

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.) [450]

خداوند مردم صابر و بردبار را دوست دارد.

کسانی که خدا آنان را دوست ندارد.

(اِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) [452]»

خداوند فتنه و فساد را دوست ندارد.

(وَاللَّـهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).[454]»

خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد.

(إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ).[456]

خداوند مردم بی ایمان گنه پیشه را دوست ندارد.

حب خدا و فداکاری

بشر، به تمایل غریزی و علاقه طبیعی ، جان و مال خود را دوست دارد و در حفظ و صیانت آن ها با تمام قدرت می کوشد، ولی محبت الهی در ضمیر افـراد با ایمان به اندازه ای شدید و نیرومند است که با اراده و اختیار خود، از جـان و مال می گذرند و در راه دوستی و حب خداوند، فداکاری می کنند.

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ) .[458]»

از علائم نیکوکاران با ایمان ایـن اسـت کـه ثـروت خـود را در راه دوسـتی پروردگار، به خویشان و یتیمان و فقیـران و وامانـدگان و درخواسـت کننـدگان انفاق می کنند.

از این چند آیه به خوبی استفاده می شود که مکتب آسمانی اسـلام ، تـا چـه پایه در پرورش احساسات مذهبی ، به محبـت خداونـد تکیـه کـرده اسـت ، و چگونه پیروان خود را با عاطفه دوستی پرورگار، به انجام نیکی ها وادار نمـوده و با ترس از بی مهری خداوند، آنان را از ارتکاب گناهان و ناپاکی هـا برحـذر داشته است . بدیهی است به هر نسبتی که احساس دوستی پروردگار عمیق تر و عاطفه محبت شدیدتر باشد، نتایج عملی آن بیشتر بوده و برنامـه هـای مـذهبی بهتر اجرا می شود.

اسلام برای آن که احساس محبت الهی را در قلوب پیروان خود تقویت کند و ریشه های دوستی را، تا آن جا که ممکن است ، در اعماق جانشـان عمیـق تـر نماید، از تمام وسایل علمی و عملی اسـتفاده نمـوده و در ضـمن برنامـه هـای وسیعی ، این هدف مقدس را دنبال کرده است .

عبادت و نیایش

ارتباط خلق و خالق عبادات واجب و مستحبی که در اسلام تشـریع شـده و همچنین دعا و نیایش در پیشگاه الهی ، از عوامل مؤ ثـر در تحکـیم دوسـتی و محبت پروردگار است .

نماز، که از عبادات بزرگ اسلامی است ، وسیله قرب معنـوی بـه پروردگـار عالم است . نماز عامل ارتباط مستقیم خلق و خالق است . نمازگزار روزی چند بار به پیشگاه خدا می رود و مراتب دوستی خود را با محبوب خویش تجدیـد می کند. نمازگزار روزی چند بار از خداوند یاری و استعانت می جویـد و عـزم ضعیف خود را با اراده توانای الهی تقویت می کند و بدین وسـیله بـر تمـایلات نفسانی خویش حاکم می شود و دامن خود را از پلیدی های گنـاه مصـون مـی دارد.

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) .[460]»

بگو، ای پیغمبر، اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شـما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد که خداوند آمرزنده و مهربان است .

تشدید محبت نوجوان وقتی احساس می کند که بر اثر پیروی از پیغمبر اسلام ، مورد محبت و عنایت خداوند بزرگ قرار گرفته و پروردگـارش او را دوسـت دارد، عواطف مذهبی اش تشدید می شود و محبتش به حضرت حق افزایش می یابد.

امید به رحمت

4 - نوجوان را به عبادات واجب و مستحب ، موظف می کند و بدین وسیله بین او و خداوند محبوب ارتباط مستقیم برقرار می نماید. نماز یومیه را که از هفت سالگی تدریجا آموخته و تمرین کرده است ، اینک باید مرتبا انجام دهد و روزی چند بار با خدای خود سخن بگوید و به زبان ساده خویش ، از وی تقاضای یاری و کمک نماید و به وسیله دعا و نیایش ، نهال محبت الهی را در ضمیر خود آبیاری کند و هر روز، بیش از روز قبل ، خدای حاضر و ناظر را دوست بدارد، به رحمتش امیدوار باشد و از قهرش ترسان .

نوجوانی که طبق برنامه اسلام از 12 سالگی با تعالیم الهی تربیت می شود و در پرتو ایمان به خداوند و نیایش ، عواطف مذهبی اش به خوبی پرورش می یابد، در 16 سالگی یک فرد معتقد و با ایمان خواهد بود. احساسات پرورش یافته و نیرومندش می تواند در مقابل تمایلات غریزی و شهوات نفسانی مقاومت کند و از تندروی و طغیانشان باز دارد.

دوره بحرانی ایمان

نوجوانی که احساسات مذهبی اش مورد حمایت و پـرورش قـرار نگرفتـه و احیانا سرکوب شده باشد، نوجوانی که خواهش معنوی اش ارضا نگشـته و نـور ایمان ، ضمیرش را روشن ننموده است ، در 16 سالگی محکوم تمایلات غریزی و شهوی خویش خواهد بود و عواطف مذهبی پرورش نایافته اش قادر نیسـت در مقابل خواهش های نفسانی مقاومـت کنـد و در سـنین پرشـور و خطرنـاک جوانی ، از انحراف و گناه محافظتش نماید.

اقناع خودخواهی جوان موریس دبس درباره این گروه از جوانان چنین مـی گوید:

«وقتی که ارزش های جدید الاکتشاف ، بـرای تعیـین رفتـار جـوان ، بنـای مخالفت با یکدیگر را می گذارند، ایمان جوان دوره هـای بحرانـی را طـی مـی نماید. این حالت ، به خصوص در مواردی اتفاق می افتد که ارزش های خـدایی با ارزش های دیگری تصادم پیدا کنند که عزت نفس جوانان را نوازش می کنـد و خودخواهی آنان را اقناع می نماید و یا هنگامی که آرزوهای شهوانی ، علیـه قواعد اخلاقی مذهبی قیام نمایند، در این حال ، ایمان در مقابـل سـیل اشـتهای عنان گسیخته محو و نابود می شود.»[462]

بی اعتنایی به حس مذهبی

بدبختانه ، دنیای امروز، در برنامه های تربیتی نسل جوان ، به تمایلات ایمانی و عواطف دینی نوجوانان ، که یکی از خواهش های فطری آنان است ، آن طور که باید، توجه ندارد. احساس مذهب ، که در بحران بلوغ به طور طبیعی شکفته می شود و اگر مورد حمایت قرار گیرد، بزرگترین نیروی مهار کننده غرایز و تمایلات نفسانی خواهد شد، عملا به دست فراموشی سپرده شده است .

در جهان کنونی ، حس زیبایی که از عواطف فطری آدمی است ، به طرق مختلف مورد حمایت و پرورش قرار می گیرد و پیوسته تقویت می شود، ولی از حس مذهبی نوجوانان و تمایل ایمانی آنان پشتیبانی نمی شود و مربیان در راه پرورش آن نمی کوشند و در نتیجه ، نوجوانان ، بی علاقه به مذهب و ایمان بار می آیند.

خودسری نوجوان

بی اعتنایی به عاطفه مذهبی نوجوانان ، مخالفت با آیین فطرت و سنت آفرینش است ، و سرپیچی از مقررات خلقت ، بدون کیفر نخواهد ماند. کیفر این مخالفت ، طغیان و عصیان جوانان و خودسری و لجام گسیختگی روزافزون آنان در سراسر جهان است .

«جهان از جنایات جوانان به ستوه آمده است . سومین کنگره سازمان ملل متحد برای پیشگیری از جنایت و تداوی جنایتکاران ، که با شرکت هزار نفر قاضی ، جامعه شناس و پلیس در استکهلم تشکیل شده بود، بعد از یک هفته کار خود را پایان داد. کنگره از تمام دول جهان طلب کرد علیه جنایات جوانان قیام کرده و تصمیمات لازمی برای جلوگیری از این جنایات اتخاذ کنند، زیرا که جهان از جنایات جوانان به ستوه آمده است .»[464]

تنزل سطح اخلاق

«مگر زندگی عصر حاضر سطح فکری و اخلاقی مردم را تنزل نداده است ؟ چرا باید هر سال چندین بیلیون دلار برای مبارزه با جنایتکاران صرف شود؟ و چرا باید در برابر چنین خرج گزافی باز دزدان و راهزنان ، فاتحانه به بانکها حمله برند و ماءمورین انتظامی را بکشند و کودکان را بدزدند و به قتل برسانند، یا گروکشی کنند؟ جای آن دارد با مشاهده سیر قهقرایی تمدن ، از خود بپرسیم که آیا علل این انحطاط در خود ما و در تشکیلات ما نیست ؟»[466]

و از طرف دیگر توصیه کند:

«خوب است یک تعلیم و تربیت غیرمذهبی مورد آزمایش قرار گیرد، مردم عادت داده شوند از این تسلی صرف نظر کنند و برای آن که به تنهایی و با اتکای به نفس ، در مقابل خطرها و دلواپسی ها ایستادگی نمایند، این پناهگاه را ترک گویند.»[468]

کشتارهای وحشیانه

کشتارهای وحشیانه و اعمال غیرانسانی کشورهای غربی ، در جنگ اول جهانی ، فروید را سخت منقلب کرد و در افکار و نظریات علمی اش اثری بس عمیق گذارد. فروید متوجه شد که تعلیم و تربیت غیرمذهبی نتوانسته است مردم اروپا را متمدن واقعی بسازد و از جنایتکاری و اعمال ضد انسانی مصونشان دارد.

«فروید، مانند همه مردم آن زمان ، بوسیله محیط قتل عام ها و سوگواری هایی که ناگهان در تابستان 1914 اروپا را فراگرفت ، محاصره گردید. این حوادث تاریخی که طبعا هر متفکر را به تعمق وامی دارد، فروید را هم متاءثر ساخت . او هنگامی که لحظه ای سر خود را از اطاق کارش بیرون برد و به جهان خارج نظر کرد، یک دنیای مشوش و مضطرب و تهدیدکننده را در برابر خویش مشاهده نمود.

«در حدود شصت سالگی ، اندیشه فروید تحولی پیدا کرد. بدین معنی که از دورتر و بالاتر یک مقدار از مسائلی را که تا آن وقت فقط از نظر استفاده علمی به آنها نگاه کرده بود، مورد توجه قرار داد.»[470]

ادگارپش می گوید:

«فروید خوشبختانه شکنجه های مهیب تر هیتلر و بزرگ ترین قتل عام های تاریخ را ندید. او سوزاندن میلیون ها نفر انسان ، بمباران ها وحشت انگیزی که شهرها را با خاک یکسان می کردند و اژدرهای هولناک و بمب های اتمیک را مشاهده نکرد.»[472]

ایمان به خدا و احساس عشق الهی در باطن افراد با ایمان آن چنان سد محکمی به وجود می آورد که غرایز سرکش و نیرومند نمی توانند در زمینه

شهوات ، او را به منجلاب گناه و ناپاکی بکشانند، یا در زمینه غضب ، وی را بـه انتقام جویی های پلید و ناروا وادار کنند.

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)مردان بـا ایمان ، از گناهان بزرگ و تبهکاری اجتناب می کنند و در مواقعی که خشـمگین و برافروخته می شوند، لغزش اشخاص را می بخشند.

«قال علی بن الحسین علیه السلام : الرجل کل الرجل نعم الرجل هوالذی جعل هواه تبعا لامر الله .[474]»

میانه روی در عبادت

از جمله وصایای علی علیه السلام به فرزندش ، نزدیک مرگ ، این بـود: در امـور زندگی و همچنین در انجام عبادات ، معتدل و میانه رو باش .

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اجتهدت فی العبادة و انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله عزوجل اذا احب عبدا رضی منه بالیسیر.

تشخص طلبی جوان

قال الله العظیم فی کتابه : (أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم) [477]

قبول عضویت اجتماعی

لازم است تمایل استقلال و شخصیت نوجوانان به درستی ارضا شـود و بایـد این دو خواهش فطری جامه عمل بپوشند. زیرا بر اثـر بلـوغ ، دو مسـؤ ولیـت بزرگ به عهده نوجوانان گذارده می شود. یکی مؤ اخذه از آنان در اعمال فردی و دیگری قبول عضویت اجتماعی . احراز استقلال ، مصحح مسـؤ ولیـت فـردی نوجوانان است و به دسـت آوردن شخصـیت ، شـرط عضـویت آنـان در امـور اجتماعی است .

استحقاق پاداش و کیفر

نوجوان ، بر طبـق مقـررات اسـلامی و قـوانین مملکتـی ، مسـؤ ول اعمـال خویشتن است . او در کارهای پسندیده یا ناپسندی که انجام می دهد، مستقل و مختار است و شخصا استحقاق پاداش یا کیفر دارد. کسی که به موجب مقـررات شرع و قوانین عقلایی ، در مقابل کارهای خود مورد مؤ اخذه و پرسش قرار می گیرد، باید مستقل و دارای اراده و اختیار باشد.

دوران جوانی ، اوقات سپری شدن ایام کودکی و آغاز زندگی اجتماعی است . نوجوان بر اثر بلوغ ، از محیط محدود خانواده خارج مـی شـود و بـه فضـای پهناور اجتماع قدم می گذارد. او باید عضویت جامعه را بپذیرد و بار مسؤ ولیتی را به عهده بگیرد. کسی که می خواهد عضو مؤ ثر اجتماع باشد و در صف افراد مفید قرار گیرد، باید واجد شخصیتی باشد که بتواند خویشتن را با جامعه تطبیـق دهد به صفات لازم عضویت اجتماعی متصف گردد. صفاتی که شـخص آنهـا را جهت سازگاری با محیط برای خود انتخاب می کند و به آنها متصف می گـردد، در اصطلاح روان شناسی ، صفات شخصیت خوانده می شود. خلاصه ، ضرورت مسؤ ولیت شخصی و پذیرش عضویت اجتماعی ایجاب می کند کـه نوجـوان ، واجد استقلال و شخصیت شود و این دو تمایل فطری ، به شایستگی و درسـتی ارضا گردند.

مشکل بزرگ نسل جوان

موضوع احراز شخصیت و برگزیدن صفات لازم برای سازگاری با اجتماع ، یکی از بزرگ ترین مشکلات نسل جوان است . بسیاری از نوجوانان به علت خودسری یا نداشتن مربی لایق از مسیر صحیح منحرف می شوند و به جای برگزیدن صفات مفید و پسندیده ، به خلقیات مضر و ناپسند آلوده می گردند در نتیجه از منطبق کردن خود با اجتماع عاجز می مانند. بیشتر طغیان ها و عصیان ها، ناکامی ها و شکست ها، محرومیت ها و احیانا خودکشی ها، ناشی از ضعف شخصیت و سوء تشخیص جوانان در راه سازگاری با اجتماع است :

توافق با محیط

«هر اندازه که ارتباطات جوانان با محیط خانواده سست تر می شود، شخصیت جوان ، که خود را قوی تر، آزادتر و پر از نیرو و ادعا حس می کند، با مشکلات جدیدی مواجه می گردد.

اثبات شخصیّت ، که برای این سن یک امر طبیعی است ، غالبا مخالفتی مابین فرد و محیطی که در آن زندگی می کند، تولید می نماید. ماندوس متوجه شده است که جوانان ، بیشتر درصدد آن اند که محیط را با خود موافق سازند، نه خود را با محیط.

انضباطهای اجتماعی ، که بعد از خروج از خانواده با آن برخورد می نمایند، ایشان را متحیر می سازد. عده ای سخت برآشفته می شوند و عده ای دیگر در مقابل آن سر فرود می آورند، و فقط عده معدودی خود را با آن موافق می سازند.

از این جاست که عصیان ها و روش های هرج و مرج طلبی ایجاد می شـود و در نزد طبایع سست ، جای خود را به تصورات و تخـیلات عجیـب و غریـب می دهد.»[479]

جبران حقارت «اثبات وجود در جوانـان ، مبـین پیشـرفت نیـروی بـدنی و فکری در آخرین دوره رشد است . در عین حال ، عکس العمل آرزوی قـدرت در مقابل احساس زیردستی است که نسبت به اشخاص بالغ و نسل پیش از خود مشاهده می نماید.»[481]

میل به شهرت و خودنمایی

نوجوانان عاشق عرض وجود و اثبات شخصیت خود هستند و به هـر کـاری که باعث شهرت و خودنمایی آنان گردد، یا نشـانه نیرومنـدی قدرتشـان باشـد، رغبت بسیار دارند.

نوجوانان براساس حس تفوق طلبی و برتری جویی شیفته کارهـای قهرمـانی هستند و نسبت به قهرمانان واقعی یا افسانه ای ، ابراز علاقه می کنند. مایل انـد تاریخ آنان را با دقت بخوانند و از جزر و مد زندگی آنها به درستی آگاه شـوند. می خواهند شخصیت خود را بر طبق شخصیت قهرمانان نامی بسـازند و اعمـال آنان را سرمشق تمام کارهای خود قرار دهند.

پیروی از قهرمانان گاهی از قهرمانان ورزشی تقلید مـی کننـد و در رفتـار و گفتار خود از آنان پیروی می نمایند و برای نیل به مقـام قهرمـانی ، احیانـا بـه ورزش های سنگین ، بیش از استعداد خود دست می زنند و یا مرتکب کارهـای خطرناک و خلاف مصلحت می شوند و در جوانی سلامت خویش را به رایگـان از کف می دهند.

ورزش های خطرناک

«ورزش های بدنی جوانان ، اگر تحت بازرسی دقیق قرار نگیرد، ممکن است در نتیجه افراط، مضار غیرقابل جبرانی را موجب گردد. در صنعت ، از یک قرن قبل از این تاکنون ، قوانین شدیدی وضع شده است که سوء استفاده و استثمار بیش از اندازه از جوانان و کودکان را مورد تعقیب قرار می دهند. همچنین از نظر ورزش های بدنی نیز باید یک بازرسی طبی شدید برقرار باشد و اگر در این باره دقت و احتیاط کافی نشود، جوانان نورسیده ، در نتیجه هم چشمی و در تحت فشار، عزت نفس ، کوشش هایی غیرمتناسب با ظرفیت خود انجام می دهند.

همان طور که کار اجباری برای نوآموزان و شاگردان ، در کارخانه ها ممنوع شده است ، باید هر نوع کوشش پیش از موقع برای نورسیدگان ممنوع شود. در غیر این صورت ممکن است در استخوان بندی آنها تغییر شکل حادث شود و بدتر از همه ، فشار زیاد به قلب ، تولید امراض مزمن و خطرناک قلبی خواهد کرد.»[483]

بدون تردید، در دنیای کنونی ، روزنامه و سینما در ساختن افکار جامعه و پی ریزی شخصیت مردم ، بخصوص نسل جوان نقش فوق العاده مؤ ثری دارند. مطالبی را که جوانان در جراید می خوانند یا در پرده سینما می بینند، در آنان اثر عمیق می گذارد و بدون آن که خودشان متوجه باشند، به همان مسیر سوق داده می شوند و با همان روحیه پرورش می یابند.

به نظر روان شناسان بزرگ جهان ، این دو عامل مؤ ثر نه تنها وظیفه سازندگی طرز فکر مردم را به خوبی و شایستگی انجام نمی دهند، بلکه گاهی

افکار جامعه را از مسیر صحیح خود خارج می کنند و به انحراف ناپـاکی سـوق می دهند.

اخبار جراید

انحراف از محور زندگی

اوراستریت استاد دانشگاه های کالیفرنیا و نیویورک می گوید:

«مهمترین اخبار یک روزنامه خبرهایی است که باعـث نـاراحتی و کسـالت اشخاص یا لااقل شخص خواننده شود. اخبار سیاسی داخلـی معمـولا نـوعی از اخبار مسابقات و زد و خوردها تلقی می گردد. اکثر اخبار محلی کـه در سـتون ها و سرلوحه ها نقل می شود، مربوط بـه صـوانح اسـت : یکـی را کشـته انـد. دیگری را دزدیده اند. سومی را مورد ضرب و شتم و حمله قرار داده اند. یکـی موجب اعتصاب گشته . دیگری در معامله کلاه برداری کرده . سـومی را توقـف کرده اند. قاتلی فرار کرده . شخصی اسرار محرمانه دیگری را فاش نموده . اینها و امثال اینها، اهم اخبار داخلی مملکت ما را تشکیل می دهند. بطـور خلاصـه ، اکثر روزنامه ها بدین نکته پی برده اند که بیشتر افراد، در اکثر مواقع بـه آن نـوع زندگی که از محور خود به نحوی منحرف گشته ، بیش از آن نـوع زنـدگی کـه جریان عادی خود را سیر می کند علاقه نشان داده اند.

نمونه های مخرب می توان گفت که جراید علاقه ثابتی را نسبت به سـوانح و وقایع غیرعادی در مردم ایجاد کرده اند. اگر بتوانند نقطـه ای را بـرای جنـگ و مجادله پیدا کنند، آن را بزرگ می کنند و اگر بتوانند از روی یـک واقعـه حـزن انگیز پرده بردارند، آن را در سرلوحه خود قرار می دهند. از لحاظ توجه مـا بـه کمال از جهت روان شناسی ، هر یک از اینها دارای معنای خاصی است و معنای آن این است که روز به روز، سال به سال همه ما از پیر و جوان ، رفتـه رفتـه از

زاویه منحرف به زندگی نظر و توجه می کنیم . ما زندگی را در نمونه های خصومت آمیز و پرسانحه و مخرب آن جالب تر از نمونه های دوستانه و خلاق آن می بینیم . ما دارای چنان تمدنی هستیم که مطبوعات آن ، اکثر افراد را از اوان کودکی تحت تاءثیر شدید قرار می دهند و این فکر رفته رفته در اذهان رسوخ پیدا می کند که جالب بودن ، مرادف است با جنگ و سوانح غیرعادی[(485)]».

سنین بلوغ ، دورانی است که نوجوانان شخصیت معنوی خود را در آن پی ریزی می کنند و خویشتن را برای سازگاری با اجتماع مجهز می نمایند. در این موقع ، باید تحت مراقبت کامل قرار گیرند و از راهنمایی های مربیان لایق و خیرخواه همواره برخوردار باشند تا بتوانند این دوران بحرانی را به سلامت طی کنند و از خطراتی که ممکن است بر سر راهشان پیش آید و هر لحظه دامنگیرشان شود، مصون بمانند.

نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش ، از طرفی ناچارند از روش دیگران تقلید کنند و در برنامه های گوناگون زندگی از تجربه آنان پیروی نمایند، و از طرف دیگر شیفته برتری جویی و بلندپروازی هستند. مایل اند روش قهرمانان و اشخاص نامی را سرمشق خویش قرار دهند و تمایل تفوق طلبی خود را بدین وسیله ارضا نمایند.

فیلم های گمراه کننده چه بسا جوانانی که با مشاهده بعضی از فیلم های مضر و گمراه کننده از مسیر پاکی و فضیلت منحرف گشتند و برای ارضای خواهش برتری جویی و تشخص طلبی ، مرتکب گناهان بزرگ شدند و برای همیشه موجبات تیره روزی و بدبختی خود را فراهم آوردند.

سقوط و بدنامی

«نسل جوان معاصر، که علاقه مفرطی بـه سـینما دارد، بـدون شـک متمایـل خواهد شد که زندگی اش شبیه زندگی قهرمانان فیلم باشد و هرگز قسمت هـای جعلی و ساختگی فیلم را در نظر نمی گیرد. قهرمانان فیلم غالبا با کمال شجاعت در میدان حوادث پای می گذارند و هیچ مانع و رادعـی آنـان را از رسـیدن بـه هدف باز نمی دارد و بر همه رقبای خود فائق می شوند. آن چـه در ایـن گونـه فیلم ها مورد استعمال زیادی پیدا می کند، هفت تیر است و با کمال تاءسف باید بگوییم که همیشه این تقلید نتایج ثمربخش به بار نمی آورد و بـه جـای فـتح و پیروزی و به دست آوردن ثـروت و معشـوقه ثروتمنـد، کـه زینـت فـیلم هـای امروزی است ، غالبا نشستن پشت میز محکمه جنایی و سقوط و بدنامی نصـیب ایشان می شود.

کیست که منکر تاءثیر شوم رمان های پلیسی در جوانان ما بشود؟ زیرا بـرای جوانان دشوار است که نقش یک کارآگاه زبردست را بازی کنند. بـه آسـانی رل جانی را بازی می کنند، بازی ای که برای ایشان خیلی گران تمام می شود.»[(487)]

لذت از کارهای قهرمانی

«چندی پیش در تهران عده ای نوجوان ، که برخی از آنها دانـش آمـوز نیـز بوده اند، دست به دزدی اتومبیل های سواری می زدند و دستگیر می شدند. سن این دسته بین 16 تا 20 سال بود و بیشتر آنان در بازجویی چنین اعتراف کردند: ما خودمان هم نمی دانیم چرا به این کار دست زدیم ، اما هر چه بود، از دزدیدن اتومبیل مخصوصا کارهای قهرمانی آن لذت می بردیم ، ولی هـیچ گـاه از پـول هایی که به دست می آوردیم نتوانستیم استفاده کافی ببریم .

در آمریکا چند باند دزدان اتومبیل ، از میان نوجوانان دستگیر شده و همگـی اعتراف کردند که از روی استیصال به این کـار دسـت نـزده انـد، بلکـه از کـار قهرمانی آن لذت برده اند. میل داشته اند از این راه به قیود اجتماعی و قراردادها و قوانین کشوری تعدی و تجاوز کنند، و از این کار خود لذت ببرنـد. برخـی از دانشمندان ، این حوادث را ناشی از علل متعددی می دانند که از آن جمله تاءثیر سوء فیلم های جنایی و پلیسی تلویزیون و مجله در جوانان است .»[489]

حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرموده است : کسی که از راه گناه از پی کاری برخیزد، امیدش بیشتر فوت می شود و از آن چه می ترسد سریع تر به آن مبـتلا می گردد.

«رفتار ما به طور کلی بر اثر تقلید است . اگر این غریزه نبود، می بایستی هر کس از طفولیت تجربیات زندگی را از سر بگیرد و رفتار و کردار مخصـوص بـه خود داشته باشد و البته در این صورت ، زندگی در اجتماع بسیار دشوار و شاید غیرممکن می شد.

تقلید ناصواب

متاءسفانه گاهی تشخیص نادرست و هوی و هوس ، برخـی را بـه تقلیـد از افرادی وامی دارد که مورد تصدیق همه کس و پسندیده عقلا نیستند. چنـان کـه ممکن است جوانی عجول و شیفته خودنمایی و سرافرازی ، به عوض این که با صبر و حوصله اسباب بزرگی را یک به یک فراهم بیـاورد، از کسـی پیـروی و تقلید کند که اتفاقا از راه ناصواب به کام رسیده و در نتیجه این تقلید ناروا، خود را به هزار زحمت و مهلکه بیندازد.»[491]

رسول اکرم ﷺ فرموده است : کار کنید، که هر کس برای کاری که آفریده شده مهیاتر است و آن را آسان تر انجام می دهد.

آدمی زمانی به کمال لایق خویشتن می رسد که از ذخایر نهانی خود اسـتفاده کند استعدادهای درونی خویش را به فعلیت بیاورد. منظور از تقلید آن است کـه شخص در راه احیای قابلیت و ابراز لیاقت خود، از روش دیگران استفاده کند و راهی را که آنان پیموده اند و به نتایج ثمربخش رسیده اند، بپیماید، نه آن که به خیال قهرمان شدن ، کورکورانه از قهرمانان تقلید کند و استعدادهای فطری خـود را که می توانند مایه شهرت و سربلندی وی گردند سرکوب نماید.

«عشق و حادثه جویی چیزهایی نیست که بتواند به تنهـایی زنـدگی شـما را تشکیل دهد. بنابراین نباید زیاد به دنبال آنها رفت . آنها خود به موقع بـه سـراغ شما می آیند، به شرط آن که سعی کنید همیشه خودتان باشید، نه آن که بخواهید خود را به جای یکی از قهرمانان کتاب های رمان یا فیلم ها بگذارید.

قهرمان خیالی

اگر شما فقط یک قسمت از شخصیت خود را بگیرید و آن را پرورش دهید تا به شکل یک قهرمان خیالی درآیید، هرگز شخصیت واقعی خودتان نخواهید بود. شخص تا وقتی حرکات و رفتار و افکارش طبیعی و حقیقی باشد، خیلی بیش از کسی که با رفتار مصنوعی ، خود را به رخ دیگران می کشد دارای ارزش و احترام خواهد بود. انسان می تواند با کوشش و اراده ، خود را از گمنامی به شهرت و افتخار برساند و شخصیت برجسته ای دارا شود، ولی اشخاصی که فقط می خواهند از قهرمانان تقلید نمایند، هیچ وقت بیش از یک شخص مقلد نخواهند بود. خوشبختی ، عشق و موفقیت و پیشرفت ، همه زمانی نصیب شما می شوند که شما از قوا و استعدادهای طبیعی خود استفاده کنید، نه آن که استعدادهای خویش را با اخلاق و رفتار ناپسند، غرور و حرص ، عدم اعتماد یا اعتماد بیش از اندازه به دگران یا پیروی کورکورانه ، از بین ببرید.»[493]»

علی علیه السلام فرموده : عالی ترین مایه مجد و شرف آدمی ، حسن خلق است .

«و عنه علیه السلام : رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه .[495]»

امام صادق علیه السلام فرموده : حسن خلق مایه افزایش روزی است .

«عن علی علیه السلام : فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق .[497]

پیروی بی قید و شرط از تمایلات غریزی ، مستلزم سرکوب نمودن تمایلات انسانی و نابود کردن افتخارات بشری است . جوانان در برگزیدن سجایای اخلاقی و صفات انسانی همواره در کشاکش این دو قدرت متضاد قرار دارند.

مقاومت در مقابل غرایز

کسی که مایل است انسان واقعی باشد و به مدارج کمال روحانی نایل شود، باید تصمیم بگیرد که در کمال نیرومندی ، در برابر قدرت غرایز مقاومت کن تا بتواند خویشتن را از پستی و سقوط حتمی بر کنار نگاه دارد.

تضاد طبع و وظیفه

«عن امیرالمؤ منین علیه السلام قال : النفس محبولة علی سوءالادب والعبد ماءمور بملازمة حسن الادب والنفس تجری بطبعها فی میدان المخالفة والعبد یجهد بردها عن سوء المطالبة فمتی اطلق عنانها فهو شریک فی فسادها و من اعان نفسه فی هوی نفسه فقد اشرک نفسه فی قتل نفسه .[499]»

علی علیه السلام فرموده : ساختمان طبیعی و سرشت مردم از یکدیگر دور و با هم متفاوت است و از همه بهتر طبیعتی است که از شر و بدکاری برکنارتر باشد.

تحدید تمایلات

جوانان از هر گروه و دسته ای که باشند، اگر بخواهند به سجایای انسانی متخلق شوند و واجد شخصیت شایسته ای باشند، باید تمایلات نفسانی خود را محدود کنند و خویشتن را از قید بندگی و اطاعت بی قید و شرط هوای نفس خود آزاد نمایند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اقصر نفسک عما یضرها من قبل ان تفارقک واسع فی فکاکها کما تسعی فی طلب معیشتک فان نفسک رهین بعملک .[501]»

علی علیه السلام فرموده است : کسی که خیر را از شر نشناسد و نیک را از بد تمیز ندهد، او هم مانند حیوان است .

غلبه بر تمایلات غریزی و مبارزه با خواهش های نفسانی کاری بس دشوار و طاقت فرساست .

دشواری مبارزه

اولیای گرامی اسلام ، پیکار با نفس اماره ومبارزه با تمنیات نابه جای غرایـز را عالی ترین جهاد مقدس شناخته اند.

«قال علی علیه السلام : ان افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه [503].»

علی علیه السلام فرموده است : با تمایلات نفسانی خـود مخالفـت کـن . راسـت و درست بمان . با دانشمندان آمیزش کن و دانا باش .

بندگان شهوت افراد زبون و بی شخصیتی که بنده فرمانبردار شهوات خـویش هستند و همواره در معرض تجاوزکاری و گناه قرار دارند، هرگز نمی تواننـد بـه صفات عالیه انسانی متخلق شوند و شخصیت بارزی احراز نمایند، مگـر آن کـه خود را از قید اسارت غرایز آزاد کنند و بر تمایلات خویشتن حاکم گردند.

حس تفوق طلبی و برتری جویی از تمایلات فطـری جوانـان از پایـه هـای اساسی تعالی و ترقی است . نوجوانان ، به منظور ارضای این خواهش طبیعی ، راه قهرمانی را در پیش می گیرند و از ستاره های سینما و قهرمانان نامی تقلیـد می نمایند. اینان اثبات وجود و برتری قدرت خود را در نبرد با رقبای ورزشـی و پیروزی در صحنه های قهرمانی جست و جو مـی کننـد و از رقیـب نیرومنـد داخلی ، یعنی نفس سرکش و گناهکار خود غافـل انـد و دربـاره غلبـه بـر آن دشمن توانا فکر نمی کنند. ولی اسلام اولین و مهم ترین نشانه قـدرت و برتـری هر فرد را در پیکار با غرایز و پیروزی بر تمایلات نفسانی خود او می دانـد. بـه عبارت کوتاه تر، در نظر مردم ، قهرمان کسی است که با اعمال قهرمانی خود بـر دیگران پیروز گردد، و در نظر اسلام قهرمان کسی است که با اراده آهنـین ، بـر نفس خود غلبه کند و حاکم بر تمایلات غریزی خویش گردد.

«عن النبی ﷺ: ان الشدید لیس من غلب الناس ولکن الشدید من غلب علی نفسه .[505]»

قهرمان واقعی

و نیز فرموده است : نیرومند و قهرمان کسی نیست که در کُشتی ، رقیب خود را بر زمین زند، بلکه نیرومند کسی است که در موقع خشم ، مالک نفس خود باشد.

«قال علی علیه السلام : من قوی علی نفسه تناهی فی القوة .[507]»

رسول اکرم ﷺ گذر کرد بر جمعیتی که بین آنها مرد پرقدرت و نیرومندی بود که سنگ بزرگی را از زمین برمی داشت و مردم آن را سنگ زورمندان ، یعنی وزنه قهرمانان ، می نامیدند و همه از عمل آن ورزشکار قوی در شگفتی بودند. رسول اکرم ﷺ پرسید: این اجتماع برای چیست ؟ مردم عمل وزنه برداری آن قهرمان را به عرض رساندند.

فرمود: آیا به شما نگویم قوی تر از این مرد کیست ؟ قوی تر از او کسی است که به وی دشنام گویند و تحمل نماید و بر نفس سرکش و انتقامجوی غلبه کند و بر شیطان خویش و شیطان دشنام گو پیروز گردد.

حس خویشتن داری

در نظر اولیای گرامی اسلام ، غلبه بر خواهش های ناروای غرایز و اجتناب از ناپاکی و گناه ، نه تنها دلیل بر عزم ثابت و قدرت نفس آدمی است ، بلکه مایه عزت و سرافرازی است . جوانانی که خواهان محبوبیت و افتخارات واقعی هستند، باید شخصیت خود را براساس خویشتن داری و غلبه بر هوای نفس استوار نمایند و از این راه موجبات آبرومندی و خوشبختی همیشگی خود را فراهم آورند.

رهایی از ذلت گناه

«قال الصادق علیه السلام : من اراد عزا بلاعشیرة و غنی بلامال و هیبة بلاسلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عز طاعته .[509]»

علی علیه السلام فرموده است :کسی که شهوات خویش را محدود نماید، ارزش انسانی و شخصیت معنوی خود را محافظت کرده است .

نوجوانانی که می خواهند شخصیت خود را بر طبق تعالیم عالیه اسلام بسازند و به سجایای انسانی متخلق گردند، باید در اولین قدم بر نفس سرکش خود حاکم شوند. باید برنامه خودسازی را از غلبه بر تمایلات نفسانی خویشتن آغاز کنند و نیروی تفوق طلبی را در مهار کردن خواهش های غریزی خود اعمال نمایند.

احراز شخصیت معنوی

کسی که بر تمنیات نفسانی خود غالب می شود و حاکم بـر غرایـز خویشـتن می گردد، کسی که عنان نفس سرکش خود را به دست عقل می سـپارد و عمـلا خواهش های وی را محدود می کنـد، واجـد عـالی تـرین سـرمایه روحـانی و شخصیت معنوی است . او پیرامون گناه و ناپاکی نمی گـردد و مرتکـب جـرم و جنایت نمی شود. چنین انسانی ، اگر به عالی ترین مدارج علمی برسد یا بزرگ ترین مقام کشوری یا لشکری را احراز نماید، اگر در صف سرمایه داران جامعـه قرار گیرد یا به گروه قهرمانان کشور بپیوندد، و خلاصه به هر مقام رفیعـی نایـل شود، گناه نمی کند و از مسیر پاکی و فضیلت منحـرف نمـی گـردد. او همـواره مسلط بر نفس خویشتن است و در سازگاری با اجتمـاع پیـرو اصـول صـحیح اخلاقی و انسانی است .

پیروی از اصول اخلاقی

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : من قدم عقله علی هواه حسنت مساعیه .[511]»

علی علیه السلام فرموده است : هر کس عنان نفس خویشتن را رها کند و در اعمال تمنیات مضرش آزاد بگذارد، نفس متجاوز و سرکش ، او را به راه های تاریک و خطرناک می برد و موجبات تباهی و سقوطش را فراهم می سازد.

«و عنه علیه السلام : من اهمل نفسه فی لذاتها شقی و بعد.[513]»

علی علیه السلام فرموده است : آن کس که نفس خود را در شهوات ناروایش اطاعت نماید، عملا به تباهی و هلاکت خویش کمک کرده است .

مال و منصب ناکسی کارد به دست — طالب رسوایی خویش آمده است

بد گهر را علم و فن آموختن — دادن تیغ است دست راهزن

تیغ دادن در کف زنگی مست — به که آید علم ناکس را به دست

علم و مال و منصب و جاه و قران — فتنه ارد در کف بدگوهران

حجاب واقع بینی

تصور خطا بدبختانه ، غریزه حب ذات ، که در نهاد تمـام افـراد بشـر وجـود دارد، حجاب تاریکی است که اغلب ، آدمی را از واقع بینی و درک حقیقت بـاز می دارد. به همین جهت ، هوی پرستان ، تمایلات نـاروای خـویش را روا مـی پندارند و برای ارضای خواهش های نفسانی خود، به اعمال ناپسندی دست می زنند و سپس با چشم خودپسندی به کارهای نادرست خویش می نگرند و همـه را خوب و زیبا می بینند و به قبح و ناپاکی آنهـا متوجـه نمـی شـوند. خداونـد درباره این گروه فرموده است .

(أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا) .[515]

علی علیه‌السلام در ضمن وصایای خود به حضرت حسین علیه‌السلام فرموده خوشبخت و رستگار کسی است که علم و عملش ، دوستی و دشمنی اش ، گـرفتن و رهـا کردنش ، سخن گفتن و سکوتش ، رفتار و گفتارش تنها براساس رضـای الهـی استوار باشد و برخلاف امر پروردگار قدمی برندارد.

هوی پرستان پیرو تمنیات غریزی و مطیع بی قیـد و شـرط خـواهش هـای نفسانی خود هستند. هدف آنان تنهـا ارضـای شـهوات و جلـب لذایـذ اسـت و کمترین توجهی به اوامر الهی و سجایای اخلاقی ندارند. اینان ممکن است در راه رسیدن به مقاصد خود، مرتکب گناهان بـزرگ و اعمـال ضـد انسـانی شـوند و مفاسد عظیمی به بار بیاورند. چنان که در ادوار گذشـته ، بـه شـهادت تـاریخ ، هوی پرستان خودسر، به جرایم و جنایات غیر قابل جبرانی دسـت زدنـد و بـا گناهان سنگین خود دامن بشریت را لکه دار کردند.

اثر تربیت صحیح

ناگفته نماند که غلبه بر غرایز و شهوات نیرومند کاری بس دشـوار و مشـکل است ، ولی کسانی که در طفولیت و ایام بحرانی بلوغ ، با تربیت صحیح پرورش یافته اند و بر اثر مراقبت های پی گیر مربیـان لایـق ، تعـالیم الهـی در اعمـاق جانشان نفوذ کرده و از اول با ایمان و خداپرست بار آمده اند، در دوران جـوانی و بزرگسالی واجد آن چنان شخصیت نیرومندی هستند که می توانند بر تمایلات نفسانی خود حاکم باشـند و قادرنـد بـه آسـانی غرایـز سـرکش را رام کننـد و خواهش های ناروای خویش را سرکوب نمایند. برای نمونه ، بـه یـک مـورد از تاریخ اسلام اشاره می شود.

یزیدبن معاویه پسری داشت که در نظرش بسیار عزیز و محبوب بود. نـام او را معاویه گذارده بود و علاقه داشت که به خوبی تربیت شود و بـه شایسـتگی ، مدارج کمال را بپیماید.

معلم لایق موقعی که به سن تحصیلی رسید، معلم لایق و با فضیلتی را به نـام عمرالمقصوص برای تعلیم و تربیت او برگزید و فرزنـد خـود را بـه وی سـپرد. عمرالمقصوص از مردان با ایمان و از دوسـتداران واقعـی علـی علیه‌السلام بـود و در باطن از رفتار ظالمانه معاویة بن ابی سفیان و فرزندش ، یزید سخت تنفر داشت . این معلم شایسته ، در طول سنواتی که عهده دار تعلیم و تربیت معاویة بن یزید بود، همه مبانی اسلامی و ایمانی را به وی آموخت و تمام وجـودش را از اشـعه فروزان تعالیم قرآن شریف روشن کرد و او را یک فرد معتقد به اسلام و حقـوق اهل بیت علیهم‌السلام بار آورد.

آن پسر تربیت شده ، در بحبوحه جوانی و در حدود بیست سالگی بود که پدرش یزیدبن معاویه از دنیا رفت و مردم او را به جانشینی پدر برگزیدند و با وی به خلافت بیعت کردند.

دوران بروز تمایلات

حدود 20 سالگی ، یعنی سالهای بین 18 تا 23، دوران بروز تمایلات سوزان جوانی و پرشورترین ایام زندگی است . در این سنین ، شهوت جنسی به اوج اعلای خود می رسد، تفوق طلبی و شهرت دوستی ، علاقه به مال و مقام در نهاد آدمی به شدت بیدار می شود. در این سنین ، جوانان شیفته دست یافتن به لذایذ و شهوات خود هستند و در راه نیل به تمنیات درونی خویش ممکن است به کارهای ناروا و خلاف مصلحت دست بزنند.

شخصیت آزاد و مستقل جانشینی یزید و فرمانروایی بر یک کشور پهناور، برای معاویه جوان ، بهترین وسیله ارضای تمنیات غریزی اش بود. جانشینی یزید می توانست جوابگوی شهوت جنسی ، تفوق طلبی ، مال دوستی ، و خلاصه کلیه خواهش های سوزان وی باشد. معاویة بن یزید، اگر بنده هوای نفس خود می بود و از تربیت صحیح اسلامی بهره ای نمی داشت ، قادر بود از کرسی خلافت حداکثر استفاده را بنماید و همه شهوات جوانی خویش را، به هر صورتی که مایل باشد، اعمال کند، ولی معلم دانا و لایقش ، در پرتو ایمان به خدا و تعالیم قرآن شریف ، او را چنان با اراده و نیرومند، آزاده و مستقل بار آورده بود که مقام عظیم خلافت ، با تمام شکوه و جلالش نتوانست شخصیت وی را درهم بشکند و او را اسیر شهوات و تمایلات نفسانی اش نماید.

معاویة بن یزید چهل روز بر مسند خلافت نشست و در ظرف آن مدت کوتاه کارهای ننگین و شرم آور دوران حکومت پدر و جد خود را به خوبی بررسی کرد. او متوجه شد که یزید و معاویه برای چند سال حکومت ، چه جرایم عظیمی مرتکب شدند و چگونه با سیاه کاری های خود به مخالفت خداوند

بزرگ قیام کردند و صدمات غیر قابل جبرانی بر پیکـر اسـلام و مسـلمین وارد آوردند.

بر سر دو راهی معاویة بن یزید بر سر یک دو راهی بسـیار مهـم و حسـاس قرار گرفته بود. بایـد تصـمیم بگیـرد و یکـی از آن دو را اختیـار کنـد. یـا بـه زمامداری خود ادامه دهد و مانند پدر و جدش به جنایتکـاری و ناپـاکی آلـوده گردد و در ضمن ، تمام شهوات و تمایلات نفسانی خویش را ارضا کند، یا مطیع اوامر الهی و پیرو حق و فضیلت باشـد، صـریحا از ریاسـتی کـه مایـه ننـگ و گناهکاری است کناره گیری نمایـد و تمـایلات نـاروا و ضـد انسـانی خـود را سرکوب کند.

تصمیم به کناره گیری

سرانجام تصمیم گرفت و با نیروی ایمان و تربیت های عمیق مذهبی ، کـه در ایام کودکی و نوجوانی از استاد فراگرفته بود، بر هوای نفس خویش پیروز شـد، از خلافت کناره گیری کرد و در کمال صراحت و شجاعت ، به مقـام و ریاسـتی که آلوده به انواع گناهان بود پشت پا زد.

روزی که خواست کناره گیری خـود را از مقـام خلافـت بـه اطـلاع عمـوم برساند، با حضور رجال کشور و عموم طبقات مردم بر منبر رفت . پس از حمـد خداوند و درود بر رسول اکرم ﷺ آغاز سخن کرد و گفت : جد مـن معاویـة بن ابی سفیان ، در امر خلافت با کسی معارضه کرد که از تمـام مـردم بـرای آن مقام شایسته تر بود. سابقه اش در اسلام بیشتر و در شجاعت و علم از همه برتر بود. او پیش از دیگران ایمان آورد و از همه مردم به پیغمبر ﷺ نزدیـک تـر بود. او ابن عم رسول اکرم ﷺ و همسر حضـرت زهـرا علیها السلام و پـدر سـبطین است . جد من معاویه ، برای جنگ با او به پاخواست و شماها نیز بـه جـد مـن کمک کردید تا کار خلافت بر وفق مرادش منظم شد. روزی که اجلـش رسـید، تنها در قبر خود آرمید و اینک در گرو اعمال و ستمکاری های خویشتن است .

تجاوز به حریم الهی پس از او خلافت به پدرم یزید منتقل شد. او بـه علـت سوء رفتار و گناهکاری برای خلافت شایسته نبود، ولی خودسـرانه بـر مرکـب هوای نفس سوار شد. کارهای ناپسند خویش را نیکو می پندانشت . بـه حـریم الهی تجاوز کرد و به فرزندان رسول اکرم ﷺ بـزرگ تـرین سـتم هـا را روا داشت ، ولی مدت حکومتش کوتاه بود. خیلی زود زنـدگی اش سـپری شـد و اینک خود او در گرو گناهان خویشتن است و نتایج اعمـال زشـتش گریبـانگیر مردم .استعفا از مقام خلافت وقتی سخنان معاویة بن یزید، در میان بهت و تحیـر

مردم ، به این جا رسید، بغض گلوگیرش شد. مدتی بلند بلنـد گریـه کـرد. پـس گفت : مردم ، من گناهان شما را به دوش نمی گیرم و حلقه و زر شـماها را بـه گردن نمی افکنم . اینک خود دانید و حکومتی که انتخاب خواهید کرد. من بیعت خود را از شما برداشتم و از خلافت کناره گرفتم .

سخنان معاویه مجلس را طوفانی کرد و همه با تعجب آمیختـه بـه تـاءثر بـه یکدیگر نگاه می کردند. مروان بن حکم که پای منبـر نشسـته بـود بـه سـخنان معاویة بن یزید اعتراض کرد. او با شدت و تندی به مروان گفـت : «از مـن دور شو، آیا به دین من از در خدعه و نیرنگ وارد می شوی ؟ من شـیرینی خلافـت شما را نچشیدم تا تلخی های مسؤ ولیت و گناهش را ننوشم . اگر خلافت مایـه بهره مندی و منفعت است ، بدبختانه پدر من از آن جز گناه و ضرر طرفی نبست ، و اگر مایه تیره روزی و بدبختی است ، هر آن چه دامنگیـر پـدرم شـد کـافی است . من خود را آلوده نخواهم کرد.»

سپس با دیده اشکبار از منبر به زیر آمد.

بنی امیه که بر اثر این پیش آمد با خطر بزرگی مواجه شـده بودنـد و ممکـن بود خلافت از خاندان آنها خارج شود، سخت غضب آلود و خشـمگین گشـتند. سر وقت عمرالمقصوص معلم معاویة بن یزید رفتند. به وی گفتند تـو او را ایـن چنین تربیت کردی و از خلافت منصرفش نمودی . تو دوستی علی را در نظر او جلوه گر ساختی . تو او را وادار کردی کـه ایـن نطـق آتشـین را ایـراد کنـد و ستمکاری های بنی امیه را به زبان بیاورد. سپس او را گرفتند. و گودالی کندند و زنده دفنش نمودند.[517]

توقع تکریم

یکی از خواهش های طبیعی نوجوانان این است که مانند بزرگسالان به شخصیت شان احترام شود و به شایستگی مورد تجلیل و تکریم دیگران قرار گیرند. نوجوانان متوقع اند که پدران و مادران و همچنین عموم بستگان و سایر مردم ، آنان را به چشم یک فرد کامل نگاه کنند و در معاشرت و محاوره ، در احوال پرسی و پذیرایی ، و خلاصه در تمام شئون عادی و اجتماعی با آنان مانند بزرگسالان برخورد نمایند.

اگر با نوجوانی رفتار کودکانه شود، اگر مانند یک طفل نابالغ مورد نوازش و محبت بچگانه قرار گیرد، سخت ناراحت و آزرده خاطر می شود، زیرا احساس می کند که دیگران هنوز او را به چشم کودکی می نگرند و حاضر نیستند با وی معامله یک انسان بالغ و کامل بنمایند.

رهایی از قید کودکی

نوجوان شادمان است از این که دوران کودکی را پشت سر گذارده و از زندان طفولیت آزاده شده است . مسرور است که از صف بچه ها خارج شده و به گروه جوانان و بزرگسالان پیوسته است . او هرگز نمی خواهد دوباره به دوره کودکی برگردد و دیگران با او برخورد کودکانه نمایند. او به هیچ قیمت حاضر نیست بزرگی خود را از دست بدهد و به شخصیت و عزت نفسش آسیبی برسد.

آمیزش با مردم .کودک به سبب ناتوانی جسم و نارسایی فکر، ناچار است تابع پدر و مادر باشد، در محیط محدود خانواده به سر برد و اوامر آنان را بدون چون و چرا اطاعت نماید. ولی نوجوانان بالغ که از ضعف دوران کودکی آزاد شده و خود را نیرومند و توانا می بیند، تنها به این قانع نیست که دیگران او را یک انسان بزرگ بدانند بلکه می خواهد در تمام رفتار و گفتار، مانند بزرگسالان باشد. از محیط خانواده قدم فراتر بگذارد، مثل افراد بزرگ وارد اجتماع شود، و آزادانه با مردم بیامیزد. او دیگر حاضر نیست مانند اطفال نابالغ ، مطیع بی قید و شرط پدر و مادر باشد یا زیر بار فرمانروایی این و آن برود.

«خانواده برای کودک محیط عادی و طبیعی است که در آن جا می تواند به طور کامل شکفتگی حاصل نماید. اما از زمان تکلیف به بعد دیگر این محیط برای فعالیت جوانان مخصوصا پسران ، کافی نیست دیگر اشتغالات خانوادگی ایشان را کسل می نماید، زیرا میل دارند با دوستان یکدل و منتخب به گردش بپردازند. دیگر جوانان مطیع و آرامی نیستند و حکومت برایشان مشکل و گاهی غیر ممکن است .»[519]

خواهش آزادی

تمنای تکریم و احترام و خواهش و آزادی و استقلال ، که با فرا رسیدن بلوغ در نهاد نوجوانان بیدار می شود، یکی از پدیده های طبیعی است که بـه قضـای الهی با سرشت فرزندان بشر آمیخته شده و در همه جا برای همیشه وجود داشته و خواهد داشت .

این تمایل ، به محیط زندگی جوانان توسعه می بخشد و در چشم انداز آنـان مناظر تازه ای را به وجود می آورد این تمایل نوجوانان را عرصه پهناور اجتماع می کشد و آنان را برای عضویت جامعه آماده می سازد. اگر این تمایل طبیعی با اندازه گیری صحیح ارضا شود و بدون افراط و تفریط در مسیر خود به حرکـت در آید، نوجوانان می توانند به آسانی خود را با جامعه تطبیق دهند و به شـرایط سازگاری با اجتماع مجهز گردند.

ترک لجاج و خودسری اگر پدران و مادران از وضع روانی نوجوانان خویش آگاه باشند و با اندازه گیری ، صحیح ، به آنان آزادی و استقلال بدهنـد، اگـر در حدود مصلحت با ارضای تمـایلات فکـری فرزنـدان خـویش موافقـت کننـد و ناسنجیده آنان را در مضـیقه نگذارنـد و بـی جهـت خشـمگین و ناراحتشـان و نسازند، همچنین اگر نوجوانان حدود خود را بشناسـند، لجـاج و خودسـری را ترک گویند، اگر در ارضای تمایل آزادی و استقلال طلبی خویش تندروی نکند و از حریم مصلحت تجاوز ننماید، روابط نوجوانان با پدران و مادران همواره بـر اساس صحیح دوستی و احترام ، استوار خواهد ماند.

وظیفه والدین و جوانان

«پدران و مادران باید با کمال میل وظایف پدری و مادری را یـاد بگیرنـد و ضمنا فرزند نیز باید با کمال میل راهنمایی ها و اندرزهای مفید پـدر و مـادر را که در نتیجه تجربه به دست آمده است بپذیرد.

اگر پدران و مادران و فرزندان آن ها با طرز فکـر و احساسـات و تمـایلات یکدیگر آشنا شوند، بین آن ها اعتماد حقیقی پیدا می شود. در این صورت ، پدر یا مادر، بدون جهت از فرزندان ایراد نخواهند گرفـت و از موجـودی کـه هنـوز رشدش کامل نشده و تحت سرپرستی آن هاست ، توقع بیش از اندازه نخواهنـد داشت . فرزند نیز آماده پذیرفتن بعضـی محـدویت هـای لازم بـوده و انـدرز و راهنمایی پدر و مادر خود را به کار خواهد بست .»[521]

«در دوران بلوغ ، مرکز عاطفه محبت تغییر مکان مـی دهـد و محبـت هـای خانوادگی ، فقط جزئی و عنصری از احساسات جـوان را تشـکیل مـی دهنـد. گاهی روابط پدر و فرزندان دچار بحران هـای نفـرت آوری مـی شـود و ایـن مخصوصا در مورد طبایع سرکش ، که با پدر و مادر مستبد یا بالعکس با پـدر و مادر ضعیفی مواجه باشند، رخ می دهد.

گاهی یک نوع احساسات دشمنی ایجاد می شـود کـه ممکـن اسـت اصـولا روابط خانوادگی را محو معدوم می سازد. ابتدا عدم اطاعت شروع می شـود، آن گاه گریز از خانه پدری و سخنان تند و خشن اعمال می گردد تا وقتی منجر بـه متارکه کامل می شود.»[523]

رسول اکرم ﷺ فرموده است : فرزندان آدمی در هفت سال اول زنـدگی ، آقا و سید پدر و مادر است . در هفت سال دوم بنده فرمانبردار و مطیـع پـدر و مادر است . و در هفت سال سوم وزیر خانواده و مشاور پدر و مادر است .

دوران قبل از بلوغ

طفل در هفت سال اول زندگی ، به علت ناتوانی جسم و نارسایی فکر، مورد کمال عطوفت و ترحم است . او بر پدر و مادر خود آقایی می کند. پدر و مـادر از روی راءفت و رحمت به خواسته های او جامه عمل می پوشند. از گفته های وی اطاعت می نمایند و مراقبت دارند که حتی المقدور آزرده خاطر نشـود. بـه این جهت ، رسول اکرم ﷺ فرموده است طفل در هفـت سـال اول سـیادت و آقایی دارد.

در هفت سال دوم زندگی ، که طفل به مقدار قابل ملاحظه ای نیرومنـد شـده است ، مانند گذشته مورد ترحم و عطوفت نیست . نظر به این کـه تـا انـدازه ای خوب و بد را درک می کند، پدر و مادر او را در رفتار و گفتـارش مـؤ اخـذ و مسئول می شناسند، اما چون عقلش به درستی شکفته نشده و خیر و شر خود را به خوبی نمی فهمد، پدر و مادر وظایف او را به صورت حکم قطعی و امـر غیـر قابل تخلف به وی می گویند و اجازه نمی دهند در صلاح و فساد زندگی اظهـار عقیده و اعمال نظر نماید. او ناگریز است و دستورالعمل ها را بدون چون و چـرا به کار بندد و فرمانبردار بی قید و شرط والدین خود باشـد. بـه همـین جهـت ، رسول اکرم ﷺ فرموده است کودک در هفت سـال دوم زنـدگی بنـده پـدر و مادر است .

دوران بلوغ و جوانی

هفت سال سوم زندگی ، از پانزده سالگی آغاز می شود، دوران بلوغ و جوانی است . در این دوران ، تحولات سریعی در جسم و جان نوجوان پدیدار می گردد و در مدت کوتاهی اندام و افکارش به کلی تغییر می کند. رسول اکرم ﷺ ارزش معنوی و شخصتی جدید نوجوان را در این دوره با کلمه وزیر بیان نموده است .

قبول مسؤ ولیت وزیر در لغت به معانی متعددی آمده است . وزیر آن کسی است که بار سنگینی بر دوش گرفته و مسئولیت مهمی را عهده دار شده است . به همین جهت ، کسی را که در مملکت مسئول یکی از مقامات مهم است ، وزیر می خوانند. طفل ، قبل از بلوغ ، طفیلی پدر و مادر است و در محیط خانواده مسئولیتی ندارد، ولی وقتی بالغ می شود، زیر بار مسئولیت می رود و مورد مؤ اخذه قرار می گیرد.

وزارت به معنی یاری و معاونت آمده است . وزارت به معنی کمک فکری و همکاری در تدبیر و مصلحت اندیشی آمده است . نوجوان باید در محیط خانواده معاون پدر و مادر باشد. باید با مشاوره و تبادل فکر، والدین خود را یاری کند و در تدبیر زندگی و مصلحت اندیشی ، همکار و معاضد آنان باشد.

وزیر در کشور خانواده

گویی رسول اکرم ﷺ ، با این عبارت کوتاه ، به پیروان خود می فهماند که خانواده به منزله یک کشور کوچک است و پدر و مادر، هیئت حاکمه آن کشور هستند. کودکان تا وقتی که صغیرند و به رشد عقلی نرسیده اند، نمی توانند در تصمیم های اساسی خانواده اظهارنظر کنند. تنها وظیفه آنان فرمانبرداری از اوامر پدر و مادر و به کار بستن دستورهای عاقلانه آنان است . ولی موقعی که بالغ می شوند، باید یک قسمت از مسئولیت اداره این کشور را به عهده بگیرند. باید مانند یک وزیر در شورای عالی خانواده شرکت نمایند و به نوبه خود اظهارنظر کنند و افکارشان مورد توجه هیئت حاکمه ، یعنی والدین ، قرار گیرد.

مشورت و همفکری در این حدیث ، رسول اکرم ﷺ کلمه وزیر را در مورد نوجوانان به کار برده و بزرگ ترین احترام را به شخصیت آنان نموده است . اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم ﷺ عمل کنند و نوجوان را در شورای خانواده به همکاری و فکری و مشورت دعوت نمایند، ارزش معنوی او را مورد توجه قرار داده اند و بدین وسیله خواهش تکریم و احترامش را به نحو شایسته ای ارضا کرده اند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام : دع ابنک یلعب سبع سنین و یودب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین .» (525)

علی علیه السلام فرموده است : آن کس که واجد بزرگواری و کرامت نفس باشد، تمایلات شهوانی اش در نظر او خوار می آید.

«و عنه علیه السلام : من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة .» (527)

امام هادی علیه السلام فرموده است : کسی که خود را خفیف و خوار می داند و در باطن احساس پستی و حقارت می کند، از شر او ایمنی نداشته باش .

در روان شناسی جدید نیز موضوع تکریم نوجوانان و احتـرام بـه شخصـیت آنان مورد کمال توجه قرار گرفته است . پدران و مادرانی که به این حق طبیعـی اعتنا نمی کنند و فرزندان جوان خود را به چشم کودکی می نگرند، از نظر علمی استحقاق نکوهش و توبیخ دارند. به عقیده دانشـمندان غـرب ، پـاره ای از بـی نظمی ها و خودسری ها و احیانا طغیان نوجوانان ناشی از بی اعتنایی بـه مقـام اجتماعی آنان است .

بی اعتنایی «در نظر عده ای از پدران و مادران ، اطفـال آن هـا هـیچ وقـت بزرگ نمی شوند وبه آنان می گویند تو همیشه همان کوچولوی عزیز منی . مـی دانیم که این طرز برخورد، خیلی بر جوانان گران می آید. پس نبایـد از عصـیان آن ها تعجب کرد و با آن برچسب بیماری زد.

نوسان جوانان

جوان امروز می اندیشد که مقامی را که سزاوار اوست از او باز گرفته اند و احساس می کند در جامعه ما جایی ندارد. لووین ، روان شناس معروف آمریکایی ، موقعیت جوانان امروزی را با اقلیت های های نژادی مقایسه می کند و می گوید: همان طور که اقلیت ها بین دو قطب اکثریت و گروه محدود هم سلکان خود نوسان می کنند، جوانان نیز بین عالم کودکی و عالم بالغ ها در نوسان اند و در واقع به هیچ یک از این دو عالم نمی پیوندند، لووین می گوید: شرایط زندگی نوبالغان در برابر بزرگسالان ، از هر حیث به تازه به دوران رسیده ها و نوکیسه ها مانند است ، که هنوز یقین ندارند در صف جدیدی که بدان پیوسته اند، پذیرفته شده اند یا نه ؟ ما اغلب از جوانان می خواهیم معقول باشند و کار کنند و خلاصه رفتاری چون ما داشته باشند، ولی در همال حال حق خود مختاری کامل را از آنان سلب می کنیم و یک نقش فرعی و بی اهمیت و در واقع حاشیه مانند به آن ها عطا می نماییم .

اینان بین دو طبقه مختلف ، پا در هوا مانده اند که گاهی به سوی این و زمانی به سوی آن نوسان می کنند. هیچ روزنامه ای مقالات خود را دربست به کار آنان اختصاص نمی دهد، جز آن که اخباری در ذم آنان منتشر ساخته باشد. بنابراین ، جوان ها گاهی مجله کودکان برادران کوچک خود را می خوانند و زمانی روزنامه فرانس سوار پدرانشان را مطالعه می کنند.»[529]

نوجوانان ، نه مانند خردسالان مطیع و فرمانبردارند و نه مانند بزرگسالان ، پخته و کار آزموده اند. اگر پدران و مادران آنان را به کلی آزاد بگذارند و کوچکترین نظارتی در اعمالشان ننمایند، به علت خامی و بی اطلاعی ممکن است از راه صحیح زندگی منحرف شوند و در گرداب تباهی و فساد سقوط

نمایند. اگر بخواهند در کارشان مداخله کنند، در رفتار و گفتارشان ، در آمیـزش های خصوصی و رفت و آمدشان اظهارنظر نمایند، به شخصیت و استقلالشان بر می خورد. رنجیده خاطر می شوند و روح حساس و زود رنجشان ناراحت مـی گردد. در چنین مواقعی است که روابط نوجوانان با پـدران و مـادران تیـره مـی شود. اوضاع داخلی و خانواده مختل می گردد و ممکن است فرزندان خشمگین و برافروخته ، برای اثبات قدرت و شخصیت خود به کارهای ناروا و احیانا غیـر قابل جبرانی دست بزنند.

این تضاد روانی مشکل بزرگی است کـه همـواره پـدران و مـادران ، در راه تربیت فرزندان جوان خود با آن مواجه هستند. تنها برنامه های صحیح علمـی و روش های عاقلانه پدران و مادران می تواند این مشکل را حل کند.

«احساسات جوانان نورس نسبت بـه اشـخاص خـارجی ، یـک سرچشـمه مشکلات برای خانواده است . این جا قلمرو اسرار ایشان است . وای بـر کسـی که با بی احتیاطی در این سرزمین پای نهد.

پدر و مادر، در این مقام ، از معاشرت های خطرناک نوجوانان خود بیم دارند و حق هم با آن هاست ، اما باید مواظبت و دقت دربـاره ایشـان بـا یـک نـوع استادی و کاردانی خاصی تواءم باشد که تنها علاقه و حسـن نیـت نمـی توانـد جانشین آن شود.»[531]

توجه به عزت نفس

«باید با جوانان مهربان بود و مدارا کرد. باید به درد دلشان رسید و باید از کارهای خوبی که انجام می دهند، قدر شناخت ، و بر روی هم ، بایستی مواظب بود که عزت آن ها جریحه دار نشود و به شخصیتشان لطمه ای وارد نیاید.

تشویق یا انتقاد بی جا اگر رفتار ما در قبال این جوانان ، از نظر روان شناسی درست و بی ایراد باشد، در این سنین هم آن ها مانند دروان کودکی ، برای یاری خواستن ، برای اندرز گرفتن و برای تشویق شدن ، به سوی ما خواهند شتافت . به عکس اگر ما با تشویق ها یا انتقادهای فراوان خویش ، آن ها را به ستوه آوریم ، از ما دوری می جویند و فاصله می گیرند.

این جوانان ، هجده سال از عمرشان را در کنار ما به سر آورده اند و این زمان دراز کافی بوده است برای این که ما آن ها را به وظایفشان آشنا سازیم و از این پس دیگر نقش ما باید این باشد که خودمان را در قبال آن ها یک رفیق جوانمرد و مهربان نشان دهیم .»[533]

عزت نفس و اثبات شخصیت در نظر نوجوان ، از هر چیز محبوب تر است . پدران و مادران و مربیانی که به سعادت نوجوانان علاقه دارند و می خواهند آنان را به شایستگی تربیت کنند و از انحراف و سقوطشان مصون دارند، باید همواره متوجه حالت روانی آن ها باشند. باید با نوجوانان طوری رفتار کنند که به شخصیتشان آسیبی نرسد و موجبات هتک حرمت و تحقیرشان فراهم نیاید.

راهنمای دوستانه

اگر والدین مطالب تربیتی یا راهنمایی های خود را دوستانه و به زبان انـدرز بگویند یا به صورت مشورت و تبادل فکر با آنان در میان بگذارند، به خوبی می توانند در اعماق روح نوجوانان نفوذ کنند و به تربیت صحیح آنان موفق گردنـد. مکتب آسمانی اسلام ، در برنامه های تربیتی نسل جوان ، بـه ایـن نکتـه دقیـق روانی توجه کامل دارد و در ضمن بعضی از آیات و روایات ، بـه پیـروان خـود آمیخته است که راهنمایی جوانان و اجرای روش های آموزشی و پرورشی آنان باید بر اساس تکریم و احترام به شخصیت آن ها استوار باشد.

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ)

زمانی که لقمان حکیم به فرزند خود با زبـان موعظـه انـدرز فرمـود فرزنـد عزیز...

لقمان از مردان الهی و از پیشوایان ایمان و حکمت بـوده و در قـرآن شـریف سوره ای به نام او آمده است . لقمان برای راهنمایی و تربیت فرزند جوان خـود، مطالبی عمیق و حکیمانه بیان فرموده که قسمتی از آن هـا در کتـاب الهـی نقـل شده است .

اندرز و نصیحت نکته جالب آن که خداونـد، در ضـمن عنایـت بـه مقـالات اساسی لقمان ، کیفیت سخن گفتن او را نیز مورد توجه مخصوص قرار داده و بـا جمله و هو یعظه به آن اشاره فرموده است .

لحن سخن لقمان

اگر این جمله در وسط کلام نیامده بود و آیه به این صورت نازل مـی شـد و واذقال لقمان لا بنه یا بنی ، عبارت تمام بود و فهمیده می شد که لقمان حکـیم و دانا، فرزند جوان خود را مخاطب ساخته و چنین سخنانی بـا وی گفتـه اسـت ، ولی کیفیت سخن گفتن لقمان معلوم نبود. خداوند با ذکر جمله و هو یعظـه ایـن مطلب را روشن کرد و صریحا خاطرنشان فرمود که لحن سخن لقمان ، آمرانـه و تحکم آمیز، یا تلخ و کدورت انگیز، موهن و تحقیرکننده ، یا ذلت بار و آمیختـه به تملق نبود، بلکه لقمان با زبان گرم اندرز و نصـیحت سـخن گفتـه و مقـالات تربیتی خویش را با حفظ شخصیت و عزت نفس فرزند جوانش را ادا کرده است . گویی خداوند به پدران توصیه می کند که روش راهنمـایی و تربیـت فرزنـدان جوان خود را از لقمان حکیم بیاموزید و با زبان نصیحت و اندرز سخن بگوییـد تا گفتار شما در روان آنان اثر مفید بگذارد و موجبات خوشبختی و سعادتشـان را فراهم آورد.

اولیای گرامی اسلام نیز در انجام وظیفه پدری و تربیت فرزندان جـوان خـود همواره از روش دوستانه اندرز و نصیحت استفاده کرده اند. علی علیه‌السلام در ضـمن نامه ای که به فرزند خود، حضرت مجتبـی علیه‌السلام نوشـته ایـن نکتـه را صـریحا خاطرنشان فرموده است :

«فانی لم الک نصیحة و انک لن تبلغ فی النظر لنفسـک و ان اجتهـدت مبلـغ نظری لک .[535]

قدرت تجزیه و تحلیل

نوجوان که دروان طفولیت را پشت سر گذارده و به مقدار قابـل ملاحظـه ای عقلش شکفته شده است ، می تواند علل دستورها را بفهمد و مسائل را تجزیه و تحلیل نماید. پدر و مادر باید از نیروی درک نوجـوان اسـتفاده کننـد و مطالـب تربیتی خود را با منطق استدلال به وی تذکر دهند.

«پس از دوران کودکی ، صورت امر از قطعیت خود خارج می شود و بیشـتر با دلیل و عقل سلیم سروکار دارد. از این به بعد، پدر باید بگویـد: اگـر مـن بـه جای تو بودم ، فلان کار را می کردم . و دلیل بیاورد.»[537]

نصایح مستدل حضرت علی بن الحسـین علیه‌السلام ، بعضـی از فرزنـدان خـود را مخاطب ساخت و فرمود: عزیز متوجه پنج گروه باش که با آنان مجالست نکنی ، هم کلام نشوی ، و در مسافرت با آن ها رفاقت ننمایی .

عرض کرد: پدر جان آنان کیانند؟

رفاقت های مضر حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود: از مجالست دروغ سـاز پرهیـز کن . چه او مانند سرابی است که مطالب را بر خلاف واقع نشان می دهد. دور را در نظرت نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد. از رفاقت با گناهکار و لاابالی اجتناب کن . زیرا او تو را به بهای یک لقمه یا کمتر از آن می فروشد. از رفاقت بخیل پرهیز نما که او در ضروری ترین مواقع احتیاج ، تو را یاری نخواهد کـرد. از رفاقت با احمق اجتناب کن که او نفعت را اراده می کنـد و از نـادانی بـه تـو ضرر می زند. از مصاحبت کسی که قطع رحم کرده است بپرهیـز، کـه در کتـاب آسمانی مورد لعن نفرین قرار گرفته است .

«عن ابی جعفر علیه السلام قال : کان فیما وعظ به لقمان ابنه ان قال یا بنی من یشارک الفاجر یتعلم من طرقه ، من یحب المراء یشتم ، و من یدخل مدخل السوء یتهم ، و من یقارن قرین السوء لایسلم ، و من لایملک لسانه یندم .[539]

علی علیه السلام فرموده است : لغزش انسان عاقل را با کنایه تذکر دادن برای او مؤ ثرتر و دردناک تر از سرزنش و توبیخ صریح است .

اگر تخلف و لغزش نوجوانان ، با کنایه و در کمال ادب تذکر داده می شود، دور نیست که به خوبی مؤ ثر افتد و لااقل برای حفظ شخصیت خودشان آن را ترک گویند و خویشتن را اصلاح نمایند. برعکس ، در صورتی که تذکرات پدر و مادر، آمیخته به ملامت و تحقیر نوجوانان باشد، نه تنها اثر مفید در آنان نمی گذارد، بلکه ممکن است در پاره ای از موارد عکس العمل نشان بدهند و برای اثبات شخصیّت خودشان ، در مقابل گفته پدر و مادر مقاومت کنند و در ادامه روش ناپسند پافشاری نمایند.

اثر تکرار ملامت

بدبختانه بعضی از پدران و مادران ، بر اثر بی اطلاعی از فن تربیت ، سخنان ملامت آمیز خود را تکرار می کنند و به قصد اصلاح نوجوانان ، پیوسته آنان را مورد توبیخ و اهانت خویش قرار می دهند، غافل از آن که تکرار ملامت اثر معکوس دارد و نوجوانان را در اعمال ناپسند خود جری تر می کند و آنان را به لجاجت وامی دارد.

«قال علی علیه السلام : الافراط فی الملامة تشب نیران اللجاج .[541]»

و نیز فرموده است : از توبیخ مکرر پرهیز کن . چه آن که تکرار سرزنش ، گناهکار را در اعمال ناپسندش جری و جسور می کند. به علاوه ، ملامت را پست و بی اثر می سازد.

«اولیای اطفال باید از هرگونه مؤ اخذه و سرزنش شدید نسبت به کودک مقصر بپرهیزند و اگر کاری را به خوبی از عهده برنیاید، به او نخندند، بلکه کمک کنند تا بار دیگر آن عمل را بهتر انجام بدهد.

بی تردید، اگر اطرافیان شخص بالغ ، که گواه خطای او هستند، دوست و مساعد باشند و از شماتت خودداری نمایند و خطا را به او ببخشند، از رنج شرمساری او بسی خواهد کاست . در صورتی که اگر در شماتت و ملامت اصرار بورزند، ممکن است شخص خطاکار در عمل خود مصر سرسخت بشود و به جای پشیمانی ، به دفاع از خطای خود بپردازد.[543]»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : رحمت الهی بر پدر و مادری باد که فرزند خویش را در انجام نیکی و خیر یاری نمایند.

بی احترامی به جوان

بی احترامی به شخصیت نوجوانان ، یکی از عوامل بداخلاقی و انحراف آنـان است . پدرانی و مادرانی که از غرور و خودپسندی ، فرزندان جـوان خـویش را مورد اهانت و تحقیر قرار می دهند و موجبات خشم و طغیان آنان را فراهم مـی آورند و به راه گناه و نادرستی سوقشان می دهند، نزد خداونـد شـریک جـرایم فرزندان خود هستند.

نوجوانان به اعتبار تفاوت حالات روانی و اختلاف تربیت های دوران کودکی ، در مقابل اهانت و تحقیر پدران و مادران ، عکس العمل های مختلفی از خـود نشان می دهند. بعضی تنها متاءثر و رنجیده خاطر می شوند. بعضـی بـا کلمـات ناپسند مراتب ناراحتی خود را ابراز می کنند. بعضی از پدر و مادر قهر می کننـد و خانه و خانواده را ترک می گویند. بعضی وضع داخلی منزل را مختل می کنند و احیانا به خرابکاری و بی نظمی دست می زنند.

فکر انتقام خطر بزرگ موقعی پیش می آید که والدین از روی کمال نـادانی و خودسری و برخلاف موازین مذهبی و اخلاقی ، زبان به فحش و ناسزا بگشایند و در برابر دیگران فرزند جوان خود را مورد بزرگ ترین اهانت و تحقیـر قـرار دهند و شخصیت او را به کلی منهدم سازند. در این موقع است کـه نوجـوان بـه سختی خشمگین و غضب آلود می شود و برای جبران شکست خـود، بـه فکـر انتقام می افتد و ممکن است به کار خطرناکی دست بزند که قابل جبران نباشد.

والدین بدرفتار

این قبیل پدران و مادران ، که با رفتار خشن و غیر مشروع خود، جوانـان را به عصیان و طغیان وامی دارند و عملا آنان را به راه گناه و جنایـت سـوق مـی دهند شدیدا مورد بدبینی و سوءنظر پیشوای عالی قدر اسلام اند.

«فی وصیة النبی ﷺ لعلی علیه السلام یا علی : لعن الله والدین حملا ولدهما علـی عقوقهما.[545]

پدران مطرود

متوکل پدر خودسر و مغروری بود که با دشنام و ناسزا، پسر جـوان خـود را در حضور مردم تحقیر کرد و به شخصیت وی اهانت نمود. متوکل پـدر نـادان و متجاوزی بود که با رفتار ناپسند خـویش ، موجبـات طغیـان و عصـیان فرزنـد جوان خود را فراهم آورد و او را به کشتن پدر وادار نمود. ایـن قبیـل پـدران و مادران وظیفه ناشناس اند که در مکتب آسمانی اسلام مطرود شناخته شده اند و رسول اکرم ﷺ درباره آنان فرموده است .

«یا علی لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما.»

نفرین بر آن پدر و مادری باد که با اعمال ناروای خود فرزندان خویش را به عصیان و تجاوز وادار می کنند.

نتیجه بحث آن که نوجوانان ، دوران کودکی را پشت سر گذارده و بـه گـروه بزرگسالان پیوسته اند. پدران و مادران باید این حقیقت را بپذیرند. به شخصـیت نوجوانان احترام کنند و ارزش اجتماعی آنان را همواره مورد توجه قـرار دهنـد. باید در تعلیم وظایف اخلاقی و اجرای برنامه های تربیت ، عواطف و احساسات جوانان را در نظر بگیرند و مطالب خود را بـه صـورت نصـیحت یـا در لبـاس

مشورت تذکر دهند و از گفتار آمرانه و تحکیم آمیز، که باعث درهم شکستن شخصیت آنهاست ، اجتناب نمایند.

وظیفه جوانان

در پایان بحث لازم است توجه نوجوانان به دو نکته اساسی معطوف گردد و به موازات بیان وظیفه پدران و مادران ، در احترام به شخصیت فرزندان جوان ، وظیفه فرزندان نیز در مقابل پدران و مادران خاطرنشان شود.

اول . جوانانی که به آیین اسلام معتقدند و از نبی اکرم ﷺ پیروی می کنند، باید همواره به این نکته متوجه باشند که پدران و مادران ، حق بزرگی به فرزندان خود دارند. قرآن شریف و روایات اسلامی حق والدین را از تمام حقوق اخلاقی و اجتماعی مسلمین مهم تر شناخته است .

خودداری از انتقام

در مواردی که پدران و مادران ، به علت بی سوادی یا براثر خودسری یا سهل انگاری ، شخصیت فرزندان جوان خود را محترم نشمرند یا احیانا نسبت به آنان ستم کنند، فرزندان مکلف اند در مقابل رفتار والدین خود صابر و بردبار باشند. باید از تلافی و انتقام خودداری کنند و عکس العمل نامطلوبی از خویشتن نشان ندهند.

جوانان ، به هر صورت و در هر شرایطی ، وظیفه دارند نسبت به پدر و مادر مؤ دب و حق شناس باشند. باید روزگار ضعف و ناتوانی خویش را به خاطر بیاورند و از زحمات طاقت فرسای آنان حق شناسی نمایند.

چه خوش گفت زالی به فرزند چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن خویش

گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در این روز بـر مـن جفـا که تـو شـیرمردی و مـن پیـرزن

نگاه بغض آمیز

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من نظر الی ابویه نظر ماقت و هما ظالمان لـه لـم یقبل الله له صلوة [547]. »

دوم . گرچه پدران و مادران طبق تعالیم دینی و علمی موظف اند به شخصیت نوجوانان احترام کنند و آنان را مانند یک دوست صمیمی طـرف شـور و تبـادل فکر قرار دهند، ولی این احترام و تکریم نباید جوانان را مغرور نمایـد و تصـور کنند اکنون که بالغ شده اند، به تنهایی خیر و شر خود را می فهمند و نیـازی بـه راهنمایی والدین خود ندارند.

خامی فکر جوان

حقیقت این است که بشر در تمام سنین زندگی ، نیازمند به راهنمایی و نصیحت است . پدران و مادران سالخورده که عقلشان به رشد نهایی خود رسیده و در دوران زندگی تجربیاتی اندوخته اند، همواره در معرض گمراهی و انحراف اند و به اندرز دیگران احتیاج دارند، چه رسد به نوجوانانی که گرفتار خامی و نارسایی فکرند و عقلشان به رشد نهایی خود نرسیده است .

محمد بن مسلم زهری ، از مردان فهمیده و تحصیل کرده ای بود که تمایل مال و مقام ، از مسیر پاکی و فضیلت منحرفش ساخت و در کبر سن ، دچار تیره روزی و بدبختی شد. حضرت علی بن الحسین علیه السلام به منظور راهنمایی و نصیحت ، نامه ای به وی نوشته و در ضمن یک جمله کوتاه ، نارسایی جوانان و خطرات بیشتری را که بر سر راه آنان وجود دارد، خاطرنشان فرموده است .

خطر دنیاپرستی «فاذا کانت الدنیا تبلغ من مثلک هذاالمبلغ مع کبر سنک و رسوخ علمک و حضور اجلک فکیف یسلم الحدث فی سنه الجاهل فی علمه الماءفون فی رایه المدخول فی عقله ؟[549]»

علی علیه السلام فرموده است : کسی که اندرز و نصیحت را بپذیرد، از رسوایی مصن خواهد ماند.

اطاعت از خیرخواهان

جوانانی که بر اثر لجاجت و خودسری از مسیر پاکی و فضیلت منحرف شـده اند باید هر چه زودتر از فرصت استفاده کنند و با اطاعت از نصایح خیرخواهـان و تذکرات پرمهر پدران و مادران ، خویشتن را اصلاح نمایند، و مطمئن باشند که اگر به روش های ناپسند خویش ادامه دهند و در کارهای ناروای خود همچنان پافشاری نمایند، با کیفرهای شدید اجتماعی رو به رو خواهند شد و سـرانجام ، جبر زندگی آنان را اصلاح خواهد کرد، اگر دیر نشده باشد.

«قال علی علیه السلام : من لم یصلحه حسن المداراة یصلحه حسن المکافاة .»[551]

و نیز فرموده است : آن کس که روش های کریمانه و اندرزهای خیر خواهانه اصلاحش ننماید، هتک حرمت و توهین های اجتماعی اصلاحش خواهد کرد.

جوان و احراز شخصیت

قال الله العظیم فی کتابه : ...(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا) .[553]

ابراز لیاقت جوانان ، شیفته اظهار وجود و دلباخته ابراز لیاقت و شایستگی هستند. برای جوانان ، اثبات شخصیت اجتماعی ، یکی از مطبوعترین لذایذ روحانی است و برای نیل به آن ، از هیچ مجاهده و کوششی شانه خالی نمی کنند.

جوانی که برای اولین بار در یکی از مؤ سسات ملی یا ادارات دولتی شغلی به دست می آورد و مسئولیتی را به عهده می گیرد، بسیار خوشحال و مسرور است ، زیرا احساس می کند که جامعه او را به عضویت خود پذیرفته و شخصیتش مورد توجه قرار گرفته است . اولین پولی که از راه فعالیت شخصی خود به دست می آورد، هرقدر هم ناچیز و کم باشد، در نظرش بسیار عزیز و گران بهاست و آن را چندین برابر پولی که به رایگان از پدر خود می گیرد، قابل مقایسه نمی داند، زیرا آن پول ، سند شخصیت و دلیل لیاقت و شایستگی اوست

حسن سازگاری

پسر جوانی که بعد از مرگ پدر خود مسئولیت خانواده را به عهده می گیـرد و زندگی مادر و اطفال خردسال او را اداره می کند، در خود احساس سـربلندی و افتخار می کند. او برای تاءمین مخارج آن ها با تمام قدرت مـی کوشـد و بـه همه مشکلات تن می دهد و در باطن دلخوش و مسرور است ، زیرا از ایـن راه می تواند مراتب لیاقت و شایستگی خویش را آشکار کند و شخصـیت خـود را در جامعه اثبات نماید. برعکس ، جوانی که نمی تواند با مردم به درستی بیامیزد و عضو مفید و مقبول جامعه باشد، جوانی که قادر نیست عرض وجود و اثبـات شخصیت کند، همواره متاءثر و افسرده خاطر است و از محرومیت خود رنج می برد. خلاصه ، احراز شخصیت و حسن سازگاری با اجتماع ، یکـی از تمـایلات درونی نسل جوان و از ارکان اساسی زندگی اجتماعی است .

صفات طبیعی و تربیتی کتاب های روانی ، مسئله شخصیت از جهات مختلف مورد بررسی و تحقیق دانشمندان قرار گرفته و درباره معنی شخصـیت ، منشـاء شخصیت ، سنجش شخصیت ، پریشانی شخصـیت ، رشـد شخصـیت و مطالـب دیگری مربوط به شخصیت ، بحث و گفت و گو کرده اند. برای آن که جوانان تا اندازه ای از این موضوع اساسی آگاه شوند و به جهات مختلف آن توجه نمایند، برای آن که راه احراز شخصیت را بشناسند و تا جایی که ممکن است خویشـتن را به شایستگی بسازند، به اختصار پیرامون آن بحث می کنیم .

شخصیت چیست ؟

می دانیم با آن که همه مردم انسانند و در ساختمان جسم و جان و صفات نوعی ، شبیه یکدیگرند، با این حال ، از جهت خصوصیات طبیعی و تربیتی با یکدیگر متفاوت اند و هر انسان من حیث المجموع وضعی مخصوص به خود دارد.

هوش ، حافظه ، سرعت انتقال ، قدرت درک ، حساسیت بدن ، عکس العمل عضلانی و دیگر صفات طبیعی مردم نسبت به یکدیگر یکسان نیست و هر فردی دارای کیفیت اختصاصی است .

همچنین ، مردم از جهت بردباری ، تندخویی ، عفو اغماض ، انتقام جویی ، مهربانی ، کینه توزی ، فروتنی ، خودپسندی ، خوشرویی و دیگر صفات اخلاقی با یکدیگر متفاوت اند و هر فردی دارای خلقیات مخصوص به خویشتن است .

شخصیت در نظر روان شناسان عبارت از وحدت مخصوصی است که از مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی بالنسبه ثابت هر فردی به وجود می آید و او را در سازش های عمومی و برخوردهای اجتماعی ، از سایر افراد متمایز می سازد. «شخصیت ، تاءلیف و توحید ساختمان و نوع رفتار و علاقه ها و وضع روانی نفسانی و استعدادها و توانش های فرد است که به خصوص ، از لحاظ سازگاری با اوضاع اجتماعی در نظر گرفته شود.»[555]

«وی ، شخصیت را عبارت از مظهر عادات و رفتار و خوی آدمی می داند که چگونگی تطبیق او را با محیطش معین می کند.» [557]

«مسئله بی همتایی شخصیت را باید به نحو روشن تری تبیین کرد. مسلم است که فرد در همه چیز بی همتا نیست . کلاک هون و موری و شنایدر خاطرنشان می سازند که از برخی جهات ، هر فرد؛

1 - به همه مردم شبیه است ؛

2 - به بعضی از مردم شبیه است ؛

3 - به هیچ کس شبیه نیست .

فرد از لحاظ واکنشهای خود، که معلول وراثت حیاتی و مشترک میان نوع انسان است ، و نیز از جنبه های عمومی حیات اجتماعی ، شبیه به همه افراد دیگر است . در موردی که به گروه فرهنگی واحد تعلق دارد و در جامعه نقش واحدی را ایفا می کند و شاید از جهت این که ساختمان بدنی مشابهی را به ارث برده است به برخی از افراد شبیه است ، و چون تجارب گذشته او درست همان تجارب دیگران نیست ، بنابراین در نوع خود بی همتاست .» [559]

صفات پایدار

«منظور از شخصیت ، وحدتی است که از صفات ظاهری و انگیزه های نهانی به وجود آمده است و ما از همه صفات مختلف فرد، آن صفات را جزء شخصیت او می شماریم که نوعی پایداری داشته باشد. اگر شخصی عادتا آرام است و گاهی برانگیخته می شود، آرامی ، صفت شخصیت اوست نه انگیزش پذیری .» [561]

علی علیه‌السلام فرموده است : خشونت و تندخویی ، خود نوعی از دیوانگی است ، زیرا تندخو پس از تسکین خاطر و به خود آمدن پشیمان می شود. اگر کسی پس از تندی و برانگیختگی پشیمان نشد، جنونش ثابت و پابرجاست .

«از شخصیت ، تعریف های فراوانی شده است و این کلمه به طرق گوناگون به کار برده اند.

ژ.و. آلپورت ، در عرف عام ، پنجاه معنی برای شخص و شخصیت پیدا کرده است .» [563]

از حضرت سجاد علیه‌السلام حدیث شده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخر خطبه خود فرمود: خیر و سعادت برای کسی است که اخلاقش پسندیده و خویش پاک باشد، باطنش نیکو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق کند و از ادای سخنان زائد امساک نماید و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار کند.

«عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال قال امیرالمومنین علیه‌السلام : المؤ من مالوف و لا خیر لمن لا یالف و لا یولف .[565]»

امام صادق علیه‌السلام به عنبسه بن عابد فرمود: بعد از فرایض دینی ، هیچ یک از اعمال مرد با ایمان در پیشگاه الهی محبوب تر از آن نیست که با تمام مردم به گشاده رویی و حسن خلق برخورد نماید.

«قال علی علیه السلام : اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم . [567]»

قدرت تطبیق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : مرد با ایمان در برابر طوفان حوادث ، مانند خوشه رسیده است که وقتی باد می وزد روی زمین خم می شود و چون باد ایستاد دوباره به پا می ایستد و با این روش ، خویشتن را با وقایع تطبیق می دهد و از شر حوادث مصون می ماند، ولی کافر تیره عقل ، مانند درخت صنوبر، ندانسته و نابه جا در مقابل طوفان مقاومت می کند و سرانجام براثر فشار ریشه کن می شود.

تحمل شکست

«آدم سالم ، که قدرت نرمش و برگشت به حال عادی دارد، هر شکستی را تحمل می کند. به پا می خیزد و کوشش را از سر می گیرد و چون چندین تیر در ترکش دارد، اگر راهی بسته شد، به راه دیگری می رود و هدف دیگری انتخاب می کند. در صورتی که روح ناسالم ، جز یک هدف و یک راه در دنیا نمی بیند و اگر اشکالی در آن راه پیدا شد، در می ماند و از امید دست برمی دارد.

هرچه انسانی بیشتر از قدرت نرمش برخوردار باشد، کمتر از شکست می ترسد و میدان موفقیت را بهتر قبضه می کند و آن جولانگاه آرزو و استعداد و همت خود قرار می دهد و هرچه از این قدرت محروم باشد، زودتر از عرصه مبارزه به در می رود و خود را به درد ناکامی می سپارد.»[569]

برای آن که صفات ناشی از وراثت و تربیت به خوبی شناخته شده و از یکدیگر متمایز گردند، برای آن که نقش این دو در ساختن شخصیت افراد و

سازگاری با محیط واضح شود، لازم است پیرامون هـر یـک جداگانـه بحـث و گفت و گو نماییم .

تفاوت ساختمان

صفات موروثی . فرزندان بشر، به طور طبیعی متفاوت آفریده شده اند و هـر یک از آنها صفات مخصوصی را از پدران و مادران خود ارث برده انـد. عقـل ، هوش ، حافظه ، ذوق ، قریحه ، تناسب اندام ، زیبایی صـورت ، آهنـگ گـرم ، قیافه جذاب ، و سایر صفات افراد با یکدیگر متفاوت است و هـر یـک از ایـن صفات ، در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، و خلاصـه در سـاختن شخصیت آدمی سهم مستقل و مؤ ثری دارد.

کم هوشی و احساس حقارت

«کودکی که سطح هوشش پایین تر از همسالان یا همکلاسانش باشد، همواره خود را در میان آنها بیگانه می پندارد. در فعالیت های گوناگون نمی توان با آنها هماهنگ باشد و به علت اختلاف میلی که با آنها دارد، از سازش با ایشان عاجز می شود و در نتیجه خود را حقیر می داند و شخصیت او بـا احسـاس حقـارت مشخص می شود.»[571]

«بر اثر داشـتن سـاختمان بـدنی خاصـی ، ممکـن اسـت دیگـران بـه نحـو مخصوصی با ما برخورد کنند و برخورد آنها در شخصیت ما مؤ ثر شود.

مثلا ممکن است کسی که ساختمان تن قوی و قد بلند دارد، از طرف دیگران مورد توجه قرار گیرد و به او تعرض کمتر شود و در نتیجه چنین شخصیی دارای اعتماد به نفس و خوش خویی گردد. برعکس ، کسی که بـدن نـاقص یـا فـوق العاده نحیف دارد، چون مورد بی اعتنایی یا تعرض دیگران قرار می گیرد، دارای شخصیتی متعرض یا تلخ شود. به عبارت دیگر، ممکن است سـاختمان تـن مـا مستقیما در شخصیت ما مؤ ثر نباشد، لکن طرز برخورد مردم دیگر با ما ممکـن است در ما تاءثیر فراوان داشته باشد.»[573]

رسول اکرم ﷺ به فرزندان عبدالمطلب فرمود: شما نمی توانید با ثروت و سرمایه های خود محیط وسیع پرمهری را به وجـود آوریـد کـه همـه مـردم را دربرگیرد و دلهای آنان را به شما متوجه سازد. پـس بـا روی بشـاش و چهـره گشاده با آنان برخورد نمایید و بدین وسیله محبتشان را جلب کنید.

سیمای دلپذیر بعضی از افراد با روی گشاده و قیافه بشاش آفریده شده انـد و این حالت مطبوع ، که یکی از صفات شخصیت در حسن سـازگاری بـا محـیط است ، در

چهره آنان خوانده می شود. این گـروه ، بـدون زحمـت خودسـازی ، دارای رخساره گیرا و نافذند و خوشرویی و بشاشت با سرشتشان آمیخته شده اسـت . اینان در حال طبیعی نمی توانند عبوس و تلخ رو باشند و قادر نیستند با سیمای نامطبوع و ملال آور درمقابل دیگران ظاهر شوند. به عبارت کوتـاه تـر، گشـاده رویی و بشاشت ، که از صفات شخصیت و یکی از عوامل نفوذ اجتماعی است ، خود به خود در آنها وجود دارد.

قیافه نامطبوع

برعکس ، کسانی که با چهره عادی و غیربشاش و یا تلخ و نامطبوع آفریده شده اند، باید برای نیل به گشاده رویی و بشاشت مجاهده کنند و از راه تمرین و ممارست ، این صفت پسندیده را در سیمای خود به وجود آوردند تا در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، کامیاب و موفق گردند.

واضح است که بشاشت رخسار یا گرمی گفتار و خلاصه هر یک از خلاقیت پسندیده شخصیت ، اگر فطری و طبیعی باشد، زودتر به نتیجه می رسد و صاحبش آسان تر به احراز شخصیت و سازش با محیط اجتماعی خود موفق می گردد، ولی این قبیل صفات ، فاقد ارزش تربیتی است و دارنده آن استحقاق پاداش اخلاقی ندارد، زیرا در راه به دست آوردن آن زحمتی نکشیده و مجاهده ای نکرده است .

«عن اسحاق بن عمار، عن ا بیعبدالله علیه السلام قال : ان الخلق منیحة یمنحها الله عزوجل خلخه ، فمنه سجیة و من نیة . فقلت فاءیتهما افضل ؟ فقال صاحب السجیة و هو مجبول لا یستطیح غیره و صاحب النیة یصبر علی الطاعة تصبرا فهو افضلهما.[575]

جوانانی که ظاهر و باطنشان جسم وعقلشان با صفات مناسب برای سازگاری با محیط آفریده شده و به طور طبیعی واجد شرایط آمیزشهای عمومی هستند، می توانند به آسانی قسمتی از شخصیت خود را احراز کنند و با سرعت موجبات تطبیق خویش را با جامعه فراهم آورند.

جوانانی که کم هوش و کوتاه فکر، یا بدقیافه و ناموزون از مادر متولد شده اند، یا در طول ایام زندگی به عیوب و نقایص دچار گشته اند، در معاشرت های اجتماعی و اثبات شخصیت خود، کم و بیش با مشکلاتی مواجه هستند. بعضی

از آنها به طوری شکست روحی می خورند که تا پایان عمر به سازش صحیح با محیط اجتماعی موفق نخواهند شد.

جبران نقایص آنان که از جهت ساختمان طبیعی گرفتار نقایص و عیوبی هستند، برای احراز شخصیت و نیل به کمال و سعادت باید تا آن جا که می توانند نقایص خود را فراموش کنند و حس امید را در ضمیر خویش بیدار نمایند. باید از پی کاری بروند که شایسته آن هستند و با سعی و مجاهده ، استعدادهای درونی خود را به فعلیت بیاورند و بدین وسیله نقایص خویشس را جبران و شخصیت مناسبی را احراز نمایند.

ح . شناختر می گوید:

«پسری از نزدیکان من همیشه تنها بود. در زنگ های تفریح مدرسه تنها راه می رفت و در ابر و آسمان خیال گردش می کرد. بعد از ساعات درس فورا به خانه می آمد و از بازی با هم شاگردی ها می گریخت . در هیچ دسته و انجمن خیریه شرکت نداشت . هیچ کس را به خانه خود دعوت نمی کرد و به خانه هیچ کس به مهمانی نمی رفت . می گفت اطاق کارو کتاب هایم را از همه کس بیشتر دوست دارم .

لکن حقیقت این بود که آن جوان بنیه و جثه خوبی نداشتن و در بازیهای جسمانی به پای دیگران نمی رسد و برای آن که ضعف خود را بپوشاند و مورد ترحم و تحقیر واقع نشود، از بازی اجتناب می کرد و رفته رفته این عادت ، او را در موقع دیگر نیز از همه دور و تنها کرده بود.

اگر آن پسر درد خود را فهمیده یا از روان پزشک پرسیده بود، می دانست که ممکن است هر بدن و عضلات ضعیفی را تقویت کرد و اگر احیانا کسی مطلقا در بازی های جسمانی استعداد نداشته باشد، حتما در رشته دیگری دارای استعداد

و قدرت است و با کار و کوشش خواهد توانست که در آن رشته به مقام ارجمندی برسد.»[577]

امام صادق علیه السلام فرمود: انگشت های دست مومن آل فرعون به هم چسبیده و بی حرکت بود. او در موقع سخن گفتن ، بدون احساس ضعف و انکسار، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و می فرمود: از فرستادگان خدا پیروی کنید.

اثر تذکرات مربی امام علیه السلام با این عبارت کوتاه ، از یک طرف جواب سخنان بی اساس مردم را داد و خاطر نشان کرد که ممکن است مرد پاکدل و شریفی که خدمتگذار دین خداست ، به عارضه ای مبتلا باشد، همان طور که مومن آل فرعون دچار بود، و از طرف دیگر با نقل قضیه مومن آل فرعون ، روحیه یونس را تقویت کرد و به وی فهماند به سبب عارضه لکه های صورت ، از مردم کناره گیری مکن و اطمینان و شخصیت خویش را از دست مده و همچنان با شهامت به انجام وظایف تبلیغی خود مشغول باش . چنان که مومن آل فرعون دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و آنان را به پیروی از انبیای الهی دعوت می نمود. یعنی همان طوری که نقص عضوی انگشت های دست ، اراده مومن آل فرعون را متزلزل نکرد و نتوانست شخصیت معنوی او را در هم بشکند، لکه های صورت نیز نباید اراده شما را تضعیف کند و از انجام وظایف اجتماعی ات باز دارد.

بیان امام صادق علیه السلام ، خاطر پریشان یونس بن عمار را آرام کرد و او را برای تجدید آمیزش با مردم و سازش با محیط تقویت و تشویق نمود و به شخصیت تزلزل یافته اش استقرار و ثبات بخشید. آری ؛ بیان نافذ مربیان بزرگ

، در جبران شکست های روحی افراد و تقویت شخصیت آنـان اثـر درخشـانی دارد.

مشکلات توابع

ناگفته نماند که مشکل احراز شخصیت و حسن سازش اجتماعی ، مخصوص جوانان کوتاه فکر و کم هوش یا بدقیافه و ناقص عضـو نیسـت ، بلکـه جوانـان نابغه و هوشمند و همچنین جوانان زیبـارو و خـوش آهنـگ نیـز در راه اجـراز شخصیت و سازگاری با محیط، مشکلات گوناگونی بر سر راه دارند.

جوانانی که به طور طبیعی کم هوش و کوته عقل یا بدقیافـه و نـاقص عضـو آفریده شده اند، به سبب نارسایی هوش و خرد، یا ناموزونی اندام و قبح منظـر، همواره اسیر احساس حقارت و پستی هستند و از ترس بی اعتنـایی یـا تـوهین دیگران جراءت نمی کنند که به گرمی بـا مـردم بیامیزنـد و در نتیجـه از حسـن سازگاری با محیط و اثبات شخصیت خود محروم اند.

احساس برتری

جوانانی که با عقل و هوش فوق عادی آفریده شده انـد، همچنـین آنـان کـه صورت زیبا و اندام موزون و آهنگ گـرم دارنـد، در خـود احسـاس برتـری و مزیت می کنند و خویشتن را فوق می بینند. گاهی این احساس باعـث تکبـر و خودپسندی آنان می شود و در نتیجه دیگران را بـه دیـده تحقیـر و پسـتی مـی نگرند و در برخوردهای اجتماعی مراعات اخـلاق و ادب را نمـی نماینـد و بـا غرور و خودخواهی موجبات رنجش خاطر مردم و خواری خود را فـراهم مـی آورند. این گروه نیز بر اثر سوءمعاشرت ، از حسن سازگاری با محیط و احـراز شخصیتی که شایسته آن هستند، محروم خواهند بود.

«کودکی که بیش از حد باهوش باشد، به مناسبت همان هوش خـارق العـاده خود، تطبیق با محیط و جامعه ، با اشکالاتی مواجه خواهد گردید. ستایش بیش از اندازه از روشهای او در سال های اولیه زندگی ممکـن اسـت وی را بـیش از حد نسبت به قوا و استعدادهای فطری اش مغـرور سـازد. گذشـته از ایـن ، بـه مناسبت هوش سرشارش ، ممکن است مورد بغض و آزار سایر کودکان همسـن خویش قرار گیرد.

از طرف دیگر، رشدش از لحاظ جنبه های دیگر به اندازه کـافی نیسـت کـه کودکان بزرگتر وی را به بازی گیرند.

کودکی که از لحاظ نیروی ذهنی برتر از همسالان خـود باشـد، بـه ویـژه در آخرین سالهای کودکی و اوایل بلوغ ، غالبـا مـی توانـد جنبـه غیـر عقلانـی و نااستواری مقررات و اصول و دستورهای بالغان را، تشخیص دهـد. از ایـن روی ممکن است نسبت به قدرت بالغـان روش منفـی پـیش گیـرد و از آنـان آزرده شود.»[579]

تحقیر دیگران

ابن مقفع ، از افراد دراک و پرفراست عصر خـویش بـود و از جهـت عقـل و هوش طبیعی ، نسبت به افراد عادی مزیت و برتری داشت . او در سنین جوانی ، بر اثر لیاقت فطری ، به فراگرفتن پاره ای از علوم موفق گردید و توانست بعضی از کتب علمی را به زبان عربی ترجمه نماید، ولی برتری هـوش و خـرد، وی را مغرور کرد و احساس تفوق ، در اخلاق و رفتارش اثـر نـامطلوب گـذارد و در سازش های اجتماعی با مشکلاتی مواجهش ساخت . او مردم را حقیر و خـوار می پنداشت و گاهی با کلمات زننده ، تحقیرشان می کرد و بذر کینـه و دشـمنی در نهادشان می افشاند.

سفیان بن معاویه ، که از طرف دوانیقی فرمانداری بصره را به عهده داشت ، از کسانی بود که مکرر مورد تعرض و تحقیر ابن مقفع قرار گرفت و با کلمات تند و زننده در حضور مردم خجلت زده و شرمسارش ساخت .

سفیان بینی بزرگ و ناموزونی داشت . هر وقت ابن مقفع به فرمانـداری مـی آمد در حضور مردم به صدای بلند می گفت : «سلام علیکما»، یعنی سلام به تو و بینی بزرگت ، او را با این طرز سلام کردن ، تحقیر می نمود.

روزی سفیان در مجلس خود گفت ، من هرگز از سکوت و خاموش پشیمان نشده ام . ابن مقفع گفت که کسی که زیبایی و زینتش لکنت زبان باشد، البتـه از سکوت هرگز پشیمان نمی شود.

گاهی سفیان را به نام مادرش تحقیر می کرد و در ضمن کنیه ای که برای وی ساخته بود، مادر و فرزند را یک جا اهانت می نمود و در حضور مردم به صدای بلند می گفت : « یابن المغتلمه» یعنی ای پسر زن شهوت پرست .

روزی ابن مقفع ، بر سبیل تمسخر و به منظور وانمود کردن نادانی سفیان ، در محضر عمومی از وی سوال کرد: اگر کسی بمیرد و از او زن و شوهری باقی مانده باشد، ارثشان چگونه تقسیم می شود؟

ایجاد عداوت ابن مقفع تیزهوش و دراک ، با سخنان موهن خود، که ناشی از غرور و خودپسندی اش بود، کینه و دشمنی سفیان را به شدت برانگیخت و او را برای تلافی آن همه اهانت و ناروایی مجهز ساخت . سفیان منتظر بود فرصت مناسبی به دست آورد که با شدتی هرچه تمامتر از وی انتقام بگیرد.

اتفاقا در آن اوقات ، عبدالله بن علی ، بر برادر زاده خود، منصور دوانیقی ، مدعی خلافت شد و بر وی خروج کرد. منصور خلیفه وقت ، ابومسلم خراسانی را به فرماندهی لشکر نیرومندی برای سرکوبی عموی خود و یارانش به بصره فرستاد و سرانجام در مدت کوتاهی ابومسلم غلبه کرد و عبدالله بن علی فرار نمود و به برادران خود سلیمان و عیسی پناهنده شد و نزد آنان مخفی گشت .

سلیمان و عیسی نزد منصور رفتند و درخواست کردند که از تخلف برادرشان عبدالله بن علی درگذرد. منصور شفاعت آن دو را پذیرفت . قرار شد امان نامه ای بنویسند و منصور دوانیقی آن را امضا نماید.

وقتی به بصره مراجعت کردند، نوشتن امان نامه را به عهده ابن مقفع که منشی مخصوص عیسی بود، گذاردند و از وی خواستند که آن را به قدری محکم و موکد بنویسد که منصور نتواند آسیبی به عبدالله بن علی برساند.

ابن مقفع امان نامه مبالغه آمیزی تنظیم کرد و نوشت اگر منصور دوانیقی به عموی خود عبدالله بن علی مکر کند و او را آزار نماید، اموالش وقف مردم ، بندگانش آزاد، و مسلمین از بیعت او یله و رها باشند.

موقعی که آن را برای امضا نزد منصور دوانیقی بردنـد، سـخت برآشـفت و از تنظیم کننده آن پرسش کرد. گفتند ابن مقفع نوشته است . منصـور از امضـای آن خودداری کرد. به علاوه ، به حاکم بصره محرمانه دستور داد تا ابـن مقفـع را بـه قتل برساند.

سفیان ، حاکم بصره ، که مدت هـا از سـخنان ابـن مقفـع احسـاس خشـم و ناراحتی می کرد، در انتظار فرصت مناسبی بود تا انتقام بگیرد. اینک بـا وصـول دستور دوانیقی آن فرصت به دست آمده و موقع آن رسـیده کـه گفتـار و رفتـار ناروای او را تلافی کند و خشم درونی خویش را تسکین بخشد.

دستور داد ابن مقفع را به اطاقی بردند. سپس با وی گفـت : بـه خـاطر داری درباره من چه ها گفتی و از مادر من چگونه یاد می کردی ؟ به گفتـه خـودت ، مادرم مغتلمه باد اگر تو را به وضع تازه و بی مانندی به قتل نرسانم .

آن گاه دستور داد تنوری را گداختند و ابن مقفع را کـه در آن موقـع سـی و شش ساله بود، کنار تنور بردند. اعضای بدنش را یکی پس از دیگری می برید و در برابر چشمش به داخل تنور می افکند و با این کیفیت سـخت و پرشـکنجه به حیات او خاتمه داد.[581]»

علی علیه‌السلام فرموده است : هرکس تخم عداوت بیفشاند، زیان و خسـارت مـی درود.

«قال ابوعبدالله علیه‌السلام : من زرع العداوة حصد ما بذر.» [583]

«عن ابی جعفر علیه‌السلام قال : یحفظ الاطفال بصلاح آبائهم .[585]

«همان طوری که در کشورهای مشروطه ، تربیت برای تهذیب اخلاق و علـو همت و توسعه صدر می کوشد و جوانمردی می آموزد، در کشورهای اسـتبدادی ، به همان اندازه ، برای پستی و دنائت مردم جدیت به خرج می دهد و اشخاص

را ناجوان مرد بار می آورد. در این کشورها قلوب باید بردگی و بنده منشـی را پیشه کند.

در حکومت های استبدادی ، هر خانه یک حکومت جداگانه است .

تربیت در حکومت استبدادی عبارت از این است که ترس را در قلوب جـای گیر نمایند. در آن جا دلش خطرناک است و نتایج شوم در بر دارد.»[587]

علی علیه السلام فرموده است : مردم در روش های اخلاقی و صفات اجتماعی ، به حکومت های خود بیشتر شباهت دارند تا به پدران خویش .

وضع اقتصادی خانواده

2 - یکی دیگر از عواملی که در ساختن شخصیت کودکان اثر قابل ملاحظـه ای دارد و در دوران بلوغ و جوانی به صورتهای مطلوب و نامطلوب آشکار مـی گردد، وضع اقتصادی و مالی خانواده است .

پدرانی که به اندازه مخارج خویش در آمـد دارنـد و زنـدگی خـانواده را بـا آبرومندی و در حدود شاءن اجتماعی خود اداره می کنند، طبقه متوسط انـد. در چنین خانواده هایی ، فرزندان از نظر روانی وضع عادی دارند و تمایلاتشـان بـه اندازه شایسته ارضا می شود، و اگر با موانع دیگری مواجه نشوند، شخصیتشـان به خوبی پرورش می یابد. اولیای گرامی اسلام زندگی متوسط و توازن دخـل و خرج را بهترین زندگی شناخته و آن را از شـاخه هـای خوشـبختی و سـعادت معرفی کرده اند.

«روی عن العالم علیه السلام : طوبی لمن آمن و کان عیشه کفافا.[589]

پدرانی که به قدر مخارج زندگی درآمد ندارند و از ارضـای خـواهش هـای طبیعی و تامین حوایج ضروری اعضای خانواده خود عاجزند، طبقه فقیر اجتماع اند. کودکان در چنین خانواده ای اغلب گرفتـار مضـیقه و محرومیـت هسـتند و همواره در خود احساس عقب افتادگی و کمبود مـی کننـد. بـدون تردیـد، ایـن احساس تلخ و نامطلوب در تکوین شخصیتشان اثر می گذارد و آنـان را در راه سازگاری با محیط و آمیزش های اجتماعی ، با مشکلات گوناگونی مواجه مـی سازد.

فقر وضعف شخصیت

اینان در جوانی به ضعف شخصیت مبتلا هستند که بر اثر فقر و تنگدستی در خود احساس حقارت می کنند و خویشتن را نسبت به دیگران عقب افتاده و محروم می بینند. این احساس رنج آور، روان آنها را تیره می کند و روی عقل و هوششان اثر بد می گذارد و رد برخوردهای اجتماعی و ابراز شخصیت ، در خود احساس ضعف و ناروایی می کنند.

«قال علی علیه السلام : الفقر یخرس القطن عن حجته و المقل غریب فی بلدته .»[591]

امیرالمومنین به فرزند خود، محمد حنفیه ، فرموده است : فقرو بی چیزی ، زمینه مساعدی برای شکست دین و حیرت زدگی خرد و جلب عداوت و دشمنی است .

لغزش ایمان بود زاییده فقر و نیاز ورنه هیچ آلوده دامن دزد مادرزاد نیست

بدبینی و آشفتگی

«ناداری در شخصیت ما اثر دارد. بی پولی موجب پریشانی خاطر و غم و وحشت می شود. کسی که نتواند خوراک و پوشاک و سایر ضروریات یومیه خود را آماده کند، دائما آشفته و نسبت به دیگران بدبین و بدخواه است .

این احوال در همه کس اثر دارد و صفات و ذاتیات را مبدل می کند. از چنین آدمی انتظار خوی خودش و از خودگذشتگی و وفای به عهد و سایر خصال نیکو نمی رود.

مردم تهی دست ، چون خود را خفیف و از دیگران کوچک تر می بینند، حالت حجب و ترس و درماندگی به خود می گیرند و از قابلیت و فعالیت و خلق خوش خود، مقدار زیادی از دست می دهند و بعدها نیز اگر دارنده شدند، مغرور و بی رحم و بی ادب خواهند شد.»[593]

ثروت و شخصیت ناگفته نماند که سرمایه و ثروت پدران و مادران نیز مانند فقر و تهی دستی ممکن است در فرزندان اثر بد داشته باشد و شخصیت آنان را با وضعی زننده و نامطلوب بسازد و سرانجام در سازش های اجتماعی با مشکلات بزرگی مواجهشان نماید.

پدران و مادران نادانی که با ثروت بی حساب خود، تمایلات نابجای فرزندان خویش را ارضاء می کنند و زمینه خودخواهی و هواپرستی آنان را آماده می نمایند، هرگز قادر نیستند آنان را با شخصیت خوب و وظیفه شناسی بارآورند و برای سازگاری صحیح اجتماعی مجهزشان سازند.

فرزندان یاغی و متجاوز

ثروت خانواده ، اگر در مجاری نادرست به کار افتد، برای فرزنـدان خطـرات بزرگی دربر دارد و ممکن است آنان را یاغی و متجاوز، شـهوت پرسـت و بـی عفت ، تنبل و تن پرور، از خودراضی و مغرور بارآورد و در جوانی بر اثر سـوء اخلاق و رفتار، از حسن سازگاری با محیط عاجز باشند و مورد تنفر و انزجـار جامعه قرار گیرند.

«کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی [595].»

علی علیه السلام فرموده است : دارایی و ثروت مایه اصلی شهوات بشر است .

3 - عامل دیگری که در ساختن شخصیت فرزندان اثـر بسـیار عمیـق دارد، خوی و خلق والدین و مربیان وافراد اجتماع است .

خشونت یا ملایمت ، تندخویی یا مهربانی ، حسن معاشرت یا سـوءبرخورد، شجاعت یا جبن ، سخاوت یا بخل ، تواضع یا تکبـر، عـزت نفـس یـا تملـق و خلاصه کلیه صفات اخلاقی پدران و مادران در ضمیر فرزندان نفوذ می کند و در ساختن شخصیت و طرز سازگاری آنان با محیط اجتماعی مؤ ثر است . همچنین ، روش های اخلاقی مدیر و ناظم و معلم و شاگردان در محیط مردم در اجتماع ، روی صفات اخلاقی دانش آموزان و تکوین شخصیت آنان اثر دارد و خلاصه ، محیط، به معنای وسیع خود، که شامل خانه و مدرسه و اجتمـاع اسـت ، منشـاء تکوین یک قسمت مهم از شخصیت آدمی اسـت و بسـیاری از کامیـاری هـا و ناکامی ها، پیروزی و شکست های مردم در سازش های اجتمـاعی ، از صـفات اکتسابی محیط خانوادگی و تربیتی و اجتماعی آنان سرچشمه می گیرد.

فضایل اخلاقی

کسانی که در پرتو تربیت های صحیح والدین و مربیان دانای خود، با ایمان و درستکار، متواضع و مهربان ، گشاده رو و خوش برخورد و خلاصه با سجایای اخلاقی پرورش یافته و با صفات پسندیده بار آمده اند، دارای شخصیت شایسته اجتماعی هستند.

اینان در بین مردم همواره محبوب و مورد احترام اند و در سازش های اجتماعی و برخوردهای عمومی غالبا موفق و کامروا خواهند بود.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا).[597]

محبوبیت اجتماعی

امام باقر علیه السلام فرموده است : بشاشت و گشاده رویی در برخوردهای اجتماعی ، مایه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است .

«قال الصادق علیه السلام : التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبة رفیعة .[599]»

علی علیه السلام فرموده :کسی که در آمیزش با مردم از در الفت و محبت وارد شود، مردم دوستدار وی خواهند بود.

«عن ابی عبدالله علیه السلام : من کان رفیقا فی امره نال ما یرید من الناس .[601]»

آنان که بدکاری را پیشه خود ساخته اند، همانند اعمال ناروای خود، به بدی مجازات می شوند و پیوسته با خواری و رسوایی ، هم آغوش خواهند بود.

صفات ناپسند

«عن ابی جعفر علیه السلام : عبوس الوجه و سوءالبشر مکسبة للمقت و بعد من الله .[603]»

علی علیه السلام فرموده :کسی که از خودراضی و خویشتن پسند باشد، غضب کننده به وی بسیار خواهد بود.

«عن علی علیه السلام : من غلب علیه الحرص عظمت ذلته .[605]

شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی فرزندان بشر، مانند عضلات و اعضای داخلی بدن آنها، از روزهای اول ولادت پیوسته در مسیر رشد و تکامل است . هریک از عوامل طبیعی و شرایط تربیتی ، به نوبه خود، سهمی در پرورش صفات اخلاقی و رشد شخصیت کودکان دارد و تدریجا خلق و خوی آنان را برای آمیزش های اجتماعی و سازش با محیط پی ریزی می کند.

وظیفه والدین و مربیان است که همواره ناظر کودکان باشند و آنان را با صفات پسندیده و شخصیت شایسته پرورش دهند.

همچنین وظیفه جوانان و بزرگسالان که خود شخصا مراقب خلق و خوی خویش باشند و هرگاه به صفت ناپسندی آلوده شدند، فورا آن را اصلاح نمایند.

اصلاح نقایص «یقین بدانید که شخصیت شما از روز تولد در حال رشد و پرورش بوده و پیوسته در این حال خواهد بود. بنابراین ممکن است آن را در راه راست و به نفع سعادت خود وادارید، به شرط آنکه با خود راستگو و صدیق باشید، یعنی نقایص و شکست های خود را بی خجالت و پرده پوشی روبه رو بگذارید و هیچ یک را نادیده نگیرید، زیرا عیب و نقص وقتی مایه شرمندگی است که درصدد اصلاح آن نباشیم و نامرادی وقتی موجب ملال می شود که آن را درس عبرت قرار ندهیم . ای بسا شکست و ناکامی که مایه فتح و سعادت گشته و چه بسا عیب و نقص که به نیروی همت ، شخص را به اوج کمال رسانیده است .»[607]

اعمال انعکاسی شیرخوار

زندگی روانی شیرخواران در نظر دانشمندان بسیار پیچیده و مبهم است و درباره آن عقاید مختلفی ابراز شده و می شود. بعضی از روان شناسان عقیده دارند که نوزادان درااای شخصیت معنوی و روانی نیستند و تنها در ماه های اول ولادت یک سلسله اعمال انعکاسی از خود نشان می دهند و آغاز شخصیتشان از زمانی است که خود را در میان افراد دیگر احساس می کنند و خصوصیات اخلاقی و روانی خویش را بروز می دهند. بعضی عقیده دارند که نوزادان از همان اوان ولادت دارای شخصیت معنوی پنهانی هستند که بر اثر نداشتن وسایل لازم نمی توانند آن را ابراز نمایند.

شخصیت پنهانی کودکان

«یکی از نکات اساسی که روان پزشکی جدید را از روان پزشکی دوره های پیشین جدا و مشخص می نماید، پی بردن به وجود یک شخصیت واقعی مستور و مخفی است که تظاهر خارجی نداشته و در شیرخواران و اطفال کوچک ، حتی در مواردی که شعور روشن ظاهرا فعالیتی ندارد خودنمایی می کند. این موضوع توجه ما را به راز شخصیت باطنی ، که به وسیله باروک ، در کتاب روان پزشکی اخلاقی ، تجربی ، فردی و اجتماعی عنوان شده ، جلب می کند. باروک این شخصیت را به طریق زیر تعریف کرده است :

عکس العمل اسرارآمیز وقتی یک بیمار روانی را در نظر بگیریم و واکنش های او را مورد مطالعه قرار دهیم ، بعد از مدتی متوجه می شویم که ورای حرکات غیرطبیعی و وضع عجیب و غریب او، یک انسان واقعی که حس می کند، رنج می کشد، قضاوت می کند و مثل افراد سالم عکس العمل نشان می دهد، وجود دارد. منتهی این اعمال او مخفی و مستور بوده و به طور غیرمستقیم و اسرارآمیز تجلی می نماید. منشاء این تظاهرات ، همان است که باروک از آن تحت عنوان شخصیت عمیق و نهائی نام می برد.

در نوزادان که از بیشتر جهات ، مخصوصا از نقطه نظر فیزیولوژیک ، شباهت زیادی به مجانین دارند، با وجود نبودن تکلم و تظاهرات مشخص ، واکنش های هیجانی هستند، وجود شخصیتی را که هنوز توسعه نداشته و فاقد وسایل کافی برای خودنمایی است ، به ثبوت می رساند. وسایل لازم جهت بروز شخصیت در مجانین بر اثر بیماری دچار وقفه گردیده ، ولی در شیرخواران هنوز رشد و توسعه کافی پیدا نکرده است .»

تجلی وجدان اخلاقی

در جریان کودکی دوم ، مفهوم درستکاری ، وظیفه شناسی و احتـرام و غیـره تجلی می کند و غالبا وجدان اخلاقی ، یعنی حس تشخیص نیک و بـد، اهمیـت اساسی داشته و تا حدود زیادی شخصیت فرد را تحت سلطه خود دارد.

اغلب ، احساساتی از قبیل عفت و شرم ، پشیمانی و ندامت ، حجب و حیا و گاهی اوقات انحرافات تهاجمی ، از اختلالات یا آزردگی های خفیـف وجـدان اخلاقی ، در برخورد با نمو غرایز ناشی می شود.

تشخیص خوب و بد پیاژه در تجسمات معروف و جالب توجه خود، با تحت نظر گرفتن بازی های اطفال و به وسیله ، تست های مخصوص ، مراحل رشد و نمود قضاوت اخلاقی را در کودکان مـورد مطالعـه قـرار داده اسـت . دانشـمند نامبرده نشان داده که در اطفال 6 - 12 ساله ، قضاوت اخلاقـی ابتـدا نـاچیز و متکی به غرایز و تمایلات مادی بوده ، رفته رفته تـا حـد دقـت ادراک ارادی و حس همدردی و وظیفه شناسی و بالاخره تشخیص خـوب و بـد توسـعه مـی یابد.(610)

تغییرات اساسی در اخلاق و عقاید

«تغییرات جسمانی کـه در اوایـل بلـوغ روی مـی دهـد، تـاءثیر عمیقـی در چگونگی پرورش شخصیت دارد. روش های نوین تازه بالغ ، نسبت به خـودش و روابطش با دیگران و رغبت ها و تمایلات جدیـدی کـه از رسـیدن بـه بلـوغ ایجاد می گردد، یک تغییر اساسی در خوی و شخصیت وی ایجاد می کند.

در سن دوازده سالگی ، در افکار و عقاید و ایده آل های کودک تغییرات کلی حاصل می گردد. مطالعاتی که درباره صفات و خصایص اخلاقی مورد علاقـه و توجه کودکان ، از سن دوازده سالگی تا پانزده سالگی به عمل آمده است نشـان می دهد که در فاصله این مدت ، نوبالغ تمایلات و رغبت های پیشـین خـود را کودکانه می پندارد و شروع به ستایش خصایص دیگری در همسالان خود مـی کند.

در سن دوازده سالگی ، دختر مطابق با ایده آل های دوران بلـوغ ، مجـذوب شخصیت دیگران می گردد، لکن چون به سن پـانزده سـالگی رسـید، در ظـاهر خود را کاملا بالغ میداند و می کوشد حتی المقدور بر جذابیت و محبوبیت خـود بیفزاید.

طی همین سالها، در افکار و ایده آل های پسر نیز در مورد رهبـری دیگـران تغییرات شگرفی حاصل می شود. کودک دوازده ساله ممکن اسـت هنـوز حـس انفرادی نیرومندی داشته باشد و قوانین و مقررات بالغان را به دیده بـی اعتنـایی بنگرد، لکن چون به اواسط سنین بلوغ رسید، میـل دارد بسـیاری از خصـایص جدید مردانه خوی و طبع خویش را نشان دهد و اثبات کند به حد بلوغ رسـیده و با وی باید مانند مردان رفتار کند.» [(612)]

ارزشهای زندگی

یکی از حالاتی که به طور عموم در همه نوبالغان مشاهده می شـود و افکـار آنان را به خود معطوف می دارد، توجه به ارزشهای مختلف زنـدگی اسـت . در دوران بلوغ ، نوجوان تدریجا به اهمیـت و ارزش امـور اقتصـادی ، اجتمـاعی ، علمی ، سیاسی ، اخلاقی ، مذهبی ، زیبایی و نظایر آنها پی می برد و به هر یک از چیزهایی که در شئون مادی و معنوی حیات بشر مؤ ثر و مورد احتیاج اسـت و روان شناسان از آن به کلمه ارزش تعبیر می کنند، علاقه مند می گردد.

«مفهوم ارزش . هرچیـز کـه یکـی از احتیاجـات مـا را رفـع کنـد، از نظـر روانشناسان ارزش نامیده می شود، اعم از این کـه آن چیـز یـک شـی ء، یـک موجود، یک حادثه یا یک فکر باشد. مفهوم ارزش ، جز آن قیمتی که انسـان در خاطر برای هر چیزی قائل شود نیست . بنابراین یک مفهوم ذهنی محسوب مـی شود و ممکن است هیچ گونه ارتباطی با معنی اجتماعی ارزش ، که همان ارزش تجارتی یک جنس معین یا یک کار معینی است ، نداشته باشد.» [614]

کامروایی ها و ناکامی هـا، پیشـروی هـا و عقـب مانـدگیها، موفقیـت هـا و محرومیتها و خلاصه خوشبختی ها و بدبختیهای همـه مـردم ، عمومـا، و نسـل جوان ، خصوصا، براساس زیبایی های زندگی و ارزش های حیات و کیفیـت و کمیت آنها استوار است .

شکست شخصیت

کسانی که از راه فعالیت های مشروع ، با اندازه گیری صحیح ، در راه نیل بـه ارزشهای زندگی کوشش می کنند و از زیباییهای اجتماعی برخوردار می شـوند، شخصیت شایسته ای به دست می آورند و خوشبخت و کامروا، امرار حیات می نمایند، در صف نیکوکاران قرار می گیرند و عمر خود را به پاکی می گذارند.

کسانی که بر اثر سستی و مسامحه کاری از انجام وظـایف مشـروع و قطعـی خود شانه خالی می کنند و به ارزش های زندگی ، که پایـه سـعادت آنهاسـت ، پشت پا می زنند، شخصیت انسانی و عز اجتماعی خویش را در هم می شـکنند و زندگی را با محرومیت و ناکامی می گذراننـد و سـرانجام بـدبخت و بـدنام از جهان می روند.

کسانی که براثر حرص و ولع ، شهوت پرستی و عیاشی یا خودپسندی و جاه طلبی دچار تندروی می شوند و برای نیل به ارزشهای مورد نظرشان به کارهای ناروا و اعمال غیرمشروع دست می زنند، شخصت خود را فاسد مـی کننـد، بـه صفات ناپسند آلوده می شوند، منفور جامعه می گردند و عمرشـان بـا ناپـاکی و بدبختی طی می شود و در صف بـدکاران و نادرسـتان قـرار مـی گیرنـد و ایـن هاست آزمایش های خداوند.

خلاصه ، دوران بلوغ و ایام شباب ، برای نوبالغـان و جوانـان ، دوره توجـه شدید به ارزش اشیاء و زیبای های زندگی در شئون مختلـف مـادی و معنـوی است . به همین جهت ، اخلاق آنان بر معیار ارزش های زندگی توسعه می یابـد و شخصیتشان بر همان اساس رشد می کند. ضمنا جوانان باید متوجه باشند کـه صفات پسندیده یا ناپسندی را که در این دوره در نهان خویش پایه گذاری مـی

کنند، اثر بسیار عمیقی در خوشبختی و بدبختی آنان در تمام دوران عمر خواهـد داشت .

حساسیت جوان در مقابل ارزشها

«در نزد طفل ، مفهوم ارزش زود بیدار می شود، اما جهت آن کاملا مشخص نیست . در واقع صورت دیگری از میل و آرزو می باشد و در حدود پانزده سالگی این مفهوم توسعه می یابد و ناگهان شدت پیدا می کند. جوان ،بر حسب منافع خود و افکار باطنی خویش ، در مقابل ارزشی که برای اشیاء و اعمال و اوضاع قائل می شود، خیلی حساس می گردد. سلامی که به کسی می کند، از صورت عادت خارج می شود و برای آن ارزش قائل می گردد. در جهانی که جوانان برای خود به وجود می آورند، دنیای ارزش ها در مجاورت دنیای علم و اطلاع شروع به پایه گذاری می نماید. جوانان این ارزش ها را از روی کیفیت آنها معین می کنند و آن گاه این ارزشها در تنظیم رفتار ایشان و مشخص ساختن عقاید آنان بسیار مؤ ثر واقع می گردند.» (616)

برای آن که نوبالغان و جوانان به اخلاق حمیده و صفات پسندیده متخلق گردند و شخصیتشان به خوبی و شایستگی رشد نماید و در نتیجه به سعادت واقعی نایل گردند، لازم است همواره به سه نکته اساسی متوجه باشند.

اول . ارزش ایام عمر: جوانان باید بدانند که هر روز از ایام زندگی آدمیان به منزله یک واحد از مجموع نقد عمر آنهاست .

در نظر اولیای گرامی اسلام ، خوشبختی و سعادت کامل نصیب کسانی است که از تمام واحدهای عمر خود به درستی استفاده کنند و هر روز به مقدار یک روز به کمال معنوی و رشد شخصیت انسانی خویش بیفزایند و یک قدم در راه سعادت پیشروی نمایند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال : من استوی یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه خیرهما فهو مغبوط و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یر

الزیادة فی نفسه فهو الی النقصان و من کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیاء.[618]»

امام جواد از جدش علی علیهما السلام حدیث کرده که فرموده است : معیار ارزش هر انسانی آن چیزی است که وی را نیکو می کند و به او حسن و جمال اجتماعی می بخشد.

انتخاب ارزشهای واقعی

جوانان موظف اند با کمک تعالیم الهی و مربیان لایق ، ارزشهای واقعی و ثمربخش زندگی را به درستی تشخیص دهند و در انتخاب آنها کمال دقت را معمول دارند و بهترین ایام عمر را در راهی صرف کنند که سرانجام به آنان عز اجتماعی و سعادت انسانی عاید سازد.

بعضی از جوانان به گناه و ناپاکی دل می بندند و پاره ای از کارهای مضر و خطرناک را از اعمال ارزنده زندگی میپندارند، عمر شریف را در راه آنها تباه می نمایند و به نکبت های آن آلوده می گردند. بسی از آن که فرصت گرانبهای جوانی و سرمایه عمر عزیز از دست شان رفت ، به خطای خویش پی می برند و از کرده های خود پشیمان می شوند، ولی آن موقع خیلی دیر شده و ندامت سودی نخواهد داشت .

«عن ابی جعفر علیه السلام قال : ما من نکبة یصیب العبد الا بذنب .[620]»

علی علیه السلام فرموده است : کسی که خویشتن را به کارهای غیرضروری سرگرم کند، با این عمل ، کارهای ضروری خود را ضایع و تباه نموده است .

اخلاق خوب و بد

سوم . حدود ارزشهای اخلاقی : نکته دیگری که در رشد صحیح شخصیت جوانان اهمیت بسیار دارد، شناختن اخلاق حمیده و تمیز آن از صفات ناپسند است . مشکلی که در این راه وجود دارد این است که بعضی از خلقیات پسندیده و ناپسند به قدری با هم مشابه اند و در مجاورت یکدیگر قرار دارند که با مختصر غفلت ممکن است خلق خوب آدمی به خلق بد مبدل گردد. مثلا عزت نفس ، که از صفات عالیه شخصیت است ، اگر از حدش تجاوز نماید، تکبر مذموم خواهد شد و همچنین تواضع ، که از خلقیات حمیده است ، اگر از اندازه اش بگذرد، به تملق مذموم مبدل می شود.

«قال ابومحمد العسکری علیه السلام : ان للسخاء مقدار فان زاد علیه فهو سرف و للحزم مقدار فان زاد علیه فهو جبن و للاقتصاد مقدارا فان زاد علیه فهو بخل و للشجاعة مقدارا فان زاد علیه فهو تهور.[622]

اندازه گیری قدرت و رغبت

در آیین مقدس اسلام توانایی و قدرت افراد و همچنین رغبت و نشـاط آنـان در ادای وظایف عبادی و انجام برنامه های تربیتی مورد کمال توجه قرار گرفتـه است . این مطلب ضمن آیات و روایات متعددی صریحا خاطرنشان شده است .

(لَا يُكَلِّفُ اللَّـهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) [624] .

خداوند عالم در انجام مقررات دینی شما را در مضـیقه و تنگنـا قـرار نـداده است .

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال : لا تکرهوا الی انفسکم العبادة .[626]»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : از همه مردم برتر و بهتر در پرستش الهی کسـی است که با عبادت خدا عشق ورزی کند، معانقه نمایـد، بنـدگی پروردگـار را در دل دوست بدارد و با بدن انجام دهد.

نیمی از پیروزی و موفقیت جوانان در رشد شخصیت و نیل به سـعادت ، بـه عهده مربیان لایق و مربوط به برنامه جامع و متناسبی است که برای آنها تنظـیم می کنند و نیم دیگر به عهده خود جوانان و مربوط به طرز عمل آنان در اجـرای آن برنامه است .

وظیفه جوانان این است که در راه رسیدن بـه ارزش هـای زنـدگی و تـامین خوشبختی های مادی و معنوی ، از فرصت جوانی استفاده نمایند و نیروی خـود را با اندازه گیری صحیح ، در انجام وظایف مقرره ، طبق برنامه تنظـیم شـده بـه کار اندازند و موجبات تعالی و رشد شخصیت خـویش را از هـر جهـت فـراهم آورند.

جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که از نظر دینی و علمی ، هر نوع افراط و زیاده روی یا تفریط و مسامحه کاری ، به سعادت و خوشبختی آنان ضرر می زند و از پیروزی و نیل به کمال لایقشان باز می دارد.

برای جوانان محصل ، همان طور که سستی و تنبلی در انجام وظایف درسی مذموم و ناپسند است ، زیاده روی در کار و فرسوده کردن جسم و جان نیز مضر و زیان بخش است . برای جوان کاسب و کارگر، همان طور که مسامحه و کوتاهی کردن در انجام کارهای محوله مایه عقب ماندگی و محرومیت است ، زیاده روی و حرص و طمع نیز مذموم و ناپسند است .

پرهیز از افراط و تفریط

خلاصه ، جوانان در راه نیل به ارزشهای مشروع زندگی باید مراعات اعتدال و اندازه گیری را بنمایند و از افراط یا تفریط بپرهیزند. عبادت به اندازه، کار به اندازه ، استراحت به اندازه ، ورزش به اندازه و بالاخره همه چیز را با اندازه گیری صحیح انجام دهند.

اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تربیتی خود، به این نکته عنایت کامل داشته وپیروان خویش را در ادای تمام وظایف علمی ، عملی ، عبادی ، اقتصادی ، مادی و معنوی ، از زیاده روی و افراط و همچنین از مسامحه کاری و تفریط برحذر داشته اند. در این باره آیات و روایات بسیاری رسیده و تنها به ذکر دو روایت قناعت می شود.

«عن ابی جعفر علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ان هذاالدین متین فاوغلوا فیه برفق .(628)

قال علی علیه السلام : التوانی مفتاح البؤ س .(630)

خوددوستی و رشد شخصیت

خوددوستی شدید، که با فرارسیدن دوران بلوغ در نهاد نسل جوان بیدار می شود، یکی از سرمایه های پرارزش انسان است . این خواهش طبیعی نقش مؤثری در پیشرفت اجتماعی و تکوین خلق و خوی و رشد شخصیت جوانان دارد.

خوددوستی ، که از تمایلات طبیعی بشر است ، یکی از ضروری ترین عوامل زندگی و یکی از ارکان اساسی سعادت مادی و معنوی انسان است . آدمی با خوددوستی ، ملایمات زندگی را به خود جلب می کند و از منافرات آن دوری می جوید. خوددوستی باعث حفظ حیات و سلامت و مایه بقای فرد و اجتماع است .

خوددوستی اگر به اندازه باشد و به درستی رهبری شود و در مجاری صحیح به کار افتد، منشاء بزرگترین پیروزی ها و موفقیت هاست . این تمایل می تواند جوانان را به فراگرفتن علم و دانش و فضل و کمال وادار کند و آنان را محبوب سازد. این تمایل می تواند جوانان را به صفات عالیه انسانی متصف سازد و سیمای اجتماعی آنان را با حسن اخلاق بیاراید. خوددوستی ، محصل را به تحصیل ، بازرگان را به تجارت ، کارگر را به کار و کشاورز را به زراعت وامی دارد.

خلاصه ، خودشناسی صحیح و خوددوستی به اندازه است که جوانان را در راههای صعب العبور و پرپیچ و خم زندگی با نیرومندی و عشق و امید به پیش می راند و سرانجام آنان را به اوج عزت و عظمت می رساند.

«هرکس باید به قدر و اهمیت خویش پی ببرد و وجود خود را چنان که هست بپذیرد و محترم بشمارد، نه این که برای خود لیاقت و کمال و برتری و

مزایای خاصی قائل باشد، بلکه خود را در جامعه عضوی مفید سازد و برای انجام دادن وظایف زندگی آماده نماید.

کسی که اعتماد به نفس دارد و به وجود خود احترام می گذارد، از خودخواهی و نخوت بری است و به جای آن که وقت گرانبها را به فکر نقایص زندگی خویش بگذراند یا به خودستایی و تحقیر دیگران و بدگویی از غایبین و تمنای مدح و تعریف و تقاضای مزد و توجه بیتشر بپردازد، به کارهای مفید صرف می کند و این حالت در خوشبختی و رشد شخصیت و سلامت روح اهمیت بسیار دارد.» [632] »

علی علیه السلام فرموده : خودپسندی مانع افزایش کمال معنوی و سد راه رشد انسانی است .

«عن الصادق علیه السلام : من اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن منهج الرشد وادعی ما لیس له . [634]»

امیرالمؤ منین علیه السلام فرموده است : از خودپسندی و خویشتن دوستی مفرط پرهیز کن که با این صفت ، نقایص خود را آشکار می کنی و دشمنی ها را ظاهر می سازی .

خودپسندی بیماری است

«علمای اخلاق حالت خودپرستی مفرط را یک نوع انحرافی می دانند که می تواند توسعه اخلاقی را بی حاصل سازد و هرگاه پایدار بماند و به طول انجامد، صورت یک مرض روحی پیدا می کند. این حالت با یک نوع احساسات غرور تواءن است که در نتیجه افراط در تصور ارزش شخصی ایجاد می شود. این تکبر و غرور، به خصوص نزد طبایع تودار، بسیار دیده می شود.

علاقه به خودنمایی

صفت خودپسندی در تماس با دیگران یک نوع احساس غبطه و هم چشمی شدید، مخصوصا در امور ورزشی تولید می نماید و شخص علاقه پیدا می کند که در هر مسابقه ای از حدود خود و دیگران تجاوز نماید. عقاید شخصی توسعه و نمو می یابد و مخصوصا در نزد دخترکان تولید یک نوع نخوت مخصوص می نماید که منجر به ظاهرسازی و خودنمایی مفرط می گردد. این موضوع نشان می دهد که چقدر جوانان ، برای شهرت خود نزد دیگران و تمجید از ایشان نزد مردم ، ارزش قائل اند.» [636]

لزوم تعدیل احساسات

جوانان اگر بخواهند از تمایل خوددوستی ، که یکی از بزرگ ترین ارزشهای زندگی است ، به اندازه استفاده نمایند و به شایستگی موجبات رشد شخصیت خود را فراهم آورند، باید از آغاز دوران بلوغ ، خود را در اختیار تعالیم الهی و برنامه های علمی و دینی آن قرار دهند. قدم به قدم وظایف ایمانی و اخلاقی خویش را بیاموزند و با علاقه مندی به کار بندند. باید از اول ، با کمک مربیان لایق و شایسته و دلسوز، احساسات افراطی و عواطف تند خود را تعدیل نمایند و به خلقیات پسندیده متخلق گردند.

جوانانی که از برنامه های دینی و علمی بی نصیب مانده اند و جوانانی که مربی لایق نداشته یا داشته ولی به دستورشان عملا بی اعتنا بوده اند، همواره در معرض انحراف های اخلاقی و بیماری های روانی قرار دارند و احساسات پرشور و حساب نشده جوانی ، آنان را به پرتگاه های سقوط و تباهی سوق می دهد. یکی از آن پرتگاه ها، که مایه بسیاری از بدبختی ها و تیره روزی هاست ، خوددوستی مفرط یعنی خودپرستی است .

شخصیت کاذب خودپرستان

خودپرستی جوانان را کور و کر می کنـد و از درک حقیقـت عاجزشـان مـی سازد. جوانان خودپرست همواره به خویشتن متوجه اند و جز خود کسی را نمی بینند. خودپرستان متوقع اند که مردم از تشخیص غلط آنان پیـروی کننـد و مثـل خودشان آنها را بزرگ بشناسند و بزرگ ترین احتـرام را دربـاره آنـان معمـول دارند.

اینان ، برای آن که شخصیت کاذب شان در هم شکسته نشود و ارزش موهوم خود را همواره محفوظ نگهدارند و برای آن که خود را از هر جهـت شایسـته و نیرومند معرفی کنند و هرگز در مقابل رقبای خـویش اظهـار ضـعف و نـاتوانی ننمایند، گاهی برخلاف میل باطنی رقبای خویش اظهار ضعف و ناتوانی ننمایند، گاهی برخلاف میل باطنی و عقیده قلبی خود بـه کارهـای نـاروا و احمقانـه ای دست می زنند و احیانا گناهان بزرگی مرتکـب مـی شـوند و بـه جـای احـراز شخصیت بهتر و کسب آبرو و حیثیت بیشتر، ارزش موجود و آبـروی بـه دسـت آمده را نیز از کف می دهند.

خودخواهی و اعمال احمقانه «شاختر می گوید: جوانی را می شناختم کـه از قمار نفرت داشت ، ولی برای آنکه در جمع رفقا مورد تحقیر و تمسخر نباشـد و از دیگران در جوانی و بـی بـاکی عقـب نمانـد و رفقـا را از دسـت ندهـد، در مجلسشان حاضر می شد و شاید بی باکانه تر از همه بازی می کرد.

این نوع پیروی از جمعیت و ترس از مخالفت و تنها ماندن احیانـا سـرزنش شنیدن ، خواه در زندگی عادی یا اجتماعی ، دلیل بر ناپختگی و سستی اخـلاق است .» [638]

عشق به مسائل سیاسی

یکی دیگر از اموری که در نظر جوانان بسیار ارزنده و زیبا جلوه مـی کنـد و توجه آنان را از هر جهت به خود معطـوف مـی دارد، مسـائل سیاسـی اسـت . جوانان با کنجکاوی و دقت فراوان اخبار سیاسی را در جراید می خواننـد و بـه سخنان سیاستمداران ، با علاقه و رغبت گوش می دهند. درباره مطالب سیاسـی فکر می کنند، آنها را تجزیه و تحلیل می نمایند و پیرامون هر یـک بـه بحـث و انتقاد می پردازند.

مسائل سیاسی در نظر جوانان به قدری مطبـوع و دلپـذیر، ارزنـده و مهـم و محرک و پرهیجان است که در بعضی از مواقع چنان اوقات و افکـار آنـان را در اختیار خود می گیرد که گویی کارهای عادی و خانوادگی یا برنامه های درسـی و تحصیلی و خلاصه ، وظایف ضروری خود را به کلی فراموش کرده اند.

بـدون تردیـد تحلیـل مسـائل سیاسـی جهـان و دقـت در گفتـار و رفتـار سیاستمداران بشر و طرز تصمیم آنـان در مـوارد مختلـف ، نقـش مـؤ ثـری در شکفتن عقل و پرورش فکر و توسعه هوش و رشد شخصـیت جوانـان دارد، بـه شرط آنکه در این راه از حدود مصلحت و اعتدال تجاوز ننمایند، دچـار افکـار حساب نشده و احساسات افراطی نشوند، سرمایه پرارج خود را بـه رایگـان از کف ندهنـد و از تحصـیلات علمـی و فعالیتهـای اقتصـادی و کارهـای مفیـد و ثمربخش بازنمانند.

علاقه به اکتشافات اشیاء

جوانان ، عاشق اکتشاف اشیاء و شناختن اشخاص هستند. جوانان می خواهند به حقایق موجودات و وقایع پی ببرند و درباره آنها اظهار علم و اطلاع شوند و بدین وسیله ارزش شخصیت خود را بالا ببرند و خویشتن را برای زندگی وسیع و دامنه دار اجتماعی مجهز نمایند، ولی بر اثر نارسایی اطلاعات علمی و کمی تجربیات اجتماعی ، بسیار اتفاق می افتد که در هر دو مورد دچار خبط و خطا می شوند و از درک حقیقت اشیاء یا اشخاص عاجز می مانند.

توقع نابه جای جوانان در مورد اکتشاف اشیاء، جوانان به خود حق می دهند که در دقیق ترین مسائل علمی یا دینی یا سیاسی مداخله کنند، صریحا نفی و اثبات نمایند و مانند یک فرد محقق و آزموده سخن بگویند و متوقع اند دیگران گفته آنها را بپذیرند و نظریاتشان را تایید نمایند، با آن که در مسائل یا هیچ اطلاعی ندارند یا آن که اطلاعاتشان بسیار محدود و سطحی است .

«در کلاس های بزرگ مدارس ما، افراط و مالیخولیای استدلال کاملا محسوس است . به خصوص محسوس است که جوانان ابتدا به میل خود، ماسک عدم اطمینان و عدم اطلاع به چهره خود می زنند تا بعدها با طمطراق و فصاحت و بلاغت ، استدلالات خود را به طرف بنمایانند.

فکر خام و بلندپروازی

عبارت جوانان که از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خیلی غنی تـر از عبارات اطفال است ، قابل بیان کردن افکار عمیق می باشند، اما در غالب موارد، این عبارات جز یک لباس گل آلود و گشاد چیـزی نیسـتند. غالـب اوقـات در ابتدای امراز بوسوئه تقلید می کنند و حال آنکه مطالـب ، جـز یـک نثـر عـادی شورای کشاورزی چیزی نیست .

علت این است که اینان در مدت کوتاهی لغات متعدد آموخته انـد و فرصـت کافی برای هضم و جذب و تعیین موارد استعمال واقعی این لغات پیدا نکرده اند. خودشان خیال می کنند که فهمیده اند، اما فهم آنها غالبا ناقص و نصفه است .

آنان به میل خود سخنان حکیمانه می گویند و منظـور از آن میـل و لـذت ، دانستن یا پند دادن نیست ، بلکه می خواهند برهمه ثابت شود که حق با آنهاست ، حتی در نزد بعضی از آنها یک نوع تعصب و جمود استدلالی مشاهده می شود که در حالات بعد تبدیل به یک نوع مرض نظم و ترتیب فکری می گردد.»

جوانان ناپخته

گاهی در سیاست مسائل مشکلی پیش می آید که پیچیده تر از مسائل دقیـق علمی است . صاحب نظران آزموده و مردان باهوشی که عمر خود را در جـزر و مد سیاست گذرانده اند، در حل آنها متحیر می مانند و اظهار عجز می کنند، ولی در همان موارد، بعضی از جوانان ناپخته و بی تجربه نظر می دهند. اظهار عقیـده می کنند.

تصمیم می گیرند و در حدود قدرت و شعاع شخصیت خود به اقـدام عملـی دست می زنند. انتظار دارند که دیگران نیز عقیده آنها را بپذیرند و با آنان عمـلا همکاری نمایند.آیا حد ناشناسی و بلندپروازی ، ناشی از فکر خـام و نـاآزموده دوران جوانی است .

«قال علی علیه السلام :کفی بالمرء جهلا ان لا یعرف قدره . (641)

جوانان از یک طرف به واسطه کمی سن و نارسایی عقـل و نداشـتن تجربـه کافی مردم را کمتر می شناسند و از نیرنگ های افراد خـائن بـی اطلاعنـد و از طرف دیگر، بر اثر این که فطرت پاک انسانی در نهادشان دست نخورده و سـالم مانده است ، به همه مردم با چشم خوش بینی می نگرند و تمام افراد را پـاک و منزه می پندارند.

به علاوه ، احساسات تند و افراطی به آنان مجال بررسی و تحقیق نمی دهـد و در کارها بی مطالعه تصمیم می گیرند.

دلبستگی نسنجیده

بر اثر این سه عامل مؤ ثر، جوانان اغلب اغفال می شوند. فریب می خورنـد. نسنجیده با اشخاص دل می بندند. با آنها طرح دوستی می ریزند. اسرار زنـدگی خود را با آنان در میان می گذارند و گاهی ، به تحریـک آنهـا، مرتکـب اعمـال ناروایی می شوند و موقعی به خطای خویش پی می برند که زیان ها دیده و لکه های تیره ای دامن پاکشان را آلوده نموده است .

«قال علی علیه السلام : الطمانینة الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل .[643]»

امام صادق علیه السلام فرموده است : ای گـروه جوانـان ، از خـدا بترسـید و گـرد فرمانروایان ستمکار نگردید، آنان را ترک گویید تا از مقـام سـروری و بزرگـی تنزل کنند و دنباله رو جامعه باشند.

پیروی های ناروا

«قال علیه السلام : لاتطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم و خلطتم بصحتکم مرضهم و ادخلتم حقکم فی باطلهم . [645]»

زین العابدین علیه السلام به زهری نوشت : بنی امیه تو را چون میله آهنی ساختند تا به وسیله تو آسیاب ستم خود را به گردش درآورند و منویات ظالمانه خویش را بر مردم تحمیل نمایند. تو را چون پلی قرار دادند تا از پشتت گذر کنند و به هدف هایی که برای مردم ، مصیبت بار و رنج آور است برسند. تو را نردبانی ساختند تا از آن بالا بروند و به گمراهی های خویش دست یابند.

«ولاتحسب انی اردت توبیخک و تعنیفک و تعییرک لکنی اردت ان ینعش الله ماقدفات من رایک و یرد ما عزب من دینک ... اما بعد فاعرض عن کل ما انت فیه حتی تلحق بالصالحین . [647]

زندگی کردن انواع حشرات و حیوانات بری و بحری ، در کره زمین ، از جهت نیازمندی به کمک دیگران یا بی نیازی از این و آن و همچنین از نظر زندگی فردی و جمعی ، اوضاع مختلف و گوناگونی دارد و هریک از آنها با شرایط مخصوصی ادامه حیات می دهند.

بعضی از جانوران اند که از روز اول ولادت دارای فعالیت حیاتی هستند و به حمایت پدر و مادر احتیاج ندارند. آنها می توانند مستقلا زندگی کنند. خود به تنهایی از پی آب و غذا بروند و از حیات خویشتن دفاع نمایند. این قسم از جانوران دوران کودکی ندارند و برای ادامه حیات به دیگران محتاج نیستند.

دوران کودکی حیوانات

بعضی از جانوران ، در روزهای اول ولادت ، بر اثـر ضـعف و نـاتوانی ، بـه کمک و حمایت دیگران نیازمندند و نمی توانند خود بـه تنهـایی زنـدگی کننـد. خداوند حکیم محبت آنها را در دل والدین یا مادرشان قرار داده کـه بـا علاقـه مندی و فداکاری ، در تامین زندگی فرزندان خود بکوشند، بـه آنهـا آب و غـذا برسانند و در مقابل دشمن از حیاتشان دفاع نمایند تا رفته رفته نیرومند شوند و برای زندگی استقلالی مهیا گردند. این قسم از جـانوران دوران کـودکی دارنـد و برای ادامه حیات به دیگران محتاج هستند.

اندازه گیری محبت والدین

جالب آن که در نظام حکیمانه آفرینش ، محبت والدین با مقیاس طـول ایـام کودکان و مقدار نیازمندی و احتیاج آنها اندازه گیری شده است . هر حیوانی کـه ایام ناتوانی اش بیشتر و دوران کودکی اش طـولانی تـر اسـت ، امتـداد محبـت والدینش زیادتر و مهرشان به فرزند پایدارتر است . با این تفاوت کـه در خـلال دوران کودکی ، به هر نسبتی که بچه نیرومندتر می گردد و نیـازش بـه حمایـت کمتر می شود، به همان نسبت علاقه والدین کاهش مـی یابـد. روزی کـه دوران کودکی سپری می شود و بچه برای زندگی مستقل مهیا می گردد، محبت والـدین نیز پایان می پذیرد، پدر و مادر وی را ترک می گویند و به راه زنـدگی مسـتقل روانش می سازند.

دوران کودکی بشر

در میان انواع پستانداران ، دوران کودکی انسان از همه طولانی تر و احتیاجش به حمایت دیگران از همه بیشتر است . فرزند بشر باید در طول سالهای متمادی ، از حمایت های وسیع و کمک های گوناگون دیگران برخوردار باشد تا شایسته زندگی مستقل شود و به شرایط ادامه حیات مجهز گردد.

به عبارت دیگر، نیاز بشر در ایام کودکی ، تنها این نیست که چندی در آغوش مادر زندگی کند، از شیرش ارتزاق نماید تا به راه بیفتد، دندان درآورد و غذا بخورد و سپس زندگی مستقل خود را آغاز نماید، بلکه فرزند بشر در طول ایام کودکی باید جسم و جانش تقویت گردد، خلق و خویش ساخته شود، از دیگران گفتار و رفتار بیاموزد، از آداب و رسوم اجتماعی آگاه گردد و خلاصه از هر جهت برای زندگی و سازش با محیط مجهز شود و این کار احتیاج به دوران کودکی درازمدت دارد.

«دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر بسیار دراز است . از این رو، نوزاد انسانی دیر زمانی به دیگران تکیه می کند و به مدد آنان زنده می ماند و پرورده و پخته می شود. انسان درمیان شبکه روابط متقابل جامعه خود به سر می برد و در ضمن فعلهای متقابلی که بین او و دیگران روی می دهند، میراث های جامعه را به خود می کشد و در نتیجه جامعه پذیر و فرهیخته می شود. رابطه های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می دهند، از هر سو زندگی انسان را در میان می گیرند و به او هیئتی اجتماعی می بخشند.» (649)

مقیاس کامیابی

کامیابی و بهره مندی هرکس در جامعه به مقیـاس خلـق و خـوی اجتمـاعی اوست . خوشبخت ترین مردم از نظر زندگی کسانی هستند کـه بـر اثـر تربیـت صحیح ، به اخلاق حمیده و صفات پسندیده متخلق شده اند، با مردم به پـاکی و فضیلت و به نیکی و گشاده رویی برخورد می کنند، حقوق و حـدود دیگـران را محترم می شمارند و به شایستگی خویشتن را با جامعه تطبیق می دهند.

لزوم معاشرت

«عن ابی عبدالله علیه السلام : خالطوا الناس و آتـوهم و اعینـوهم و لا تجـانبوهم و قولوا لهم کما قال الله تعالی : و قولوا للناس حسنا.[651]

طفل از زمان ولادت تا پایان ایام بلوغ ، دوران کودکی خود را طی می کند و در خلال این مدت طولانی ، ضمن این که بدن ناتوانش تواند می گردند، استعداد اجتماعی اش نیز تدریجا فعلیت پیدا می کند، بـه خلقیـات اجتمـاعی و صـفات سازگاری با محیط متخلق می گردد و بـرای همکـاری بـا مـردم و زنـدگی در جامعه آماده می شود.

محیط تربیتی

گرچه شرایط محیط طبیعی به مقدار قابـل ملاحظـه ای در سـاختن خلـق و خوی آدمی مؤ ثر است ، و هر انسانی با صفات و خلقیات متناسـب بـا محـیط طبیعی خود بار می آید، ولی عامل بسیار مؤ ثری که استعداد اجتمـاعی طفـل را به فعلیت می آورد، شخصیت کودک را پایه گذاری می کنـد و او را بـه صـفات خوب یا بد اجتماعی متصف می سازد، محـیط تربیتـی اوسـت . فرزنـدان بشـر صفات اجتماعی خود را از کسانی فرامی گیرنـد کـه از دوران کـودکی تـا ایـام جوانی در محیطهای مختلف خانواده و آموزشـگاه و کـوی و بـرزن ، بـه طـور متناوب با آنان در تماس بوده و از رفتار و گفتارشان سرمشق گرفته اند.

کودک و خانواده

«نخست کودک از محیط پیرامون خود هیچ گونه آگاهی ندارد، لکن به زودی نسبت به اشیاء و اشخاص پیرامون خودش احساس علاقه می کند و از میان این اشخاص ، از همه نزدیکتر به وی مادر اوست کـه در اکثـر فرهنـگ عبـارت از مهمترین شخصی است که در عمر خود خواهد دید.

بعد از مادر، به ترتیب اهمیت ، پدر و سایر اعضای خانواده او قرار دارند. در همین دایره محدود است که فرد، نخستین و پایدارترین اثرات ذهنی را کسب می کند و هم آنجاست که داخل در زندگی حقیقی می گردد. به همـین جهـت ، بـه هیچ روی جای شگفتی نیست که روان شناسان و روان کاوان و جامعه شناسان ، تا این اندازه به سالهای اول زندگی کودک و محیط حیات وی اهمیت می دهند.

دایره محدود خانواده بعدا توسعه یافته و همبازی هـا را نیـز فرامـی گیـرد و سپس بیش از پیش گسترش یافته و شامل همدرسـان و آموزگـاران و دوسـتان سرانجام عده کثیری از خارجیان می گردد و همـه آنـان در اجتمـاعی سـاختن کودک تاءثیر دارند.» [653]

آموزش های آگاهانه

خلقیات خوب یا بد اجتماعی و صفات سازگار با محیط، بـه دو صـورت در ضمیر فرزندان بشر مستقر می شود و استعداد اجتماعی شدن آنان را بـه فعلیـت می آورد: یکی دانسته و به طور آگاه و دیگری ندانسته و به صورت ناآگاه .

بعضی از صفات اجتماعی است که مربیان و اطرافیان کودک به او می آموزند و مکرر به وی خاطرنشان می کنند و طفل نیز با توجه و آگاهی ، آنها را فرامـی گیرد و عملا به کار می بندد. رفته رفته بر اثر تکرار، به آن صفات عادت می کند و در آینده برنامه زندگی اجتماعی اش می گردد. مثل آن که مادر به طفـل مـی گوید همیشه پاکیزه بـاش . دسـت و صـورتت را بشـوی . در حضـور دیگـران درست بنشین و زیاد حرف نزن . یا آموزگار به نوآموز می گوید دست در کیـف همکلاسی ات مکن . همبازی ات را آزار مده . به معلم احترام کـن . در کـلاس مودب باش و کارهایی نظایر این ها.

فراگیری های ناآگاه

بعضی از صفات است که طفل بـدون آن کـه بـه وی بیاموزنـد یـا خـودش خواسته باشد، به طور ناآگاه از محیط خانه و مدرسه و کوچه و بـازار یـاد مـی گیرد و ندانسته به آن خلقیات متخلق می شود. مثلا در خانه ای که پدر و مـادر ترسو هستند، در خانه ای که والـدین و اطرافیـان کـودک خرافـی و معتقـد بـه موهومات باشند، در آموزشگاهی که معلم فحاش و بدزبان است و در کوچه ای که همسایگان و همبازیهای کودک زورگو و متجاوزنـد، بـدون آنکـه بدانـد یـا بخواهد، تحت تاءثیر واقع می شود و به طور ناآگاه ترسو و خرافی و بـدزبان و زورگو بار می آید و طبع اجتماعی اش با همان صفات مذموم و خلقیات ناپسند ساخته می شود.

پایه گذاران شخصیت

خلاصه آن که محیط خانواده و آموزشگاه و سایر اطرافیان کودک سازنده خلق و خوی اجتماعی وی هستند. آنان اند که با روش های پسندیده یا ناپسند خود، به طور آگاه یا ناآگاه ، شخصیت طفل را پایه گذاری می کنند و استعداد اجتماعی شدن کودک را به فعلیت می آورند. آنان اند که در طول دوران کودکی ، طفل را برای زندگی اجتماعی آماده می کنند و او را برای همکاری با مردم و سازش با محیط مجهز می سازند.

تربیت خوب و بد کسی که از دوران شیرخوارگی تا پایان ایام بلوغ ، به خوبی تربیت یافته و استعداد اجتماعی اش با وضع شایسته ای به فعلیت رسیده است ، کسی که در محیط خانه و مدرسه و کوی و برزن به درستی بارآمده و به طور آگاه یا ناآگاه خلقیات پسندیده ای را از اطرافیان خود فراگرفته است ، وقتی به دوران جوانی می رسد و وارد جامعه می گردد، واجد شرایط لازم زندگی اجتماعی است . او قادر است با مردم به خوبی بیامیزد و به آسانی عضو مفید اجتماع گردد. او می تواند خویشتن را با شرایط گوناگون محیط تطبیق دهد و خود را با تحولات سریع اجتماعی هم آهنگ سازد.

برعکس کسی که از طفولیت بد تربیت شده و طبع اجتماعی اش شکل نامناسب به خود گرفته ، کسی که از اطرافیان خود دانسته یا ندانسته صفات بد کسب کرده و با شخصیت ناپسند بارآمده است ، وقتی وارد جامعه می شود، در سازش با محیط، ضعیف و ناتوان و احیانا وامانده و غیرقادر است . او در جوانی ، بر اثر عجز، از هم آهنگی با اجتماع و تطبیق دادن خود با محیط، همواره ناراحت و نگران است و مکرر با ناکامی و شکست مواجه می شود و این

آشفتگی روحی ممکن است وی را بـه کارهـای نـاروایی وادار کنـد و از خـود عکس العمل های نامطلوبی بروز دهد.

محیط نیرومند اجتماع

گرچه خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن سه عامل نیرومند در پایه گـذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی فرزندان بشر است و آدمی خواه ناخواه تحـت تاءثیر این سه محیط مقتدر قرار دارد، ولی محیط اجتماعی ، که آخـرین کـلاس ساختن اخلاق و شخصیت آدمی است ، به مراتب قوی تر از آن سه محیط است .«گفته اند که هر جامعه ای ارگانیسم اعضای خود را تحت سازمان معینی درمی آورد و به اصطلاح ، افراد را واجد نوع معینی از شخصیت می کند.

گفته اند با آن که وجود اختلافاتی بـین شخصـیت هـای افـراد یـک جامعـه جدایی مـی افکنـد، اعضـای هـر جامعـه ای در زمینـه شخصـیت ، دارای هـم مانندهایی هستند و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پرشور متمایز است و آلمانی پرخاشگر با ایتالیایی خون گرم یکسـان نیسـت و ژاپنـی قانون شناس با کره ای گردن کش فرق دارد و همچنین کرارا از جنـگ پرسـتی سرخ پوستان ماندان و آرامش دوستی سرخ پوستان زونی و فزون جویی قبیلـه مانو و کناره گیری و رخوت قوم بالی سخن رفته است . باید دید که علـت ایـن اخلافات چیست ؟» [(655)]

کشش های اجتماعی به اندازه ای نیرومند و تواناست کـه عمـوم مـردم ، بـه استثنای افراد بزرگ و نوابغ ، از تمام مقرراتش پیروی می کنند و بدون اندیشه و فکر، خویشتن را با آداب و سنن منطبق می سازند. محیط نیرومند اجتماع قـادر است به آسانی جوانان را همرنگ خود نماید و صفات و خلقیات خانوادگی آنان را که هم آهنگ روش های اجتماعی نیست ، به دست فراموشی بسپارد.

پیروی مردم از اجتماع

«قال علی علیه السلام : الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم . [657]

گرایش افراد به آداب نوین

هرگاه بدعت تازه ای از رسوم پیشین بهتر باشد یا به عللی مورد پسند افـراد جامعه قرار گیرد، عموما بدان می گرایند و تبدیل به عادت می گردد و خود بـه کلیه افراد جامعه ، برای تطبیق یافتن با آن فشار وارد می آورد و آدمـی نـاگزیر بدان خوی می گردد. بدین طریق ، آن چه برای جامعـه حکـم رسـمی داشـت ، برای فرد جنبه عادت پیدا می کند. آدمـی ، در حقیقـت ، در شـرایط معمـولی ، تقریبا همیشه تحت فشار عادت و بدون تفکر رفتار می کند و خود بـه خـود از راه و رسم اجتماع پیروی می نماید.» [659]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : هر مسلمانی که در بلد کفـر بـه مشـرکی وارد شود و در آن جا اقامت گزیند، من از وی بری و بیزارم .

«عن امیرالمومنین علیه السلام قال : من الکبائر قتـل المـومن عمـدا الـی ان قـال و التعرب بعدالهجرة . [661]»

حضرت رضا علیه السلام در نامه ای که به سوالات محمد بـن سـنان جـواب داده ، نوشته است : خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام کرده ، زیرا حقیقت این عمل ، برگشت از دین خدا و ترک یاری و تقویت پیامبران الهی است . به علاوه ، این کار مفاسدی در بر دارد و حقوق صاحبان حق را باطل خواهد ساخت .

اراده اجتماع مظهر بزرگترین نیرو و به وجودآورنده عظیم ترین قدرت است .

مردم یک جامعه وقتی چیزی را بخواهند و برای نیل به آن جنبش کنند، خواه حق باشد یا باطل ، ظالمانه باشد یا منصفانه ، سرانجام بـه آن مـی رسـند و بـه خواسته خویش جامه عمل می پوشاند.

«قال علی علیه‌السلام : ارجاف العامة بالشی ء دلیل علـی مقـدمات کونـه .»[663]

و نیز فرموده است : فرورفتن افکار مردم در چیزی ، زمینه موجـود شـدن و تحقق یافتن آن است .

حرکت فرد در اجتماع در محیط نیرومند و توانای اجتماع ، فرد به صـلاح و فساد فکر نمی کند و به عواقب کار خود نمـی اندیشـد. او در دسـت اجتمـاع ، مانند تخته پاره کوچک ناچیزی است که در مسیر حرکت سیلاب عظیم و بنیـان شکنی قرار گرفته است .کورکورانه حرکت می کند و جامعه به هر طرف که مـی رود، وی را با خود می برد.

اطاعت کورکورانه

«بنا به فرضیه لوبن ، فرد در اجتماع شخصیت آگاه خود را از دست می دهد و تابع تلقینات جمعیت می گردد. درست مانند معلول هیپنوتیسم کـه بـه فرمـان عامل است . فردی که جزء جمعیتی در می آید، در نردبان مـدنیت چنـدین پلـه پائین تر می آید. شخص ممکن است فوق العاده با تربیـت و عاقـل باشـد و در حال انفرادی سخت درباره عواقب کردار و رفتار خویش بیندیشد، لکن در میان جمع ممکن است تبدیل به یک وحشی گردد و بدون تفکـر و تامـل ، در تحـت سلطه غریزه ، به هر اقدامی تن در دهد. انسان در جمـع بـه درجـه وحشـیگری سقوط می کند و از هر تلقینی ، کورکورانه و بدون چون و چرا، پیروی می نماید و دست به اقداماتی مخالف عادت و افکار خود می زند. به نظر لـوین ، فـرد در میان جمعیت حکم شنی را در میان خرمن شن دارد که باد به میل خود هـر جـا بخواهد آن را می برد.» (665)

علی علیه السلام درباره غوغا فرموده : آنان مردمی هستند که وقتی به هم بپیوندنـد و حرکت اجتماعی کنند، ضرر می زنند و چون متفرق گردند و به کارهای فردی خود بپردازند، منفعت می رسانند.

غوغای اجتماعی ، مانند بیماری های ساری ، خیلی زود دامن گیر همه مـی شود و قدرت نیرومند اجتماع به طور ناآگاه عموم افراد را به خـود جـذب مـی کند و با سرعت به هدف خویش جامه عمل می پوشد و تنها افراد بسیار قوی و نیرومند ممکن است شخصیت خود را حفـظ کننـد و خویشـتن را از جریانهـای مخرب و نامطلوب برکنار نگاه دارند.

در جنبش های لجام گسیخته ، افراد متجاوز، از فرصت اجتماع مـردم سـوء استفاده می کنند و در میان موج جمعیت ، به طور ناشناس خسـارات و ویرانـی

هایی را به بار می آورند و به جرایم و جنایاتی دست می زنند و سرانجام چـون شناخته نمی شوند، مورد تعقیب کیفری و مجازات قانونی قرار نمی گیرند.

نهضت جهال

«قال علی علیه السلام : هم الذین اذااجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم یعرفوا.[667]

مجرمین ناشناخته

در میان گروهی از افراد که دارای هدف مشترکی هستند، فرد قدرتی احساس می کند که در حال انفرادی فاقد آن است . گذشته از این جـزء، گروهـی بـودن موجب ناشناختگی و در نتیجه موجب عدم مسئولیت است . بنابراین ، عضو یک جمعیت ، از قید و بند هرگونه بازرسی خویشتن را آزاد می داند و بـدون توجـه به عواقب کار، برای مبادرت به هرگونه اقدامی آماده می گردد.

گذشته از این ، در گروهی که دارای هدف مشترکی باشد، نیروی تلقین فـوق العاده قوی است و این کیفیت موجب بروز وضعی می گردد که یک فکر یا حس تلقین شده ، به سرعت همه افراد جمعیت را فرامی گردد.

افرادی که دارای شخصیت بسیار نیرومند باشند و بتواننـد در مقابـل نیـروی تلقین مقاومت ورزند و برخلاف امواج شنا کنند. بسی نادرند. منتهی کـه بتواننـد انجام دهند آن است که عقاید دگری اظهار دارند و تفرقـه ای ایجـاد کننـد و از همین طریق ، جمعیت ها در بسیاری از موارد از مبادرت به اقدامات ظالمانـه و وحشیانه خودداری کرده اند.» [669]

اختلال شخصیت

متاسفانه در جهان کنونی ، یعنی دنیای صنعت و ماشین ، روش های اجتماعی به سرعت عوض می شود و آداب و رسوم عمومی در مدت کوتاهی تغییر شکل می یابد. در خلال این تحولات سریع ، چه بسیار نارواها در نظر مـردم روا مـی شود و رواها ناروا می گردد تحول در دنیای ماشین بـه عبـارت دیگـر، آداب و رسوم اجتماعی ، در گذشته و حال ، همواره دستخوش تحول و انقـلاب بـوده و هرگز قرار و ثبات نداشته و ندارد، با این تفاوت که در ادوار گذشته ، تحـولات اجتماعی با آرامی و در طی یک یا چند قرن صورت می گرفت ، ولی در عصـر ماشین تغییر و تحول به قدری سریع انجام می شود کـه ممکـن اسـت در طـول زندگی یک نسل ، تحولات گوناگونی در شئون اساسی اجتمـاعی پدیـد آیـد و بسیاری از رسوم یا سنن اخلاقی ، که یک روز در جامعه مطلوب و مورد قبـول بوده ، روز دیگر وازده و مطرود شناخته شود. بـدیهی اسـت در چنـین وضـعی بیشتر جوانان دچار کشمکش های درونی مـی شـوند و از تضـاد و نسـازگاری تربیت های خانوادگی با روش های نوین اجتماعی ناراحت و نگران می گردند. برای آن که اولیای اطفال و همچنین نسل جوان تـا ا نـدازه ای بـه اهمیـت ایـن مشکل بزرگ اجتماعی و تربیتی واقف شـوند و نظـر اولیـای گرامـی اسـلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و نظر اولیای گرامی اسلام را درباره تحـولات روا و ناروا بدانند و برای آن که نقـش صـنعت و ماشـین در تغییـر سـریع آداب اجتماعی و سنن اخلاقی واضح گردد، لازم است پیرامون آن ها به اختصار گفت و گو شود.

آداب اجتماعی

از روزگارهای گذشته تاکنون هر یک از ملل و اقـوام بشـری ، بـا اخـتلاف شرایط حیات و مغایرت نژاد و تفاوت مذهب و زبان ، یک سلسله مقرراتی را به نام آداب و رسوم اجتماعی پذیرفته و در اداره امور زندگی براساس همان آداب و رسوم با یکدیگر برخورد داشته و دارند.

«آداب و رسوم اجتماعی عبارت از مقررات و روش های معمولی است که از نسل های پیشین به نسل های بعد انتقال یافته و بـر حسـب ضـروریات ، آداب تازه ای به آن اضافه می شود.

سمنر، آداب اجتماعی را به منزله تنها وسیله تطبیق فرد یا اجتماع مـی دانـد. آداب اجتماعی شامل کلیه رسوم متداول زندگی ، اعم از جزیی تـرین و جـدی ترین رسم هاست و تعداد این آداب از اندازه خارج است .» [(671)]

در نظر مردم ، تمام مقررات عادی و آداب و رسوم اجتماعی ارزش یکسـان ندارند و جامعه همه آن ها را به یک چشم نمی نگرنـد، بلکـه بعضـی را مهـم و لازم الاجرا و بعضی را عادی و قابل تخلف می داند.

سنن و مقرراتی که ناشی از عقاید مذهبی یا مبانی ملی است و در سـعادت و خوشبختی جامعه نقش مؤ ثری دارد، مهم و غیرقابل اغماض اسـت و سـرپیچی از آن ها مایه زیان مادی و معنوی است ، ولی آداب و رسومی که زاییده افکـار عادی و ناشی از روش های سطحی زندگی است ، چندان قابل ملاحظه نیست و ممکن است کسانی در اجتماع آن ها را نادیده انگارند و عملا از انجامشان سـر، باز زنند.

آداب و سنن

بعضی از جامعه شناسان ، قسم اول ، یعنی آداب و رسومی را که حاوی سعادت و مایه رستگاری مردم است ، به سنن تعبیر کرده و قسم دیگر را که روش های عادی اجتماع است ، آداب و رسوم خوانده اند.

«آن دسته از آداب و رسوم که به نظر جامعه ، رعایت آن ها برای رفاه و نیک بختی مردم ضروری است و تخلف از آنها حیات جامعه را به خطر می افکند، سنن خوانده می شود.

بنا به تعریف سمنر و کلر، سنن عبارت از آداب و رسومی است که متضمن فکر رفاه و صلاح جامعه باشد و آدمی را بر آن دارد که خود را با آنها وفق دهد، گو این که هیچ اجباری از طرف مقامی به وی وارد نیاید. در اثنایی که انسان می تواند آداب و رسوم عادی را بدون گوشمالی و مجازات شدیدی زیر پا بگذارد، هرگز جرات آن را ندارد که سنتی را نادیده انگارد، زیرا از این تخلف ، زیان بزرگ خواهد دید.

رسوم ناپایدار

آداب و رسوم اجتماعی هر قومی متناسب با وضع زندگی و شرایط محیط اجتماعی آن قوم است . با توجه به این مطلب که تمام ملت ها، کم و بیش ، در راه ترقی و تکامل تلاش می کند و پیوسته شرایط زندگی خود را در پرتو پیشرفت های علمی و صنعتی دگرگون می سازند، ناچار آداب و رسوم اجتماعی آنان نیز ثابت و پایدار نخواهد ماند، بلکه با عوض شدن اوضاع اجتماعی یا تغییر شکل می دهند یا به کلی از میان می روند.

«آداب و رسوم اجتماعی با تغییر شرایط اجتماعی عوض می شود. گو این که در مقابل هر تغییری معمولا ابراز مقاومت می شود. آداب مربوط به افکار و آرا و رسوم خانوادگی و مالکیت و غیره ، معمولا بیش از رسومی که بستگی به فعالیت های اقتصادی یک ملت دارند، مانند فن تهیه محصول ، در مقابل تغییرات مقاومت می کنند.» [(673)]

علی علیه السلام فرموده است : داناترین مردم به مقتضیات زمان کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد.

«و عنه علیه السلام : ینبغی لمن عرف الزمان ان لا یاءمن الصروف و الغیر.[(675)]»

علی علیه السلام فرموده است : آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند.

برای آنکه سخن علی علیه السلام مورد سوء تفسیر و تعبیر افراد مغرض یا نادان قرار نگیرد و باعث گمراهی افراد ساده دل و بی اطلاع نشود، لازم است این نکته خاطرنشان گردد که سفارش تربیتی علی علیه السلام ، همان طور که در متن حدیث آمده است ، تنها ناظر به آداب ، یعنی رسوم معمولی اجتماعی است ،

وگر نه سنن ثابت انسانی و مقررات قطعی اسلامی که پایه و اساس خوشبختی بشر است ، تغییرناپذیرند و همواره باید ثابت و پایدار بماند.

پدران و مادران دانا موظف اند فرزندان خود را براساس همان سنن تربیت کنند و تربیت کنند و بدین وسیله موجبات سعادتشان را فراهم آورند و بدانند اگر بر فرض ، جامعه ای نادان از انجام سنن اساسی و سعادت خود سر، باز زند و به نام تغییر مقتضیات زمان ، گناهانی را روا و فرایضی را غیرضروری یا ناروا تلقی نماید، واقعیت آن سنن تغییر نمی کند و سرانجام ، نتایج شوم آن تخلف و سرپیچی ، دامن گیر جامعه خواهد شد.

پیشرفت با تکامل زمان به عبارت روشن تر، علی علیه السلام می خواهد بگوید اگر دیروز پدری طبق مقتضیات زمان خویش ، با خواندن کتاب قانون بوعلی ، طبیب شده و بیماران را درمان کرده است ، نباید امروز همان برنامه را به فرزند خود تحمیل کند، زیرا مقتضیات زمان تغییر کرده و شرایط طبابت عوض شده است . چنین پدری اگر بخواهد فرزندش طبیب شود، باید طبق آداب و رسوم زمان عمل کند. او را به دانشگاه بفرستد تا طب و جراحی جدید را فرا گیرد و در هر قسمت از آخرین تحقیقات علمی دانشمندان جهان آگاه شود.

پدیده های نوین اگر پدری دیروز با خشت و گل برای مردم خانه می ساخت و مورد قبول جامعه بود، نباید امروز راه و رسم بنایی زمان خود را به فرزند خویش تحمیل کند و او را در این کار با همان روش تربیت نماید، زیرا در دنیای امروز طرز ساختمان و مواد آن تغییر کرده است . او موظف است فرزند خود را برای تحصیل در رشته معماری به دانشگاه بفرستد تا مهندس شود و به اسلوب ساختمانهای بتونی و اسکلت فلزی مطابق آداب و رسوم زمان خود آشنایی کامل پیدا کند.

دیروز ریسندگی و بافندگی با چرخ های چوبی و وسایل دستی بـود، امـروز با ماشینهای خودکار است . دیروز حمل و نقل بار و مسافر بـه وسـیله اسـب و شتر بود، امروز با اتومبیل و طیاره است . دیروز به وسیله روشنایی ، چراغ های روغنی و نفتی بود، امروز به وسیله لامپ و نیروی برق است . دیـروز مـردم در مجالس و منازل روی زمین می نشستند، امروز میز و صندلی معمول شده است . دیروز سرداری و کمرچین می پوشیدند، امروز کت و شـلوار و خلاصـه آداب و رسوم اجتماعی در تمام شئون زندگی تغییر کرده است .

سنن تغییرناپذیر

علی علیه‌السلام به پیروان خویش توصیه کرده است که آداب و رسوم زمـان خـود را به فرزندانتان تحمیل نکنید و آنان را به اعمال روش های عصر خودتان ملزم ننمایید، چه آنها برای زمان دگری آفریده شده اند. وظیفه شما این اسـت کـه بـا تحولات تکاملی جهان پیشروی کنید و فرزندان را با مقتضیات زمـان خودشـان تربیت نمایید تا بتوانند خود را با شرایط زمان تطبیق دهند و بـه شایسـتگی بـا جامعه همکاری و سازش نمایند. ولی هرگز به آنان اجازه نمی دهد کـه بـه نـام تغییر شرایط زمان ، سنن اساسی و سعادت بخش اجتماع را نادیده انگارنـد و از حدود مقررات قطعی اسلامی ، که در همه ادوار پایه سعادت و رستگاری انسـان هاست ، قدمی فراتر بگذارند.

اقامه عدل و انصاف ، ادای امانت و وفای به عهد، وظیفه شناسـی و شـرافت نفس ، راستگویی و درستکاری و دیگر صفات انسانی از سنن ثابت الهی و مایه خوشبختی بشر است . مسلمان باید همیشه و در همه جا آنها را عمـلا بـه کـار بندد و فرزندان خویش را نیز با همان سنن تربیت کند.

میگساری و قمار، تجاوز و ستم ، ناپاکی و خیانت ، بی عفتی و زنـا و سـایر صفات ذمیمه از محرمات قطعی اسلام و عامل تیره روزی و بدبختی آدمی است . مسلمین همواره باید از آنها اجتناب نمایند و فرزندان خود را نیز از آن اعمـال برحذر دارند.

اگر به فرض در محیط فاسدی ، زورگـویی و خیانـت سـند لیاقـت باشـد و تجاوز و ستم نشانه قدرت ، بی عفتی و ناپاکی علامت تجددخواهی و شـراب و قمار در ردیف آداب و رسوم پسندیده به حساب آید، فرد مسلمان نباید خود را تسلیم آن روش های ناپسند نماید و خویشـتن را بـه پلیـدی هـای آن محـیط

مسموم آلوده کند. حق ندارد فرزند خود را طبق آن آداب و رسوم غلـط تربیـت نماید و به تصور هماهنگی با مقتضیات زمان ، موجبات تباهی و سقوط خـود و خاندان خود را فراهم سازد.

پذیرفتن آداب و رسوم جدید، که ناشی از تکامل علمی جامعه و باعث بهتـر زیستن است ، نشانه شخصیت و آزادگی و حاکی از قدرت سـازگاری بـا روش های نوین اجتماعی است .

برعکس ، ترک گفتن سـنن انسـانی و تـن دادن بـه پلیـدی گنـاه ، علامـت فرومایگی و زبونی و نشانه ضعف نفس و هوی پرستی است .

با کمال تاءسف ، در دنیای کنونی صنعت و ماشین ، بسیاری از سنن اخلاقـی و سجایای انسانی مورد بی اعتنایی قرار گرفته و پاره ای از آنها، ماننـد آداب و رسوم کهنه و متروک ، به دست فراموشی سپرده شده است .

در دنیای ماشین ، فروغ ایمان رفته رفته به خمودی گراییده و دلبستگی مردم به خداوند ضعیف شده و پاکی و تقوی ، که اساس سعادت آدمی اسـت ، رنـگ افسانه و تخیل به خود گرفته است .

پیشرفت های روزافزون علوم طبیعی و پی بردن به اسـرار نهفتـه خلقـت ، از یک طرف ، بشر را چنان مست و مغرور کـرده کـه بـه نـدای پیـامبران الهـی و رهبران روحانی بی اعتنا شده است و از طرف دیگر چنان در شئون مادی غوطه ور شده که جنبه معنوی و انسانی خود را به کلی از یاد برده است .

هدف زندگی در جهان امروز

در دنیای صنعت ، عواطف عالی انسانی و سجایای اخلاقی ارزش واقعی خود را از دست داده است . در نظر جامعه امروز، تنها بهتر زیستن و بیشتر لذت بردن و خلاصه غرایز و خواهش های نفسانی را هرچه زیادتر ارضا کردن ، هدف عالی زندگی شناخته شده است . در نتیجه این طرز تفکر، خوی تهاجم و درندگی در نهاد بشر بیدار شده و تعدی و تجاوز فزونی یافته و پیوسته رو به افزایش می رود. اصل شرافتمندانه تعاون بقا در زندگی بشر تدریجا جای خود را به تنازع بقا می دهد و مردم در کشاکش حیات ، مانند درندگان ، به خشونت و بی رحمی با یکدیگر برخورد می کنند.

پدیده صنعت و تحولات خیره کننده آن ، زیبایی ها و زشتی های فراوانی را در جوامع بشری به ارمغان آورد و سود و زیان بسیاری را در شئون مختلف زندگی نصیب انسان ها ساخت . قدرت صنعت ، بشر را در نبرد با طبیعت پیروز ساخت . صدای ماشین ها، غرش طیاره ها و سوت کشتی ها، حکومت آدمی را در زمین و هوا و دریا اعلام نمود. در پرتو صنعت ، قلمرو حکومت بشر توسعه یافت و همچنان گسترش می یابد. از یک طرف به عمق دریاها فرو می رود و از طرف دیگر در ماوران جو به سیر و مطالعه می پردازد و فکر تسخیر اجرام کیهانی را در سر می پرورد.

بهزیستی در پرتو علم

بشر در پرتو طبیعت ، به اعماق تاریک طبیعت راه یافت . از اسرار نهفته اش آگاه شد. با نیروی علم ، منابع طبیعی را به نفع خویش مسخر ساخت و موجبات بهزیستی خود را فراهم آورد.

با پیشرفت صنعت ، جهان اسرارآمیز میکروب شناخته شد و آدمی به منشاء بیماری های خانمان سوز پی برد و با مبارزات علمی ، خویشتن را از شر بسیاری از دردهای جانکاه و امراض مهلک و طاقت فرسا نجات داد.

خلاصه ، صنعت ماشین در تمام شئون زندگی مردم اثر گذارد و تحولات عمیقی در کشاورزی ، آبیاری ، سدبندی ، راهسازی بهداشت ، اقتصاد، ریسندگی ، بافندگی و دیگر امور حیاتی به وجود آورد و موجبات آسایش جوامع صنعتی را فراهم ساخت .

نتایج زیان بخش ماشین

همزمان با تحولات مفید و سودمندی که صنایع ماشینی در زندگی انسان ها به وجود آورد و مردم را از منافع بسیاری برخوردار ساخت ، نتایج زیان بخش و نامطلوبی نیز در جامعه بشری از خود به جای گذارد و در مواقع جنگ و صلح ، جنایات بزرگ و مفاسد غیرقابل جبرانی به بارآورد.

پیشرفت صنایع ماشینی ، سلاح های وحشتزا و مرگباری در اختیار بشر گذارد و قدرت جنگی ملل و اقوام جهان را در کشتار انسانها و تخریب شهرها و نابود کردن تمدن ها به وضع حیرت آوری افزایش داد. بشر خودسر و جاه طلب ، با صنعت ماشین ، توانست در جنگ جهانی دوم به آن همه اعمال ضد انسانی دست بزند و آن وقایع فجیع و جنایت شرم آور را به وجود آورد.

زمینه نابودی بشر

مهمتر آن که پیشرفت روزافزون علوم طبیعی و صنایع ماشینی از یک طرف و ضعف مبادی ایمانی و اخلاقی از طرف دیگر چنان بشریت را در معرض خطر قرار داده که بعضی از دانشمندان ، نسبت به مفید بودن پیشرفت های علوم طبیعی در تاءمین سعادت بشر اظهار تردید کرده و فکر می کنند آدمی با دست یافتن به نیروی اتم ، زمینه نابودی خود را مهیا کرده و ممکن است این موفقیت درخشان علمی ، در مدت کوتاهی به حیات بشر در کره زمین خاتمه دهد.

راسل می گوید:

«بمب اتمی و حتی بیشتر از آن ، بمب هیدروژنی سبب ایجاد وحشت های تازه ای شده و نتایج علم را در زندگی بشر بیش از پیش در معرض تردید قرار داده است . حتی بعضی از صاحب نظران برجسته که انیشتین به شمار آنان است ، خاطرنشان ساخته اند که خطر محو حیات این سیاره خاکی را تهدید کند.»[677]

لکنت دونوئی می گوید:

«امروز که بشریت در نتیجه به کار بردن نیروی اتمیک تهدید به انهدام کامل می شود، مردم تازه متوجه می شوند که تنها نجات مؤ ثر آنها منوط به توسعه بیشتر و عالی تر اخلاق انسان است . برای اولین بار در تاریخ بشر، انسان از کاری که با هوش خود انجام داده بیمناک است و در عجب است که آیا راه راست را برگزیده است .»[679]

برافتادن عفت و حیا

«رشد جنسی مانند سابق زود دست می دهد، ولی رشد اقتصادی دیرتر می رسد. تحدید شهوات که در زندگی روستایی امری معقول و عملی به نظر می رسید، در جامعه صنعتی که ازدواج را تا سی سالگی به تاءخیر می اندازد، امری دشوار و غیرطبیعی می نماید. شهوت ناگزیر سر بر می آورد و کف نفس مشکل می گردد. عفت که وقتی جزو فضایل بود، مردود می شود و حجب و حیا از میان می رود. مردان به کثرت گناهان افتخار می کنند و زنان می خواهند در لجام گسیختگی با مردان همقدم شوند و عشق بازی امری عادی می شود و فحشای رسمی ، بر اثر مراقبت پلیس ، بلکه به علت رقابت فحشای غیر رسمی از کوچه و بازار برچیده می شود. اصول اخلاقی جامعه کشاورزی از هم می پاشد و جامعه شهری دیگر آن را به حساب نمی آورد.» (681)

علی علیه‌السلام فرموده است : وقتی محیط اجتماع آلوده و ناپاک شد، سجایای انسانی و فضایل اخلاقی بی رونق و زیان آور می شود برعکس ، رذایل و ناپاکی در جامعه رایج و سودبخش می گردد.

«افکار ما راجع به درست و نادرست و صواب و ناصواب کاملا بستگی به آداب و رسوم و سنن متداول دارد. آداب و رسوم اجتماعی ممکن است هر ناصوابی را صواب جلوه دهد و آن چه روزی مطلوب بوده ، ممکن است روزی نامطلوب شناخته شود و بالعکس . همچنین آن چه در جامعه ای صواب می نماید، ممکن است در جامعه دیگر خطا به نظر آید.» (683)

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است : روزگاری بر مردم می آید که سنت های سعادت بخش در جامعه بدعت تلقی می شود و بدعت ها سنت . بردبارانشان فریبکار و حیله گران بین مردم بردبار شناخته می شوند.

«قال علی علیه السلام : صار الفسوق فی الناس نسبا و العفاف عجبا.»[685]

میل اظهار وجود و اثبات شخصیت برای نوبالغان و جوانـان یکـی از طبیعـی ترین حالات روانی آنهاست که به قضای حکیمانه الهی در نهادشان آفریده شـده است .

نوجوانی که دوره کودکی را گذرانده روزگار طفیلـی گـری اش سـپری شـده است ، خواه ناخواه ، باید خود را برای زندگی مستقل اجتماعی مجهز نماید و با فراگرفتن صفاتی که لازمه سازش با محیط و احـراز شخصـیت اسـت ، متصـف گردد، ولی این کار هرگز به آسانی صورت نمی گیرد.

نسل جوان حاضر نیست بدون قیـد و شـرط از تمـام روش بـزرگ سـالان پیروی کند و بی چون و چرا کلیه صفات شخصیت خود را با آنـان هـم آهنـگ سازد، بلکه بر عکس ، در بین تمام ملل و اقوام همـواره یـک نـوع مخالفـت و تضاد بین نسل جوان و نسل کهن وجود داشته و دارد و در بعضـی از مواقـع آن مخالفت ها را به صورت جنگ و ستیز درآمده و منجر به طغیان و عصیان نسـل جوان گشته است .

احساسات تند جوانی

بدون تردید، احساسات تند و آتشینی که به طور طبیعی بر اثر پدیـده بلـوغ ، در نهاد جوانان بیدار می شود و تمام وجود آنها را تحت تاءثیر خـود قـرار مـی دهد، نقش مؤ ثـری در مخالفـت و سـرپیچی جوانـان دارد و آنـان را در برابـر بزرگسالان به مقاومت و خودسری وادار می کند.

عواطف زودگذر

«جهش فوق العاده حساسیت و هجوم تصورات معلوم مـی دارنـد کـه دوران بلوغ ، سالهای خاص احساسات است . هیجاناتی که در وضـع بـدن مـؤ ثرنـد، مولد یک نوع بی نظمی هایی می شوند. ایـن هیجانـات ، در نتیجـه تجسـمات ذهنی که آنها را بر روی بنیان وجدان مستقر می سازند، تطویل می شـوند. مـثلا یک حرکت حاکی از علاقه مندی به شخص مخصوصی ، هیجانـات و عواطـف زودگذر و متعددی ایجاد می کند و از مجموعه آنها، یک ماجرا، یک داستان بـه وجود می آید. که عبارت از احساس دائمی و پابرجای یک محبت خـاص مـی باشد.» [687]

تکامل در پرتو عقل

حیوانات که در پرتو هدایت تکوینی خداوند، در چهارچوب غرایز زندگی می کنند، روش های یکنواختی دارند که در طول قرنهای متمادی همواره ثابت بوده و هرگز تغییر شکل نمی دهند. ولی بشر با استفاده از نیروی خلاقه عقل ، پیوسته در مسیر ترقی و تکامل است و با گذشت زمان ، برنامه های تازه ای را در زندگی خود طرح می کند و در راه های جدیدی قدم می گذارد.

بشر در طول قرن ها، بر اثر پیشرفت تدریجی علوم ، به قسمتی از اسرار طبیعت پی برده و به نفع خود بهره برداری کرده است . دانشمندان ، در هر عصری از تجربیات خود در راه بهتر زیستن استفاده نموده و قیافه زندگی را تغییر داده اند و به تمام مظاهر آن رنگ های تازه تری بخشیده اند.

تطبیق با تحولات

خلاصه ، بشر، با گذشت زمان ، مـدارج تکامـل را پیمـوده و همچنـین مـی پیماید.

مردان عاقل کسانی هستند که از مقتضیات زمان خود آگاه باشند و خویشـتن را با تحولات صحیح و شایسته آن تطبیق دهند. این مطلب در روایات اسـلامی با عبارات مختلفی خاطرنشان شده است .

«عن ابی عبدالله قال فی حکم داود (ع): علی العاقل ان یکـون عارفـا بزمانـه مقبلا علی شاءنه . [689]

امام صادق علیه‌السلام فرموده :کسی که عالم به مقتضیات زمان خود باشد، مـورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد.

شناسایی روزگار «قال امیرالمومنین علیه‌السلام : من عـرف الایـام لـم یغفـل عـن الاستعداد.[691]»

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشاهده کرد که توسعه فتوحات اسـلامی و بسـط امـور نظامی ایجاب می کند که بعضی از اصحابش با سلاحهای جدید آشنا شـوند. بـه همین جهت ، دو نفر از اصحاب خود را به جرش ، که یکی از روسـتاهای یمـن بود، فرستاد تا اطلاعات لازم را فراگیرند.

شرط کامیابی

آگاهی از تحولات و تکامل زمان و همگامی با پیشرفت های گوناگون بشر در مظاهر مختلف زندگی ، شرط اساسی کامیابی و موفقیت فرد و اجتماع است . عاقل کسی است که خود را با ترقیات صحیح عصر خویش تطبیق دهد و از مزایای سودمند آن استفاده نماید.

به تقلید گویندگان کهن نکردم گنه گر نگفتم سخن
سخنگوی باشد زبان زمان که حال زمان را بود ترجمان
زمان را کسی ترجمانی کند که با منطقش همزبانی کند
درخت کهن کایدش بوی مرگ به پیوند نو، نو کند بار و برگ
کهن تا نگشتی نوآموز باش به هر روز دانای آن روز باش

محافظه کاری نسل کهن

نسل جوان بر اثر تمایل تجددخواهی و نوطلبی ، خیلی زود به افکار تـازه و پیشرفت های نوین متوجه می شود و خود را با مقتضیات زمان تطبیق می دهد. بر عکس ، نسل کهن که به محافظه کـاری علاقـه دارد، مایـل اسـت از آداب و رسوم گذشته پیروی کند و تا آن جا که ممکن است ، روش هـای دیـرین را در برنامه زندگانی خود همچنان نگاهداری نماید. همین تفاوت میل ، منشـاء یـک قسمت از اختلافات جوانان با بزرگسالان در محیط خـانواده و اجتمـاع اسـت . نمی توان گفت سرپیچی و تخلف نسل جوان از آداب و رسوم نسل کهن همیشـه و در همه جا مفید و ثمربخش است ، بلکـه بـر عکـس ، در پـاره ای از مـوارد ممکن است منشاء خطرات بزرگی گردد و ضررهای قابل جبرانی به بار بیـاورد. ولی بدون تردید می توان گفت اگر تجددخواهی جوانان به درستی هدایت شـود و با راهنمایی مربیان لایق در مسیر صحیح خود قرار گیرد و از افراط و تندروی های نا به جا مصون بماند، مایه نوسازی محیط و منشـاء بسـیاری از تحـولات اجتماعی است و می تواند جامعه را از پـاره ای از رسـوم فاسـد و آداب غلـط رهایی بخشد و از انحطاط و پستی و احیانا از سـقوط و تبـاهی اش محافظـت نماید.

ویرانی های جنگ

جواهر لعل نهرو می گوید:

«جنگ ، سراپای افکار و عقایدی را کـه مـا بـا آن پـرورش یافتـه بـودیم ، مرتعش ساخت و ما را حتی درباره مبانی اجتمـاع و تمـدن جدیـد بـه شـک و تردید افکند. ما دیدیم که چگونه انبوه کثیری از جوانان جهان نـابود شـدند. مـا شاهد دروغ ها، خشونت ها، وحشیگری ها، ویرانی هـا و تبـاهی هـای بسـیار بودیم و از خود می پرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است ؟

دوران جنگ و پس از آن ، دوران تجزیـه و دوران از هـم گسسـتن و دوران درهم شکستن اعتقادات و عادات کهن بود. دوران شک و تردید و تکاپویی بـود که همیشه به هنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می آید.

جوان و نوسازی محیط

در چنین دورانهای تاریخی جهان است که باید فکر ما و جسم و جان ما بـه فعالیت بیشتر و جدی تر بپردازد. این دوران ها زمانی است که زندگی بی مزه و یکنواخت عادی ، جان تازه می گیرد و ماجراهای بزرگ پیش مـی آیـد و هـر یک از ما می توانیم در ساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی به عهده بگیـریم . در چنین دورانی ، جوانان نقش عمده ای را اجرا می کنند، زیرا آنها خیلی آسان تر از کسانی که پیر شده اند و ذهن و فکرشان با افکار کهنه و قدیمی ، خشک و جامد شده است می توانند خود را با افکار و مقتضیات زمـان منطبـق سـازند.» (693)

بشارت ده به بندگانی که شنوای سخن هسـتند و از بهتـرین آن پیـروی مـی کنند. اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان فرموده و آنهـا صـاحبان عقـل و درایت اند.

در این آیه ، تقلید و مخالفت با تقلید، بر معیار عقل اندازه گیری شده است و خداوند بشارت می دهد که پیروزی و سعادت نصیب کسانی است که به سـخنان دیگران گوش فرادارند و تنها از آن چه خوب و پسندیده است پیروی نمایند، نه آن که بدون سنجش عقلی ، از گفتار و رفتار دگران کورکورانه تقلید نمیاند.

«قال ابوعبدالله علیه السلام : ایاک ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقة فی کل ماقال» (695).

علی علیه السلام فرموده است : سخن حکما و دانشمندان ، اگر درست و مطـابق بـا واقع باشد، داروی شفابخش است و اگر خطا و غیرواقعی باشد، بیماری است .

«شما خوب می دانید که چون عملی در مقابل ما انجام شود، ما نیز میل مـی کنیم که آن را تکرار نماییم . این موضوع حالت سرایت ، حالـت الهـام و تلقـین

دارد. اما غیر از آن ، یک حالت دیگر نیز در انسان وجود دارد و آن تمایل به گفتن نه و مخالفت است . برحسب مزاج و اخلاق شخصی و سن و سال ، گاهی این غریزه و گاهی آن تفوق می یابد. هر دوی این غریزه ها مفیدند، اولی با تلقین آن چه نسبت به ما بیگانه بود، وجود ما را غنی تر می سازد و دومی نیروی مقاومت به ما می دهد و لزوم انجام کاری غیر از کار دگران را تلقین می نماید. اگر این غریزه بیش از حد خود پیشرفت کنند، اولی انسان را مقلدی سست و بی اراده بار می آورد و دومی شخص را منفی باف و بی حاصل می سازد. به طور طبیعی و عادی ، این هر دو غریزه در رفتار شخص مؤ ثرند.» [697]

ابراهیم خلیل به بت پرستان می فرمود: آیا این می شنوند وقتی شما آنها را می خوانید؟ یا آن که می توانند به شما سود یا زیانی برسانند؟ در جواب گفتند: ما پدران و مادران خود را دیدیم که چنین می کردند.

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا) [699]

سرپیچی های نابه جا

همان طور که تقلیدهای کورکورانه مـانع تعقـل و تفکـر و سـد راه تعـالی و تکامل بشر است ، همچنین سرپیچی هـای نـا بـه جـا از تقلیـدهای صـحیح و خردمندانه ، که از خودسری و غرور احمقانه آدمی سرچشمه می گیرد، نیز مایـه عقب افتادگی و محرومیت و احیانا باعث تباهی و هلاکت است .

«قال علی علیه السلام : لا تستبد برایک فمن استبد براءیه هلک . (701)

جوان و روش های افراطی متاءسـفانه ، در سـنین بلـوغ و دوران شـباب ، موازنه تمایل تقلید و ضد تقلید بر هم می خورد و در جوانان یک حالت افراطی مخالفت با آداب و سنن بزرگسالان بروز می کند. آنان مایل اند در برنامه هـای زندگی و تازه ای را برای خود اتخاذ نمایند، یا آن که از اعمال کسانی تقلید کنند که از روش های عادی و آداب رسوم عمومی سرباز زده و به کارهای تـازه ای مبادرت کرده اند. همین تمایل ضد تقلید و یا تقلید در جهت مخالف ، سبب بروز اختلاف بین نسل جوان و نسل کهن می گردد و احیانا منشاء جرایم جنایات غیر قابل جبران می شود.

تقلید در جهت مخالف

«در حالیکه غریزه تقلید در دوران سوم کودکی ، غالب و مسلط است ، غریزه مخالفت در ابتدای بلوغ بزرگ می شود و یک حالت ضدیت و مخالفت به روح انسان می دهد. نیروی قبول تلقین ، انحطاط می یابد و حال آن که قدرت منع اعمال و بازرسی رفتار و نیروی مقابله کردن با مشکلات را قوت می بخشد. در نزد پسران ، به خصوص ، این موضوع ، به واسطه علاقه ای به تهاجم و زد و خورد دارند که کاملا آشکار است ، اما با این حال ، عکس العمل تقلید نیز هنوز وجود دارد و با عکس العمل ضد تقلید مخلوط شده است . میل ایجاد چیزهای تازه که در این سنین به فراوانی دیده می شود، در واقع نتیجه همان تقلید در جهت مخالف است .»[703]

نتیجه آن که آزادی خواهی بی حساب و تمایل افراطی ضد تقلید جوانان ، که منشاء سرپیچی زاید از حد آنان از آداب و رسوم اجتماعی است ، یکی از علل اساسی مخالفت نسل جوان با بزرگسالان در برگزیدن صفات اخلاقی و اثبات شخصیت است .

جوان و تخیلات

یکی از تمایلاتی که در دوران شباب به شدت بروز می کند و باعث سرپیچی نوبالغان از روش های عاقلانه بزرگسالان می گـردد، علاقـه بـه تخـیلات غیـر ممکن و تصورات افسانه مانند است . در این دوره ، افکار شیرین ناشدنی چنان در اعماق روح جوانان اثر می گذارد و آنان را به عالم خواب و خیال می کشاند که از واقع بینی و درک حقایق زندگی باز می مانند.

«شاید هرگز در دوران زندگی ، تجسم و تخیـل انسـان ایـن قـدر شـدید و درخشان و غیر قابل مقاومت نباشد. به خصوص دورانی کـه مـا بـین 17 و 20 سالگی محصور است ، امتیاز خاصی را در ادوار زندگی داراست .

خیالبافی صورت مرجع تفکر در دوران تکلیف اسـت . شـروع آن در نتیجـه یک هیجان سبک و ساده می باشد که اولین صور ذهنی را به وجـود مـی آورد آنگاه در نتیجه تداعی افکار و یادگارها، صور جدیدی از آن مشتق می گردنـد، چنان که گویی جوان بر روی شیب ملایمی به طرف یک دنیای نیمه خیالی ، که در عین حال بستگی تام با وضع احساسات فعلی وی دارد، رانده می شود.»[705]

موریس دبس می گوید:

تخیل و پیشرفت های فکری

«باید با دقت تمام ، ما بین فعالیت طبیعی فکری جوانان نورس با حالات غیر عادی آنان ، که در نزد مبتلایان به امراض عصبی دیده می شود، تفاوت قائل گردید. این تخیلات ، از لحاظ امکانات جدید و اختراعات و افکار بدیع بسیار غنی است و برای پیشرفت فکری و فرهنگی جوانان مقدمه مناسبی می باشد.

اگر ما نیز مانند پ . گیوم معتقد باشیم که تجسم و تصور، بیش از فعالیت هوش ، در زندگی انسان مؤ ثر است ، باید قبول کنیم که دوران بلوغ یکی از مراحل اساسی توسعه بدن انسانی است .

جوان و افکار شاعرانه

وقتی انسان از این موضوع بیشتر اطمینان می یابد که ملاحظه می کند جهش تجسمات خلاق و به خصوص جهش پیشرفت های هنری در این زمـان بیشـتر قابل ملاحظه است . جوان نو رسیده که علاقه مفرطی به صور شاعرانه پیدا مـی کند، در مقابل زیبایی ، حساس تر از دیگران است . تجسـم و تخیـل جـوان را وادار می سازد که وجود خود را کشف کند و دیگران را درک نماید.»[707]

مـرغ بـر بـالا پـران و سـایه اش می دود بر خاک و پران مرغ وش

ابلهـی صـیاد آن سـایه شـود می دود چندان که بی مایـه شـود

بـی خبـر کـان عکـس آم مـرغ هواسـت بی خبر که اصل آن سایه کجاست

تیـر انـدازد بـه سـوی سـایه او ترکشش خالی شود در جسـت و جـو

ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شـکار سـایه تفـت

اسلام و تخیلات مفید

پیشوای عالی قدر اسلام ، تخیلات مفید و آرزوهـای بـه جـای بشـر را، کـه منشاء سعی و کوشش مایه ترقی و تعالی است ، پسندیده و ممدوح دانسته و آن را از شاخه های رحمت الهی معرفی فرموده است .

«قال رسول الله ﷺ : الامل رحمة لامتی ولولا الامل مارضعت والدة ولدها و لاغرس غارس شجرا.» (709)

علی علیه السلام فرموده : تکیه کردن بر آرزو از ابلهی و حماقت است .

«و عنه علیه السلام : کثرة الامانی من فساد العقل .» (711)

امیرالمومنین علیه السلام فرموده است : کسی که آرزو را دراز گرداند رفتار خـود را ضایع و بد ساخته است .

متاءسفانه ، عشـق ، تخـیلات ناشـدنی و آرزوهـای دراز، در نسـل جـوان ، خصوصا در دختران ، بیش از حد ضرورت و مصلحت بروز می کند و در بعضی از موارد، تصورات موهوم به طوری بر روح جوانان چیره می شود و آنان را بـه عالم خواب و خیال می کشاند که به کلی از درک واقعیت های زندگی غافل می شوند.

در محیط مدرسه براثر پریشان فکری ، درس معلم را نمی فهمند و در محیط خانواده به کارهای ناموزون دست می زنند و زندگی عادی را به باد مسخره می گیرند و تنها به افکار شیرین و غیر ممکن خود شرخوش و مست اند. این حالت روانی یکی از علـل سـرپیچی نسـل جـوان از روش هـای سـنجیده و عقلانـی بزرگسالان است .

شخصیت موهوم

«تخیل و تجسم پرشور و جوان نو رسیده ، شخصیت او را به آن صورتی کـه خود مایل است و آرزو دارد، به وجود می آورد و آن را در نظر قشـنگ و زیبـا می سازد. یک گودال عمیق مابین وجـود واقعـی و تصـور افسـانه آمیـزی کـه خیالبافی از آن به وجود آورده است ، ایجاد می شود. توافـق مـا بـین وجـود و شخصیت واقعی ، و آن وجودی که در نتیجه تحریکات افسـانه آمیـز خیالبـافی ایجاد شده است ، هر لحظه مشکل تر می شود.»[713]

علل سرپیچی جوانان

نتیجه آن که جهش احساسات و هیجان های عاطفی ، حـس تجـددخواهی ، میل مخالفت با تقلید، یا تقلید در جهت مخالف و همچنـین تخـیلات ناشـدنی و آرزوهای بی حساب ، از تمایلات طبیعی دوران شباب است و با تفاوت شـدت و ضعف در وجود کلیه جوانان نهفته است .

بدون تردید، هر یک از این تمایلات به نوبه خود در ساختن صفات اخلاقـی و پی ریزی شخصیت جوانان سهم مؤ ثری دارد و در پاره ای از موارد، آنـان را به مخالفت با آداب و رسوم نسل کهن و سرپیچی از آنها وارد می کنـد و گـاهی کار به طغیان و عصیان منجر می شود.

فعالیتهای غیر عمیق

بعضی از جوانان در احراز شخصیت و انتخاب راه سازش با محیط، دارای وضع عادی هستند و برای ساختن شخصیت خود، مستقیما از برنامه های خانوده و اجتماع پیروی می کنند و خیلی زود خود را با شرایط زندگی تطبیق می دهند و دوش به دوش جامعه قدم برمی دارند و اگر در پاره ای از مواقع به اقتضای جوانی و براثر عواطف و انگیزه های دوران شباب ، از روش های عادی و رسوم و سنن اجتماعی سرباز زنند، مخالفتشان عمیق و ریشه نیست و سرپیچی آنها ثابت و پایدار نمی نماند، بلکه پس از گذشت مدت کوتاهی مخالفت خود را ترک گفته و همچنان روش عادی به خود می گیرند.

«برای عده ای اثبات شخصیت با آرامی و بدون درخشش صورت می گیرد. شخص بیشتر علاقه مند به تغییرات و ترقیات مداوم است . فکر کم کم با منافع جدید خو می گیرد و آنها را مختص خود می سازد و رفت رفته با حقیقت منطبق می شود. هیجانات و آشوب های گذری که ایجاد می شوند، هرگز تا قلمرو مسائل اختصاصی وجود پیشرفت نمی نمایند. این اشخاص بیشتر افکار مثبت و مردان فعال را به وجود می آورند.

عصیان ناپایدار

برای برخی ، این عمل به وضعی دراماتیک و آمیخته با نمایش و خود نمایی به عمل می آید و همراه با یک عصیان ناپایدار است . علاقه به چیزهای تـازه و آرزوهای مشخص ساختن خویش منجر به این می شود که در گفتـار و لبـاس پوشیدن ، یک وضع غیر عادی پیش گیرد. کشف وجـود شخصـی ، یـک نـوع نهضت حب ذات و خود ستایی مفرط ایجاد می نماید. این بحران بـدعت کـه در رفتار و حرکات روزانه و نیـز در افکـار و احساسـات هویداسـت ، در خاتمـه دوران بلوغ تسکین می یابد. علت ای موضوع آن است که تکامل ایـن دسـته از جوانان با آهنگ مخصوص و ضربات ناگهانی به عمـل مـی آیـد کـه منجـر بـه حوادث کوچکی می گردد.»[715]

منطق غلط

«طفل پارانوئیاک از همان اوان تولد دارای اخلاقی مخصوص به خـود اسـت که او را به وضع مخصوصی اصلاح ناپذیر می سازد. از قبیل غرور فطـری ، کـه بر اثر خودخواهی ، بر تمام تمایلاتش غلبه دارد. رشد فوق العاده حس انانیت و خودپرستی ، بی اعتنایی ، که از حساسیت فوق العاده شروع مـی شـود و حتـی ممکن است به فکر آزار دیگران منتهی گردد. لحنی که معلول منطق غلط اوسـت و خطر این حالت در اینجاست کـه طفـل پارانوئیـاک همـواره بـر ایـن منطبـق شکست ناپذیر غلط متکی است از آن صرفنظر نمـی کنـد. در ذهـنش اشـیاء و موجودات به صورت کاملا غلطی نقش بسته که گویی در اشعه منکسـری دیـده شده است .

قیافه و رفتار طفل پارانوئیاک کاملا معلوم است . صورتش گرفته سرد و سخت و غالبا عصبانی است . لبانش باریک و کشیده ، نگاهش ثابت و سرد و زمانی که مات می شود، به هیچ وسیله نمی توان وی را از این حالت بیرون آورد. شخصیتش غیر قابل تاءثیر و تاثر است و این حالت انجماد روحی ، که اغلب به خوبی نمایان است ، معرف اوست . چه وضع و حالتش نیز مانند عضلات صورتش بی حرکت و بی نشاط می ماند.

شخصیت تغییرناپذیر

طفل کاملا خود را می گیرد و چنان رفتار می کند که گویی در حال حمله است و به همه چیز بی اعتناست . تمام اینها نشانه شخصیتی است که ممکن است در هم بشکند. ولی تغییر نکند و خود را تغییر ندهد. در حرکاتش سریع است . از اوان کودکی کوس استقلال می زند و سعی می کند راه زندگی اش را به تنهایی بپیماید. بعضی اوقات ، اینگونه اطفال ، به جوامعی که حس خودخواهی آنها را ارضا نکرده و آنان را رنجانده است ، اعلان جنگ می دهند و چون اشخاصی ناراضی و خطر ناک اند، در اطراف خود سبب خرابی های هولناک می شوند.

نوجوان پانزده ساله بسیار زیبا و متفر عن و بی اعتنایی که تمام وقت خود را وقف اندازه گیری مواد منفجره می نمود و یک روز مقداری از آن گردها را منفجر کرد و باعث آتش سوزی گردید، از این قبیل اطفال بود. آیا می توانید حدس بزنید مقصودش از این عمل چه بود؟ آری او میخواست دنیا را منفجر سازد. تمام دنیا را به معنی اعم و این جملات خود او ست و این هدف بزرگ ، خود نشانه خوبی از اخلاقش می باشد.»[717]

تربیت های غلط دوران کودکی نیز مانند پاره ای از بیماری های روانی باعث ناسازگاری با محیط اجتماعی و شکست شخصیت است .کسانی که در کـودکی خودپسند و متکبر، حقیر و فرومایه ، از خود راضی و نازپرورده یـا بـا صـفات مذموم دیگری نظایر اینها باز آمده اند، در دوران بلـوغ و جـوانی بـا مشـکلات گوناگونی مواجه هستند و نمی توانند به آسانی خود را با جامعه تطبیق دهنـد و به شایستگی احراز شخصیت نمایند.

جوانان خشمگین

اینان براثر شکست هـای درونـی و بـی اعتنـایی هـای مـردم بـه توقعـات نادرستشان ، همواره ناراضی و خشمگین هستند و همه را بد و فاسـد الاخـلاق می دانند و اغلب با سرپیچی از آداب و رسوم اجتماعی یا جنگ و ستیز با مردم ، خاطر آشفته خود را آرام و تحقیرها و اهانت های دیگران را تلافی می کننـد. غافل از آن که با این قبیل اعمال ناپسند، نه تنها شخصیتی کسب نکرده و نقایص خود را جبران ننموده اند، بلکه یک قدم تازه ای در راه بدبختی خود برداشـته و مشکل جدیدی بر مشکلات خویشتن افزوده اند.

«بسیاری از کودکان طبیعی که در میان افراد فاسد و جنایتکـار بـه دنیـا مـی آیند و در چنان محیطی پرورش می یابند، نمی توانند بالاخره با محـیط تطـابق نمایند و بعدها یا زندان ها را پر می کنند و یا آزادانه جنایـت و دزدی را ادامـه می دهند. این افراد عاری از مسئولیت را باید محصول انحطاط و فسادی دانست که تمدن صنعتی موجد آن گردیده است .

عجز از سازش با محیط

در مدارس جدید، کودکانی که لزوم تلاش و تمرکز فکر و اصول اخلاقی در تربیت آنها رعایت نشود نیز بدون حس مسئولیت و سطحی بار می آیند و بعدها، وقتی این جوانان با فشار محیط روبه رو می شوند، در برابر دشواری های مادی و معنوی زندگی ، جز با گریز و گوشه گیری و یا جست و جو کمک و تهیه حامی ، از سازش با محیط عاجز می مانند و در موارد باریک زندگی دست به جنایت و یا خودکشی می زنند.»[719]

نتیجه آنکه سرپیچی و مخالفت این گروه از جوانان ، که دارای شخصیت انقلابی هستند و با روش های اجتماعی سازش نمی کنند، ناشی از نقایص روانی و بیماری های روحی آنان یا سوء تربیتشان در دوران کودکی است .

شخصیت انقلابی نوابغ

گروه نوابغ و رهبران عالی قدر بشر نیز دارای شخصیت انقلابی هستند و با آداب و سنن نادرست اجتماع سازش نمی کنند، ولی منشاء مخالفت آنان ، تشخیص صحیح ء قدرت درک روحانی آنهاست .

تحولات عظیمی که در طول قرن های متمادی در زندگی انسان ها پدید آمده و پیشرفت های بزرگی که از هر جهت نصیب جامعه بشر گردیده ، از فکر روشن و عقل واقع بین مردان بزرگ سرچشمه گرفته است . آنان بودند که با عزم راسخ و اراده تزلزل خود، با انحطاط و پستی و با جهل و نادانی مبارزه کردند و مردم را در راه نیل به کمال و سعادت ، قدم به قدم به پیش راندند.

رهبران روحانی

پیشاپیش این گروه انقلابی و سعادت بخش ، رهبران روحانی یعنی فرستادگان خداوند قرار دارند، زیرا در هر عصری از اعصار گذشته ، بزرگ ترین تحول اصلاحی در عقاید و اخلاق و اعمال جوامع بشری به وسیله آنان پایه گذاری شده است .

انبیا بودند که در عقب افتاده ترین ملل و اقوام قیام کردند و در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و جهل و نادانی ، تا پای مرگ پیشروی نمودند و انسان ها را از منجلاب فساد و تباهی نجات دادند.

انبیا بودند که با روح انقلابی خود، در راه دفاع از حریم حق و حقیقت و نابود کردن آداب و سنن فاسد اجتماع به پاخواستند. از آزار و شکنجه نهراسیدند. از کشته شدن در راه خدا نترسیدند، و تا آخرین نفس با کمال نیرومندی و اطمینان خاطر تلاش کردند و بذر تعالیم عالیه خود را در ضمیر

مردم مستعد افشاندند و با مراقبت های مداوم و تذکرات پی در پی ، آنـان را از گمراهی و جهل رهایی بخشیدند.

آغاز رهبری ابراهیم

یکی از مردان الهی که از عقاید و آداب ناصواب قوم خود سرپیچی نمود و با شخصیت انقلابی خویش ، که ناشی از رشد عقلی و فـیض نبـوت بـود، طوفـان عظیمی ایجاد کرد، حضرت ابراهیم خلیل است ، قرآن شریف در چنـد مـورد از خدمات آن رهبر بزرگ تمجید کرده و آنها را به مسلمین خـاطر نشـان فرمـوده است . او از اول شخصیت ممتازی داشت و خداوند بـا لطـف مخصـوص خـود لیاقت رهبری مردم را به وی عنایت فرموده بود.

«و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین .» [721]

به آذر می فرموده : چرا بت های نابینا و ناشنوا را کـه نمـی تواننـد کوچـک ترین نفعی به تو برسانند، پرستش می کنی ؟ ای آذر، من از افاضات الهی علمـی فراگرفته ام که تو از آن آگاه نیستی ، بیا در ترک بت پرستی از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم .

(قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُلَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَوَاهْجُرْنِي مَلِيًّا) [723]

من از شما و بت های شما کناره گیری می کنم و تنها خـدای یگانـه را مـی خوانم . امیدوارم از رحمتش محروم نباشم .

مبارزه ابراهیم با بت پرستی

ابراهیم جوان همچنان به دعوت آسمانی و روش انقلابی خود ادامه داد و با منطق مستدل خویش بین مردم قیام کرد و در کمال صراحت با بت پرستی ، که از آداب و رسوم کهن قومش بود، مخالفت نمود و همه آنها را پدرانشان را نادان و گمراه خواند.

(مَا هَـٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴿٥٢﴾قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴿٥٣﴾قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) [725]

چگونه من از بت هایی که شریک خدا قرار داده اید بترسم ، ولی شما از این که برای خدای یگانه شریک ساخته اید، نمی ترسید؟

تشدید مبارزات

وقتی ابراهیم خلیل دید که مردم مرده دل از سخنان مستدل و تذکرات تندش به خود نمی آیند و از شرک و بت پرستی دست نمی کشند، روش مبارزه را تشدید کرد و با منطق مهیج تری به آنان حرف زد و گفت :

(وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) [727]

همه یک صدا گفتند: آن جوانی که بدگویی بت ها را از او شنیده ام و به نام ابراهیم خوانده می شود، به چنین کار خطیری دست زده است .

محاکمه علنی ابراهیم

قرار شد او را برای محاکمه علنی و کیفر به حضور مردم بیاورنـد. ابـراهیم را آوردند و پس از رد و بدل سخنانی چند، بدون وحشت و در کمال صراحت ، آن مردم خشمگین را مخاطب ساخت و فرمود:

(أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴿٦٦﴾أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِأَفَلَا تَعْقِلُونَ) [729]

اوضاع عصر جاهلیت

علی علیه‌السلام درباره اوضاع فاسد دوره جاهلیت فرموده است : خداونـد رسـول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به پیامبری مبعوث فرمود، هنگامی که مردم گمـراه و سـرگردان بودند در بیراهه های فتنه و فساد سیر می کردند. هوای نفس اسیرشان ساخته و تکبر و خودپرستی به اشتباهشان سوق داده بود. و بر اثر جهل و نـادانی ، کوتـه فکر و سبکسر گشته و در کارها حیرت زده و نگران بودند.

مقالات انقلابی و مستدل پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا اعماق جان مردم نفوذ کرد و منطبق حکیمانه آن حضرت ، در مدت کوتاهی بزرگترین تحول اصـلاحی را در آن محیط عقب افتاده و فاسد بوجود آورد و جامعه را از هر جهت منقلـب نمود.

قد صرفت نحوه افئده الابرار و ثنیت الیه ازمة الابصار. دفن الله به الضـغائن و اطفاء به النوائر الف به اخوانا و فرق به اقرانا اعز به الذلة و اذل به العزة .[731]

پیغمبر و نسل جوان

مقالات انقلابی و سخنان آتشین رسول اکرم ﷺ ، در آغاز دعوت ، بیش از همه در نسل جوان تحول روحی ایجاد کرد. جوانان که طبعا تجدد طلب و انقلابی هستند، گرد آن حضرت جمع شدند و صمیمانه به آیین مقدسش گرویدند و به پیروی از برنامه های عقلی و علمی رهبر عالی قدر خود، مبارزه خویش را با سنن فاسد و روش های ناپسند جامعه شروع کردند و همه جا، در سفر و حضر، در محیط خانواده و اجتماع ، مخالفت خود را با عقاید و افکار باطل مردم صریحا اظهار می نمودند.

سعدبن مالک ، از جوانان پرشور و انقلابی صدر اسلام بود. او در 17 سالگی به آیین نبی اکرم ﷺ گروید و در شرایط مشکل قبل از هجرت ، همه جا مراتب وفاداری خود را به دین اسلام و مخالفت خویش را با سنن نادرست جاهلیت ابراز می کرد.

جوانان با ایمان ، برای آن که از شر مشرکین مصون باشند، همه روزه برای اقامه نماز، به دره های اطراف مکه می رفتند و فریضه یومیه را دور از چشم مخالفین انجام می دادند.

اولین تصادم جوانان با مشرکین در یکی از روزها که جمعی از جوانان مسلمان در یکی از دره ها به نماز مشغول بودند، گروهی از مشرکین رسیدند و با مشاهده عبادت آنان ، لب به توبیخ و سرزنش گشودند و به آیین آنها بدگویی کردند و کار آن دو گروه به زد و خورد کشید. در آن میان ، سعدبن مالک ، که از سخنان مشرکین و اهانت به اسلام خشمگین شده بود، با استخوان فک شتر، سریکی از آنها را شکست و خون جاری شد و این اولین خونی بود که در اسلام به زمین ریخته شد.

در آن روزها مشرکین در کمال قدرت و مسلمین در نهایت ضعف و ناتوانی بودند و زد و خورد با آنان ممکن بود به حوادث سنگین و خطرناکی منجر شود، ولی جوانان که خود را برای تحمل آزار و شکنجه ای آماده کرده بودند، از دورنمای خطر نهر اسیدند و در دفاع از حریم اسلام از کیفر نترسیدند.

سعد می گوید: من نسبت به مادرم خیلی مهربان و نیکوکار بودم . موقعی که قبول اسلام کردم و مادرم آگاه شد روزی به من گفت : فرزند، این چه دینی است که پذیرفته ای ؟ یا باید از آن دست برداری و به بت پرستی برگردی یا من آن قدر از خوردن و آشامیدن امساک می کنم تا بمیرم و سپس مرا در دین جدیدم سرزنش و ملامت نمود.

سعد که به مادر علاقه زیاد داشت ، با کمال مهربانی و ادب به وی گفت :

من از دینم دست نمی کشم و از شما در خواست می کنم که از خوردن و آشامیدن خودداری نکنی .

مادر به گفته فرزند اعتنا نکرد. یک شبانه روز غذا نخورد و فردای آن روز سخت ضعیف و ناتوان شد.

مادر تصور می کرد که سعد با آن همه علاقه و مهری که نسبت به وی دارد، اگر او را با حال ضعف ببیند، از دین خود دست می کشد، غافل از آن که مهر الهی آن چنان در عمق جانش نفوذ کرده که مهر مادری نمی تواند در برابر آن مقاومت نماید. به همین جهت ، روز دوم ، وضع سخن گفتن سعد تدبیر کرد. او با منطقی خشن و قاطع به مادر گفت :

«و الله لوکانت لک الف نفس فخرجت نفسا نفسا ماترکت دینی»

به خدا قسم اگر هزار جان در تن داشته باشی و یک یک از بدنت خارج شود، من از دینم دست برنمی دارم .

وقتی مادر تصمیم جدی فرزند آگاه شد از تغییر عقیده سعد مـایوس گردیـد، امساک خود را شکست و غذا خورد.[733]

یکی از مسائلی که لازم است در بحث های مربوط به شخصیت مورد، دقـت توجه دقت و توجه واقع شود و دانستن آن برای نسل جوان ضرورت دارد، ایـن است که صفات اخلاقی و عـادات اکتسـابی ، کـه پایـه اساسـی و مایـه اصـلی شخصیت آدمی در ایام جوانی است ؛ قابل تحول و تغییر است .

صفات قابل تغییر

به عبارت دیگر، تربیت های خوب و بد و عادات پسندیده یـا ناپسـندی کـه جوانان آن ها را در دوران کودکی و ایام بلـوغ ، از محـیط خـانواده و اجتمـاع آموخته اند و بدان ها خو گرفته اند، تخلف ناپذیر و غیر قابل اجتنـاب نیسـت ، بلکه در شرایط مخصوص و مساعد ممکن است همـه آن صـفات تغییـر کنـد و صفات و عدات تازه ای جایگزین آن ها گردد.

صفات موروث و مکتب

«ممکن در سرتاپای خود دقت می کنید، می بینید که هر قسمت از ساختمان جسمی شما ارثی است که پدر و مادر یا اجداد برده اید. مثلا ممکن است موی سیاه پرشکن را از مادر صورت گرد را از مادر بزرگ گرفته و رنگ صورت را از پدر و قد بلند را از پدر بزرگ داشته باشید. به هر حال ، شکل و قد و قوای بدنی بی شک همه موروثی و مبداء آن قابل تشخیص است . لکن نمی توان مبداء زود رنجی یا شوخی طبعی را به آسانی معلوم کرد. همین قدر مسلم است که عادات و صفات و به طور کلی طرز فکر و رفتار ما معلول قضایا و برخوردهای زندگی ، یعنی ساخته محیط ماست .

وقتی وقایع و اثرات محیط تکرار شد، بدون آن که متوجه باشیم ، شخصیت ما را در قالب خود می ریزد، ولی خوشبختانه هر وقت بخواهیم ، می توانیم آن قالب را بشکنیم و خود را از بند برهانیم . یعنی هر اندازه عادت غیر مفید یا مزاحمی در ما کهنه شده و ریشه گرفته باشد، می توان به قوت اراده آن را از بن در آورد و به جای آن عادت و خوی بهتری نشانید. بلی ، شخصیت خود، یعنی سرشت و خوی خود را می توان جزئا یا کلا تعییر داد.»[735]

مجاهده در راه اصلاح

علی علیه السلام فرمود: هرگز از مجاهده و کوشش در اصلاح خویش باز نایست ، زیرا چیزی جز سعی و کوشش تو را در این کار یاری نخواهد کرد.

«و عنه علیه السلام : ایها الناس تولوا من انفسکم تاءدیها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها. (737)

امام صادق علیه السلام فرموده است : نفس خود را از آن چه برایش مضر است بازدار، قبل از آن که بمیری ، و در آزادی جانت کوشش کن ، همان طور که در طلب روزی ات کوشش می کنی ، زیرا که جانت در گرو اعمال توست و جز با کوشش تو آزاد نخواهد شد.

استفاده از عقل و منطق

«عاداتی که به سالیان دراز برای ما طبیعت ثانوی شده ، یک شبه از سر به در نمی رود، ولی خوشبختانه ، اگر به دستور عقل و منطق و یا عزمی راسخ رفتار کنیم و شتابزده نباشیم ، هر خلق و خویی ، هر چه کهنه باشد، خیلی زودتر از آن چه آمده ، خواهد رفت .

باید اول قواعد کلی را که بر وجود انسانی حکم فرماست فرا بگیریم ، پس از آن ، هر چه بهتر شخص خودمان را بشناسیم ، یعنی بدانیم چه خلیقه و عادتی را می خواهیم در خود عوض کنیم و کدام را رشد و نمود بدهیم و به خصوص بفهمیم چه قابلیت خاصی در ما موجود است که بتواند در زندگی مایه برجستگی و کامیابی باشد، بعد از آن که به این تشخیصات موفق شدیم ، باید خود را به صفات پافشاری و شکیبایی مجهز کنیم و همواره ناظر و مواظب خود باشیم و تا اصلاحی را که در نظر گرفته ایم در خود به وجود نیاوریم ، دست از کوشش و مجاهده بر نداریم .»[739]

علی علیه السلام می فرماید: جهل و بی خبری انسان از عیوب اخلاقی اش در ردیف بزرگ ترین گناهان اوست .

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل .» [741]

ناتوان ترین مردم

و نیز فرموده است : ناتوان ترین مردم کسی است که به اصلاح نقایص معنوی و سیئات اخلاقی خود قادر باشد و اقدام نکند.

«جوانان تحت سیطره عادات و رسوم متداول و مستقر قرار ندارند و جهان فعالیت غریزی آنان یک جهان زنده و قابل انعطاف و مملو از تجربه و کنجکاوی است . جوانان می توانند با تلاش و همت کافی محیط خویش را تغییر دهند. البته ممکن است آنان نتواند به طور صریح تغییرات و اصلاحات مورد لزوم را تشخیص دهند و یا آن که حاضر به فداکاری برای انجام این اصلاحات گردند.»[743]

علی علیه السلام به کمیل بن زیاد سفارش کرد که از منافقین اجتناب کن و با افراد خائن رفاقت منما. بپرهیز از این که به خانه ستمکاران رفت و آمد کنی و با آنان بیامیزی . بپرهیز از این که فرمان بردار آنها باشی و در مجالسشان حاضر شوی که خدایت بر تو غضب روا دارد.

«قال علی علیه السلام : ایاک و صحبة من الهاک و اغراک فانه بخذلک و یوبقک .»[745]

همنشین شرابخوار

حضرت رضا علیه السلام فرموده : همنشین شراب خوار مباش و به او سلام مکن .

«عن الجواد علیه السلام ایاک و مصاحبه الشریر فانه کالسیف یحسن منظـره و بقـبح اثره .» [747]

آیا محیط نیرومندتر از غرایز است ؟

بعضی عقیده دارند که فعالیتهای ذاتـی و تمـایلات غریـزی نقـش مهمـی در ساختن خلق و خوی بشر ندارد، بلکه صفات اخلاقی هر فرد ساخته و پرداختـه محیط پرورش اوست . اینان می گویند آدمـی بـرای قبـول هـر قسـم تربیـت ، استعداد نامحدود دارد و قادر است هر عادت ناپسندی را از صفحه خاطر بزداید و صفت خوبی را جایگزین آن نماید.

«مصلحین اولیه ، به پیروی از جان لوک ، فعالیتهای ذاتی را ناچیز انگاشـته و پیوسته اهمیت استعداد آدمی را در کسب عادات نیکو و مطلوب تایید می کردند. بدین معنی که آدمی قابل تربیت و پرورش است و برای اصـلاح و بهبـود وضـع بشر هیچ گونه حدود و ثغوری وجود ندارد.

روح آدمی در ازل ، صفحه سفیدی بیش نیست ، و آن را می توان کـاملا بـه میل خود تغییر و تبدیل داد. بنابراین ، تعلیم و تربیـت را بایـد مبنـی بـر قالـب ریختن جامعه بشکل و نمونه ایده آل دانست و این اصل را ترویج کرد که آدمـی قادر به نیل به درجه کمال است .» [749]

موقعی که آداب و رسوم تربیت ، بر اثر تکرار و ممارست ، رنگ عـادت بـه خود می گیرد و به صورت خلق و خوی ثابت در می آید، آدمی بر طبق آن ، از سرمایه های طبیعی خود استفاده می کند و به آسانی غرایز در مجاری عادات به جریان می افتد.

«عادات به محض آن که تشکیل یافتند، با بهره برداری از ذخیره فعالیت های ذاتی آدمی ، به وجود خود ادامه می دهند و لاینقطع این فعالیتها را به میل خودشان تحریک می کنند، تقویت می نمایند، تفکیکی می سازند، متمرکز می کنند و از غرایز خام و نامنظم ، دنیایی که مطابق میل خود به وجود می آورند، به طوری که می توان گفت آن موجود نه مخلوق عقل است نه زاییده غریزه ، بلکه مصنوع عادت می باشد.» [751]

علی علیه السلام فرموده است : عادات اکتسابی ، طبیعت دومی انسان است .

منشاء عادات خوب و بد

خوبی و بدی عادات مردم ، تابع تربیت های اولیه و محیط پرورش آنهاست ، اگر برنامه های تربیت به درستی طرح شود و محیط زندگی بر اساس پاکی و فضیلت استوار باشد، آدمی تدریجا به خلق و خوی پسندیده عادت می کند و همواره در مسیر خوشبختی و سعادت گام برمی دارد. برعکس ، اگر از اول تربیت و محیط نادرست باشد، عادات ناشیه از آن مضر و مایه تیره روزی و بدبختی خواهد بود.

مکتب آسمانی اسلام ، که تربیت صحیح و سعادت بخش خود را بر اساس احیای تمایلات عالیه انسانی و تعدیل غرایز خواهشهای نفسانی استوار نموده است ، به وسیله برنامه های علمی و عملی و از راه مراقبت در انجام فرایض دینی و تمرین وظایف عبادی و اخلاقی ، پیروان خود را در احراز عادات پسندیده تقوا و مالکیت نفس و نیل به ملکات فاضله عدالت و اخلاق تشویق فرموده است .

«فی الخبر: الزموا التقوی و استعیدوها.» [753]

عادت به بردباری در ناملایمات

علی علیه‌السلام در ضمن وصایای خود به حضرت مجتبی علیه‌السلام فرموده است : نفس خویش را به بردباری در مقابل ناملایمات عادت ده .

کسانی که از کودکی به دست والدین و مربیان نادان و در محیطهای فاسد پرورش یافته اند و به خلقیات بد عادت کرده اند، در جوانی مشکلات بزرگی بر سر راه زندگی دارند. اینان بر اثر سوء تربیت قادر نیستند به درستی با مردم سازش کنند به شایستگی احراز شخصیت نمایند.

عادت ناپسند به منزله دشمن نیرومندی است که مدتی دراز در اعماق جان آدمی جای گرفته و با کمال قدرت انسان را به کارهای ناپسند وادار می کند. رهایی از شر دشمن توانا بسی دشوار و مشکل است .

«قال علی علیه‌السلام : العادة عدو متملک .» (755)

حضرت عسکری علیه‌السلام می فرماید: برگرداندن معتاد از عادتی که بدان خو گرفته ، مانند خرق عادت در طبیعت است .

طرز مبارزه با عادات بد

مبارزه با عادات ناپسند، گرچه مشکل است ، ولی ناشدنی و محـال نیسـت . جوانان با انجام دو وظیفه ، که شرط اساسـی پیـروزی اسـت ؛ در ایـن مبـارزه بزرگ موفق شوند و بر عادات بد خویش ، کـه دشـمن خوشـبختی و سـعادت آنهاست غلبه نمایند و در نتیجه به سازشهای صحیح اجتماعی و احراز شخصیت نایل گردند.

وظیفه اول آن است که در راه پیکار با هر یک از عـادات ناپسـندیده ، بایـد هدف و مقصود خود را به درستی تعیین کنند و به طور مشخص بداننـد کـه چـه می کنند و چه می خواهند، با کدام عادت قصد مبارزه دارند و چه صفتی را مـی خواهند جایگزین آن کنند.

«هنگامی که آدمی دست به اقدامامی می زند، لازم است بداند چه می خواهد بکند و اقدامش چه نتیجه ای خواهد بخشید. برای آن کـه اقـدامش بـه مـورد و شایسته باشد، لازم است نتایج آن را به همان صورتی که دیگـران بـه نظـر مـی آورند، در مقابل دیدگانش مجسم کند و مخصوصا توجه کند که از لحـاظ ابـراز شخصیت ، آیا عمل و اقدامش اثر مطلوب خواهد بخشید یا خیر؟» [(757)]

کسی که نیم قرن در خوردن و نوشیدن آزاد بوده و از انواع میوه ها و غـذاها استفاده می کرده است ، در پنجاه سالگی به بیماری قند مبتلا مـی شـود. وقتـی پزشک معالج به وی می گوید باید از خوردن مواد قندی خودداری کنی ، فـورا اطاعت می نماید.

او آزادی پنجاه ساله را که بدان عادت کرده بود، به دست فراموشی می سپارد و اوامر طبیب را جدی و تصمیم قاطع به کار می بندد و عملا خود را محدود می سازد. این اراده قوی از کجا سرچشمه گرفته است ؟

منشا این تصمیم قاطع غریزه حب حیات است . او قبل از بیماری برای ارضای تمایل لذت ، از همه نعمتها استفاده می کرد ولی موقعی که سلامتی و حیاتش در معرض خطر قرار می گیرد، غریزه زندگی قدم پیش می گذارد و او را از آنچه ضرر دارد، منع می کند. سایر غرایز و تمایلات نیز از غریزه حب حیات ، که در اینجا نقش رهبری دارد، پیروی میکند و همه با هم آهنگ کامل دستور پزشک را اجرا می نمایند.

راه تقویت اراده

برای بدست آوردن اراده قوی و تصمیم جدی به منظور درمان بیماریهای اخلاقی و مبارزه با عادات ناپسند نیز باید از نیروی غریزه استفاده کرد و تمام قوا را در رسیدن به مقصود با هم متحد و هماهنگ ساخت و به سوی هدف پیشروی کرد

کسی که از کودکی بر اثر سوء تربیت والدین یا مربی خویش ، لوس و از خود راضی بار آمده و با آن صفت ناپسند خو گرفته است ، در جوانی مورد تنفر و انزجار مردم است . او نمی تواند با جامعه سازش کند و شخصیت محبوبی به دست بیاورد، همواره از احساس ذلت و محرومیت رنج می برد و تنها راه نجاتش از این تیره روزی و بدبختی درمان آن خلق مذموم است . او برای بدست آوردن اراده قوی در امحای آن سیئه اخلاقی ، باید از غریزه حب ذات استفاده کند و بدان وسیله سایر نیروهای خود را به همکاری وادار نماید.

غریزه خوددوستی

هر انسانی ، بالفطره ، دارای غریزه خود دوستی و عشق به عزت و محبوبیت است . انسان خودپسند که مورد تحقیر و اهانت جامعه قرار گرفته و عزت نفیش جریحه دار شده است ، اگر از منشاء تنفر مردم آگاه شود و به عیب اخلاقی خویش واقف گردد، می توان از این غریزه قدرتمند کسب قدرت و اراده نماید و به منظور نیل به عزت و محبوبیت ، با آن عادت ناپسند مبارزه کند. و خوی خودپسندی را از صفحه خاطر بزداید.

ویل دورانت می گوید:

«اگر بخواهیم خود را قوی تر کنیم ، باید نخست بدانیم که اراده چیست . اراده امری اسرارآمیزی که مانند رهبر ارکستر در میان اجزای خوی و منش انسانی به پا خیزد و دستش را گاهی به چپ و گاهی به راست حرکت دهد و به نوازندگان دستور دهد نیست ، بلکه فقط مجموعه و جوهر همه دوایی و رقابت انسانی است . این قوای محرکه ، پیشوایی که از او اطاعت کنند ندارند مگر خودشان . از میان این امیال و رغبات ، یکی باید چنان نیرومند باشد که بتواند بر دیگر رغبات مسلط شود و آنان را متحد سازد.

معنی قدرت و اراده این است که یک میل قوی چنان برتر و بالاتر از امیال دیگر باشد که همه را به سوی خود بکشاند و تمام یراق به سوی یک هدف ، یک جهت متوجه گردد. اگر ما هدف همسازکننده و مقصد آمر و حاکمی نداشته باشیم که بتوانیم امیال و خواهشهای نفسانی دیگر را در راه آن فدا کنیم ، به وحدت و یگانگی نمی رسیم و سرانجام باید سنگ بنای انسان دیگری باشیم[759]».

حضرت امام هادی علیه السلام می فرماید: کسی که پـر مـدعی و از خـود راضـی باشد، مردم بسیاری به وی خشمگین و بدبین خواهند شد.

«قال علی علیه السلام : من رضی عن نفسه اسخط ربه .» (761)

علی علیه السلام می فرماید: عجب است که حسودان از سـلامتی بـدنهای خـویش غافل اند.

«عن ابی جعفر علیه السلام : ان الحسد لیاءکل الایمان کما تاءکـل النـار الحطـب .» (763)

علی بن ابیطالب به حضرت حسین علیهما السلام ، در ضمن وصایای خـود فرمـوده است : کسی که نسبت به مردم تکبر نماید، ذلیل و خوار خواهد شد.

«قال النبی صلی الله علیه و آله : لا ینظر الله الی رجل یجر ازاره بطرا.» (765)

علی علیه السلام فرموده : کسی که صـفحه خـاطر را از پسـتی طمـع پـاک نکنـد، خویشتن را ذلیل و پست کرده و در قیامت به خواری و اهانت بیشـتری گرفتـار است .

از این چند حدیث و روایات دیگری نظایر اینها به خوبی واضح می شود کـه چگونه مکتب آسمانی اسلام ، در برنامه های تربیتی خـود، از نیـروی غرایـز و نیروی ایمان یک جا استفاده می کند و در راه مبارزه با سیئات اخلاقی و عادات ناپسند، از هر دو قدرت به موازات یکدیگر بهره برداری می نماید.

دشواری مبارزه با عادات

ناگفته نماند که از نظر دینی و علمی ، ترک عادات ناپسند بـه آسـانی میسـر نیست .کسی می تواند بر خلقیات ذمیمه خویش غلبه کند و شخصیت نـامطبوع خود را تغییر دهد که از موانع و مشکلات نهراسـد و از یـک یـا چنـد شکسـت ماءیوس نگردد.

با توجه به این نکته که عـادت ، طبیعـت دوم انسـان اسـت ، مبـارزه بـا آن احتیاج به پایداری و استقامت دارد. جوانانی که در راه اصلاح ملکـات اخلاقـی خویش ، با مجاهده پیگیز فعالیت می کنند و برای نیل به مقصود، کوشش مداوم دارند، سرانجام پیروز می شوند و به هدف خویش نایل می گردند.

«قال امیر المؤ منین علیه السلام : من استدام قرع الباب ولج ولج .» (767)

و نیز فرموده است : هر آن کس که خود را در اصلاح نفس خویش به مشقت و زحمت وادارد و سعی بلیغ نماید، به سعادت و خوشبختی نایل می گردد.

«اگر خواستار قدرت هستیم ، باید نخست هدف خود را برگزینیم و راه خود را تعیین کنیم ، بعد باید به آن بچسبیم تا هرچه پـیش آیـد. بایـد از اول متوجـه باشیم که راهی را که بر می گزینیم ، به سر خواهیم برد، زیرا هر شکسـتی مـا را ضعیف می کند و هر توفیقی ممکن است به قدرت ما بیفزایـد. اجـرای هـر کـار مستلزم کار تازه ای است پیروزیهای کوچکتر به ما نیرو می بخشـد و مـا را بـه پیروزیهای بزرگتر مطمئن می سازد. عمل اراده را می آورد.

اما اگر کسی احتیاط پیشه کرد و در اقدام به کارهای بزرگ تردید و دو دلـی به خرج داد، همیشه کوچک خواهد ماند. چنان باش که از پیروزیها و موفقیتهای کوچک خرسند نگردی . پس از پیروزی در کاری ، فقط یک روز جشن بگیر و روز بعد به دنبال کار خطیرتر باش و جویای خطر و مسئولیت باش .

ممکن است شکست بخوری ، حتی نابود شـوی ، امـا روزی کـه در آن مـی میریم ، چنان ناچیز و حقیر است که ارزش متلزلزل ساختن روش و عقیده ما را ندارد. اگر خطرات تو را هلاک نکند، نیرومندت می کند و بـه هـدفی کـه دارای نزدیک ترت می سازد و به سوی بزرگی راهبرت می گردد. یا بزرگـی و عـز و نعمت و جاه ، یا چو مردانت مرگ رویاروی .» [769]

ای فرزندان عبدالمطلب ، به خدا قسم سراغ ندارم جوانی را که بـرای خیـر و سعادت قوم خود چیزی بهتر از تعالیم من آورده باشد. مـن بـرای امـور دنیـا و آخرت شما برنامه جامعی آورده ام .

موقعی که اسلام در مسیر پیشروی قرار گرفت و تدریجا مـردم بـه آن آیـین الهی متوجه شدند، قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند اگـر فقـر و تهـی دسـتی ، برادرزاده ات را به این کار واداشته ، ما حاضریم برای او پولی جمع آوری کنـیم و در اختیارش بگذاریم و به قدری متمکنش سازم که از همه قریش ثروتمندتر باشد.

«فقال رسول الله ﷺ : ما لی حاجة فی المال فاجیبونی تکونـوا ملوکـا فـی الدنیا و ملوکا فی الآخرة .» [771]

نهرو می گوید:

«شگفت انگیز است که نژاد عرب ، که در طول قـرون دراز، گـویی در حـال خفتگی به سر می برد و ظاهرا از آن چه در سایر نواحی اتفاق می افتاد جدا بی خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرف دنیا را زیر و رو ساخت .

پایه گذاری تمدن جدید

سرگذشت عربها و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و آفریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی به وجود آوردند، یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می باشد. نیرو و فکر تازه ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت ، اسلام بود.» [773]

چهل سال پس از این واقعه ، حضرت محمد ﷺ ، به پیامبری مبعوث گردید و تربیت آسمانی خود را در این راه اصلاح قانون و تغییر شخصیت آن مردم آغاز نمود و در مدت کوتاهی ، بزرگترین تحول روحی را در آنان به وجود آورد.

نیرومندی بر اثر اسلام

قومی که در مقابل هجوم سربازان حبشی تاب مقاومت نیاوردند و از تـرس ، شهر مسکونی و خانه و زندگی خویش را ترک گفتند، بر اثر تعالیم عالیه اسـلام چنان شجاع و نیرومند شدند که در ایام حیات پیغمبر ﷺ و پـس از مـرگ آن حضرت ، در مقابل بزرگ ترین ارتش نیرومند جهان آن روز ایستادگی کردند و به فتوحات درخشان و حیرت زایی نایل آمدند.

پیشرفت سریع مسلمین

«اعراب از یک پیروزی به پیروزی دیگر نایل شدند و اغلب بـدون جنـگ و مقاومت پیروز می گشتند. پس از رحلت پیغمبرشان ، تمامی ایـران و سـوریه و ارمنستان و قسمتی از آسیای مرکزی را از یک سو و مصر و قسمتهایی از شمال آفریقا را از سوی دیگر فتح کردند. در شرق ، شهرهای هرات و کابل و بلـخ در برابر ایشان سقوط کرد و آنها به ایالت سند و سواحل رود سند در هند رسیدند.

عربها از مراکش و آفریقا، از تنگه باریک دریا گذشتند و به اسـپانیا و اروپـا وارد شدند. این تنگه تا آن زمان به نام ستونهای هرکولس نامیده می شد و ایـن نامی بود که یونانی های قدیم به آن داده بودند. سردار عـرب کـه از ایـن تنگـه عبور کرد، طارق نام داشت و از آن پس آن جا به نام او جبـل الطـارق (صـخره طارق) نامیده شد.

در زبانهای اروپایی ، همین کلمه به صورت جبیرالتار در آمده است . سراسـر اسپانیا به سرعت مسخر گشت و مسلمین از آن جا به جنـوب فرانسـه سـرازیر شدند. بدین شکل ، در حدود 100 سال پـس از در گذشـت حضـرت محمـد، ﷺ امپراطوری اسلام از جنوب فرانسه و اسپانیا در سراسـر شـمال آفریقـا تـا سوئز و از آن جا در سراسر عربستان و ایـران و آسـیای مرکـزی تـا مرزهـای مغولستان گسترش یافت .» (775)

مقاومت رهبر اسلام

او به اتکای خداوند در مقابل تهدید و فشار مشرکین خود را نباخت و با اطمینان خاطر ایستادگی کرد و موفق شد افرادی را تربیت کند که از حوادث و خطرات نهراسند و در مقابل پیش آمدهای سخت با کمال قدرت و نیرومندی مقاومت نمایند.

از کسانی که در سالهای اول بعثت ، در سخت ترین شرایط، به پیغمبر اکرم ﷺ ایمان آوردند و در راه اعلای حق با مصائب سنگین مواجه شدند و در کمال نیرومندی مقاومت نمودند، عیاش بن ابی ربیعه و همسرش اسماء بنت سلامه است .

پایداری مسلمین

عیاش برادر مادری ابوجهل و حارث است و در موقعی که قبول اسلام کرد، سنش در حدود سی سال بود و همسرش بیست سال داشت . خانواده عیاش از مسلمانی وی سخت به خشم آمدند و برای آن که او را از پیروی پیغمبر ﷺ باز دارند، شکنجه و آزارش دادند، ولی مؤ ثر واقع نشد و او همچنان در آیین مقدس اسلام ثابت قدم ماند.

عیاش و همسرش به معیت جمعی از مسلمانان ، با موافقت پیغمبر اکرم ﷺ ، به حبشه مهاجرت نمودند، ولی زودتر از دیگران به مکه بازگشتند و مجددا گرفتار آزار مشرکین شدند، تا هجرت پیغمبر ﷺ پیش آمد و مسلمین به مدینه مهاجرت نمودند و از گزند دشمنان آسوده شدند.

موقعی که اسماء، مادر عیاش از مهاجرت پسرش آگاه شد، قسم یاد کرد که تا عیاش برنگردد، سر خود را روغن نزند و در سایه ننشیند، ابوجهل و حارث

به مدینه مسافرت نمودند و سوگند مادر را به وی خبر دادند و گفتند تو از همه فرزندان نزد مادر عزیزتری و به دینی عقیده داری که نیکی به والدین را سفارش کرده است . به مکه برگرد و خدای خود را در مکه عبادت کن ، همان طور که اکنون در مدینه عبادت می کنی .

عیاش برای مادر متاثر شد و گفته های برادران را تصدیق کرد و از آنان عهد و پیمان گرفت که اگر به مکه بیاید، به وی خیانت نکنند. با آنها از مدینه حرکت کرد. وقتی از شهر دور شدند، آزار و اذیت شروع شد، کتف عیاش را بستند و به همان وضع ، روز روشن او را وارد مکه نمودند. «و قالا یا اهل مکة هکذا فافعلوا بسفهائکم کما فعلنا بسفینهنا » و به صدای بلند فریاد می زدند؛ مردم مکه ، با نادانهای خود که به اسلام گرویده اند، این طور موهن و با خشونت رفتار کنید، چنان که ما با سفیه خود چنین کردیم .

سپس او را در یک اطاق بدون سقف ، در سخت ترین شرایط زندانی کردند و همه پیمان ها را فراموش نمودند.

بردباری در پرتو ایمان

چند سال او در مکه گرفتار زندان و آزار بود و در آن مدت کوچکترین آثـار زبونی و شکست روحی از وی مشاهده نشد. او با خداوند مرتبط بود و با نیروی ایمان در مقابل مصائب و ناملایمات مقاومت می کرد.

رسول اکرم ﷺ در مدینه ایمان برای نجات او مکرر دعا کرد و همه مـردم برای عیاش متاثر بودند. سرانجام یکی از مسلمین ، به طور پنهانی به مکه رفـت و با طرح نقشه ماهرانه ای موجبات فرار او را از زندان فراهم نمود و بـه اتفـاق هم به مدینه بازگشتند. (777)

در دوره جاهلیت ، دختران و زنان از جمیع حقوق انسـانی و مـدنی محـروم بودند و بدتر از بردگان و حیوانات زندگی می کردند. ولی ایمـان بـه خداونـد و برنامه های تربیتی اسلام به طوری شخصیتشان را تغییر داد و به آنان اراده قـوی و استقلال فکر بخشید که یک دختر جوان توانست در مقابل برادر نیرومند خـود بایستد و در کمال قدرت و شهامت از ایمان و عقیده خود دفاع نماید.

نقش مربی در تربیت

تمام مردم ، به خصوص کودکان و جوانـان ، تحـت تـاءثیر مربیـان خـویش هستند و خواه ناخواه از افکار خـوب و بدشـان متـاثر مـی شـوند و از اعمـال پسندیده یا ناپسندشان سرمشق می گیرند. خلاصه ، طرز تفکر و کیفیت رفتار و گفتار مربیان ، یکی از عوامل مهم ساختن شخصیت آدمی است .

کسانی که خود دارای ایمان واقعی و سـجایای انسـانی هسـتند، اگـر تربیـت دیگران را به عهده بگیرند و صمیمانه مجاهده نمایند، می توانند افرادی مؤ من و با فضیلت بپرورند و آنان را از مزایـای ایمـانی و اخلاقـی خـویش برخـوردار سازند.

نهرو می گوید:

«حضرت محمد ﷺ از شهر مدینه پیامی بـرای حکمرانـان و پادشـاهان جهان فرستاد و آنها را به قبول وجود خدای یگانه و رسولش دعوت کرد. لابـد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیسـت کـه جـراءت کرده است برای آن ها دستور صادر کنند.

از فرستادن همین پیامها می توان تصور کرد که حضرت محمـد ﷺ چـه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و رسالتش داشته است و توانست همین اعتماد و ایمان را در مردم کشورش نیز به وجود آورد و به آنها الهام ببخشد. بـه طوری که آن مردان توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهـان معلـوم آن زمـان مسلط گردند. ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را بـه وجود می آورد.»

نتایج مجاهدات پیغمبر ﷺ

بتهایی را که با دست جهل و نادانی ساخته بودنـد در هـم شکسـت و بتکـده هایی را که بر پایه بی خردی بنا کرده بودند، ویران ساخت مـردم مشـرک را از اسارت بت پرستی و عبادت چوب و سـنگ آزاد نمـود و آنـان را بـه پرسـتش خداوند یگانه متوجه کرد.

اختلافات طبقاتی و نژادی را که یکی از مظاهر ظلـم و بیـدادگری و منشـاء بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بود، ریشه کن نمود و کلیه طبقات مردم را از حقوق متساوی و استفاده یکسان از عدل آزادی برخوردار ساخت .

دشمنی و کینـه تـوزی را کـه از عـادات کهـن دوران جاهلیـت و از عوامـل کشتارهای وحشیانه و جنایات مدهش بود، از صفحه خاطرشان زدود و به جای آن برادری و محبت اسلامی را کـه مایـه صـفا و صـمیمیت اسـت ، در اعمـاق جانشان مستقر ساخت .

نتیجه بحث آن که از نظر دینی و علمی ، شخصیت آدمی قابل تغییر و تحـول است ، جوانانی که دارای یک یا چند صفت ناپسـند هسـتند و بـر اثـر آن نمـی توانند به درستی با مردم سازش کنند و شخصیت شایسته ای احراز نمایند، دچار یاس و نومیدی نشوند.

تغییر عادات مذموم

اگر افراد معتقد و باایمانی هستند، می توانند با اتکای ایمان به خدا و استفاده از انگیزه های غریزی ، صفات ناپسند و عادات مذموم خویش را تغییر دهند و بوسیله اطاعت از اوامر الهی ، خویشتن را به سجایای انسانی و مکارم اخلاقی متخلق سازند.

«قال علی علیه السلام : ذللوا انفسکم بترک العادات و قودوها الی فعل الطاعات و حملو بها اعباء المغارم و حلوها بفعل المکارم و صونوها عن دنس المائم .» [780]

علی علیه السلام می فرماید: اگر به فرض ، ما به بهشت و دوزخ امیدی نمی داشتیم ، باز هم شایسته ما بود که در طلب مکارم الاخلاق باشیم ، چه آن که سجایای اخلاقی از وسایل دلالت ما به راههای کامیابی و پیروزی است .

ترس و شکست شخصیت جوان

قال الله العظیم فی کتابه : ...(انَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّیٰ یُغَیِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ).[782]

علی علیه السلام فرموده است : خلق بد، دوست و خویشاوند را می رماند و بیگانه و ناشناس را به اعراض و بی اعتنایی وامی دارد.

«و عنه علیه السلام : رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه .» [784]

بدون تردید، صفات ناپسند و سیئات اخلاقی در شکست شخصیت اجتماعی نسل جوان نقش مؤ ثری دارند. ممکن است یک خلق مذموم ، مانند خودپسندی یا تکبر یا ترس و عدم اعتماد به نفس ، جوان را مطرود جامعه سازد و او را از سازشهای صحیح اجتماعی و احراز شخصیت بازدارد.

برای توضیح بیشتر و مزید اطلاع جوانان ، این بحث را به بررسی حالت انفعالی ترس و شناختن ریشه های آن اختصاص می دهیم و پیرامون این صفت گفت و گو می کنیم . امید است که مفید و ثمربخش باشد.

یکی از مباحث جالب توجه در روان شناسی کودک ، تحقیق در این مطلب است که آیا پایه اصلی و ریشه اساسی ترس و وحشت ، که در سنین اول زندگی در نهاد اطفال بیدار می شود، ناشی از غریزه طبیعی است ، یا آن که ترسهای کودک به طور کلی از تلقینهای والدین و مربی یا اطرافیان کودک سرچشمه میگیرد.

آیا ترس در کودک غریزی است ؟ بعضی عقیده دارند که مایه اصلی ترس در نهاد آدمی ، ریشه طبیعی دارد و با سرشت انسان آمیخته شده است و اثر مفید آن صیانت ذات و دوری جستن از محیط خطر است .

بعضی تصور کرده اند که ترس ، فطری بشـر نیسـت ، بلکـه ماننـد بیماریهـا ساری ، از راه رفتار و گفتار وحشتزای دیگران بـه کـودک سـرایت مـی کنـد و باعث رعب و تشویش خاطرش می گردد.

ترسهای غریزی و تلقینی

«بچه نوزاد به آسانی دچار ترس می شود. دکتـر واتسـن و خـانمش چنـین دریافته اند که چیزهایی که بیشتر موجب ترس بچه می شـود، صـداهای بلنـد و همچنین احساسی است مبنی بر این که مبادا کسی او را پرتاب کند. مـع ذلـک ، نوزاد به قدری تحت حمایت کامل قرار گرفته است که محلی برای ترسهای بـی جا و نامعقول نیست .

در جریان سال دوم و سوم تولد، ترسهای تازه ای نشو و نما می کند، اما باید دانست که تا چه حدی به تلقین راجع می شود و تا چه حد بـه غریـزه مربـوط است . موضوع وجود نداشتن ترسها در سال اول تولد، دلیل قاطع بر عدم وجود صفات غریزی بچه نخواهد بود؛ زیرا غرایز، با پیشـرفت سـنین زنـدگی کـودک نضج می گیرد، حتی افراطی ترین پیروان فروید هم مـدعی نیسـتند کـه غریـزه جنسی در حال تولد نضج پیدا کرده است . بدیهی است کودکانی که می توانند به هر طرف روان گردند، بیشتر احتیاج به ترس دارند تا بچـه هـایی کـه هنـوز راه نیفتاده اند.

نیاز کودک به ترس

بنابراین اگر بگوییم غریزه ترس ناشی از نیاز پیدا کردن بدان است ، جای تعجب خواهد بود.

این مسئله از نظر تربیت اهمیت بسیار دارد. اگر تمام ترسها ناشی از القاء باشد، پس می توان به یک وسیله ساده از آن جلوگیری کرد و آن این است که حال ترس یا نفرت پیش بچه نشان ندهیم ، اگر بعضی از آنها غریزی باشد، ناچار محتاج متدهای دقیق می شویم .

بچه های کمتر از یک سال هرگز از حیوانات نمی ترسند. همچنین ترس از تاریکی ، هرگز در اطفالی که وحشتناکی تاریکی به آنان تلقین شده است ، دیده نمی شود. به طور مسلم ، غالب ترسهایی که ما به آنها عادت کرده ایم ، اکتسابی است و اگر بزرگترها آن ها را ایجاد نکنند، در بچه ها نشو و نما پیدا نمی کند.» (786)

اولین مطلبی که در بحث ترس باید مورد توجه قرار گیرد این است که نگرانی و ترس ، همه جا و در هر صورت ناپسندیده و مذموم نیست ، بلکه برعکس ، ترسهای به جا و عاقلانه ، که ناشی از احساس خطر واقعی و حاکی از فکر دوراندیشی آدمی است ، پسندیده و ممدوح است .

فکر چاره جوئی

ترسهای به جا، در جنبه روان بشر، مانند دردهای عضوی در ناحیه جسم است . همان طور که احساس دارد از عارضه بیماری خبر می دهد و آدمی را به درمان عضو دردناک وا می دارد، ترسهای به جا نیز به منزله اعلام خطر است و صاحبش را به فکر چاره جویی و پیشگیری می اندازد.

«قال علی علیه السلام :کم من خائف و فد بخوفه علی قرارة الامن .» [788]

آنان که به عهد خدا وفا دارند و پیمان الهی را نمی شکنند و آنچه را که امر به پیوند آن فرموده است ، اطاعت می کنند، از خدا می ترسند و از سختی عذاب و حساب الهی بیم دارند.

« علی علیه السلام : الخوف سجن النفس و رادعها عن المعاصی .» [790]

علی علیه السلام فرموده :کسی که کمتر می ترسد و از خطر پرهیز ندارد، در زندگی با آفتهای بیشتری مواجه خواهد شد.

ترسهای مضر

ترس مذموم و زیان آور، آن ترسی است که سد راه سعادت انسان و مـانع از پیشرفت و تکامل است . ترسی است که از جهت و نادانی و از ضـعف و زبـونی سرچشمه می گیرد و اراده آدمی را متزلزل می کند. ترس مذموم ، علاوه بـر آن که محرک عمل مفیدی نیست ، مضر و مـزاحم اسـت ، پیوسـته جسـم و جـان صاحبش را می کاهد و او را به راه سقوط و تباهی سوق می دهد.

ترسهای نا به جا و مضر در همه ادوار بین ملل و اقوام مختلف وجود داشته و دارد و نتایج شوم آن ، کم و بیش ، دامن گیر مردم بوده و هست . آیین مقـدس اسلام ، در ضمن برنامه های تربیتی خود، پیروان خـویش را از اسـارت چنـین ترسهای آزاد نموده و از عوارض زیانبخش آنها بـر حـذر داشـته اسـت . بـرای نمونه ، در این جا به پاره ای از موارد اشاره می شود.

یکی از ترسهای زیانبخش ، که از قرنهای گذشته که تا کنون در نهاد انسـانها وجود داشته و از نسلهای پیشین ، به نسلهای بعد منتقل شده است ، ترس از فال بد است . این ترس در زندگی بشر تیرگی ها و بدبختی های بزرگی به بار آورده و عوارض نامطلوبی از خود به جای گذارده است .

ترس از فال بد

چه بسیار مردمی عدد سیزده و خواندن کلاغ و صدای جغد و چیزهایی نظایر اینها را شوم دانسته و به آنها فال بد می زدند. نگرانی و تشویش خاطر می شد. می ترسید از این که مبادا خطر ناشناخته ای مواجه گردد و به اساس خوشبختی و سعادتش لطمه وارد شود.

اسلام با این عقیده غلط، که مایه ناراحتی فکر و ناشی از جهل و نادانی بود، جدا مبارزه کرد. پیشوایان مذهبی ، در ضمن روایات متعددی ، آن را یک عقیده خرافی و منافی با اساس توحید معرفی نموده اند.

«قال علی علیه السلام : الطیرة لیست بحق .» (792)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : اعتقاد به تاءثیر فال بد، شرک به خداوند است .

فال بد و نگرانی

فال بد، در قوانین نظام آفرینش ، منشاء اثری نیست و نمی تواند میسر علل و معالیل جهان را بگرداند و مستقلا حادثه نامطلوبی به وجود آورد.

کسانی که بدان معتقد نیستند، آسوده خاطرند و کمترین تاثر فکری از فال بد ندارند. ولی کسانی که به آن معتقدند، اگر در معرض فال بد قرار گیرند، دچار اختلال فکر و نگرانی می شوند. البته پریشان فکری و ناراحتی روح ، خود یک امر واقعی روانی است و می تواند گفتار و رفتار صاحبش را از مسیر صحیح خارج کند و نتایج شومی به بار بیاورد. بدیهی است آن نتایج شوم ، اثر مستقیم فال بد نیست ، بلکه معلول اختلالات روانی است که از عقیده به فال بد سرچشمه گرفته است .

« عمرو بن حریث قال قال ابو عبدالله علیه السلام : الطیرة علی ما تجعلها. ان هونتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا.» (794)

خالد بن نجیح می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام سخن از شومی به میان آمد. حضرت فرمود: شومی در سه چیز است . در زن و مرکب و خانه شومی زن در این است که مهرش سنگین باشد و بر اثر بی مهری و عصیانش نسبت به شوهر، موجبات جدایی اش فراهم گردد. شومی مرکب در این است که بد خلق باشد و در موقع سواری رکاب ندهد. شومی خانه در این است که فضایش تنگ و همسایگانش بد و عیوبش بسیار باشد.

در این حدیث ، امام صادق علیه السلام ، از شومی و موهومی که مردم نادان در این سه مورد از آن می ترسیدند و بدان فال بد می زدند، نامی نبرده و غیر مستقیم آن را مطرود و غیر قابل اعتنا شناخته است . به جای آن ، درباره آن ها صفات

نامطلوبی را که مایه شومی واقعی و باعث نـاراحتی و اخـتلال زنـدگی اسـت ، یادآور شده و پیروان خود را از آن بر حذر داشته است .

بشر و ستاره شناسی

بشر از دیر زمانی علاقه داشـت کـه اجـرام سـماوی را بشناسـد و از جهـان ستارگان آگاه گردد و به اسرار کاخ آفرینش پی ببرد. افـراد بسـیاری کـه دارای هوش و فراست طبیعی بودند، در این باره به مطالعه و تحقیـق برخواسـتند و در طول قرنهای متمادی ، عمر خـویش را در راه شناسـایی اسـرار کیهـان صـرف کردند. سخنان درست و نادرست ، زیاد گفتند و به عنوان علم نجـوم کتـاب هـا نوشتند و فرضیه های صحیح و ناصحیح بسیاری به جهانیان عرضه کردنـد و بـا هدایت ستارگان ، راه دریاها و صحراها را پیمودند

در جهان امروز، بر اثر پیشرفت هـای علـوم و صـنایع ، بسـیاری از حقـایق ناشناخته کیهانی واضح گشته و مجهولات زیادی بر بشـر معلـوم شـده اسـت . اکنون ، در دنیا مسئله روز در آمده است . هر یک از کشـورهای بـزرگ جهـان می کوشید تا هر چه زودتر خود را بدین هدف بزرگ برساند و در ایـن مسـابقه از رقبای خویش پیشی گیرد.

ادعاهای غیر واقعی در روزگار گذشته ، ضمن بحث های نجومی و تحقیقات کیهانی ، این سخن به میان آمد که پاره ای از حوادث ارضی مربـوط بـه کـرات سماوی است و قسمتی از خوشبختی ها و بدبختی های مـردم روی زمـین ، بـه اوضاع و احوال مخصوص اجرام کیهانی بستگی دارد. کسانی ادعا کردنـد کـه از این راز بزرگ با خبرند و می توانند از راه محاسبه های نجومی مسیر خیر و شر بشر را تعیین کنند.

ترس و مشورت با کاهنان

آنان که به سخن غیر واقعی این گروه دل بستند و بدان معتقد شـدند، همـواره از ترس بر خورد با ضررهای ناشناخته ستارگان ، احساس بـیم و هـراس مـی کردند و در تصمیم های خویش دو دل و متحیر بودند و مشـورت بـا کاهنـان و مدعیان علم غیب را، برای مصون ماندن از شرور مجهول کیهانی ضروری و لازم می دانستند.

چه بسیار مردمی که بر اثر این عقیده خرافی گرفتـار بـدبختی و تیـره روزی شدند و چه بسیار افرادی که از ترس شرور سـتارگان و ضـررهای کیهـانی ، از پیروزی ها و موفقیت های درخشانی که بر سر راه زندگی خود داشتند محـروم ماندند.

آیین مقدس اسلام ، در زمینه مطالعه اجرام سماوی ، از یک طرف به منظـور بسط علوم و اطلاعات حقیقی و پی بردن به عظمت آفرینش ، پیروان خود رابـه تفکر در عوالم سماوی تشویق نموده و از طرف دیگر آنان را از عقاید نادرسـت و غیر واقعی بر حذر داشته است .

خداوند در قرآن شریف به آفتاب و ماه ستارگان و همچنین بـه روز و شـب قسم یاد کرده و چند سوره را به اسم نجم شمس ، قمر، لیل و ضحی نام گـذاری نموده است . این خود نشانه توجه اسلام به ارزش و اهمیت علوم کیهانی است .

اسلام و علم نجوم

قال موسی بن جعفر علیهما السلام : الله تبارک و تعالی قد مدح النجوم و لو لا ان النجوم صحیحة ما مدحها الله عزوجل و الا نبیاء کانوا عالمین بها. [796]

در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد روز و شب برای مردان عقل و خرد، آیات بسیاری وجود دارد. آنان که در حال ایستادن آسمان ها و زمین فکر می کنند و می گویند: پرورگار این کاخ مجلل را بیهوده و بی حساب نیافریده ای .

در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد روز و شب برای مردان عقل و خرد، آیات بسیاری وجود دارد آنان که در حال ایستادن و نشستن و موقعی که به پهلو آرمیده اند به یاد خدا هستند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین فکر می کنند و می گویند: پروردگارا این کاخ مجلل را بیهوده و بی حساب نیافریده ای .

در این پرده یک رشته بیکار نیست سررشته بر ما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سررشته را می توان یافتن

اولیای گرامی اسلام ، در ضمن تشویق مسلمین به تفکر در اجرام سماوی و پی بردن به نظام حکیمانه الهی و تحکیم مبانی ایمانی ، آنان را از دل بستن به عقاید باطل و پندارهای غیر واقعی تحذیر می کردند و به موازات مجاهده و کوشش در راه بسط علوم معارف حقیقی ، از نشر معتقدات خرافی جلوگیری می نمودند.

موقعی که علی علیه السلام سربازان خود را برای جنگ خوارج مهیا ساخته و آماده حرکت بود، یکی از اصحاب آن حضرت گفت :

ای پیشوای مسلمین ، اگر در این ساعت حرکت کنی می ترسم به مراد خـود نایل نشوی و در مقابل دشمن دچار شکست گـردی و تـرس مـن بـر اسـاس محاسبه نجومی است .

فقال علی علیه السلام : اءتزکم تهدی الی الساعة التی من سارفیها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعة التی من سارفیها حاق به الضر؟ و تخوف مـن السـاعة التـی من سارفیها حاق به الضر؟ فمن صدقک بهذا فقد کـذب القـرآن و اسـتغنی عـن الاستعانه بالله فی نیل المحجوب و دفع المکروه و ینبغی فی قولک للعامل بامرک ان یولیک الحمددون ربه لانک بزعمک انت هدینه الی الساعة التی نال فیها النفع و امن الضر ثم اقبل علیه السلام علی الناس فقال سیروا علی اسم الله [798]

ترس و تزلزل اراده

نتیجه آن که ترسهای موهوم و نا به جا، مانند چند موردی که به آنهـا اشـاره شد، برای نسل جوان و نسل کهن مضر و زیان بخش است و همـه جـا و بـرای همه مردم ، سد راه خوشبختی و سعادت است . این قبیـل تـرس هـا شخصـیت آدمی را در هم می شکند. عزم و اراده را متزلزل می کند، حس اعتماد به نفـس را تضعیف می نماید و موجبات ناکـامی و محرومیـت صـاحبش را فـراهم مـی سازد.

آیین مقدس اسلام ، ضمن برنامه های تربیتی خود، با استفاده از نیروی عقـل و استمداد از قدرت عظیم ایمان ، مسلمین را از شر ترسهای مضر و غیر واقعـی نجات داد و آنان را از اسارت و ذلت آزاد نمود.

ترسهای گوناگونی که اغلب در دوران شـباب بـروز مـی کنـد و نوبالغـان و جوانان را در سازشهای اجتماعی دچار نگرانی و اضطراب مـی نمایـد و باعـث خودباختگی و شکست شخصیت آنان می شود، ریشه های مختلف دارد.

ترس بر اثر نقص اندام

بعضی از ترسها در جوانان ناشی از ناموزونی صفات موروثی و معلول نقایص یا عیوب عضوی آنهاست .کودکی که با چشم پیچیده یا کور، در رحم ساخته شده است ، طفلی که با لب شکافته یا انحراف دست و پا متولد شده و خلاصه مولودی که در اندامش یک یا چند نقص طبیعی مادرزاد وجود دارد، وقتی بزرگ می شود، همواره در خود احساس کمبود و حقارت می کند و هرچه پیشتر می رود این احساس در وی شدیدتر می گردد.

ترس از استهزا

موقعی که به حد بلوغ و جوانی می رسد، از ورود در اجتماع و آمیزش با مردم خائف و نگران است و می ترسد از اینکه ، به او بخندند و مورد تمسخر و استهزا قرار دهند یا لااقل با دیده تحقیر و پستی به او نگاه کنند. بدیهی است چنین جوانی نمی تواند در جامعه اظهار وجود کند و شخصیت خود را اثبات نماید.

یک خال یا لکه کوچکی که در صورت یک دختر زیبایی باشد، یا کجی استخوان یا یا ستون فقرات و نواقص مشابه آنها، می تواند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت شکنجه دهد.کودکی که ضعف یا نقص بدنی دارد، مجبور است که پیوسته مورد سرزنش و تمسخر همبازیهای سالم خود بوده و به واسطه همان نقص بدنی قادر به دفاع از خود نباشد. تنها عکس العمل او این است که فقط به روی خودش نیاورد، ولی همین خودخوری و سرکوبی غرور و احساسات است که مقدمه بدبختی های بعدی و ناراحتی های فکری او می شود.

احساسات جریحه دار، وقتی که به وسیله ای التیام نیافت ، به ضـمیر ناآگـاه می خزد و تمام انرژیهای سر کوفته را دور و بر خود جمع کـرده و مایـه تبـاهی اندیشه و اختلال فکر می گردد.» [800]

خوشبختانه با پیشرفت های که در علوم مختلف نصیب بشر شـده اسـت ، در جهان امروز، پاره ای از عیوب و نقایص موروثی ، مانند شکاف لب و پیچیدگی چشم و عوارضی نظایر آن ها علاج پذیرند.

درمان عیوب موروثی

جوانی که به عیب موروثی قابل اصلاح گرفتار است ، اگر در شرایط مسـاعد درمانی قرار گیرد و بتواند ناموزونی عضوی خـویش را برطـرف نمایـد، عقـده درونی اش گشوده می شود و قهـرا از احسـاس حقـارت و تـرس ناشـی از آن رهایی می یابد.

جوانی که قیافه نامطبوع یالنگی پـایش قابـل عـلاج نیسـت ، اگـر از تـرس سخریه و اهانت دیگران منزوی گردد و از سعی و مجاهده باز ایستد، نه تنها بـا این عمل نقص عضوی خود را جبران ننمـوده و راه سـعادتی بـه روی خـویش نگشوده است ، بلکه بر عکس ، خود را محروم تر ساخته و روز به روز ترسش بیشتر و بدبختی اش و فزون تر می گردد.

چنین جوانی موظف است :

تشخیص استعدادهای شخصـی اولا، اسـتعدادهای عقلـی یـا بـدنی خـود را بشناسد و لیاقت خود را در فعالیتهای زنـدگی تشـخیص دهـد و بـه کـاری کـه شایستگی دارد دست بزند و تمام نیروی خود را در راه نیل به آن بسیج نماید.

ثانیا، در برخوردهای اجتماعی ، حتی المقدور خـود را فرامـوش کنـد، و بـه جای توجه به نقص عضوی خویش ، متوجه دیگران باشد. یا آن که خـود را بـا

کسانی که نقص و عیب بزرگ تری دارند مقایسه نماید و بدین وسیله از رنجهای درونی و ناراحتی های خویش بکاهد.

به نظر می رسد اجرای این برنامه ، استعدادهای درونی وی را سریعا به فعلیت می آورد و او را در مدت کوتاهی به کمال لایقش می رساند و بر اثر پیروزی و موفقیتی که به دست آورده ، حقارت درونی و نقص ساختمانی اش جبران می شود و در نتیجه ، شخصیت شایسته خود را در جامعه احراز خواهد کرد.

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : اکثر النظر الی من فضلت علیه فان ذکل من ابواب الشکر.» [802]

امام صادق علیه السلام فرموده است : برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از توست تا شکر نعمتهای موجود را به جای آوری و برای افزایش نعمت خداوند، شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی .

استفاده از سرمایه های طبیعی

کسی که دچار سنگینی گوش یا لکنت زبان است ، اگر خود را با مردم کـر و لال بسنجد، کسی که گرفتار پیچیدگی چشم یا لنگی پاست ، اگر خـویش را بـا افراد کور و افلیج مقایسه نماید، از تاثر و اندوهش کاسته می شود و می تواند از عقل و هوش یا دست و بدن سالم و خلاصه از سایر سرمایه هایی که در اختیار دارد، استفاده کند. و در پرتو سعی و کوشـش ، از نعمتهـای تـازه ای برخـوردار گردد.

برعکس ، کسی که به علت یک نقص عضو، نشاط و امید را در خود بمیرانـد و بر اثر افسردگی و تاثر خاطر، سایر نعمت های الهی را نادیده انگارد و از آنهـا بهره نگیرد، شایسته ناکامی و محرومیت است . او هرگـز نمـی توانـد از ذخـائر درونی خویش استفاده نماید و موجبات رشد و سعادت خود را فراهم آورد.

جوانان معلول و ناقص عضو، همواره باید بخاطر داشته باشند که در گذشته و حال ، مردم بسیاری در جهان قدم گذاردند که بـا ابـتلای بـه نقـایص و عیـوب موروثی ، با منظر کریه و ناموزونی اندام ، بیم و هراس بـه خـود راه نـداده و از زندگی و نیل به سعادت ناامید نشدند. اینان با عزمی راسخ به کارهـای علمـی و عملی دست زده و از استعدادهای درونی خویش استفاده بسیار برده و عمر خود را به عزت و خوشبختی به سر آوردند. بعضی از آنها، بـر اثـر لیاقـت طبیعـی و مجاهدات پی گیر، عالی ترین مدارج علمی و فنی را پیموده و به درخشان ترین شخصیت و شهرت اجتماعی نایل آمدند.

راه جبران حقارت

نتیجه آن که یک قسمت از ترسهای جوانان ، که مانع آمیزشهای اجتماعی و باعث شکست شخصیت آنهاست ، ناشی از نقایص و عیوب بدنی و خلاصه ناموزونی صفات موروثی است . به شرحی که اشاره شد، این قبیل جوانان ، تا جایی که قادرند، باید نقایص خود را نادیده انگارند و با سعی کوشش ، استعدادهای طبیعی خویش را در یکی از رشته های علمی یا عملی که شایستگی دارند، پرورش دهند و از این راه حقارت خود را جبران و شخصیت خویش را احراز نمایند.

بعضی از ترس های جوانان ، معلول صفات اکتسابی و ناشی از تربیتهای نادرست دوران کودکی است . خشونت و سختگیریهای بی مورد یا نوازش و مهرورزیهای نا به جای پدران و مادران نسبت به فرزندان و همچنین پاره ای از شرایط نامطلوب محیط خانواده ، در روان کودک اثر بد می گذارد و در ایام جوانی به صورتهای مختلف ، از آن جمله بیم از معاشرت های اجتماعی و ترس از سازگاری صحیح با محیط زندگی آشکار می گردد.

حقیقتی که روز به روز بیشتر آشکار می شود این است که ادراکات دوران بچگی و وقایع و تجارت آن ؛ بر زندگی بعدی و شخصیت انسان اثر قاطعی دارد. با جراءت می توان گفت که این ادراکات و تجارت ، سلامتی ، بیماری و خوشبختی یا بدبختی افراد را در تمام عمر پی ریزی می نماید.

طفل ، در اولین سالهای کودکی ، تار و پود زندگی اش را می سازد و از همان روزهای اولی که گهواره را ترک می گوید، هر چه باید بشود یا نشود، شده است . همچنان که نهال نورسته ای ، اگر کج یا راست تربیت شود، تا آخر عمر همان طور می ماند، مسیر زندگی آدمی هم از این قانون مستثنا نیست .» [804]

امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل کرده است که می فرمود: هیچ بنـده مـؤ منـی نیست مگر آن که در قلبش دو روشنی وجود دارد. یکی نور ترس و دیگری نور امید. این دو احساس در نهاد مردم با ایمان آن چنـان متسـاوی اسـت کـه اگـر سنجیده شوند، هیچ یک بر دگری فزونی ندارد.

موازنه بیم و امید

بر هم خوردن موازنه بیم و امید و از دست رفتن تعادل خـوف و رجـا، آثـار نامطلوبی در نهاد آدمی به جای مـی گـذارد و افـراد را از روش صـحیح انجـام وظایف علمی و عملی باز می دارد، خوف بیش از رجا مایه یاءس و ناامیـدی ، و امید بیش از نیم ساعت غرور و لاابالی گری است .

اکنون جای این پرسش است که آیا مربیـان جامعـه نیـز موظـف انـد در راه اجرای برنامه های آموزشی و پرورشی به این دو نیرو به طـور متسـاوی تکیـه کنند، یا آن که می توانند از یک نیرو بیش از نیروی دیگر استفاده نمایند؟

پیشرفت بر اثر تشویق

«آیا ستودن کسان برای کاری که کرده اند، در یادگیری آنان مؤ ثرتر است یا سرزنش کردن برای خطاهایی که مرتکب شده اند؟ یکی از بهترین آزمایشـهایی که در این موضوع به عمل آمده است ، آزمایش زیر است :

آزمودنی ها 106 دختر از کلاس چهارم و ششم ابتدایی بودند. این عده را به چهارگروه تقسیم کردند. دیدند که استعداد حساب در همه گروهها یکسان اسـت . کاری که به آنها رجوع کردند این بود که در پانزده دقیقه وقت ، هر قدر بتوانند از سی مسئله حساب که به آنها رجوع شده بود، حل کنند. آزمـایش پـنج روز طول کشید.

مقایسه تشویق و توبیخ

گروه اول را هر روز جلو کلاس برپا می داشتند و آنان را برای بدی کارشان (بدون آن که به نتیجه کار آنها توجه کرده باشند) سرزنش میکردند. این گروه البته نمی دانست که چه مقدار مسائل را درست حل کرده است . گروه دوم را باز بدون توجه به نتیجه کار، در مقابل کلاس بر پا می داشتند و آنان را می ستودند. به گروه سوم چیزی نمی گفتند، لکن آنان شاهد ما وقع بودند. گروه چهارم به کلی از این جریانات غافل بودند و در اطاق جداگانه در آزمایش شرکت می کردند.

نتیجه آزمایش به این صورت درآمد که عده متوسط مسائلی که هر گروه در روز اول حل کرده بود. یعنی دوازده مسئله . در روز دوم گروه ستوده شده و گروه سرزنش شده پیشرفت متساوی داشتند، یعنی هر دو شانزده مسئله حل کردند. از آن روز به بعد، گروه سرزنش شده پس افتاد وگروه ستوده شده پیشرفت کرده و دو گروه دیگر پیشرفت معینی نکردند.» (806)

کسی که یک کار نیک انجام دهد، پاداش ده کار نیک به او داده می شود و کسی که مرتکب یک کار بد شود، یک کیفر می بیند.

وظیفه فرمانروایان

«عن الصادق علیه السلام : ثلاثة تجب علی السلطان للخاصة و العامة : مکافاة المحسن بالاحسان لیزدادوا رغبة فیه و تغمد ذنوب المسی ء لیتوب و یرجع عن غیه و تاءلفهم جمیعا بالاحسان و الانصاف .» [808]

قدردانی از خدمتگزاران به آنان میدان بده تا به آرزوهای مشروع خویش برسند و پیوسته به نیکی یادشان نما. کسانی که با تحمل رنج و زحمت ، به خوبی امتحان داده و انجام وظیفه کرده اند، خدمتشان را یک به یک به زبان بیاور و قدردانی کن . چه آن که تشویق مکرر از کارهای خوب ، دلیران را در انجام وظایف تهییج می کند و ضعیفان ترسو را تشجیع و تشویق می نماید.

کودکی که در خانواده بر اساس بیم و امید پرورش یافته و در مقابل وظیفه شناسی ، به اندازه مناسب پاداش گرفته و در موارد تخلف به مقدار شایسته کیفر دیده است ، کودکی که در طول ایام طفولیت همواره از محبت و تشویق به جا و همچنین از تعرض و توبیخ به موقع پدر و مادر برخوردار بوده و به درستی تربیت شده است ، خاطری مطمئن و ضمیری آرام دارد. او در محیط خانواده و از رفتار والدین خود دریافته است که انسان وظیفه شناس و درستکار مورد تکریم و تشویق واقع می شود و شخص نادرست و متخلف در معرض توبیخ و تنفر قرار می گیرد.

ضمیر آرام بر اثر حسن تربیت

چنین کودکی ، با این طرز تفکر، وقتی به دوران جوانی مـی رسـد و قـدم در اجتماع می گذارد، بدون ترس و نگرانی با مردم می آمیزد و با اتکـای رفتـار و گفتار صحیح خود، می تواند در جامعه نفوذ کند و شخصیت اجتماعی خویش را اثبات نماید.

برعکس کودکی که گرفتار پدر و مادر تندخو و سختگیر بوده و در طول ایام طفولیت ، پیوسته مورد تحقیر و اهانت قرار گرفته است ، کودکی کـه در محـیط خانواده با ترس از توبیخ و سرزنش و احیانا زجـر و شـکنجه و رشـد کـرده و هرگز لذت محبت و تشـویق را نچشـیده اسـت ، خـاطری نـاآرام و شخصـیتی سرکوب شده دارد. او بر اثر رفتار خشن و بـی رحمانـه والـدین ، اسـیر عقـده حقارت است و همواره خود را ناچیز و پست می داند.

خودباختگی بر اثر سوء تربیت

چنین کودکی ، با این خاطرات تلخ و رنج آور، وقتی بـه دوران جـوانی مـی رسد، همچنان خودباخته و مرعوب است و از قدم گذاردن در اجتماع و آمیزش با مردم بیم و هراس دارد، زیرا فکر می کنند من که دیـروز در محـیط خـانواده جایی جز انزجار و تنفر نداشتم و از پدر و مادر، سـخنی جـز تـوبیخ و ملامـت نشنیدم ، اگر امروز هم به محیط اجتماع قدم بگذارم و با مردم بیامیزم ، وضع بـه همان منوال است و مصائب دیروزم به صورت شدیدتری تکرار خواهد شد. بهتر این است که حتی المقدور از جامعه کناره گیری کنم تا جایی که ممکن است ، از معاشرت با مردم خودداری نمایم و خویشتن را با مصائب تازه ای مواجه نسازم . بدون تردید یـک قسـمت از ترسـهای جوانـان ناشـی از روشـهای مـوهن و تحقیرآمیزی است که پدران و مادران در دوران کودکی نسبت بـه آن هـا اعمـال کرده و آنان را مرعوب و بی شخصیت بار آورده اند. آثار خودبـاختگی و عـدم اعتماد به نفس ، از خلال حرکات و سکنات و گفتار و رفتار این قبیـل جوانـان به خوبی مشهود است و اگر خویشتن را درمان نکننـد، تـا آخـر عمـر گرفتـار عوارض نامطلوب آن خواهند بود.

عوارض ترس

«آلرز معتقد است که ترس به انواع گوناگون ، به طور آشکار یا پوشیده ، در رفتارهای نامناسب ظاهر می گردد. این رفتارهای دشوار، به عقیده اکثر روان پزشکان عبارت اند از لکنت و گرفتگی زبان ، ادرار غیر ارادی ، خواب پریشان و یا حرکات عصبی .

ترس یا اضطراب ، اساس تمام حالات عصبی است و اصل و اساس اکثر ناراحتی های عقلی و روانی ترس است . ترس ، علاوه بر ناراحتی های نامبرده سبب می شود که آدمی حسود و کمرو گردد و این دو رفتار تا آخر عمر او را ناراحت و معذب خواهند کرد.» [810]

علی علیه‌السلام فرموده : سخن آدمی حاکی از درجه قدرت روحی و مقدار نیروی معنوی اوست .

«بیماران روحی دائما به این درد مبتلا هستند که یا زیادی و بی مورد و عجولانه حرف می زنند یا آن که کلمات را به زحمت پیدا می کنند و به هم می بندند و یا برای خودنمایی و اظهار علم و اطلاع ، با بیاناتی دراز و میان خالی ، باعث خستگی حاضرین می شوند. در صورتی که شخص سالم همیشه طبیعی و به اندازه و منطقی حرف می زند و رعایت احساسات دیگران را هرگز از دست نمی دهد.

از این روست که پزشکان روانی ، این همه به طرز صحت اهمیت می گذارند و معتقدند که فکر و بیان با یکدیگر نسبت مستقیم دارند و نشان بهبود فکر، بهبود بیان است .» [812]

ترس و تباهی جسم و جان

ترسهای نابه جا و بی مورد برای همه طبقات مردم ، به خصوص نسل جـوان که در بهار عمر و آغاز زندگی اجتماعی قرار دارند، بسـی جانکـاه و خطرنـاک است و اگر پایدار بماند، باعـث ناکـامی و محرومیـت و مایـه تبـاهی جسـم و جانشان خواهد شد.

«قال علی علیه السلام : من هاب خاب .» [814]

مبارزه با منشاءترس

بیماری ترس تنها با اظهار قدرت و تظاهر به نترسیدن درمان نمی شود. بلکه باید با منشاء روانی و ریشه واقعی آن مبـارزه کـرد و روح را از اسـارتش آزاد ساخت و تا زمانی که عقده ترس در نهاد آدمی گشوده نشود، نگرانی و اضطراب همچنان وجود خواهد داشت .

مردم بصره ، برخلاف موازین اسلامی در جنـگ جمـل شـرکت کردنـد و در مقابل حکومت علی علیه السلام قیام مسلحانه نمودند. پس از شکست ، دچار نگرانـی و ترس شدند و بر اثر آن ، حالت روانی ، شهر بصره در معرض خطـرات تـازه ای قرار گرفت . علی علیه السلام برای آرامش افکار و اعاده وضـع عـادی ، بـه ابـن عباس که در آن موقع فرماندار بصره بود، نوشت .

«فحادث اهلها بالاحسان الیهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم .» [816]

علی علیه السلام فرموده است : سزاوار نیست انسان عاقل در خوف و نگرانی به سر برد، اگر راهی به آرامش و ایمنی داشته باشد.

2 - باید بداند که گفتار و نامرتب و اعمال ناموزون بدنش ، ناشی از تـرس درونی است و تا زمانی که علت ترس از عمق جانش ریشه کن نشود، اعتماد به

نفس ندارد و نمی تواند با مردم به خوبی بیامیزد و بـه درسـتی بـا آنـان سـخن بگوید.

«با حس ترس مبارزه کردن و خود را به نترسیدن زدن ، کافی نیسـت . بایـد با علت ترس مبارزه کرد، یعنی به محض این که از علت و موجـب تـرس آگـاه شویم ، باید در رفع آن بکوشیم ، وگرنه تا علت رفع نشـده ، مبـارزه بـا حـس ترس بیهوده خواهد بود.» (818)

علی علیه السلام فرموده : آن کس که باطنش خوب و ضمیرش نکو باشد، ظاهرش خوب و نیکو خواهد بود.

3 - باید با دقت به حساب نفس خود رسیدگی کند و حالت روانـی خـویش را به درستی تجزیه و تحلیل نماید تا به منشاء روانی و علت اساسی ترس خود پی ببرد سپس به رفع آن بپردازد.

تحلیل حالات روانی

«قال علی علیه السلام : من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر.» (820)

با سلام آغاز سخن کنید

«قال علی علیه السلام : لکل داخل دهشة فابدوا بالسلام .» (822)

و نیز فرموده است : خوشرویی و بشاشت ، ریسمان مهر و مودت است .

نتیجه آن که خشونتهای بی مورد و سـختگیریهای ظالمانـه پـدران و مـادران نسبت به کودکان ، یکی از عوامل ترس آنان در دوران جوانی است . کودکی کـه در خانواده با اضطراب و نگرانی رشد کرده و در محیط بیم و وحشـت پـرورش یافته است ، اعتماد به نفس ندارد. او در جوانی ، خودباخته و مرعوب است و از معاشرت با مردم می ترسد. ولی اگر به درمان خویش تصمیم بگیرد، می توانـد عقده درونی خود را بگشاید و از اسارت ترس و وحشت آزاد گردد.

محبت های نا به جا

یکی دیگر از عوامل ترس ، مهرورزی های بی مورد دوران طفولیت است . کودکی که در آغوش پدر و مادر نادان ، همواره مورد محبتهای بی جا و نوازشهای بی مورد قرار گرفته و در نتیجه لوس و از خود راضی بار آمده است ، کودکی که در محیط خانواده ، تنها از عطوفت و مهربانی مداوم و بی حساب والدین برخوردار بوده و هرگز در مقابل رفتار بد و گفتار ناپسند خود، توبیخ و مجازات ندیده است ، خلاصه کودکی که در طول ایام طفولیت با تشویق بدون توبیخ ، با پاداش بدون کیفر و با امید بدون بیم ، پرورش یافته و به نادرستی تربیت شده است ، خاطری پر توقع و شخصیتی زودرنج دارد. او می خواهد همیشه و در همه جا محبوب مردم باشد و از کوچکترین بی اعتنایی و عدم توجه دگران ، متاءثر و رنجیده خاطر می شود.

چنین کودکی ، وقتی به دوران جوانی می رسد و به محیط اجتماعی قدم می گذارد، در سازش با مردم احراز شخصیت با مشکلات گوناگونی مواجه می گردد و خیلی زود شکست می خورد. او انتظار دارد همه مردم از دیدنش مسرور شوند و با نداشتن شرایط صلاحیت و شایستگی ، بزرگش بدانند و به توقعاتش جامه عمل بپوشند.

قطع مراوده بر اثر ترس

او که در دوران کودکی مطاع و فرمانروای مطلق خانواده بـوده و در نظـرش مخالفت و بی اعتنایی مفهومی نداشته است ، وقتی می بیند مـردم بـه وی اعتنـا ندارند و بعلاوه در مقابل توقعات بی جا، استهزایش می کنند، خود را مـی بـازد، مرعوب می شود و از ترس تمسخر و اهانت ، تماس خود را با جامعه کـم مـی کند.

این طبقه از مردم اکثرا شامل زنان و مردانی هستند که بر اثر تربیت غلـط، از میدان نبرد حیات عقب نشینی کرده اند.

«مک براید می گوید: اخیرا در قلب شهر لندن ، به ناطق دوره گردی برخورد کردم که از همه جهت در منتهای سلامت بود و ضمن بیانات خود شکوه داشـت وقتی کودک بوده ، همه کس او را دوست می داشته ، ولی حالا که مـردی شـده کسی به او توجه ندارد. این ناطق ، نان خود را مثل گدایان دوره گرد با گـرفتن کلاه در مقابل مردم جمع می کرد. همین مرد اگر انـرژی خـود را صـرف امـور تعلیماتی می کرد، هم نان می خورد هم دوستان زیادی به چنگش می افتاد. امـا او از زندگی ترسیده بود و به طوری که از گفتارش بر می آمد، آرزو داشـت بـه دوران کودکی و طفیلی گری گذشته برگردد و حاضر نبـود اتکـای بـه نفـس و استقامت خود را به کار اندازد.

درست همانطور که یـک گـل نـازپرورده خـانگی در مقابـل بادهـای سـرد زمستانی تاب مقاومت ندارد، یک کودک نازپرورده عزیـز دردانـه هـم در برابـر ناملایمات زندگی ؛ ذره ای از خود استقامت نشان نخواهد داد.» [824]

در دوران شباب ، ترسهای دیگری دامن گیر جوانان می شود که همه آنها بـا تصمیم و اراده جدی قابل درمان اند.

«قال علی علیه السلام : ان کنتم للنجاة طالبین فارفضوا الغفلة و اللهو و الزموا الجهاد و الجد.» [826]

آزادی از بزرگترین نعمت های زندگی و از گرانبهاترین سرمایه های سعادت مادی و معنوی انسان است . خواهش آزادی حریت با سرشت بشر آمیخته شده و از مطبوع ترین و گواراترین تمایلات طبیعی آدمی است .

آزادی و نیل به کمال در شرایط آزاد، عقل می تواند به درستی فکر کند و به قدر توانایی خود به درک حقایق نائل گردد. در پرتو آزادی ، بشر قادر است استعداد مادی و معنوی خویش را به فعلیت بیاورد و در نتیجه به کمال لایق خود برسد. در محیط آزاد ممکن است تمام خواهشهای غریزی و تمایلات طبیعی با اندازه گیری صحیح ارضا شوند و زندگی را مطبوع و دلپذیر سازند.

خلاصه ، تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شیفته حریت و آزادی هستند و از اسارت و محدودیت رنج می برند و اگر روزی آزادیشان از کف برود، تا آن جا که قدرت دارند مجاهده می کنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

تمایل آزادی در حیوان

نه تنها انسان علاقه منـد بـه آزادی اسـت و بـرای درهـم شکسـتن عوامـل محدودیت مجاهده می کند، بلکه در جهان حیوان نیز مطلب به همین منوال است . موقعی که پرنده آزادی در قفس زندانی می شود، قرار و آرام خود را از دسـت می دهد. با وحشت و نگرانی به هر سو می پرد و دیوانه وار خود را بـه اطـراف قفس می زند تا مگر راه فراری پیدا کند و خویشتن را از بند اسـارت برهانـد و آزادی خویش را باز یابد.

با آن که صیاد تمام وسایل زندگی اش را در قفس آماده نموده و بهتـرین آب و دانه را در اختیارش گذارده است ، حیوان اعتنا نمی کند و بـا زبـان حـال بـه صیاد می گوید آب و دانه ، بدون آزادی ارزشی ندارد و همچنان به امیـد آزادی به مجاهده و کوشش خود ادامه می دهد.

تفاوت آزادی با افراطکاری

باید توجه داشت که در نظر مردان الهی و دانشمندان بشر، آزادی با افراط کاری و لاابالی گری فرق دارد. آزادی مایه پیروزی و رستگاری و افراط باعث سقوط و تباهی است . آزادی ، فضایل اخلاقی را احیا می کند و آدمی را به مدارج عالیه انسانی می رساند و لاابالی گری فضیلت را می کشد و آدمی را از حیوان پست تر می سازد. آزادی ، غرایز طبیعی را در جای خود، به کار می برد و جامعه را خوشبخت و کامروا می کند و لاابالی گری غرایز را به تندروی های نابه جا وا می دارد و آدمی را در منجلاب فساد و ناپاکی می افکند. آزادی مایه نظم اجتماعی و سازنده تمدن انسانی است و لاابالی گری بر هم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است . خلاصه ، آزادی مشعل فروزانی است که راه انسانیت را روشن می کند و آدمی را به مسیر خوشبختی سوق می دهد و برعکس تندروی و افراط کاری آتش مشتعلی است که می تواند ریشه فضیلت را بسوزاند و اساس سعادت را بر باد دهد.

جوان و خواهش آزادی

یکی از تمایلات سوزانی که با فرارسیدن دوران شباب به شدت و نیرومندی در نهاد جوانی بیدار می شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود می سازد، خواهش آزادی و حریت است . ولی نه آزادی معتدل و معقول بلکه آزادی تند و افراطی .

جوان به طبع جوانی ، آزادی بی قید و شرط می خواهد. در نظر جوان ، سخن از عقل و منطق ، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه گیری بسی نامطلوب و بی ارج است . چیزی که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پی آن می رود ارضای آزاد غرایز و کامرانی مطلق در نیل به خواهشهای نفسانی است و این مقصود تنها در آزادی نامحدود و بی حساب قابل اجراست . لذا گفته اند جوانی دوران تندروی و میانسالی دوران اعتدال و پیری دوران محفظه کاری است .

ویل دورانت می گوید:

«جوان ، که پس از سالها نازپروردگی از خانواده به اجتماع قدم می نهد، خود را آزاد می یابد و جام لذت آزادی را تا جرعه آخر سر می کشد و با توحش نعره می زند و می رود تا دنیا را بگیرد و از نو بسازد.

جوانی ، مانند خدایان ، صبور و بی باک است ، آشوب و ماجرا را بیش از غذا دوست می دارد. عاشق برترین چیزها و مبالغه ها و نامحدودیت هاست ، زیرا انرژی فراوان دارد و سخت می کوشد تا قدتر خود را آزادیی و رهایی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست می دارد. جوانی انسان ، به نسبت و اندازه خطراتی است که پیش می گیرد. جوان ، با اکراه و بی میلی به نظم قانون می دهد، آن جا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست ، از او سکوت و خاموشی

می خواهند. آن جا که سخت مشتاق فعالیت است ، از او آرامی و انفعال می خواهند.

آن جا که از خون خودش پیوسته مست است ، از او اعتدال و هشیاری می خواهند.

جوانی سن بی قیدی و بی بند و باری است و شعار آن این است : هیچ چیز مانند زیاده روی ، مایه کامیابی نیست .

جوانی خستگی ناپذیر است . زندگی او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمی خورد و از آینده نمی ترسد و با خوش دلی و سبک روحی ، از تپه ای بالا می رود که قله ، آن طرف دیگر را از چشم او پنهان داشته است .

جوانی و احساسات تند جوانی سن احساسات تند و رغبات ناافسرده است . هنوز تکرار و نومیدی ، حوادث را تلخ و ناگوار ساخته است ، آن چه مهم و با شکوه است ، شور و شوق است . خوشی یعنی آزادی غرایز و چنین است جوانی .

در نظر بیشتر مردم دوره زندگی واقعی همان دوره جوانی است . بیشتر مردم در چهل سالگی ، جز خاطره و یادبود چیزی نیستند و خاکستری هستند از آتشی که زمانی شعله ور بوده . آن چه در زندگی غم انگیز است ، این است که در آن عقل و حکمت وقتی فرامی رسد که جوانی از دست رفته است . کاش جوانی می دانست و پیری می توانست .» [828]

خطر آزادی نامحدود

گرچه اقتضای جوانی آزادی نامحدود و بی حساب است و جوانان طبعا مایل به تندروی و افراطاند ولی اعمال این تمایل ، قطعا بـه مصـلحت آنـان نیسـت . جوانان اگر به زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خـویش هستند، باید در اعمال غرایز از زیاده روی بپرهیزند و به رغم تمایل خویش بـه آزادی ، در حد حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهش هـای بـی حسـاب خویش چشم بپوشند و تمنیات ناروای خـود را سـرکوب کننـد، و گرنـه نفـس متجاوز و سرکش ، آنان را به پرتگاه های خطرناک مـی کشـد و خوشـبختی و سعادتشان را تباه می سازد.

«قال علی علیه السلام : اقمعوا هذه النفوس فانها طلقة ان تطیعوها تنزع بکم الی شر غایة .[830]

ضرورت تعدیل غرایز

برای آن که جوانان بدانند که آزادی بی قید و شرط، با توجه به موانع طبیعـی اساسا غیرممکن است ، برای آن که متوجه شـوند افـراط و تنـدروی در اعمـال غرایز با رستگاری و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه برای آن کـه واضـح شود که تعدیل غرایز و اندازه گیری آزادی یـک ضـرورت اجتنـاب ناپـذیر در زندگی فردی و اجتماعی است ، در این بحث ، به اختصار بعضی از موانع آزادی توضیح داده می شود. امید است برای نسل جوان مفید و سودمند باشد.

اولین عاملی که از دوران کودکی تا پایان عمر، آزادی ما را بـه مقـدار قابـل ملاحظه ای محدود می کند و آدمی را وا می دارد که از بسیاری از خواهش هـا و تمایلات خود چشم بپوشد، موانع طبیعی است .

آزادی و موانع طبیعی

طفل با طبع آزاد خود میل دارد هر جا که می خواهد برود و هـر چـه را کـه می بیند بردارد و هر چیزی را که مایل است بخورد و از مزاحمت مربـی دانـای خود خشمگین می گردد. ولی وقتی از بلندی پرت می شود و آسیب مـی بینـد، وقتی دست به آتش می زند و می سوزد، وقتـی خـود را بـه آب مـی افکنـد و نفسش قطع می شود، وقتی که بر اثر غذای نامناسب دچار بیماری شده و از درد و تب اظهار ناراحتی می کند، می فهمد آن طوری که مایل اسـت آزاد نیسـت و نمی تواند به همه خواسته های خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتی که رشـد می کند و فهمش افزایش می یابد، به محدودیت خود بیشتر پی می برد.

دوران کودکی سپری می شود. ایام جوانی و سپس دوران پیری فرا می رسد، ولی قوانین نیرومند طبیعت ، همچنان سد راه بسیاری از تمـایلات ماسـت و بـه احدی اجازه تندروی و آزادی مطلق نمی دهد.

بشر ناگزیر است که از مقررات نظام آفرینش اطاعـت کنـد و خواسـته هـای خود را با آن منطبق سازد. هر کس به منظور ارضـای خـواهش هـای نفسـانی خویش از مرز قوانین خلقت قدمی فراتر بگذارد و به تصور آزادی بی حسـاب ، از اوامر طبیعت سرپیچی نماید، قطعا با کیفر اجتناب ناپذیرش مواجه می گـردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

کیفر تندروی در غرایز

تندروی در اعمال غریزه جنسی مایه ناتوانی بدن و ضعف اعصاب است . اعتیاد به نوشابه های الکلی باعث بیماری کبد و دیگر عوارض ناشیه از آن است . شکم پرستی و زیاده روی در غذا یا شب بیداری ها و هیجان های عصبی کنار میز قمار و خلاصه اعمال هر خواهشی بر خلاف قوانین خلقت ، مجازات ناراحت کننده ای به دنبال دارد و متخلف به مقدار تخلفش کیفر می بیند.

«قوانین طبیعی ، جهانی و سخت اند و در هر کشوری که باشد، هیچ کس نمی تواند بی آن که کیفر ببیند، از اطاعت آن ها سرپیچی کند و قوانین طبیعی جاودانی هستند و از آغاز پیدایش جهان وجود داشته اند و برای همیشه نیز باقی خواهند بود.

سرعت سیر نور هیچگاه تغییر نخواهد یافت . در برابر قانون قوه ثقل ، همه آدمیان یکسان اند. برای ما همیشه غیر ممکن خواهد بود که با پای خود به روی آب راه برویم و یا خود بخود به آسمان صعود کنیم . قوانین تورات لایتغیرند و افراد دیوانه و ناقص عقل ، همیشه از پدران دیوانه و ناقص عقل بوجود خواهند آمد. بافت های انسانی چنان ساخته شده اند که بر اثر الکل فاسد می شوند.» [832]

تضاد غرایز

نتیجه آن که اولین مانع اعمال آزادی نامحدود و بی حساب ، قوانین نیرومند آفرینش است . جوانان ، اگر بخواهند از کیفرهای طبیعت برکنار باشند، باید از خواهش آزادی بی قید و شرط چشم بپوشند و تمایلات خود را در حدود مقررات خلقت ارضا نمایند.

دومین عاملی که از آزادی آدمی را محدود می کند و جوانان را از اعمال پاره ای از تمایلاتشان باز می دارد، ناسازگاری و تضادی است که بین بعضی از غرایز و خواهش های نفسانی وجود دارد، به طوری که ارضای کامل یکی از تمایلات ، جز با سرکوب کردن تمایل دیگر میسور نیست . برای توضیح مطلب ، تمایل عز اجتماعی و علاقه به ثروت را، که دو خواهش طبیعی است ، مورد مقایسه و سنجش قرار می دهیم .

بشر از یک طرف خواستار عز اجتماعی و تکریم عمومی است و خواهش احترام و محبوبیت ، که از شاخه های غریزه حب ذات است ، به طور طبیعی در نهاد تمام مردم وجود دارد و برای نیل به آن ، در کمال جدیت مجاهده و کوشش می نماید.

ارضای این تمایل عالی انسانی و جلب احترام عمومی ، تنها برای کسانی میسور است که خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. انان که اسیر زبونی و فرومایگی هستند، نه تنها به عز اجتماعی نایل نمی شوند، بلکه با همان خوی ناپسند، موجبات ذلت و خواری خود را فراهم می آورند.

ناسازگاری تمایلات

از طرف دیگر، بشر دارای غریزه تملک و علاقه مند بـه جمـع آوری مـال و ثروت است و از ارضای این تمایـل بسـی خشـنود مـی گـردد. جالـب آن کـه احساس مال دوستی در باطن آدمی به قدری وسیع و پردامنه است که اگر یـک فرد، معادل صد برابر احتیاجات زندگی تمام عمر خود، ثروت جمع آوری کنـد، قانع نمی شود و با حرص و ولع در این فکر است که مال بیشتری به دست آورد و بر اندوخته های خویشتن بیفزاید.

«قال رسول الله ﷺ: لو کان لابن آدم و ادیان من مـذهب لا بتغـی و رائهمـا ثالثا. [834] »

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است : ترس و بخل و حـرص شـاخه هـای یـک غریزه هستند و قدر جامعشان بدگمانی به آینده ناشناخته یا سو ظن بـه الطـاف کریمانه الهی است .

عقل در هدایت غریزه

اگر کسی در ارضای غریزه تملک و اعمال خواهش مال دوستی ، جانب عقل و مصلحت را مراعات کند و راه اعتدال را در پیش گیرد، اگر تمایل نفسانی خود را تعدیل نماید و هدف خویش را از کسب مال ، اداره زندگی شرافتمندانه و تاءمین معاش قرار دهد، او می تواند همزمان با کسب ثروت ، تمایل عز و شرف اجتماعی خود را نیز ارضا کند و عمری را با آرامش فکر بگذراند.

«قال علی علیه السلام : من اقتصر علی بلغه الکفاف فقد انتظم الراحه»[836] »

حرص و سرکوبی عزت نفس

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : عزت مردم با ایمان در بی نیازی از مردم است و آزادی و شرافت در پرتو قناعت به دست می آید.

کسی که در اعمال تمایل ثروت و مال دوستی به موازین عقل و مصلحت توجه نمی نمایند و با آزادی بی قید و شرط، از تمنیات نامحدود خویش پیروی می کند، کسی که اسیر حرص و طمع می گردد و تمام نیروی خود را در گردآوری مال به کار می اندازد، عملا تمایل عزت نفس و شرافت اجتماعی خود را لگد کوب می کند، زیرا عز اجتماعی و شرافت نفس با پستی و فرومایگی ناسازگار است .

«قال الباقر علیه السلام فی وصیه لجابر: واطلب بقا العز باماته الطمع .

طمع کاری و ذلت

طمع کاری که برای دست یافتن به خواهش نفسانی خود، به هر پستی و ذلتی تن می دهد. از چاپلوسی و تملق اباندارد، هرگز قادر نیست به عـزت و کرامـت نفس نائل گردد و تمایل شرف انسانی خود ارضا نماید.

«سئل امیرالمؤ منین علیه السلام : ای ذل . قال الحرص علی الدنیا.[839] »

و نیز فرموده است : طمع کار با ذلت و خواری هم پیمان است .

اگـر در جهـان بایـدت برتـری نبایـد کـه خـود پسـت و دون بشـمری

چو خود خویشتن پسـت بینـی و خـوار دگـر از کـس امیـد عـزت مـدار

بلندی ندید آن که خود پست شـد کجـا نیسـتی مایـه هسـت شـد

ناکامی آزمندان

بدبختانه ، آزمندان با تن دادن به بدترین ذلت ها، هرگـز بـه آرزوی دل نمـی رسند و سرانجام ناکام از دنیا می روند. زیرا اگر به فرض مرد حریصی بـه تمـام ثروت روی زمین دست یابد، نفس طماع و فزون طلبش قـانع نمـی شـود و در خود احساس بی نیازی نمی نماید.

« حمزه بن حمران قال : شکار جل الی ابی عبدالله علیه السلام انه یطلب فیصـیب و لا یقنع و تنازعه نفسه الی ماهو اکثر منه و قال علمنی شیئا انتفـع بـه فقـال ابـو عبدالله علیه السلام : ان کان ما یکفیک و ان کان ما یکفیک لا یغنیـک فکـل مـا فیهـا لایغنیک [841]

مقررات تمدن به منزله زنجیری است که بشر با اراده و اختیار خود به دسـت و پای خویش گذارده و عملا آزادی خود را محدود کرده است . در ایـن زمینـه ممکن است این سوال پیش آید که آیا وضع قوانین محدودکننده از ناحیـه بشـر، با فطرت آزادی خواهی بشر منافات ندارد؟ به عبارت دیگـر، اگـر آدمـی طبعـا عاشق آزادی است ، پس چرا با وضع قوانین ، عملا از خـود سـلب آزادی مـی کند و خویشتن را محدود می نماید ؟

تحدیدهای آزادی دلیل آزادی است پاسخش این است که این کـار نـه تنهـا منافی با آزادی خواهی بشر نیست ، بلکه بر عکس ، بع کار بستن مصلحت های عقلانی و اجرای مقررات ضروری زندگی ، در هر مرود؛ دلیل آزادی انسان است مثلا بیماری که احتیاج به عمل جراحی دارد، برای بهبود مزاج به بیمارستان مـی رود. خود را در اختیار جراح می گذارد و چند هفته از خویشـتن سـلب آزادی می کند. این سلب آزادی عقلانی که برای نیل به سلامتی ضروری اسـت ، خـود دلیل آزادی بیمار است .

کارگر برای تهیه و تاءمین لـوازم زنـدگی روزی چنـد سـاعت ، خـود را در محیط کارخانه یا در عمق معدن زندانی می کند و عملا از خویشتن سلب آزادی می نماید ولی این محدودیت ، که ضرورت یک زنـدگی شـرافتمندانه آن را بـه وجود آورده است ، خود دلیل بر آزادی کارگر است .

حدشناسی در اجتماع

ضرورت برقراری تمدن و لزوم زندگی اجتماعی نیز ایجاب کـرده اسـت کـه بشر از آزادی خود استفاده کند و با روشن بینی ، قوانینی را برای محدود کـردن تمایلات خویش وضع نماید تا هر یک از افراد جامعه ، حد خود را بشناسد و با توجه با مصلحتهای عمومی با مردم بیامیزد و از مزایای حیات بهره مند گردد.

به عبارت دیگر، بشر برای برقراری آزادی عاقلانه و نیل به سعادت انسانی از خود سلب آزادی خودسرانه کرده و با وضع قوانین ، خویشتن را محـدود کـرده است تا همه مردم بتواننـد راه زنـدگی را آزادانـه و در کمـال آرامـش و ایمنـی بپیمایند و از تجاوز متجاوزین مصون باشند. این عمل ، نه تنها با آزادی خواهی بشر منافات ندارد بلکه خودسند آزادی انسان و وسیله استفاده از آزادی است .

ویل دورانت می گوید:

«نخستین شرط آزادی محدودیت است . زندگی ، تعـادل نیروهـای متخـالف است ، همچنان که معلق بودن زمین در فضا نتیجه تعادل نیروهای متخـالف مـی باشد.

مردم در شجاعت و استعداد چنان مختلف هستند که اگر قید و بندی در مـی زند و رشد می کند و بشریت را به حال رکورد نومید کننده ای می افکند.» [843]

تشکیل زندگی اجتماعی برای تاءمین سـعادت مـادی و معنـوی بشـر، یـک ضرورت اجتناب ناپذیر است که در گذشته و حال وجود داشته و خواهد داشت

. بدون تردید، ارزش تمدن ها در هر عصری ، به اعتبار اختلاف قوانین موضوعه و تفاوت سطح افکار مردم متفاوت بوده و هست .

حقوق بر اساس انصاف

بهترین زندگی اجتماعی و عالی ترین تمدن انسانی آن تمدنی است که حقوق و حدود افراد جامعه ، بر مبنای حق و انصاف تعیین شده باشد. به علاوه ، مردمش به نسبت ، دارای لیاقت و شایستگی بیشتری باشند.

در زندگی اجتماعی همه مردم از فواید تعاون و همکاری های عمومی برخوردارند و به شایستگی راه تکامل را می پیمایند، ولی قانون به احدی اجازه ستمکاری و تجاوز به حقوق دگران را نمی دهد.

در تمدن عالی انسانی ، تمام افراد جامعه دارای آزادی فردی هستند و می توانند آزادانه در راه اصلاح و رستگاری خود گام بردارند، ولی حق ندارند به افراطکاری و لاابالی گری دست بزنند و از آزادی فردی خود سوء استفاده نمایند.

کیفر تجاوز به حقوق دیگران

در زندگی اجتماعی ، اگر افراد از مقررات تمدن اطاعت نمایند و تمایلات خود را با شرایط آن هم آهنگ سازند، می توانند یک عمر آزادی خود را به شایستگی حفظ کنند و آزادانه از مزایای تمدن بهره مند گردند. بر عکس ، اگر کسی از مقررات عادلانه آن سرپیچی نماید، نه تنها به آزادی بیشتری نایل نمی شود، بلکه به سبب تجاوزکاری و تعدی به حقوق دگران ، آزادی قانونی نیز برای همیشه یا مدت معینی از وی سلب می گردد و در بعضی از مواقع از حق حیات محروم می شود.

«قال علی علیه السلام : من قام بشرائط الحریة اهل للعتق و من قصر عن احکام الحریه اعید الی الرق .» [845]

کیفر متجاوز در این موقع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مرد انصاری فرمود: برو درخت را از ریشه برآور و نزد وی بینداز که اسلام دین ضرری نیست و قانون آسمانی آن اجازه ضرر زدن ابتدایی یا انتقامی به کسی نمی دهد.

با تحلیل این قضیه و توجه به نکات آن به خوبی روشن می شود که طبق مقررات اجتماعی اسلام ، افراد جامعه در اعمال آزادی های فردی خود تا جایی مجازند که به آزادی دگران ضرر نرسانند. اینک توضیح مطلب :

تجزیه و تحلیل یک تجاوز

1 - مردی از انصار، در مدینه مالک محوطه ای است که خانه مسکونی در مجاورت آن قرار دارد و راه ورود به محوطه منحصرا از آن منزل است .

2 - سمره بن جندب در آن محوطه درخت خرمایی دارد که بار آروده و مایل است تا برداشت محصول ، مکرر به سرکشی آن برود و هر بار باید از آن خانه رفت و آمد نماید.

3 - مرد انصاری قانونا در خانه خود دارای آزادی فردی است و کسی حق مزاحمت او را ندارد.

4 - سمره بن جندب نیز از آن منزل حق عبور دارد و هر وقت مایل باشد، می توان از حق خود استفاده نماید.

5 - برای آن که سمره از حق خود استفاده کند و به حق اهل خانه نیز ضرر نرسد، مرد انصاری از وی خواست که قبل از ورود به منزل ، اجازه بگیرد، ولی سمره قبول نکرد.

6 - قضیه به عرض رسول اکرم ﷺ رسید و آن حضرت خواسته مرد انصاری را که بهترین راه برای حفظ حق دو طرف بود، تایید فرمود و صریحا به سمره امر کرد قبل از ورود اجازه بگیرد و او همچنان از قبول آن ابا کرد.

7 - رسول اکرم ﷺ به منظور هم آهنگ ساختن آزادی هر دو طرف ، از در دیگر وارد شد و به سمره پیشنهاد فرمود که از حق مالکیت خود استفاده کند و درخت را بفروشد و برای آن که او را در این کار تشویق کرده باشد تا در کمال رغبت و آزادی به معامله اقدام نماید، تعین قیمت را، به لو به چند برابر ارزش واقعی درخت باشد، به اختیار او گذارد. به علاوه پیشنهاد خود را با وعده پاداش اخروی تایید فرمود، ولی سمره خود سر و لجوج از انجام معامله نیز سرباز زد.

8 - روش تند و خود سرانه سمره منافی با مقررات اجتماعی اسلام بود. زیرا حاضر نشد با استیفای حق خود، حق مرد انصاری را نیز مراعات نماید و آزادی خویش را با آزادی وی تطبیق دهد و چنین فرد متخلفی در جامعه استحقاق کیفر دارد.

9- رسول اکرم ﷺ ، برای کیفر سمره ، به مرد انصاری فرمود درخت او را از ریشه درآورد و نزدش بیفکند و با این دستور به وی فهماند کـه هـر کـس در استفاده از آزادی خود تا حدی مجاز است که به آزادی دگران ضرر نرساند.

قاعده لاضرر

10 - پس از دستور کندن درخت فرمود: لاضرار با این عبارت کوتـاه یـک اصل کلی را در اسلام پایه گذاری کرد و به پیروان خود خاطر نشان فرمود که نه تنها سمره حق ندارد به مرد انصاری ضرر بزند، بلکه این اصل در اسـلام ، همـه جا و برای همیشه لازم الاجراست . بهمین جهت فقهای عالی قـدر اسـلام ، بـر مبنای گفته رسول اکرم ﷺ ، قاعده لاضرر را تاءسیس کردند و بر اساس آن در مسایل عبادی و در امور حقوقی فـردی و اجتمـاعی و خـانوادگی ، صـدها حکم و فتوا دادند.

خلاصه ، تنظیم زندگی اجتماعی و حفظ تمدن انسانی ، ایجاب کرده است که پیامبران خدا و همچنین دانشمندان بشر، با وضع قوانین و مقررات لازم و مفیـد، آزادی بشر را محدود کنند و افراد جامعـه را بـه سـرکوبی قسـمتی از غرایـز و تمایلاتشان وادار نمایند.

ناگفته نماند که لزوم تحدید آزادی بشر، به حکم عقل واقع بین و بـه منظـور تاءمین سعادت و خوشبختی آدمی است ، وگرنه غریزه کور و کر خواهان آزادی بی قید و شرط است و نفس متجاوز و سرکش انسان ، هرگز به این محدودیت و محرومیت رضایت نمی دهد.

(بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ)

آدمی برای نیل به تمنیاتش مایل است راهی را که در پـیش دارد بگشـاید و هیچ مانع دینی و عقلی و قانونی سد راهش نشود و سلب آزادی اش ننماید.

میل بشر به آزادی مطلق

همه مردم به طبع اولی خود، آزادی کامل و بی قید و شـرط مـی خواهنـد و نسبت به مقررات که غرایز را محدود می کند، بی میل و ناراضی هستند. با ایـن تفاوت که گروه بسیاری ، با در نظر گرفتن ضرورت تمدن و با توجه بـه جهـات عقلی و مصلحت های زندگی ، وضع قوانین محدودکننده را در تـاءمین سـعادت بشر، لازم و مفید دانسته و اجرای آن را ضروری و اجتناب ناپذیر شناخته اند.

بعضی می گویند اساس تمدن و قوانین ناشیه از آن ، که باعـث سـلب آزادی است و همچنین وجود حکومتهایی که عهده دار اجرای آن مقررات انـد، همـه و همه مضر و منافی با سعادت آدمی است . اینان عقیده دارند که معیار خوشبختی بشر، در آزادی غرایز و زندگی بر وفق تمایلات طبیعی است .

ادگارپش ، استاد فرانسوی می گوید:

مخالفین تمدن

«گروهی از متفکرین در هر عصر و زمان معتقدند کـه مسـئول اخـتلال هـا، تنازع ها و گرفتاری های بشر، فقط تمدن است و توصـیه کـرده انـد کـه بـرای رهایی از این وضع ، انسان باید به حال ابتدایی برگشت کند.

ادعا و شکایات ایشان از نظر علمی مبتنی بر یک پایه صحیح نیسـت ، بلکـه شکایتشان از تمدن در واقع تحریکهای غریزی خودپسندانه تهاجم آمیـز و غیـر اجتماعی ایشان را ظاهر می سازد.» [847] »

علی علیه السلام فرموده است : تحقیقا گشایش و آزادگی در عدل است و کسی کـه محیط عدل و داد در نظرش تنگ آید، عرصه جور و ستم تنگ تر خواهد بود.

ارضای نامحدود غرایز

«البته ارضای نامحدود همه امیال و تمایلات غریزی ، موجب لذت می شود، ولی اغلب متضمن رنج هایی که معلول دنیای مخالف و کـج رفتـار اسـت ، نیـز هست . پس از زندگی کردن ، مانند یک حیوان ، که حتی آزاد هم باشد، ایجـاد خوشبختی نمی کند.» [849]

مخالفین حکومت های دینی یا بشری طرفـداران آزادی کامـل ، نـه تنهـا بـا اساس تمدن و مقررات آن ، که سـرکوب کننـده قسـمتی از غرایـز و تمـایلات طبیعی است ، مخالفت دارند بلکه با هر قسم حکومت دینی یا بشری ، که مجری قوانین تمدن است نیز مخالف اند و آن را مزاحم خوشبختی و سعادت انسان هـا می دانند. اینان عقیده دارند اگر قوانین تمدن به کلی ملغی شود و حکومت ها از میان بروند، طبیعت فضیلت خواه بشر، با راهنمایی عقل ، جایگزین آن می شـود و نظم و انضباط را بر قرار خواهد کرد، ولی به نظر دانشمندان واقـع بـین ، ایـن عقیده جز توهمی بیش نیست ، زیرا در صورت الغای قوانین اجتمـاعی ، غرایـز

نیرومند و سرکش ، قدرت را در دست می گیرند و مجالی برای عقل و فضـیلت باقی نمی گذارند. به همین جهت ، بعضی از طرفداران این فکر پـس از دقـت و تعمق بیشتر، عقیده دادند و ضرورت تمدن و مقررات آن را تایید کردند.

فضیلت های فطری به جای قوانین

ویل دورانت می گوید:

«گودوین مطمئن بود که طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می توانـد بـی کمک قانون نظم را نگاه دارد و اگر همه قوانین ملغی شوند، عقل و خوی و خلق انسانی به نحوه بی سابقه و بی مانندی می شکفد.

مدت ها پس از آن که گودوین از این اعتقاد دست برداشت ، تازه شلی آن را به نظم درآورد و این آزادی خواهی نوین را با ازدواج با دختر گـودوین عملـی کرد و حق این فیلسوف را در این که پس از سال ها می توانـد در عقایـد خـود تجدید نظر کند، رعایت نکرد.» [851]

برقراری نظم بدون حکومت

«ویلیم موریس ، در انگلستان ، احترام خود را به دولت چنین بیان کـرد کـه می خواهد روزی را ببیند که در آن روز ساختمان های پارلمان جـای انباشـتن کود برای مدینه فاضله باشد.» [853]

بشر به طبع اولی خود، مانند حیوانات ، مهاجم و متجاوز است برای ارضـای غرایز و تمایلات خویش ، از هیچ تعدی و ستمی ابا ندارد. بشـر بـرای نیـل بـه تمنیات خویش مایل است آزادانه از تمام نیـرو و قـدرتی کـه در اختیـار دارد، استفاده کند. به ضعیف تر از خود بتازد. او را از پـای درآورد یـا مطیـع و بـرده خویش سازد و بدین وسیله راه لذت و کـامرانی خـویش را همـوارتر نمایـد و مرکب مراد را آن طور که می خواهد بتازد.

معایب آزادی مطلق

«یک بار دیگر مطمئن باشیم که فلسفه آزادی معایبی دارد، زیرا تجاوز قـوی به ضعیف را در نظر نمی گیرد. همین تسلط بی رحمانه که به دولت نسـبت مـی دهیم ، در صورت نبودن دولت ، بیشتر به چشم می خورد و زور گویی مسـتقیم با هرج و مرج بسیار و رنج و آزار فراوان شـایع مـی گـردد. قسـمتی از تمـدن مدیون استقرار نظم و ناپایداری قوانین بین المللی بدان جهت است که تجاوز در میان دول قوی امر دائمی است و فقط دولت های ضعیف طرفدار فضیلت هستند. سقراط به آریستی پوس می گویند: اگر در عین زندگی در میان مردم ، خیال می کنید بهتر آن است که در اجتماع انسانی ، نه فرماندهی باشد نـه فرمـانبری ، در چنین اجتماعی ، ظاهرا طولی نمی کشد که اقویا راه بنده کردن ضعفا را بهتر یـاد بگیرند.» [855]

امام صادق علیه السلام فرموده : تمام بلاد از سه طبقه بی نیاز نیستند، تـا در تنظـیم امور دنیا و آخرت خود به آنان پناهنده شوند، و اگر گروهی فاقد آن سه باشند، زندگی وحشی و حیوانی خواهند داشت نه زندگی انسان . اول فقیهی که عـالم و متقی باشد.

دوم حکومتی که خیرخواه و فرمانروا باشد.

سوم طبیبی که در کار خود بینا و مورد اهتماد مردم باشد.

امیر خیرخواه و مطاع

در این حدیث امام صادق علیه السلام امیر خیرخواه و مطاع را برای زندگی انسانی لازم و ضروری دانسته و وجود حکومت را، اعم از الهـی یـا بشـری ، یکـی از ارکان اصلی حیات بشر شناخته است .

« ابی جعفر علیه السلام قال : ان طبایع الناس مرکبه علی الشهوه و الرغبه و الحرص و الرخبه و الغضب و الاذه الا ان فی الناس من زم هذه الخلال بالتقوی و الحیـا و الانف فاذا دعتک نفسک الی کبیره من الامر فارم ببصرک الی السما فان لم تخف من فیها فانظر الی من فی الارض لعلک تستحیی ممن فیها فان کنت لاممـن فـی السما تخاف و لا ممن فی الارض تستحیی تعد نفسک فی البهائم .»[857]

تمایلات اختصاصی بشر

در نهاد آدمی دو قسم تمایل به قضای حکیمانه الهی آفریده شده است : یک قسم خواهش های غریزی و انگیزه های شهوی است که مشترک بین انسان و حیوان است و قسم دیگر تمایلات عالیه انسانی است که به بشر اختصاص دارد. مانند فطرت توحید، علاقه بشر و عزت نفس ، میل به عدل و انصاف ، خواهش وفای به عهد و ادای امانت ، تمایل به عفو و احسان و نظایر آن ها.

ارضای غرایز و تمایلات طبیعی ، مایه ادامه زندگی و جلب لذایذ و تاءمین خوشبختی مادی است و احیای تمایلات عالیه انسانی ، باعث تکامل روح و تعالی روانی و نیل به سعادت معنوی است .

حیوانات با هدایت تکوینی خداوند، غرایز خود را آزادانه به کار می بندند و این آزادی کمترین ضرری به مصلحت های فردی و نوعی آن ها نمی زند ولی انسان نمی تواند در اعمال غرایز خود مانند حیوانات ، آزادی بی قید و شرط داشته باشد، زیرا مواردی اتفاق می افتد که ارضای غریزه حیوانی مستلزم سرکوب کردن تمایل معنوی و شرف انسانی است .

اعمال ضد انسانی

مثلا کسی که دختر پاکدامنی را با مکر و فریب اغفال می کند و با وی می آمیزد و برای همیشه بدبخت و بی آبرویش می سازد، خواهش جنسی خود را ارضا کرده ، ولی با این عمل خائنانه تمایل شرف انسانی خویش را لگدکوب کرده است .

کسی که از راه چاپلوسی و تملق ، مقام رفیعی به دست می آورد، غریزه جاه دوستی و تفوق طلبی خود را راضی کرده ، ولی با تن دادن به ذلت و زبونی ، تمایل شرافت خواهی و عزت نفس خویش را سرکوب نموده است .

موازنه تمایلات

سعادت جامع و کامل نصیب انسانی است که بر وفق قانون آفرینش زندگی کند و از هیچ یک از خواهش های مادی و روحانی خود غافل نباشد. برنامه اعمال خویش را طوری تنظیم نماید که غرایز طبیعی و تمایلات عالیه انسانی اش با یکدیگر موزون و هم آهنگ گردند و هر یک در جای خود با اندازه گیری صحیح ارضا شوند. این کار جز با تعدیل خواهش های غریزی و محدود ساختن شهوات نفسانی میسر نیست ، زیرا آزادی بی قید و شرط غرایز، تمایلات عالیه بشری را می میراند و فروغ فضیلت و مکارم اخلاق را در نهاد آدمی خاموش می سازد و در نتیجه ، عواطف انسانی و سجایای اخلاقی فدای تمایلات غریزی و زندگی حیوانی می شود و این عمل ، خود مخالف نظام آفرینش بشر و منافی با سعادت واقعی انسان است .

هر انسانی می تواند از دو راه یکی را برگزیند: یا احیای تمایلات عالیه و زندگی انسانی و یا آزادی بی قید و شرط غرایز و حیات حیوانی . به عبارت

دیگر، یا آدمی مسخر و مطیع شهوات خود باشد، یا شـهوات را مطیـع و مسـخر عقل و انسانیت خویش سازد.

آنان که آزادی غرایز را انتخاب می کنند و پیرو بی قید و شرط شهوات خـود می شوند، نه تنها از سجایای انسانی و سعادت واقعی محروم اند، بلکـه در نظـر اولیای کرامی اسلام ، با این عمل به بدترین اسارت ها و پست ترین بردگی هـا تن داده اند.

«قال علی علیه السلام : عبد الشهوه اسیر لا ینفک اسره»

علی علیه السلام فرموده : بنده شهوت اسیری است که هرگز آزادی نخواهد داشت .

«و عنه علیه السلام : مغلوب الشهوه اذل من مملوک الرق» (859)

دو راهی وجدان و غرایز یکـی از لحظـات حسـاس در زنـدگی نوبالغـان و جوانان موقعی است که بر سر دو راهی های غرایز و وجدان اخلاقی قـرار مـی گیرند و ناچاراند یکی از آن دو را اختیار نمایند. در این مواقع است که جوانـان دچار دو دلی و تحیر می گردند و به سوی دو نقطه متضاد کشیده می شوند.

از یک طرف الهام و ندای وجدان اخلاقی نوجوان را به سوی خود می خواند تا به راه فضیلت و شرف انسانی اش سوق دهد و از طرف دیگر، کشش نیرومند غریزه او را به جانب خود می کشد تـا بـه ارضـای خـواهش هـای نفسـانی و تمایلات ضد وجدانی اش وادار سازد.

این لحظات خطیر، مکرر در سر راه نوجوان پیش می آید و با کوچک تـرین غفلت ممکن است بزرگ ترین اشتباه را مرتکب شوند و برای همیشه موجبـات ناکامی و تیره بختی خویش را فراهم آورند.

برای آن که موارد تضاد غرایز و وجدان اخلاقی و تاءثیر عمیق آن در زندگی بشر به خوبی روشن گردد، در این بحث پیرامون آن گفت و گو می شود تا مگر

نوبالغان و جوانان به اهمیت موضوع پی ببرند و با توجه کامل مراقبت نمایند تـا در چنین مواقع حساس از مسیر پاکی و فضیلت منحرف نشوند.

در نهاد هر انسانی به قضای حکیمانه خداوند، نیرویی آفریده شده کـه بـدون مربی و معلم ، امهات فضایل و رذایل اخلاقی را می شناسد و خوی نیـک و بـد را تشخیص می دهد. این قوه دراکه از سرمایه های فطری آدمی است که به طور طبیعی با سرشت تمام افراد بشر آمیخته شده است . قرآن شـریف از آن نیـروی خدا داد در یک جا به الهام الهی و در جای دیگر بـه هـدایت پروردگـار تعبیـر نموده است .

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴿٧﴾فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) [861] »

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است که خداوند بر بشر واضـح و آشکار ساخت آن چه را که خوب است و باید بدان عمل کند، و آن چـه را کـه بد است و باید ترک گوید.

(وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) [863]

امام صادق علیه السلام در جواب حمزه بن محمد، که از تفسیر این سوال کرده بـود، فرمود: مراد وضوح خیر و شر است .

روان شناسان دانشمند، این نیروی فطری را به نام وجدان اخلاقی خوانده اند و در کتب روانی به همین اسم پیرامون آن سخن گفته و درباره تاءثیر عمیـق آن در روان بشر، مبسوطا بحث و گفت و گو کرده اند.

تفاوت های وجدان و عقل

اولین نکته ای که در این موضوع باید مورد توجه قرار گیرد این است که وجدان اخلاقی غیر از عقل است و بین آن دو از چند جهت تفاوت است . از آن جمله عقل برای قضاوت ، احتیاج به تنظیم مقدمات و بررسی و مطالعه دقیق دارد تا بتواند از مجموع مقدمات نتیجه بگیرد و نظر خود را اعلام کند. ولی وجدان اخلاقی بی مقدمه و بدون فکر و رویه ، خوب و بد اخلاقی را تشخیص می دهد و نتیجه را اعلام می دارد. دیگر آن که عقل گاهی در تنظیم مقدمات و نتیجه گیری اشتباه می کند و حکم می کند. به علاوه ، عقل در تمام مسائل مختلف سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، اخلاقی ، اجتماعی و تربیتی وارد می شود و پس از رسیدگی حکم می کند ولی وجدان اخلاقی تنها در نیک و بدهای اساسی اخلاق نظر می دهد، و در سایر مسایل قضاوتی ندارد. خلاصه وجدان اخلاقی و عقل دو نیروی مستقل و ممتاز از یکدیگر هستند و هر یک در راهنمایی بشر فعالیت مخصوص به خود دارد.

وجدان یا نور ذاتی

جان دیویی می گوید:

«اخلاقیون کلاسیک ، وجدان را همواره واحد مستقلی تلقی کرده اند در کلیه مکتب های دیگر اخلاقی نیز تقریبا همین نظر حکمفرماست و وجود مستقلی برای وجدان قائل گردیده و تایید کرده اند که وجدان یک نور ذاتی است که بر حقایق اخلاقی پرتو افکنده و آن ها را به صورت حقیقی خود در مقابل دیدگاه آدمی مجسم می کند.

طرفداران این عقیده درباره هدف های فعالیت وجدان ، اختلاف نظر دارند. عده ای معتقدند که هم وجدان به تعیین اصول کلی اخلاقی مصروف می گردد. عده ای بر آن اند که وجدان اقدامات فوری را تحت کنترل قرار می دهد. دسته ای وظیفه شناسی را به منزله دایره فعالیت وجدان تلقی می کنند و بالاخره عده ای علم به حقایق اخلاقی را ناشی از الهام وجدان می دانند. اما در میان این اقوال ، یک نکته سازش و هم آهنگی کامل وجود دارد که پیرامون همه این مکتب ها بر آن اند که باید یک نیروی غیر طبیعی و جدا گانه ای برای علم اخلاق وجود داشته باشد و فعالیت ها دارای معنی اخلاقی نیستند، مگر آن که تحت نظر وجدان مستقل و جدا گانه ای قرار گیرند [865] »

علی علیه السلام به شیخ شامی فرمود: برای مردم آن را بخواه که برای خود می خواهی و با دگران طوری رفتار کن که مایلی درباره ات آن چنان کنند.

« علی بن الحسین علیه السلام ... و کف الاذی عنهم و ان تحب لهم ما تحب لنفسک و تکره لنفسک .

نقش وجدان در صفات انسانی

بر عکس اگر مردم به ندای وجدان اخلاقی توجه نکنند و پیـر و بـی قیـد و شرط تمایلات غریزی خود باشند، اگر عملا وجدان را سرکوب کننـد و تنهـا از خواهش های نفسانی خـویش اطاعـت نماینـد، رفتـه رفتـه سـجایای اخلاقـی فراموش می شود و اساس فضایل انسـانی از میـان مـی رود. مـردم بـه خـوبی درندگی متخلق می گردند و به حدود و حقوق هم متجاوز می کنند و به نـابودی یکدیگر همت می گمارند و سرانجام با دست خود موجبات فسـاد و بـدبختی و فنا و نابودی خود را فراهم می آورند.

سعادت در پرتو وجدان

پرفسور هانری باروک می گوید:

«وجدان اخلاقی باید در یک جهت معین و به نحو عادلانه در خدمت نیکـی و زیبایی فعالیت کند. در عمل وجدان یک نوع قضاوت ارزش ها وجود دارد که چون ارضا شود، صلح و سلم روح و سعادت درونی به وجود می آورد.

بهترین راه این است که اعمال خود را به منظور ارضای وجدان اخلاقی تحت اقتدار خویش در آوریم . این نحو عمل است کـه در آن واحـد هـم بـه صـلاح شخص و هم صلاح جامعه است و فرد و جامعـه را بـرای حصـول بـه صـلح و سعادت مشترک به هم می پیوندد.

فقد وجدان و درنده خویی

حذف و اغماض از وجدان اخلاقی ، رویایی بیش نیست و قابل تحقیق نمی باشد، زیرا حذف وجدان اخلاقی ، در واقع نابود ساختن قضاوت داخلی است که جز لاینفک انسان بوده و چنین امری ممکن نیست . چه اگر فرض کنیم که حذف وجدان اخلاقی انسان ممکن باشد و انسان فاقد این جنبه انسانی گردد، از انسان جز غولی وحشت زا و حیوانی درنده باقی نمی ماند و هر گونه زندگی اجتماعی غیر ممکن و در نتیجه منجر به این می شود که خود کامگی و استبداد موحشی در کار آید و جامعه انسانی را تبدیل به اجتماعی از حیوانات و برده ها نماید. در این حال فرد خوشبخت نخواهد بود، بلکه بر عکس در حضیض مذلت و خواری سقوط خواهد کرد.

اشتباهی که متاءسفانه بر اغلب کسان حکومت می کند این است که خیال می کنند که ارضای نامحدود غرایز می تواند سرچشمه خوشبختی و سعادت باشد، رد صورتی که چنین امری ، خود غرایز را نابود می سازد و سرانجام به انهدام و خودکشی فرد و جامعه منجر می گردد.» [868]

نوجوانان ، نه تنها در افکار و اعمال خود تحت تاءثیر وجدان اخلاقی هستند و به پاکی و فضیلت فکر می کنند، بلکه دگران را نیز از پشت عینک وجدان می بینند و همه را خوب و شایسته می پندارند. و بطور طبیعی گفتار و رفتارشان را درست و منزه تلقی می کنند و با همین اندیشه پاک و بی آلایش با مردم برخورد می نمایند. بر همین اساس ، با امثال و اقران خود طرح دوستی و رفاقت می ریزند.

«دوستی های جوانان به مراتب از دوستی های اشخاص کامل غرض تر است و به ندرت ممکن است طبق حساب قبلی بنیان گذاری شده باشد.

بنیاد این دوستی ها، در نتیجه میل غیر قابل مقاومتی است کـه بـرای جلـب محبت در انسان به وجود می آید و پیدایش آن ها به وسیله تـاءثیرات خـاطر و نیکو کاری ها اعلام می شود.

دوستی های جوانان به واسطه صمیمیت فوق العاده ، عطش شدید، فداکاری ، میل به سوی حقیقت و بالاخره به واسطه ظرافت خارق العاده خود، از هـر نـوع پلیدی و تباهی مصون است » [870] »

فضیلت پذیری جوان

رسول اکرم ﷺ فرمود: بـه شـماها دربـاره نوبالغـان و جوانـان بـه نیکـی سفارش می کنم که آن ها دلی رقیق تر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را بـه رحمـت الهـی بشـارت دهـم و از عـذابش بترسانم . جوانان سخنانم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند، ولی پیـران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آیه ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهنسال ، که مدت زندگی آن هـا بـه درازا کشـیده و دچـار قساوت و سخت دلی شده اند، سخن گفت .

پیشوای عالی قدر اسلام ، در ابتدای بعثت ، برای آن که از شر مشرکین و بت پرستان مصون باشد، سه سال مردم را در خفا و به طور پنهانی به اسلام دعـوت می کرد. در این مدت فقط چهل نفر از زن و مرد به آیین مقدسش گرویدند کـه اکثریت قریب به اتفاق آن ها کودکان و نوبالغان و جوانان بودند و سنشان بین ده تا بیست و پنج سال بود.

گرایش صادقانه

این عده معدود که وجدانی بیدار و فطرتی پاک و دست نخورده داشتند، شایسته ترین افراد برای پذیرش آیین اسلام بودند، زیرا سخنان رسول اکرم ﷺ موافق طبع حقیقت جو و فضیلت دوست نسل جوان بود. اینان بر اساس ندای فطرت توحیدی و الهام وجدان اخلاقی به آن حضرت گرویدند و مجذوب تعالیم عالیه اسلام شدند و گفتار پیغمبر تا اعماق جانشان نفوذ کرد و در کمال خلوص و پاک دلی ، رهبری آن حضرت را پذیرفتند، گردش جمع شدند و هسته مرکزی اسلام را تشکیل دادند. می توان گفت در آن موقع دعوت رسول اکرم ﷺ بین کودکان و جوانان نفوذ کامل داشت و آن ها بودند که مانند پروانه در اطرافش می گشتند و صمیمانه دستورش را به کار می بستند. به همین جهت ، پیغمبر اکرم ﷺ از جوانان حمایت کرده و درباره آنان به پیروان خود به نیکی سفارش فرموده است .

نفوذ اسلام در نسلجوان

پس از آن که دوره دعوت های پنهانی به سر آمد و رسول اکرم ﷺ از طرف خداوند ماءمور شد که آشکارا مردم را به آیین اسلام دعوت کند و تعالیم آسمانی خود را بی پرده با آنان در میان بگذارد، باز هم بیشتر کسانی که به آن حضرت می گرویدند و دین اسلام را می پذیرفتند، جوانان بودند.

استقبال پرشور و روز افزون نسل جوان از تعالیم رسول اکرم ﷺ باعث خشم شدید و ناراحتی عمیق بزرگسالان متعصب و لجوج شده بود، تا جایی که در تمام محافل ، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی می خواندند و در ضمن شکایت های خویش از رسول اکرم ﷺ ، این موضوع را به زبان می آورند و مراتب نگرانی خود را صریحا اظهار می نمودند.

شکایت مشرکین از پیغمبر ﷺ

عتبه که یکی از رجال مشرک مکه بود، به اسعد بن زراره گفت :

«خرج فینا رجل یدعی انه رسول الله سفه احلامنا و سب الهتنا و افسد شباننا و فرق جماعتنا [872]

خشم پدران و مادران

خلاصه ، در صدر اسلام ، همه جا سخن از ایمان نسل جوان بود. پدران و مادران و عموم بزرگسالان مکه ، از این جهت که نوبالغان و جوانانشان دعوت رسول اکرم ﷺ را اجابت نموده و صمیمانه با وی همکاری می کنند، سخت ناراضی و خشمگین بودند. برای آن که مسیر جوانان را تغییر دهند و آنان را از پیروی آن حضرت باز دارند، به تمام وسایل زجر و شکنجه متوسل شدند و با شدتی هر چه تمام تر در مضیقه و فشارشان گذاردند تا مگر از دین اسلام دست بردارند و به بت پرستی بردارند و به بت پرستی ، که آیین پدرانشان بود، بازگردند. ولی رفتار ظالمانه و اعمال غیر انسانی مشرکین مکه کمترین اثر معنوی نداشت و نتوانست جوانان را در ایمانشان متزلزل سازد و آنان را از پیروی رسول اکرم ﷺ باز دارد، زیرا تعالیم آسمانی اسلام خواسته عقل و فطرت و گم گشته وجدان پاک و بی آلایش جوانان بود. پیغمبر با زبان دل آنان سخن گفته و اسلام را در عمق جانشان جای داده بود. زجر و شکنجه بدنی و اهانت های شفاهی ، هرگز نمی توانست عقیده باطنی آنان را تغییر دهد و روح پاکشان را از مسیر فطرت بگرداند.

زندگی تلخ مسلمانان

گرچه پیروان رسول اکرم ﷺ ، در مقابل صدمات جانکاه فشارهای شکننده مشرکین ، همچنان در ایمان خود ثابت قدم بودن ، ولی زندگی بر آنان تلخ و غیر قابل تحمل شده بود و باید هر چه زودتر به این وضع خطرناک خاتمه داده شود. لذا با موافقت رسول اکرم ﷺ قرار شد گروهی از زن و مرد مسلمان ، مکه را ترک گویند و به کشور حبشه مهاجرت نمایند و گروه دیگر در معیت آن حضرت به خارج مکه بروند و در نقطه ای به نام شعب ابی طالب زندگی کنند، تا هر دو گروه مدتی از مشرکین دور و از تجاوزشان مصون باشند. سرانجام این تصمیم عملی شد و به طوری که در تاریخ آمده ، هشتاد و سه نفر مرد و هیجده نفر زن ، شهر مکه را ترک گفتند و راه حبشه را در پیش گرفتند. «[874]

ای پادشاه جمعی از نوبالغان و جوانان نادان ما به کشور تو هجوم آورده اند. اینان دین قوم خود را ترک گفته و به دین تو هم در نیامده اند، بلکه خود دین تازه ای ساخته اند. اشراف مکه و پدران و عموها و بستگان این جوانان ، ما را به نمایندگی نزد شما فرستاده اند تا آن را به سوی خود برگردانند.

از این عبارت به خوبی استفاده می شود که بر اثر دعوت رسول اکرم ﷺ ، نسل جوان و نسل کهن در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. نوبالغان و جوانان به آن حضرت گرویده و اسلام آورده اند و برای نجات از ایذای پدران و بزرگان قوم خود، به حبشه پناهنده شده اند و بزرگسالان به مخالفت برخاسته . از یک طرف در مکه با تمام قدرت جوانان را کوبیده اند و از طرف دیگر، به همین منظور نمایندگی به کشور، حبشه فرستاده اند.

احضار مهاجرین به مجلس ملک

پادشاه حبشه که مرد متین و عاقلی بود به اظهارات دو نماینده قریش ترتیب اثر قطعی نداد و به اطرافیان خود گفت باید شخصا مهاجرین مسلمان را به حضور بخوانم و از عقایدشان پرسش کنم . اگر مطلب آن طوری است که فرستادگان قریش گفته اند، آنان را تسلیم آن دو خواهم کرد و اگر آن طور نبود، از آن ها دفاع می کنم و تا زمانی که مایل باشند، آنان را در کشور خویش نگاهداری می نمایم . سپس دستور داد روز معینی مهاجرین را به حضورش بیاورند.

امر پادشاه به اطلاع مسلمین رسید. قبل از روز مقرر، آنان با یکدیگر شور کردند و با توجه به اهمیت مجلس ، متفقا جعفر طیار را که آن روز سنش در حدود بیست و پنج سال بود، به عنوان سخنگوی خود برگزیدند تا به سوالات ملک پاسخ دهد.

خودداری مسلمین از سجده ملک در آن روزگار، معمول کشور حبشه چنین بود که هر کس به حضور ملک می رسید، باید او را سجده کند، ولی مسلمین از سجده پادشاه خودداری کردند.

کسانی که در محضر ملک حاضر بودن ، به مسلمین گفتند: چرا سجده نکردید؟ جعفر در جواب گفت : ما هیچ کس جز خدای یگانه را سجده نمی کنیم .

پادشاه حبشه پرسید: این چه دینی است که شما به آن گرویده اید؟ جعفر در جواب گفت : قوم ما از نادانی بت می پرستیدند. میته می خوردند. قطع رحم می کردند. به همسایه آزار می دادند. زورمندان به جان و مال ناتوانان تجاوز می نمودند و آنان را طعمه خود می ساختند. وضع ما بدین منوال بود تا خداوند بر

ما پیامبری را فرستاد، همان طور که بر اقوام گذشته پیغمبرانی را فرستاده بود. این پیغمبر از خود ماست . از شرف خانوادگی اش آگاهیم و او را به راستگویی و عفت و امانت می شناسیم .

«فدعانا الی الله تعالی لنوحده و نخلع ماکان یعبد آباونا من دونه من الحجاره و الوثان و امرنا ان نعبد الله تعالی وحده و امرنا بالصلاه و امرنا بصدق الحدیث و ادا الامانه وصله الارحام و حسن الجور و الکف عن المحارم و الدما و نهانا عن الفواحش و قول الزور و اکل مال الیتیم و قذف المحصنه فصدقناه و آمنا به و اتبعناه علی ماجا به فعدا علینا قومنا لیردونا الی الاصنام و استحلال الخبائث فلما قهرونا و ظلمونا و ظلمونا و ضیقوا علینا خرجنا الی بلدک و اخترناک علی من سواک [876]

یکی از عواملی که به قضای حکیمانه الهی ما را به خوبی و انسانیت می خواند و راه تعالی و تکامل را به ما نشان می دهد، وجدان اخلاقی است . کسی که می خواهد همیشه خوب و پاک زندگی کند و پیوسته به زیور صفات عالیه انسانی آراسته باشد، باید وجدان اخلاقی را در نهاد خود زنده و فعال نگاه دارد و ندای وجدان را اصل ثابت روش های اخلاقی خویش در تمام مظاهر زندگی قرار دهد.

«قال علی علیه السلام : تحللوا بالاخذ بالفضل و الکف عن البغی و العمل بالحق و الانصاف من النفس . [878]

امام جواد علیه السلام فرموده : کسی که بر مرکب شهوات خویش سوار است و خود سرانه می تازد، هرگز از لغزش و سقوط رهایی نخواهد داشت .

«قال علی علیه السلام : غلبه الشهوه تبطل العصمه و تورد الهک» [880]

نقش غرایز در روانشناسی مدرن

«روانشناسی مدرن تحت سلطه و نفوذ روان کاوی ، غرایز را اصل و اساس قرار داده و آن را به مقام الو هیت رسانیده است و در نتیجه سیر قهقرایی به سوی شرک باستانی پیدا شده است . البته غرایز در زمان توحید موسی و عیسی و محمد ﷺ نیز دارای اهمیت بوده است ، ولی تابع سلسله مراتب بوده و زیرا اقتدار وجدان اخلاقی فعالیت داشته است ، وجدان اخلاقی و غرایز را هم آهنگ ساخته و آن ها را در جهت مفهوم اجتماعی بشریت سوق می داده است .

روان شناسی مدرن ، غرایز را به جای هم آهنگ ساختن یک به یک ، تفکیک کرده و آزادشان گذارده و از مهار عقل رهاشان ساخته است ، و چون در این روش پیش رویم کم کم به دستگاهی کردن عیش و خوشی می رسیم و با حذف مسئله زشت و زیبا و منسوب کردن هر چه ما را خوش آید به خوبی و هر چه ما را خوش نیاید و به زشتی ، به جایی می رسیم که میزان و ملاک خوب و بد نفس اماره ما خواهد بود و حکومت نفس بر عقل آشکار می شود، که نتایج جامعه ویران کن آن را خوب می شود پیش بینی کرد.» [882]

از مجموع بحث دو نکته روش شد. اول آن که وجدان اخلاقی که نیروی الهام الهی و نور هدایت خداوند است ، با سرشت آمیخته و در نهاد آدمی ریشه عمیق فطری دارد.

دوم آن که جاذبه معنوی و کشش روحانی وجدان اخلاقی ، در دوران بلوغ و جوانی ، قوی و نیرومند است و نسل جوان که ضمیری پاک و باطنی منزه دارد، و به طور طبیعی شیفته سجایای انسانی و فضایل اخلاقی است .

علل انحراف نسل جوان

با توجه به این دو نکته ، اینک جای این پرسش است که چرا بعضی از نوبالغان و جوانان ، به ندای وجدان اعتنا نمی کنند و چه باعث می شود که از مسیر فضایل اخلاقی و صفات انسانی منحرف می گردند و به پاره ای از اعمال ضد وجدان دست می زنند؟ در پاسخ می توان گفت انحراف اخلاقی نسل جوان علل متعددی دارد. در این جا برای مزید اطلاع جوانان به بعضی از آنها اشاره می شود.

اول . یکی از علل سرکوب شدن تمایلات وجدانی فرزندان بشر، سوء تربیت آنان در دوران کودکی است . اطفالی که در خانواده های فاسد و در دامن والدین و مربیان آلوده و گناهکار پرورش می یابند و همواره ناظر رفتار و گفتار ضد انسانی آن ها هستند، رفته رفته از مسیر فطرت منحرف می شوند و نیروی وجدان اخلاقی و فضایل انسانی در نهادشان خاموش می گردد و چنان به روش های پلید عادت می کنند که در دوران بلوغ و جوانی از ارتکاب بزرگ ترین گناه اخلاقی ، کمترین ناراحتی و ندامت احساس نم نمایند.

«قال علی علیه السلام : المر حیث وضع نفسه بریاضته و طاعته فان نزهها تنزهت و ان دنسها تدنست . [884] »

حضرت حسن علیه السلام فرموده است : عادات ، در وجود آدمیان ، با قهر و غلبه حکومت می کنند. کسی که در پنهانی به چیزی عادت کند، آشکارا و در محضر مردم مفتضحش خواهد ساخت .

دوم . عامل دیگر که نوبالغان و جوانان را از روش های پاک وجدانی و صفات انسانی منحرف می سازد و به راه خیانت و ناپاکی می کشاند، رفقای بد، تبلیغات بد، محیط آلوده اجتماع فاسد و افراد خائن است .

جوان و محیط فاسد

موقعی که جوانان با افراد منحرف و بد اخلاق رفیق می شوند یا تحت تاءثیر عناصر الوده و فاسد قرار می گیرند، وقتی که جوانان بـر خـلاف انتظـار فطـری خود، به نادرستی و خیانت جامعه پی می برند و از زورگویی و فریبکاری افـراد آگاه کی گردند، و زمانی که پرده های ریا و خودسازی از چهره نادرستان عقـب می رود و قیافه واقعی آنان در برابر چشم هـای کنجکـاو جوانـان آشـکار مـی گردد، زمینه انحرفشان آماده می شود. در این موقع اسـت کـه فـروغ راسـتی و حقیقت در ضمیر نوبالغان و جوانان به خمـودی مـی گرایـد و نیـروی وجـدان اخلاقی و میل به فضیلت و پاکی در نهادشان سـرکوب مـی شـود. نوجوانـان از مشاهده اعمال ناروای جامعه و محیط فاسد، درس خیانت و نادرستی می گیرند و عملا از روش های ناپسند دگران پیروی می نمایند.

ژان ژاک روسو می گوید:

«دلم می خواست معاشرین یک جوان را طوری انتخاب کنند که تمام کسـانی را که اطرافش هسـتند، خـوب بشـمارد و مجـالس و محافـل را طـوری بـه او بشناساند که هر چه در آن جا صورت می گیرد، بد بداند. لازم اسـت بدانـد کـه انسان طبیعتا خوب است باید این حقیقت را حس بکنـد و ابنـای نـوع خـود را مانند خویش فطرتا نیک پندارد. ولی باید ببیند چگونه جامعه ، افـراد را خـراب می کند و چگونه عقاید غلط، سرچشمه مفاسد ایشان اسـت . بایـد هـر فـرد را عزیز و محترم دارد، لیکن مجموعه افراد را پست بشمارد. باید ملتفت بشـود کـه تمام صورت ها تقریبا یک نوع ماسک دارد، ولی بعضی صورت هـا از ماسـکی که آن را می پوشاند، زیباتر است .» (886)

اولیای گرامی اسلام ، برای آن که پیروان خـود را عمومـا و نسـل جـوان را خصوصا در راه فضایل اخلاقی و روش های انسانی ثابت قدم نگـاه دارنـد و از خطر سقوط و تباهی محافظتشان نمایند، درباره تبلیغات گمـراه کننـد و مضـر و رفتار بد و فاسد و همچنین سایر عوامل ضد اخلاقی ، در خلال روایات اسلامی سخن گفته و نکات لازم را خاطر نشان ساخته اند.

« محمد بن علی علیه‌السلام: من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عـن الله فقد عبدالله و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس» [888]

علی علیه‌السلام فرموده :کسی که تو را به مطالب باطل خشنود سازد، و به بازی و سخنان غیر واقعی گول بزند، او حقایق را از تو پنهان داشته و درباره ات خیانت کرده است .

«قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : المره علی دین خلیله فلینظر احـد کـم مـن یخالـل . » (890)

کشش غرایز و شهوات

علی علیه‌السلام ، در ضمن نامه خود به حضرت مجتبـی علیه‌السلام ، نوشـته اسـت : بـا نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تـا از آن هـا جـدا شوی .

سوم . عامل دیگری که از دو عامل مـذکور عمـومی تـر و شـعاع تـاءثیرش وسیعتر است و می تواند جوانان را به شدت تحت تاءثیر قرار دهد و آنان رحمة الله از روش های پاک انسانی و صفات عالیه وجدانی باز دارد و بـه راه گنـاه و ناپاکی های اخلاقی بکشاند، غرایز طبیعی و شهوات نفسانی است .

با فرارسیدن دوران بلوغ و شکفته شدن وجدان اخلاقی ، غرایـز طبیعـی نیـز یکی پس از دیگری شکفته می شـوند و خـواهش هـای نفسـانی بـا قـدرت و

نیرومندی بروز می کنند. تمایل شهوت جنسی ، عشق به تجمل و خود آرایی ، تمنای قدرت و تفوق طلبی ، علاقه به ثروت و نیرومندی و خلاصه عواطف گوناگون و احساسات تند و آتشین دوران شباب ، مزاج جوانان را طوفانی می کند و مسیر افکار و اعمالشان را به کلی تغییر می دهد.

تحولات اخلاقی بر اثر بلوغ

«در ابن میان بلوغ فرا می رسد. ناگهان پسران آمادگی و وحدتی را که برای کارهای ناسنجیده داشتند، از دست می دهند و قیافه پریده تفکر بر آنان سایه می اندازد. دختران ، خود را بادقت بیشتری آرایش می دهند و موی خود را با هنر بیشتری آشفته می سازند. روزی ده ساعت درباره لباس فکر می کنند و روزی صد بار با خیرگی دل انگیزی به دامن خود می نگرند پسر، سرو گردن خود را می شوید و کفش خود را واکس می زند و به دختران متوجه می گردد.

جوان خود و جهان را می آزماید. شاخک های بی پایانی از هر سوی با سوالات و نظریات ، برای فهم معنی اشیا دراز می کند. ذهن مانند چشمه جوشانی در جوشش و زایش است . هر سخنی و هر فکری صد سخن و فکر دیگر را بر می انگیزد. جوان به سن شوخی های پسرانه و خنده های دخترانه پا می نهد. طغیان امیال و رغبات ، حس زیبایی شناسی را تقویت می کند و نمو می بخشد. حس اکتساب بالا می گیرد و هر دو دست خود را برای گرفتن پول و قدرت دراز می کند.»[892] می کند.»

پرتگاه زندگی

موقعی که جوانان ، در موارد مخصوصی ، بـا ناسـازگاری غرایـز و وجـدان مواجه می گردند و بر سر دو راهی تضاد اخلاقـی و تمایـل نفسـانی واقـع مـی شوند، باید به هوش باشند که بر لب پرتگاه زندگی قرار گرفته و به محیط خطـر نزدیک شده اند. اگر فورا تصمیم نگیرید و به شهوات ضد اخلاقی خود پشت پـا نزنند، سقوط خواهند کرد و ممکن است برای همیشه تیره روز و بدبخت گردند. برای نمونه به بعضی از موارد اشاره می شود.

غریزه جنسی با قدرت و نیرومندی بروز مـی کنـد و تمـام وجـود جـوان را مسخر خود می سازد اتفاقا با دختر زیبایی برخورد می کند. به او علاقه مند می شود. مجذوبش می گردد. رفته رفته محبت به صورت عشق سوزانی در می آید و قرار و آرام را از وی سلب می کند. می کوشد تا به هر وسیله که ممکن است ، به وصل او برسد و تمایل جنسی خـود را بـه وسـیله آن محبـوب خواسـتنی و دلپذیر ارضا نماید.

اگر بتواند با او ازدواج کند و تمایل آتشین خود را در چهـار چوبـه شـرع و قانون و با حفظ اصول اخلاق و انسانیت اعمال نماید، توانسته است با این عمـل ، که موافق تعالیم دینی و علمی است ، غریزه جنسی که وجدان اخلاقی خـویش را با هم ، هم آهنگ سازد و هر دو خواهش را یک جا ارضا نماید.

اگر نتواند یا نخواهد با او ازدواج کند یا دختر بـه عللـی حاضـر نیسـت بـه همسری وی در آید، در این صورت جوان دلباخته ، که به شدت در فشار عشق و تمایل جنسی قرار دارد، به دو صورت می تواند عمل کند.

جوان بر سر دو راهی

اول آن که از دختر چشم بپوشاند و با نفس خویش مجاهده نماید تا فکـر او را از صفحه خاطر بزداید و تدریجا فراموشش کند دوم آن که همچنان از پـی او برود و مقصد خود را که دست یافتن به دختر و ارضای شهوت جنسـی اسـت ، دنبال کند و برای نیل به هدف غریزی خویش ، به هر کاری که پیش آید دست بزند. فرض دوم است که می تواند منشاء حوادث نامطلوبی گردد و انگیزه غریزه جنسی ، جوان عاشق را کور و کر کند و او را ارتکاب جـرایم بـزرگ و اعمـال ضد وجدانی وادار سازد.

چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، شیفته دخترانی پاکدامن و عفیـف شده اند و برای آن که شهوت خود را موقتا ارضا کنند و بـه وسـیله آن کامیـاب شـوند، بـا خودسـازی و وعـده هـای دروغ ، آن سـاده دلان را فریـب داده و ناجوانمردانه با حیله و نیرنگ ضد وجدانی ، آن ها را به دام خویش افکنده انـد و به قیمت یک یا چند روز کامرانی و شهوت پرستی ، حیثیت و شرفشان را بـر باد داده و برای همیشه آنان را بدبخت و تیره روز ساخته اند. گاهی آن دختـران اغفال شده بر اثر فشار روحی بیماری دچار بیمـاری روانـی شـده یـا از تـرس رسوایی ، در سنین جوانی ، به خودکشی دست زده اند.

چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، برای آن که به دختر دلخواه خود برسند یا دختران به مرد مورد علاقه خویش دست یابند، بـه منظـور بـر طـرف کردن موانع ، مرتکب جنایات و اعمال ضد انسانی شـده انـد و زنـان و مـردان مزاحم را کشته یا مسموم کرده اند.

انتقام جویی در اثر شکست در عشق

چه بسیار جوانی که دلباخته دختری شده ، ولی دختر به عشـق و علاقـه وی اعتنا نکرده و او را از خود رانده است . یا برعکس دختری کـه علاقـه منـد بـه جوانی شده ، ولی جوان با بی اعتنایی تقاضای او را رد کرده است . در نتیجـه ، پسر یا دختر، بر اثر شکست در عشق خشمگین گشته و بـه فکـر انتقـام افتـاده است و سرانجام به جنایت غیر قابل جبرانی دست زده و معشوق خود را کشـته است .

علاقه به مال و ثروت یا عشق به تفوق و قـدرت و خلاصـه تمـام تمـایلات غریزی مانند غریزه جنسی است . اگر جوانان در راه ارضای غرائز خود، همواره به ندای وجدان اخلاقی متوجه باشند و طوری عمل کنند که غرایز و وجدانشـان با یکدیگر هم آهنگ شوند، می توانند به خوشبختی واقعـی و سـعادت انسـانی نایل گردند. بر عکس ، اگر در راه ارضای غرایز تند روی کنند و عملا به نـدای وجدان اخلاقی بی اعتنا باشند، به جرایم و اعمال ضد انسانی آلوده می شـوند و سرانجام گرفتار بدبختی و تیره روزی خواهند شد. اطاعت بـی قیـد و شـرط از تمایلات غریزی و خواهش های نفسانی و بی اعتنایی بـه الهامـات وجـدانی و اوامر الهی ، منشاء فساد و تباهی است و قطعا آدمی را از وصول به کمال انسانی و نیل به سعادت مادی و معنوی محروم می سازد. اولیای گرامی اسـلام ، ضـمن احادیث بسیاری این موضوع مهم را به پیروان خود خاطرنشان فرموده و آنان را از اطاعت بی قید و شرط هوای نفس بر حذر داشته اند.

«قال علی علیه السلام : اهجروا الشهوات فانها تقودکم الی رکوب الـذنوب و الـتهجم علی السیا،[894] »

و نیز فرموده است : اطاعت از انگیزه های شرور و بدی ها پایان کارها را فاسد و تباه می سازد.

« عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لی ابوالحسن علیه السلام : اتق المرتقی السهل اذا کان منحدره و عرا. (896)

امام جواد علیه السلام فرموده است : که از هوای نفس خود اطاعت نماید، با این عمل آرزوی دشمن خویش را بر آورده است .

برای جوانان ، که فطرت پاک و فضیلت دوست هستند و قدرت الهامی وجدان ، در نهادشان بالنسبه نیرومند است ، پیروی از تمایلات ناروای غریزی و پشت پا زدن ره ندای وجدان اخلاقی کار آسانی نیست . موقعی که برای اولین بار جوانی در معرض تضاد وجدان و غریزه قرار می گیرند، با کشمکش روحی شدید مواجه می شود. از یک طرف ، وجدان اخلاقی او را به راه پاکی و فضیلت می خواند و از گناه و خیانت برحذرش می دارد و از طرف دیگر، انگیزه نیرومند غریزه وی را به سوی خود می کشاند و به اعمال تمایل غیر مشروعش تحریک می کند و گاهی این حالت کشاکش و تعارض درونی : هفتها و ماه ها به طول می انجامد تا سرانجام یا وجدان غلبه کند و از گناه منصرف گردد یا غریزه غلبه کند و به گناه ضد وجدان آلوده شود البته محیط فاسد: رفقای بد: مشاهده اعمال ناپسند دگران و چیزهایی نظایر این ها: در غلبه غریزه و شکست وجدان اخلاقی نقش مؤ ثری دارند و می توانند جوان را بر خلاف تمایل فطری و انسانی اش به ناپاکی و گناه وادارند و به ارتکاب جنایت مصممش سازند.

ناگفته نماند که تعارض تمایلات در نهاد آدمی : منحصر به تضاد غریزه و وجدان نیست بلکه در بعضی از مواقع : افراد بشر و هم چنین انواع حیوانات : در مقابل دو تمایل متضاد غریزی قرار می گیرند و دچار کشاکش درونی می

شوند و سرانجام بر اثر پاره ای از شرایط موجود، یکی از آن دو را انتخاب مـی کنند.

«اگر در روز هی یخی بندان ، روی آستانه پنجره خود برای پرنـدگان خـرده نان بریزید، ملاحظه خواهید کرد که در وجود آن ها، بـین تـرس و گرسـنگی ، جدال و کشمکش سختی درگیر است متدرجا پرندگانی که جسورترند، به سمت خرده های نان حمله برده ، به شتاب بر می گردند.

کار آنها سرمشق شده ، به دگران دل به جرات می دهد و پس از مدت زمانی ، پرندگانی که در مجاورت شما زندگی می کنند، متوجه می شوند کـه شـما بـی آزار هستید ولی حتی در آن وقت هم ملاحظه خواهید کرد که در همان حین که مشغول دانه بر چیدن هستند، پیوسته با هوشیاری به این طرف و آن طرف خـود نظر می اندازند تا از نزدیک شدن خطر آگاه شوند»[898]

برای آن که نوبالغان و جوانان همواره بر غرایـز خـویش حـاکم باشـند و در طول دوران زندگی ، هرگز عنان نفس سرکش را از کف ندهند، و برای آن که در مواقع تضاد غریزه و وجدان ، دچار سقوط و تباهی نگردند و دامن پاکشـان بـه گناه و جنایت آلوده نشود، باید دو نکته را عملا به کار بندند.

اول . جوان از ابتدای بروز تمایـل جنسـی و آشـکار شـدن خـواهش هـای غریزی ، تمنیات شهوی خویش را با نیروی ایمان و عقل و وجدان مها کند. چه اگر از اول ، شهوات محدود نشوند و غرایز خود سر و لجام گسیخته بـار آینـد، صاحب خود را اسیر و فرمان بردار خویش می سازند و در تمـام دوران حیـات بروی حکومت می کنند.

«قال علی علیه السلام : غالب الشهوه قبل قوه ضراوتها فانهـا ان قویـت ملکتـک و استقادتک و لم تقدر علی مقاومتها [900] »

امیرالمؤ منین علیه السلام فرموده است :کشی که در اندیشه گناه باشد و پریامون آن بسیار فکر کند، سرانجام همان افکار بد و اندیشه های پلید، او را به ارتکاب گناه می خواند و آلوده اش می سازد.

جوان و عزت نفس

قال الله العظیم فی کتابه : (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) [902]

علی علیه السلام به فرزند خود، حضرت مجتبی توصیه فرموده که نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده ، گر چه عمل پست ، تو را به تمنیاتت برساند، زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی کند و هرگز به جای عزت از دست داده ، عوضی هم مانند آن نصیب نخواهد شد. فرزند عزیز آزادگی را از کف مده و بنده و برده دگران مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است .

عزت نفس و اجتناب از گناه

عزت نفس برای همه مردم ، در کلیه شئون زندگی فردی اجتماعی ، مـادی و معنوی و همچنین در تمام ادوار حیات ، از دوران کودکی و جوانی تا ایام میـان سالی و پیری ، یکی از ارکان اساسی خوشبختی و سعادت است .

خانواده هایی که اعضای آن با عزت نفس و شرافت اخلاقی خو گرفته انـد و به پستی و فرومایگی آلوده نشـده انـد، از بسـیاری از گناهـان و پلیـدی هـای اخلاقی که منشاء فساد و تیره روزی است ، منزه و مبری هستند.

کشوری که افراد آن با عزت نفس بار آمده اند و در نظر مـردم و حکومـت ، شرافت اخلاقی مهم و لازم الرعایه شناخته شده است ، دروغ و تملـق گـویی ، دزدی و رشوه خواری ، خدعه و فریبکـاری و خلاصـه بسـیاری از گناهـان و ناپاکی های اخلاقی در آن کشور راه ندارد. عزت نفس و شرافت دوستی خود به خود مردم را به راه وظیفه شناسی سوق می دهد و از اعمال ضد اخلاقی برحذر شان می دارد.

«قال علی علیه السلام : من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه [904] »

حق فرزند به پدر

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است : حق فرزندت به تو این است که بدانی وجود او از تو و نیک و بدش در این جهان وابسته به تو است و بادارا بودن قدرت واسطه پدری ، مسئول تربیت وی هستی . باید رفتار تو درباره فرزندت هم مانند رفتار مربی شایسته ای باشد که تربیت صحیحش در این جهان ، مایه زیبایی و جمال اخلاقی فرزند گردد و در پیشگاه الهی ، دلیل وظیفه شناسی اش باشد.

ضامن اجرای فضایل عزت نفس از طرفی برای تمام افراد یکی از بزرگ ترین فضایل و سجایای انسانی است و از طرف دیگر محرک آدمی در اجرای سایر برنامه ها اخلاقی و وظیفه شناسی نسبت به دگران است به عبارت دیگر، شرافت نفس ، علاوه بر آن که خود از نظر فردی برای کودک و جوان و بزرگسالان یکی از صفات حمیده است ، می تواند ضامن اجرای سایر صفات پسندیده در محیط خانواده و آموزشگاه و اجتماع نیز باشد و صاحبش را به مراعات تمام وظایف اخلاقی و انسانی وادار سازد.

خانواده . اگر پدر و مادر و سایر اعضای خانواده خود دارای عزت نفس و شرافت اخلاقی باشند و این خوی پسندیده را همواره در تماس با هم مورد توجه قرار دهند، اگر از کارهای پست و سخنان موهن بپرهیزند و عملا شخصیت یکدیگر را محترم شمارند، طبعا کودکانی که در آن خانواده تربیت می شوند، عزیز النفس بار می آیند و به شرافت اخلاقی خود اهمیت می دهند در چنین خانواده ای ، پرورش صحیح اطفال و واداشتن آنان به انجام وظایف اخلاقی و اجرای برنامه های دینی و علمی دشوار نیست . زیرا کودکان درک می

کنند که تجاوز به حقوق دگران و سرپیچی از انجام وظایف ، به حیثیتشان لطمه می زند و شرافت آنان را که مایه محبوبیت خانوادگی است ، لکه دار می سازد.

سرکوب شدن عزت نفس

اگر پدر و مادر و سایر اعضای خانواده ، خود، دنی النفس و زبون باشند و شرافت اخلاقی به نظرشان ارزنده و مهم نیاید، قهرا فرزندانشان در آن محیط فاسد، زبون و فرومایه بار می آیند و به پستی و دنائت اخلاق خو می گیرند. در چنین خانواده ای علاوه بر آن که تمایل فطری عزت نفس در نهاد کودکان سرکوب می شود، پرورش سایر فضایل اخلاقی و ملکات انسانی نیز در آنان بسی دشوار و مشکل خواهد بود. زیرا کسی که به فرومایگی و دنائت نفس عادت کرده است ، از ارتکاب کارهای پست و موهن ابا ندارد و از ننگ رسوایی احساس ناراحتی و شرمساری نمی کند.

«قال علی علیه السلام : النفس الدینه لا تنفک عن الدنائات [906]

آموزشگاه و عزت نفس نوآموز آموزشگاه . توجه اولیای مدارس به عزت نفس و شرافت انسانی محصلین و احترام به شخصیت آنان ، از عوامل مهم یادگیری و باعث پیشرفت برنامه های تحصیلی ، در تمام آموزشگاه های ابتدایی و متوسطه و عالی است . چنانکه اهانت به شخصیت محصلین و درهم شکستن عزت نفسشان ، باعث دلسردی در تحصیل و احیانا مایه عصیان و طغیان آنان خواهد شد.

«مدرسه ممکن است کودکی را چنان به دانش علاقه مند کند که همه عمر خود را وقف دانش اندوزی نماید و نیز ممکن است حتی کودک مستعدی را به کلی از کسب دانش بیزار کند. [908]

ضرر تشویق نابه جا

اگر محصلی با نداشتن شایستگی و لیاقت مورد تشویق واقع شود و معلم ، عالی ترین نمره را به وی بدهد، اگر دانش آموزی بدون صلاحیت علمی و اخلاقی ، بر اثر تملق و چاپلوسی یا به جهات دگری نظایر آن ، توجه اولیای مدرسه را به خود جلب کند و آنان وی را در حضور تمام شاگردان به عنوان محصلی که از تمام همکلاسی های خود بهتر درس خوانده و از همه لایقتر است ، معرفی نمایند، و خلاصه اگر در محیط آموزشگاه فرد نالایقی به ناحق مورد تمجید و تشویق واقع شود، قهرا به حیثیت و عزت نفس کسانی که از او بهتر درس خوانده ، ولی تملق نمی گویند اهانت شده و این عمل ناروا شکست مؤ ثری به شخصیت و شرافت معنوی آنان وارد می کند و از نظر روانی این شکست بی اثر نخواهد ماند.

توبیخ . به طوری که از کتب روانی و تربیتی امروز استفاده می شود، کارشناسان آموزش و پرورش عقیده دارند که تشویق افراد خوب و وظیفه شناس و همچنین توبیخ متخلفین و وظیفه ناشناسان ، دو عامل مؤ ثر در گسترش خوبیها و جلوگیری از بدی هاست و در راه اجرای برنامه های تربیتی ، باید از این دو وسیله مؤ ثر استفاده کرد. با این تفاوت که تشویق را مؤ ثرتر از توبیخ دانسته و بدان بیشتر اهمیت داده اند.

این عقیده از نظر مکتب تربیتی اسلام ، احتیاج به بررسی و توضیح دارد. اگر مقصود کارشناسان تربیتی از توبیخ ، اجرای مقررات کیفری یا اظهار عدم رضایت مردم از گناه و گناهکار باشد، مکتب آسمانی با آن موافق است . ولی اگر مراد از توبیخ ، ملامت و تغییر گناهنکار باشد، یعنی متخلف را مورد سرزنش قرار دهیم و تخلف های او را یک به یک بشماریم و به رخش بکشیم

و با جملات موهن توبیخش نماییم ، برنامه هـای تربیتـی اسـلام بـا آن موافـق نیست .

خودداری از توبیخ به موجب روایات متعدد اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از سرزنش و ملامت متخلفین و کناهکاران بر حذر داشته اند. ولی در عـوض ، از یک طرف ، به حکومت دستور اجرای قوانین کیفری را درباره آنان داده انـد و از طرف دیگر، به جامعه توصیه کرده اند که از گناهکاران دوری کنید و رشـته دوستی و رفاقت خود را از آن ها قطع نمایید و با برخورد تلخ ، مراتـب تنفـر و انزجار خود را از گناه و گناهکار اعلام دارید.

«قال علی بن الحسین علیه السلام قال :کان آخر ما اوصی به الخضـر موسـی بـن عمران علیه السلام ان قال لا تعیرن احدا بذنب .[910] »

امام صادق علیه السلام فرموده است : اگر بین تو و برادر مسـلمانت چیـزی اتفـاق افتاد، او را برای گناهش مورد ملامت و توبیخ قرار مده .

« امیرالمؤ منین علیه السلام قال : لا تکونن عیابا و لا تطلبن لکل زله عتابا و لکـل ذنب عقابا. [912] »

اجرای کیفر قانونی

رسول اکرم ﷺ فرموده است : اگر زنی که خدمتگزار یکی از شماست ، مرتکب عمل منافی با عفت شد، او را به وسیله قاضی شرع به کیفر قانونی برسانید، ولی سرزنش و ملامتش نکنید.

« ابی عبدالله علیه السلام قال : قال امیرالمؤ منین امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان ننلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهره .[914] »

علی علیه السلام به کمیل بم زیاد توصیه فرمود: در هر حال به حق سخن گوی پرهیزکاران را دوست بدار. گناهکاران را ترک گوی . با منافقین میامیز و با خیانتکاران رفاقت مکن .

اگر محصل وظیفه شناسی در حضور شاگردان آموزشگاه مورد تمجید و تشویق واقع شود، قطعا در وی اثر مفید می گذارد و امیدش را فزونتر و روحیه اش را قوی تر می سازد. به نظر می رسد که تشویق ، او را برای پیمودن کلاس های بالاتر آماده تر می کند و به مجاهده و کوشش بیشتری وادارش می نماید. بر عکس ، اگر محصل متخلف و بدکار مورد توبیخ و سرزنش قرار گیرد و در مقابل سایر محصلین ، شخصیت و عزت نفسش در هم شکسته شود نه تنها این عمل وی را اصلاح نمی کنید، بلکه ممکن است تحقیر و اهانت اثر معکوس داشته باشد و محصل متخلف را به مقاومت وادار کند و در ادامه کارهای بدش جسورتر نماید.

یک اشتباه تربیتی

سرزنش و ملامت محصل متجاوز، در محیط آموزشگاه ، یک اشتباه بزرگ تربیتی است و نتایج نامطلوبی به بار می آورد و اشتباه بزرگ تر، تکرار ملامت و زیاده روی در توبیخ است چه این کار از یک طرف اثر روانی توبیخ و نتیجه کیفری آن را از میان می برد و از طرف دیگر، جوان توبیخ شده را به انتقامجویی و لجاجت وا می دارد.

محصلی که مکرر در حضور شاگردان مورد ملامت و توبیخ واقع شده و تمام حیثیت و شخصیتش بر باد رفته است ، جوانی که لکه گناه و بدنامی به دامنش نشسته و همه او را خائن و ناپاک خوانده اند، از هیچ ننگ و رسوایی باک ندارد. او برای آن که در مقابل آن همه اهانت اظهار وجود کند و انتقام بگیرد، ممکن است به گناهان بزرگ تری دست بزند و بدین وسیله ، در مقابل توبیخ هایی که شنیده عکس العمل نشان بدهد.

«قال علی علیه السلام : الا فراط فی الملامه یشب نار اللجاجه .[916] »

و نیز فرموده است : از تکرار سرزنش بپرهیزید که این کار باعث پیوستن به گناه و بی اثر کردن ملامت است .

توبیخ بی گناه اشتباه خیلی مهم که می توان آن را یک مصیبت بزرگ به حساب آورد، این است که محصل بی گناه را ندانسته مورد شدیدترین توبیخ قرار دهیم و به ناحق در حضور محصلین آموزشگاه آبروی او را ببریم . در چنین موارد خطیر، ارگ به زودی اشتباه خود را جبران نکنیم و موجبات اعاده حیثیت محصل پاکدامنی را، که مورد توبیخ نابه جا قرار گرفته است ، فراهم نیاوردیم ، بزرگ ترین خیانت تربیتی را مرتکب شده ایم و فرد شایسته و لایقی را به عضوی خطرناک مبدل ساخته ایم .

دکتر آلندی می گوید:

«یک پسر شانزده ساله که روز به روز مرتکب دزدی های بزرگ تری می شد، برای درمان به من سپرده شده بود. هنگامی که این پسر هفت یا هشت سال داشت . یک روز از گنجه مادرش یک قطعه شکلات دزدید، اما کار با این سادگی پایان نیافت . نوکری که این جریان را به چشم دیده بود، از همان گنجه پولی دزدید و این پسرک بی گناه را متهم کرد و آن گاه این کودک برای دزدی پولی که مرتکب نشده بود، مجازات سختی دید، زیرا پدرش تصمیم گرفته بود به حساب این بچه ، خوب رسیدگی کند. برای این منظور، پدر با مدیر مدرسه توافق حاصل کرد و یک روز در حضور تمام همشاگردی هایش ، او را دزد معرفی کردند. و از همان روز کودک دزدی را آغاز کرد و اسباب های همشاگردان خود را می دزدید.

پدر و مادر او بودند که با ارتکاب یک رشته خطاهای روان شناسی ، وی را به این صورت در آورده بودند. روزی که او را به من سپردند، یک در و یک شیشه را شکسته و مرتکب دزدی شده بود. من موفق شدم که وی را عوض کنم و به راه راست بیاورم ، در حالی که اگر این وضع ادامه می یافت ، ممکن بود کودکی که گمان می رفت روزی مرد دلیر و مصممی شود، در آینده یک جانی خطرناک بار بیاید» [(918)] »

علی علیه السلام فرمود چه بسا کسی که مورد ملامت و توبیخ واقع می شود، با آن که گناهی ندارد.

اندرز به جای توبیخ اگر اولیـای آموزشـگاه ، بـه جـای تـوبیخ و اهانـت از نصیحت استفاده کنند و وظایف محصل بدکار و متخلف را خیر خواهانه در کمال ادب و ملایمت تذکر دهند، به احتمال قوی اثر مفید و سودمند خواهـد داشـت و ممکن است بدین وسیله او را از نادرستی و انحـراف برهاننـد و بـه راه پـاکی و فضیلت سوقش دهند و چنان چه ناصح خیرخواه ، در محـیط خلـوت و دور از چشم دگران ، محصل متخلف را اندرز گوید، قطعا اثرش بهتـر و بیشـتر خواهـد بود، زیرا نصیحت گفتن در حضور سایر محصلین ، در نظر شنونده گران می آید چه ممکن است به حیثیت و شخصیتش آسیب وارد شود.

«قال علی علیه السلام : النصح بین الملا تقریع .[920] »

نصیحت در خلوت

امام حسن عسگری علیه السلام فرموده است : آن کس که برادر خـود را در خفـا اندرز گوید، به وی جمال زیبایی بخشیده است و کسی که به بـرادرش آشـکارا نصیحت کند: وی را نامزین ساخته است .

مردی به نام شقرانی ، که به حضرت صادق علیه السلام ابراز علاقه می کرد و خود را از دوستان اهل بیت علیهم السلام می دانست ، بدبختانه به گنـاه شـرب خمـر مبتلا بود. روزی از آن حضرت درخواست کرد که نـزد منصـور دوانیقـی از وی شفاعت نماید. امام خـواهش او را انجـام داد و سـپس بـرای آن کـه از شـرب خمرش نهی نماید، در کمال ادب و دور از سـرزنش و ملامـت و بـدون آن کـه کسی متوجه شود فرمود:

«ان الحسن من کل احد حسن و انه منک احسن لمکانک منا وان القبیح مـن کل احد قبیح و انه منک اقبح .[922]

پیغمبر اکرم ﷺ در چهارده قرن قبل به وحی الهی ، کشور نو بنیاد اسلام را براساس قوانین عادلانه پایه گذاری کرد. حدود اختیارات حکومت و همچنین حقوق تمام طبقات مردم را در جمیع شئون مختلف زندگی با وضع مقررات حکیمانه معین نمود.

آیین اسلام و عزت نفس

پیشوای گرامی اسلام ، از آغاز دعوت ، به تمام مسلمین درس عزت نفس و علو طبع داد و آنان را به شرافت معنوی و فضیلت روحانی تربیت کرد. این موضوع به قدری مهم و ارزنده وانمود شده که خداوند، در قرآن شریف ، عزت مؤ منین را در ردیف عزت خود و عزت پیغمبر گرامی خود به حساب آورده است .

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)

عزت برای خدا و برای پیغمبر و برای مؤ منین است .

در آیین مقدس اسلام ، تمام افراد مسلمین ، از زن و مرد، فقیر و غنی ، ضعیف و قوی و خلاصه هر کس از هر طبقه و در هر مقام ، به قدری عز و شرفشش محترم است که به موجب روایات بسیاری ، خداوند اهانت هر یک از آنان را مخالفت و محاربه با خود شناخته است .

جنگ با خدا

عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال : نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله و قال : یا محمد ان ربک یقول من اهان عبدی المومن فقد استقبلنی بالمحاربه (924).

رسول اکرم ﷺ فرمود است : بر هیچ مسلمانی جایز نیست که خود را ذلیل و خوار نماید.

قال ابو عبدالله علیه السلام : ان الله عزوجل فوض الی المومن اموره کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه (926).

علی علیه‌السلام فرموده است : یک ساعت ذلت ، با عزت تمام دوران زندگی برابری نمی کند.

قال علی بن الحسین علیه‌السلام : ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم [928]. »

روش پیشوای اسلام

موقعی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سواره حرکت می کرد، اجازه نمی داد کسی با او پیاده راه برود، مگر آن که او را به ترک خود سوار کند و اگر پیاده از سوار شدن خودداری می نمود، به وی می فرمود: شما پیشتر بروید و در مکان مورد نظر یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد.

خلاصه آن که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکومت قانونی اسلام را بر اساس آزادی و احترام به حیثیت و شخصیت مردم پایه گذاری کرد و تا زمانی که خود در قید حیات بود، با همان روش انسانی بر مردم حکومت نمود. پس از مرگ آن حضرت ، با پیشرفت و گسترش اسلام ، آزادی و احترام به شرافت مردم در سایر بلاد نیز عملی گردید و آداب و رسوم ذلت آوری که حکومت ها معمول کرده بودند، یکی پس از دیگری در هم شکسته شد و مردم از پستی و خواری رهایی یافتند. برای نمونه ، تنها به یک مورد اشاره می شود. یکی از شهرهای ایران در زمان حکومت ساسانیان شهر انبار بود. به طوری که در معجم البلدان آمده ، این شهر در مغرب بغداد، در کنار فرات بوده و تا بغداد ده فرسخ فاصله داشت . بنیان گذار شهر انبار، شاپور ذو الاکتاف است و ابوالعباس سفاح ، اولین خلیفه عباسی در آن شهر، قصرهایی ساخت و در آن جا مسکن گزید تا از دنیا رفت .

«نام شهر انبار، فیروز شاپور بود. اما چون تاءمین جنگ هایی که در سر حدهای غربی کشور ساسانی با رومیان اغلب روی می داد، در این شهر وسایل

عمده لشکرکشی را از حیث خوراک و سلاح و غیره همیشه آماده داشـتند و در آن جا انبار کرده بودند. این شهر بیشتر بنام انبار معروف بود.» [930]

نکوهش از رفتار ناپسند

علی علیه‌السلام در راه مسافرت شام ، با سربازان خود به شهر انبار آمد. در خارج شهر، مردم به رسم و آیین دوره ساسانیان ، کنار جاده ، زیر آفتاب ، به انتظار ایستاده بودند. کوقعی که رئیس مملکت به صف مستقبلین رسید، کدخدایان و تجار و بزرگان شهر یک باره به سوی آن حضرت هجوم بردند و در رکابش پیاده شروع کردن به دویدن . علی علیه‌السلام از مشاهده این حرکت و هن اور و ذلت بار، که منافی با آزادگی و شرافت اسلامی بود، سخت ناراحت شد. پرسید: این چه کاری بود که کردید؟

گفتند: این رسم و روش ماست که به منظور بزرگداشت امرا و فرمانروایان خود انجام می دهیم . علی علیه‌السلام آن روش تحقیر امیز را به شدت نکوهش کرد و فرمود: امرا و زمامدارانتان از این کار بهره ای نمی برند، ولی شما با این عمل موهن ، خویشتن را در دنیا به رنج و مشقت می اندازید و خود را حقیر و خوار می سازید. به علاوه ، رد آخرت نیز عذاب و مشقت خواهید داشت و برای تن دادن به پستی و ذلت کیفر خواهید شد.

سپس فرمود: چه زیان آور است مشقتی که آدمی از پی آن عذاب و کیفر بیند و چه پرمنفعت است آسودگی و آرامشی که با آن ایمنی از عذاب الهی باشد.

رفاقت با احترام متقابل رفاقت . در برنامه اخلاقی اسلام ، رفاقت افراد مسلمین با یکدیگر باید بر اساس فضیلت و عدالت و بر پایه احترام متقابل و تکریم شخصیت یکدیگر باشد. این مطلب به عنوان حق رفیق در روایات اسلامی تصریح شده است . کسی که این حق اخلاقی را مراعات نمی کند و به عزت و شخصیت رفیق خود توجه ندارد، شایسته دوستی و رفاقت نیست .

«قال علی بن الحسین علیه السلام : و اما حق الصاحب فان تصحبه بالفضل ماوجدت الیه سبیلا و الافلا اقل من الانصاف و ان تکرمه کما یکرمک»[932]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است :کسی که تو به حقوق او توجه داری ، ولی او به حق تو توجه نمی کند رفیق خوبی نخواهد بود و برای مصاحبت شایستگی ندارد.

اولیای گرامی اسلام در راه حفظ عزت نفس و شرافت پیروان خود، نه تنها آنان را از رفاقت مردم حق ناشناس و دور از فضیلت و اخلاق بر حذر داشته اند، بلکه توصیه کرده اند با کسانی که نسبت به شما از نظر مالی و اجتماعی در سطح بالاتری قرار دارند نیز رفاقت و مصاحبت نکنید و از این راه خویشتن را در معرض خواری و ذلت قرار ندهید.

« ابی بصیر قال قلت للصادق علیه السلام یخرج الرجل مع قوم میاسیر و هو اقلهم شیئا فیخرجون النفقه و لا یقدر هو ان یخرج مثل ما اخرجوا، قال : ما احب ان یذل نفسه ، لیخرج مع من هو مثله . [934] »

امام باقر علیه السلام فرموده است : با اقران و امثال خود مصاحبت کن و با کسانی که مساعدت و کمک آنان بی نیازت می سازد، رفاقت مکن چه این کار مایه ذلت و خواری است .

ثرو، یکی از عواملی که ممکن است عزت نفس و شرف انسانی را درهم بشکند و آدمی را به پرتگاه پستی و دنائت بکشاند، موضوع مال است . اسلام از یک طرف مردم را به کار و فعالیت تشویق نموده تا از درآمد مشروع خود با عزت زندگی کنند و دست سؤ ال به روی مردم نگشایند و از طرف دیگر، آنان را از حرص و طمع بر حذر داشته تا بنده ثروت نشوند و به افراط و زیاده روی

نگرایند. چه در هر دو صورت شرافتشان از کف می رود و خوار و ذلیل خواهند شد.

«قال علی علیه السلام : المسئله طوق الذله تسلب العزیز عزه و الحسیب حسبه . [936]

و نیز فرموده : ذلت و پستی و بدبختی ، در خوی ناپسند حرص و آز نهفته است .

آنان که با شرافت نفسانی و سجایای اخلاقی خود گرفته اند و آنان که عزیز النفس و منیع الطبع بار آمده اند و به ارزش انسانی خود واقف هستند، همواره با علو همت و بی نیاز از مردم زندگی می کنند و هرگز شرافت نفسانی خویش را از کف نمی دهند.

در مکتب آسمانی اسلام ، فقر و بی چیزی شرافتمندانه ، بر ثروت و تمکن موهن و ذلت آور ترجیح دارد. پیروان واقعی آن مکتب ، با تهی دستی و گرسنگی می سازند و زیر بار پستی و خواری نمی روند.

(لْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا) . [938] »

علی علیه السلام فرموده : بردباری در فقر توام با عزت ، بهتر از ثروت آمیخته به خواری و ذلت است .

«و عنه علیه السلام : الجوع خیر من ذل الخضوع . [940]

مونتسکیو می گوید:

«در زمان ما فرار از خدمت نظام در جنگ فراوان است . برای این کار، کیفر فراریان را اعدام مقرر داشتند. با این حال فرار از جنگ کمتر نشده است .

علت این قضیه خیلی طبیعی است زیرا سربازی که عادت دارد هر روز، زندگی خود را در معرض خطر بیندازد، این مجازات را حقیر می شمارد، یا چنان وانمود می کند که حقیر است . ولی همین سرباز عادت دارد که دائما از

ننگ بترسد و پس لازم است کیفری به او بدهند که آثارش در تمام مـدت عمـر باقی باشد و او را همواره ننگین بدارد. در این صورت ، با وضع مجازات اعـدام در چنین موردی ، در واقع کیفر را تخفیف داده اند، در حالی که تصور می کردند کیفر شدیدی برقرار نموده اند.

مدرم را از راه های افراطی نباید هدایت نمود، بلکه باید به طبیعت تاسی کنیم که خجالت را مانند یک بلیه برای مردم خلق کـرده اسـت و بزرگتـرین قسـمت مجزات را، ننگ تحمل مجازات قرار دهیم .»[942]

(وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَـتْ وَضَـاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُـوا إِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) [944]

علی علیه السلام فرموده : در نظر انسان شریف و کریم النفس ، نیکوکاری و حسن عمل ، دینی است که بر ذمه اوست و خویشتن را به ادای آن مواظف می داند.

ایام شباب ، دوران شرافت دوستی و عزت خواهی است .

جوان و شرافت دوستی

جوانان به طور طبیعی عاشق سربلندی و مناعت طبع هستند و از چیـزی کـه باعث کمترین ذلت و تحقیرشان گردد، سخت گریزان و متنفرند.

خواهش عزت ، که در ایام جوانی به شگفتگی کامل می رسد، یکی از ارکـان اساسی سعادت بشر است . اگر جوانان بتوانند آن تمایل عالی فطری را همـواره در نهاد خود زنده و حاکم نگاه دارند و رفتار و گفتار خویش را با آن هم آهنگ سازند، توانسته اند اساس سعادت انسانی خود را بـرای تمـام دوران عمـر پایـه گذاری کنند و زمینه خوشـبختی و کامیـابی دائمـی خـویش را فـراهم آورنـد. برعکس ، اگر به شرافت انسانی و عزت نفس خود پشت پازدند و برای تن دادن

به ذلت و فرومایگی آماده شدند، با این عمل زمینه بدبختی و پستی خود را فراهم آورده و در راه سقوط و تباهی قدم برداشته اند.

«قال علی علیه السلام : الرجل حیث اختار لنفسه ، ان صانها ارتفعت و ان ابدالها اتضعت .» [946]

چه بسا دختران و پسران جوان که در خانواده های اصیل و شریف تربیت شده و با فضایل اخلاقی و ملکات انسانی پرورش یافته بودند، بر اثر وسوسه های خائنانه افراد فاسد و بی ایمان ، از مسیر صحیح خود منحرف گشتند. به هروئین و مشروب معتاد گردیدند. رفته رفته سرمایه شرافت و عزت نفس را از کف دادند و سرانجام به دزدی و بی عفتی و به ناپاکی و گناه آلوده شدند و در منجلاب فساد و تباهی سقوط کردند.

سعادت در حفظ شرافت

جوانان ، اگر بخواهند همـواره انسـان واقعـی باشـند و دوران حیـات را بـا خوشبختی و سعادت بگذارنند، اگر بخواهند همیشه سربلند و با افتخـار زنـدگی کنند و دچار تیره روزی و بدنامی نشوند، باید با قاطعیت کامل در حفظ شـرافت انسانی خویش بکوشند و آن گوهر گران بها را از دستبرد دزدان اخلاقی مصـون نگاه دارند. باید از گناه ، که مایه ذلت نفس و پستی شخصیت است ، بپرهیزند و هرگز به کارهایی که با عزت نفس و مناعت طبع ناسازگار است ، تن ندهند.

سعادت و خوشبختی کامل بشر در پرتو اجـرای تمـام برنامـه هـای منفـی و مثبت به دست می آید. برنامه منفی اجتناب از گناهان و برنامه مثبت ، ارتکـاب فرایض و سنن است . خطر بزرگی که سعادت بشر را تهدید می کند و می توانـد آدمی را سیه روز و بدبخت نماید، گناه و ناپاکی است . اگر جوانان در حفظ عز ایمانی و شرافت نفسانی خویش پافشاری کنند و با اراده جدی ، خود را از قسم گناه و پلیدی برکنار نگاه دارند و خلاصه برنامه منفی را به خوبی اجرا نمایند، به آسانی می توانند برنامه های مثبت را نیز عملی کنند و در پرتو اخلاق حمیـده و رفتار پسندیده ، خویشتن را به سعادت واقعی و کمال انسانی برسانند.

«قال امیرالمؤ منین علیه السلام : غالبوا انفسکم علی ترک المعاصـی تسـهل علـیکم مقادتها الی الطاعات .[948]

نیاز بشر به رفاقت

فرزندان بشر، در تمام ادوار زندگی ، از ایـام کـودکی و جـوانی تـا روزگـار کهولت و پیری همواره نیازمند رفاقت و دوستی دگران هستند. همـان طـور کـه آدمی از داشتن رفیق موافق و دوست یک دل ، احساس مسـرت مـی کنـد و از مصاحبتش خشنود می کرد همچنین از تنهایی رنـج مـی بـرد و از نداشـتن هـم صحبت شایسته و مناسب آزرده خاطر متاءثر می شود.

رفقا و دوستان نه تنها با هم انـس مـی گیرنـد و بـا مصـاحبت و همنشـینی موجبات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می سازد بلکه هر دوستی به مقیاس درجه رفاقت و دوستی در امور مادی و معنوی رفیق خود نفوذ مـی کنـد و هـر یک دانسته یا ندانسته ، روی عقاید و اخلاق و رفتار دگری اثر می گذارد.

«قال رسول الله ﷺ: المرة علی دین خلیله و فرینه .»[950]

حضرت سلیمان فرموده است : درباره کسی به نیکی یا بدی قضاوت نکنید تا رفقایش را ببینید چه آن که آدمی از امثال و اقـرانش شـناخته مـی شـود و بـه صفات همنشینان و دوستان صمیمی اش توصیف می گردد.

دوست شایسته و با فضیلت یکی از سرمایه های بزرگ زنـدگی و از عوامـل خوشبختی و سعادت بشر است اولیای گرامی اسلام پیروان خـود را در انتخـاب رفیق عاقل و با ایمان ، تشویق نموده و فواید وجـود چنـین دوسـتی را خـاطر نشان ساخته اند.

«قال علی بن ابیطالب علیه السلام : علیکم بالاخوان فانهم عده فی الـدنیا و الاخـره الا تسمعون الی قوله تعالی فمالنا من شافعین و لا صدیق حمیم . [952]

علی علیه السلام فرموده است :کسی که دوست پاک ضمیر خود را، که برای خـدا با وی پیوند دوستی داشته از دست بدهد، مثل این است که شریف ترین اعضای بدن خود را از کف داده است .

گر چه رفیق خوب و شایسته برای کلیه طبقات مردم ، در تمام ادوار زنـدگی ، ارزنده مهم است ، ولی برای نسل جوان اهمیت بیشتری دارد، زیرا جوانان ، که در آستانه زندگی اجتماعی قرار گرفته اند، می توانند به وسیله رفیق خوب و بـا فضیلت ، شخصیت خود را تقویت کنند و استعدادهای اجتمـاعی خـویش را بـه فعلیت در آورند و خود را برای فعالیت های دامنه دار اجتماعی فردای خـویش مهیا سازند.

مکتب فداکاری

«دوستی های ایام جوانی و دوران بلوغ ، در نتیجه تجاربی کـه بوجـود مـی آورند در توسعه شخصیت نقش مهمی باز می کند همچنین این دوستی ها مولـد دوستی های عاقلانه تری در زمان کمال و بزرگی می شود که بر روی عاقلانه و اعتماد متقابل متکی می باشد و از یادگارهای یک جوانی پر شور و پر حرارت ، روشن و نورانی است . حتی جمعی معتقدند که این دوستی ها، این ارزش فـوق العاده را دارند که اولین احساسات واقعی نوع دوستی را در انسـان بوجـود مـی آورند. این مطلب کاملا حقیقت دارد که این نوع دوسـتی هـا فـرد را وادار مـی سازد که قدری از وجود خود غفلت کند و در واقع یک مکتب فداکاری به شمار می روند.» [(954)]»

علی علیه السلام در نامه خود به حارث همدانی توصیه کرده است : از رفاقـت بـا کسانی که افکارشان خطا و اعمالشان ناپسند است ، بر حذر باش . چه آدمی به رویه و روش رفیقش خو می گیرد و به افکار و اعمال وی معتاد می شود.

«و عنه علیه السلام : لاتصحب الشریر فان طبعک یسرق من طبعه شرا و انت لاتعلم [956].

امام صادق علیه السلام فرموده است :کسی که با رفیق بد همنشین شود، سالم نمی نماند و سرانجام به ناپاکی آلوده می شود.

نظر به این که موضوع رفاقت و انتخاب رفیق ، از نظر دینی و علمی مورد کمال توجه است و نیک و بدش در خوشبختی بدبختی تمام طبقات ، عموما، و نسل جوان ، خصوصا، اثر عمیق دارد، در این بحث پیرامون آن گفت و گو می شود، امید است برای جوانان مفید و سودمند افتد.

جوان و انتخاب رفیق

یکی از مشکل ترین مسائل جوانان ، که همیشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضی از مواقع ، مصائب عظیم و غیر قابل جبرانی به بار آورده است ، مسئله برگزیدن دوستان محرم و انتخاب رفقای یک دل و موافق است .

اشکال این موضوع ، در دوران شباب ، از آن جهت است که جوانان ، از یک طرف به کشش طبیعی و خواهش دل ، عاشق دوستی و رفاقت اند و میل دارند با یک چند نفر از همسالان خود رفیق صمیمی شوند و عمیق ترین روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند و از طرف دیگر، بر اثر احساسات تند و ناسجیده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت ، ممکن است عناصر ناصالح و تبهکاری را به دوستی برگزینند و بر اثر رفاقت شوم و خطرناک آنان ، موجبات تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم آورند.

جوان و تمایل رفاقت

برای آن که جوانان با همسالان خود بیامیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریزند، نیازی به تشویق والدین یا ترغیب مربیان ندارند، زیرا جوانی که جسم و جانش سالم و طبیعی است و نقص عضوی یا عقده روحی ندارد، خود به خود به راه انس و رفاقت کشیده می شود و با میل و علاقه مندی شدید، درهای دوستی با دگران را به روی خود می گشاید و بدین وسیله خویشتن را برای ارتباطهای اجتماعی دوران به بعد آماده می سازد.

«بیداری غریزه جنسی در جوانان ، ایشان را متوجه گروه همسالان خود می نماید. از یک طرف احساس رقابت و دوستی و تعلق به رازداری را در ایشان قوی می کند و از طرف دیگر ایشان را به رقابت می کشاند.

گرچه بیداری غریزه جنسی مقدمه روابط با همسالان می شود، ولی این احتیاج تنها نیاز این دوره نیست ، بلکه با روز شواهد غریزه جنسی ، جوان ، از دوره قبل از بلوغ ، که غریزه جنسی وی به صورت خاموش در او نهفته بود، جدا می شود و خصوصیات آن دوره را موقتا پشت سر می گذارد و وارد جهان تازه ای می گردد که مستلزم ارتباط نوی است .

انفصال از دوره قبل از بلوغ ، اضطرابی خاص همراه دارد که فقط با اتصال به گروه هم سن تسکین می یابد و این همبستگی خود، بعدا مقدمه ارتباط با آرمانهای دوره بعد از بلوغ جنسی می شود.»[958]

«پیدایش عشق با توسعه غریزه جنسی در زمان تکلیف بستگی دارد. منظور از این مطلب آن نیست که این نیروی محرک ، عشق را به وجود می آورد، یا آن مطلب که هر یک از این دو موضوع وجود دیگری را توضیح و تبیین می نماید، بلکه عشق طبیعی بشری ، بدون پیدایش و شکفتگی غریزه جنسی قابل تصور

نیست . اما عاطفه و هیجان محبت که نیز در همین زمان شکفته می شود، مؤ لفه لازم دیگری برای پیدایش عشق می باشد. اما خود این عاطفه را نیز نمی تـوان عشق نامید. عشق در واقع منتجه این دو مولفه است و یک نوع فعالیت مشخصی است که از هر دو عامل غریزه جنسی و هیجان محبت ریشـه و سرچشـمه مـی گیرد و از هر دوی آن ها تغذیه می کند. حال می تـوانیم بـا ایـن توضـیحات ، دوستی ما بین جوانان همجنس را با عشق مقایسه نماییم . سرچشمه این دوستی ها همان عاطفه و هیجان محبت است و به همین علت است که با عشق ، که نیز از همین عاطفه سرچشمه می گیرد، شباهت دارد و باز به همین دلیـل اسـت کـه گاهی این دوستی به فساد اخلاقی و تباهی جنسی تبدیل می شود و یا صـورت یک کاریکاتور عشق را پیدا می کند و این در موردی است کـه نیـروی محـرک تولید مثل با عاطفه محبت مخلوط گردند.»[960]

علی علیه‌السلام فرموده : کسی که پس از آزمایش صحیح ، کسـی را بـه دوسـتی برگزیند، رفاقتش پایدار و مودتش استوار خواهد ماند.

جوان و رفاقتهای اتفاقی

برعکس ، جوانان در انتخاب رفیق آسان پذیر و زود پسندند، زیرا آنان بیشتر به احساسات زودگذار و انگیزه های عاطفی متوجه اند تا به محاسبه های عقلی . به همین جهت ، ممکن است کسی را که هرگز ندیده و نمی شناسد، تنها بر اثـر یک برخورد عادی یا پیش آمد اتفاقی مجذوبش گردند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگی و صفات اخلاقی اش با وی رفیق شـوند و ناسـنجدیده عمیـق تـرین روابط دوستی را با او برقرار سازند.

واضح است چنین دوستی های تصادفی و حساب نشـده مـی توانـد ثمـرات تلخی به بار بیاورد و ممکن است جوان پاک دل و زودباوری را مجبور نماید که

برخلاف میل باطنی خود اسیر رفاقت عنصر فاسدی باشد و مدتی دراز، مصائب سنگین دوستی او را تحمل نماید.

«قال علی علیه السلام : من اتخذ اخا من غیر اختبار الجاه الاضطرار الی مرافقه الاشرار.» (962)

3 سال مندان عاقل و خردمند، نسبت به رفیق ، متعصب و لجوج نیستند و درباره رفاقت سرسختی و پافشاری نمی کنند. اگر بزرگسال پخته و دانایی اتفاقا اغفال شود و بر اثر رفت و آمد مکرر با شخص فاسدی روابط دوستانه برقرار نماید، موقعی که افراد خیرخواه و بی غرض ، که از فساد اخلاق وی آگاهی دارند، به او تذکر دهند، به خود می آید و تحقیق می کند و اگر تذکر آنان را به جا و مطابق با واقع دید، بدون مقاومت ترک مراوده می کند و پیوند رفاقت را قطع می نماید.

کودکان نیز در مورد رفیق تعصبی ندارند. موقعی که والدین یا مربی با آنان آمرانه یا دوستانه تذکر دهند که رفت و آمد با فلان کودک به مصلحت شما نیست ، می پذیرد و قطع علاقه می کند.

جوان و تعصب در رفاقت

برعکس رفاقت جوانان با یکدیگر توام با تعصب و سرسختی است . جوانی که در انتخاب رفیق اشتباه کرده است و با جوان فاسدی طرح دوستی ریخته و با وی رفیق صمیمی شده است ، به اشخاص اجازه نمی دهد درباره رفیقش انتقاد کنند و کارهای بد او را به زبان بیاورند. زیرا جوان ، قبول انتقاد دگران را به منزله اعتراف غیر مستقیم به نادانی و سوء تشخیص خود در انتخاب رفیق تلقی می کند. غرور و خودپسندی دوران شباب نمی گذارد جوان به چنین اعترافی تن در دهد. به همین جهت ، اگر کسی روی حسن نظر و خیرخواهی درباره

رفیقش به وی تذکری بدهد، بر آشفته و خشمگین می شود و به شدت از دوست خود دفاع می کند و انتقاد شخص خیرخواه را به نادانی و بی اطلاعی یا غـرض ورزی و سوء نیت حمل می نماید، غافل از آن که این لجاجت و مقاومت ، واقع را تغییر نمی دهد و رفیق ناصالح را شایسته و نیکوکار نمی سازد و سـرانجام از چنین همنشینی زیان خواهد دید.

قال علی علیه السلام : اللجاج اکثر الاشیاء مضره فی العاجل و الاجل .

جوان و دوستی افراطی

دو فرد پاک دل و با فضیلت ، که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شـده انـد و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد می کنند، اگر عاقل و مال اندیش باشـند، باید از این نکته هرگز غفلت ننمایند که پیوند دوستی و یگـانگی ، همیشـه و در همه شرایط، محکم و پایدار نمی ماند و ممکن است پیش آمدها و حـوادثی هـا رشته رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبـدل سـازد. بنـابراین ، رفقای یک دل ، در ایام دوستی ، باید همواره از افراط و زیاده روی بپرهیزنـد و بی حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند. باید پایـان کارهـای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم یگانه باشند.

قال الصادق علیه السلام : لبعض اصحابه : لا تطلع صدیقک من سرک الا علی ماموا اطلع علیه عدوک لم یضرک فان الصدیق قدیکون عدوا یوما.[965]

«جوان نورس کسی را که عزیز می دارد، از آن کس یک من آیـد عـالی بـه وجود می آورد، او را چنان می بیند که خود می خواهند. در واقع ، به جـای آن که دوست خود را شخصی غیر از خود بپندارد، وی را نسخه ثانوی از شخصیت خویش می شمارد. اما بعدها ممکن است این تصور محـو معـدوم شـود و اگـر جزئی اختلافی ، ما بین آن دو دوست ایده آلی و دوسـت واقعـی ایجـاد گـردد، موجب آن شود که دوستی محو و نابود گردد.»[967]

علی علیه السلام در ضمن توصیه نامه خـود بـه فرزنـدش ، حضـرت مجتبـی علیه السلام فرموده است : به اتکای روابط دوستانه و رفاقـت صـمیمانه ، حـق بـرادرت را ضایع مکن ، چه در زمینه تضییع حقوق ، روابط دوسـتی نـابود مـی شـود و آن کس که حقش را تباه ساختی ، برای تو برادر نخواهد بود.

مآل بینی در ایام جدائی

آن دو رفیق عاقل و بافضیلت و وظیفه شناس و مآل بین ، اگر روی بـر اثـر پیش آمد نامطلوبی رشته دوستی را گسستند و با کدورت و دلتنگی از یکـدیگر جدا شدند، چون خردمند و دوراندیش هستند، در ایام جدایی ، همـواره جانـب عقل و مصلحت را نگاه می دارند و هرگـز در اظهـار گلـه و شـکایت از رفیـق دیروز خود تندروی نمی کنند و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده ، راه آشـتی را به روی خود نمی بندند. زیرا به این نکته متوجه اند کـه ممکـن اسـت روزی تیرگی روابط برطرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروی کنند، فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد.

قال الصادق علیه السلام : لا تتبع اخاک بع القطیعة و قیعة فیـه فتسـد علیـه طریـق الرجوع الیک فلعل التجارب ترده علیک .[969]

ارزش عقل و درایت و همچنین مراتب پاکی و فضیلت اشـخاص ، در مواقـع اندوه و شادی ، خشم و ترس ، دوسـتی و دشـمنی ، تنگدسـتی و ثروتمنـدی و خلاصه در حالات غیر عادی تشخیص داده می شود.

رفیق شایسته کسی که با خشم و ناراحتی رفیق خود را ترک می گویـد و بـا گله مندی از وی جدا می شود، اگر در ایام جدایی خود را نبازد و از حدود حق و فضیلت خارج نشود، اگر به پاکی امتحان بدهد و از حـریم عـدل و انصـاف و عقل و مصلحت قدمی فراتر نگذارد، دارای ارزش عقلـی و صـلاحیت اخلاقـی است . چنین انسان شایسته و دوست داشتنی ، لایق دوستی و رفاقت است .

«قال الصادق علیه السلام : من غضب علیک ثلاث مرات فلم یقل فیک سوء فاتخذه لک خلا. [971]

«قال علی علیه السلام : من لم یرض من صدیقه الابایثاره علی نفسه دام سخطه .
(973)

پیروی از احساسات تند

جوانان یک روز به خواهش دل و انگیزه های عاطفی و دور از محاسبه عقلی و مآل تندیشی و با یکدیگر طرح دوستی می ریزند و با هم رفیق و یک دل و صمیمی می شوند. روز دیگر بر اثر یک پیشامد ناچیز، طبع حساس و زود رنجشان آزرده می شود و دوستی گرمشان به دشمنی و کینه توزی مبدل می گردد.

در ایام دوستی ، به پیروی از احساسات تند و تعدیل نشده ، نسبت به رفیق خود، بیش از حد ابراز علاقه و محبت می کنند و گاهی رفاقتشان به صورت یک انزوای دو نفری در می آید و در ایام رنجش و جدایی نیز بیش از حد ابراز مخالفت و دشمنی می کنند، تا جایی که ممکن است به جرایم بزرگی دست بزنند و حوادث غیر قابل جبرانی به بار بیاورند.

«شدت عواطف متغیر و زود گذر و تلطیف نشده و در دوره بلوغ ، موجبات اشتباهات و خطاها حتی بزه ها را در این سن فراهم می کند. اعمال و رفتار آنا صورت می گیرد. اگر به نتیجه رسید، از در صلح و صفا در می آید و اگر کارش منتج به نتیجه نشد، قهر می کند. ستیزه جویی می نماید و پیوسته در نوسان است . این خصوصیات طبیعی جوانان است که محتاج به فرصت عمل و صبر و وسیله برای پرورش آن است . اگر فرصت وجود نداشته باشد، اگر راهنمایی و صبر وجود نداشته باشد و اگر وسیله بیان وجود نداشته باشد، این نیروی آماده رشد، متوجه انحرافات فردی و اجتماعی می شود.» (975)

میانه روی در رفاقت

جوانان ، اگر در زندگی دوستدار خوشبختی و سعادت و خواهان پیـروزی و کامیابی هستند، باید با کمک ایمان و عقل بر عواطف خود چیره شـوند و هرگـز تسلیم بی قید و شرط احساسات خام و سوزان خویش نگردند و با اعمال ناروا، سعادت خود و دگران را تباه نسازند

در مورد رفیق ، باید همواره معتدل و میانه رو باشند. روزی که بـا همسـالان خود روابط دوستانه دارند، تند روی نکنند و بی حساب نسبت به آن هـا اظهـار اعتماد و اطمینان ننمایند و روزی که با دلگیـری و آزردگـی از آنـان جـدا مـی شوند، به نام خشم انتقام جویی تندروی نکنند و در اعمال دشمنی و عداوت ، از حدود عقل و مصلحت قـدمی فراتـر نگذارنـد و عمـلا انـدرز حکیمانـه علـی علیه‌السلام را به کار بندند که فرموده است :

«احبب حبیبک هونا ما عسی ان یعصیک یوما وابعض بغیضک هونا ما عسـی ان یکون حبیبک یوما ما. [977]

رفاقت های خود سرانه

چه بسیارند جوانانی که دارای استعداد طبیعی هستند و اگر بـه درسـتی از آن بهره برداری کنند، به آسانی می توانند مدارج رشد و ترقی را بپیماید و به کمـال لایق خود برسند، ولی به اقتضای خود سری های دوران شباب ، با عناصر فاسد و آلوده و روابط دوستی بر قرار می کنند و روی خامی و بی اطلاعی ، بر خلاف عقل و مصلحت ، تنها به خواهش دل با آنـان رفیـق صـمیمی مـی شـوند مـی سپارند. گران بهاترین ایام عمر را در مجالس گناه می گذرانند. دامن پاک خـود را آلوده می سازند و روزی به اشتباه خود پی می برند که فرصت از دست رفتـه و عمر عزیز سپری شده و از رفقای ناپاک و خائن ، جز تیره روزی و بـد نـامی نصیبی نبرده اند.

در نیمه راه عمرم و یاران نـیم راه غمناک و بی امیـد و کـم آمیـز و دیـــــــــــر جـــــــــــوش
چون دزد کام دیده پراکنده از برم در انتظار ضـربت یـاران دیگـرم

دانم حدیث چـرب زبانـان خـود فـــــــــــــــــــــــروش
دانم حـدیث یـار فروشـان خـود پرســــــــــــــــــــــــــت

دانم فسون راست نمایان کج نهاد دانم ولـی چـه سـود کـه انـدرز روزگـــــــــــــــــــــار
دانم فریب کارگشایان چیره دست چون پند پیرو صـحبت آموزگـار نیســــــــــــــــــــــــــت

تا روزگار تجربه اید به سر دریـغ عفریت مرگ خنده زنـد روزگـار نیســــــــــــــــــــــــــت

رفیق پایه گذاری اخلاق

بدون تردید، مسئله رفاقت و انتخاب رفیق برای نسل جوان یکی از اساسی ترین مسائل دوران شباب است . جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که رفقای دوران جوانی ، نقش مؤ ثری در پایه گذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی آنان دارند. رفیق خوب می تواند جوان را به راه فضیلت و کمال انسانی سوق دهد. او را به صفات حمیده متصف سازد و موجبات پیروزی و سعادتش را برای تمام عمر فراهم نماید. رفیق بد قادر است جوان زود باور و ساده دل را به مسیر ناپاکی و گناه بکشاند آلوده دامن و بدنامش کند و مایه تیره روزی و بدبختی وی در تمام دوران زندگی گردد.

رفاقت بر اساس عقل جوانان اگر خواستار سعادت و کامیابی هستند، باید در انتخاب رفیق جانب عقل و مصلحت را نگاه دارند و خود سرانه ، از احساسات تند و ناسنجیده خویش پیروی نکنند، باید از خودپسندی ، که بدبختانه در دوران شباب به اوج خود می رسد بپرهیزند و به قوت و قدرت جوانی مغرور نباشند. بکوشند تا از افکار روشن مردان سالخورده و کاردان استفاده کنند. با مشورت و مصلحت اندیشی آنان با همسالان خویش رفاقت نمایند و مطمئن باشند که نظر واقع بین بزرگسالان خردمند، بیش از نیروی جوانی ، در تاءمین سعادت و خوشبختی آنان مؤ ثر است .

«قال علی علیه السلام : رای الشیخ احب الی من جلد الغلام . [979] »

علی علیه السلام فرموده : کسی که رفیق احمق دارد، همواره در رنج و ناراحتی است .

«قال الصادق علیه السلام : من لم یجتنب مصاحبه الاحمق یوشک ان یتخلق باخلاقه .» [981]

حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر فرموده است : از رفاقت با احمق پرهیز کن ، چه او اراده می کند به نفع تو قدمی بردارد، ولی بر اثر حمق و نافهمی ، مایه زیان و ضرورت می شود.

دوست موقع ناشناس

روزی قنبر، خدمتگزار علی علیه السلام ، به مجلس یکی از مردان متکبر و تجاوز کار وارد شد. در محضر وی جمعی نشسته بودند. از آن جمله مرد کوته فکر و کم تشخیصی بود که خود را از شیعیان ثابت قدم علی علیه السلام می دانست . موقعی که قنبر به مجلس ورود کرد، آن شیعه موقع ناشناس ، برای احترام قنبر و به پاس مقام شامخ علی علیه السلام از جا برخواست و عملا مقدم او را گرامی شمرد.

مرد متکبر از این کار خشمگین شد و به وی گفت : آیا در محضر من برای ورود یک فرد خدمتگزار قیام می کنی ؟ مرد موقع ناشناس به جای آن سکوت کند و بر جای خود بنشیند و به خشم تجاوز کار متکبر پایان دهد، جوابی داد که خشم او را تشدید کرد. گفت : چرا به احترام قنبر قیام نکنم ؟ او به قدری بزرگوار و شریف است که فرشتگان بال های خود را در راه وی می گسترانند و قنبر روی بال ملائکه راه می رود.

این اظهار دوستی نا به جا و بی مورد، چنان مرد متکبر را عصبی و ناراحت کرد که از جای خود برخواست ، قنبر را زد و به او ناسزا گفت . به علاوه ، تهدیدش کرد که این ماجرا باید پنهان بماند و کسی از کتک زدن و دشنام دادن من آگاه نشود.

طولی نکشید آن شیعه موقع ناشناس و کوته فکر، بر اثر مار گزیدگی بستری شد. علی علیه السلام به عیادتش رفت . از فرصت استفاده نمود و به وی فرمود: اگر می خواهی خداوند عافیت دهد، باید متعهد شوی که از این به بعد نسبت به ما و

دوستان ما اظهار علاقه و محبت بی مورد نکنی و در محضر دشمنان ، موجبات زحمت و آزار ما و یاران ما را فراهم نیاوری . [983] »

دوست نادان

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: دوست شخص نادان همواره در زحمت و ناراحتی است .

ناگفته نماند همانطور که نادانی و کوته فکری مراتب و درجاتی دارد و هر قدر آدمی نادان تر باشد، خطر دوستی اش بیشتر است ، همچنین عقل و درایت نیز دارای مراتبی است و دوست هر چه عاقلتر باشد، ارزش رفاقتش بیشتر خواهد بود.

« الصادق علیه السلام : الاخوان ثلاثه فواحد کالغذا الذی یحتاج الیه کل وقت العاقل و الثانی فی معنی الدا وهو الاحمق و الثالث فی معنی الدوا فهو اللبیب . [985]

مسئله عقل و درایت رفیق در کتب تربیتی اسلام به قدری مهم و پر ارزش است که اگر به فرض کسی ، بادارا بودن عقل تیز بین و فکر روشن ، فاقد پاره ای از مکارم اخلاق باشد، رفاقت با وی روا و مجاز شناخته شده است .

« ابی عبدالله علیه السلام قال امیرالمؤ منین : لا علیک ان تصحب ذالعقل و ان تحمد کرمه و لکن انتفع بعقله . [987] »

علی علیه السلام در ضمن وصایای خود به حضرت مجتبی فرموده است : از مراکز بدنام بپرهیز. از مجالسی که مورد سو ظن است دوری کن و بدان که رفیق بد، دوست خود را فریب می دهد و میل او را به کارهای ناپسند تحریک می کند و سرانجام آلوده اش می سازد.

چه بسیار جوانان بی تجربه و خام ، با همسالان خود، که به مواد مخدره و میگساری ، به بی عفتی و قمار و خلاصه به انواع گناه مبتلا بودند، رفیق شدند و

از آنان درس ناپاکی آموختند و به منظور عیاشی و جلب لذت بیشتر، به کارهای پست و گناهان خانمان سوز دست زدند و سرانجام سلامت و سعادت خود را تباه ساختند و برای تمام عمر، خویشتن را بدبخت و سیه روز نمودند.

«روز دوازدهم ژانویه امسال ، شش نفر از دانشجویان یکی از دانشگاه های پنسیلوانیا، در امریکا، بر اثر استعمال ماده مخدر ال - اس - دی ، قدرت بینائی خود را از دست داده و کور شدند.

آقای نورمان یادر، کمیسر امور نابینایان در قسمت رفاه عمومی ایالت پنسلوانیا، جریان واقعه را در یک مصاحبه مطبوعاتی چنین شرح داد: این شش نفر، که دانشجویان سال سوم دانشگاه هستند، در نقطه ای خلوت ، در خارج از دانشگاه جمع شده و پس از شش ساعت عده ای دیگر از دانشجویان آن ها را با وضعی فجیع ، در حالی که قدرت بینایی خود را از دست داده بودند، پیدا می کنند.

آقای یادر اضافه کرد که بر اثر استعمال این ماده آن ها حتی نمی توانسته اند تشخیص دهند که در مقابل اشعه گرم خورشید قرار گرفته اند و هنگامی به خود می آیند که اثر ال - اس - دی ، از بین رفته و متوجه می شوند که کور شده اند.» [989] »

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : شایسته ترین مردم برای بدنامی و ننگ اجتماعی کسانی هستند که با بدنامان رفیق می شوند و با آنان مجالست می نمایند.

رفیق دروغگو

رفاقت جوانان با افراد گناهکار و متجاوز و دروغگو و خـائن ، نـه تنهـا در اوقات دوستی و پیوستگی مایه فساد اخلاق و بدنامی آنان است ، بلکه در ایـام جدایی و دوره کناره گیری نیز جوانان از شر چنین دوسـتان منحرفـی نخواهنـد بود.

کسی که در روز دوستی به عنوان حمایت از رفیق خود دروغ می گوید و بـا بی باکی دگران را به نفع دوست خود متهم مـی سـازد، چـرا در روز دلتنگـی و جدایی ، به منظور انتقام جویی و کینه توزی به رفیق دیروز خود تهمـت نزنـد و در راه ایذای او مرتکب جنایت نشود؟

« الصادق علیه السلام : احذر من الناس ثلاثه . الخائن و الظلوم و النمـام لان خـان لک خانک و من ظلم لک سیظلمک و من نم الیک سینم علیک . [991] »

علی علیه السلام فرموده است : کسی که روزی برای فضیلتی که در تو نیسـت ، بـه دروغ مدحت گوید، سزاوار است روز دیگر برای صفت بدی که از آن منزهـی ، مذمتت کند.

خلاصه ، کسی که به گناه و ناپاکی آلوده شده و به سیئات اخلاقی و خیانـت کاری خو گرفته است ، قابل اعتماد و شایسته رفاقت نیست ، زیرا چنین انسـان منحرفی خیلی زود رفیق خود را فاسد می کند و او را بین مردم ننگـین و مـتهم می سازد. به علاوه ، چنین انسان پستی ، اگر در روز رفاقت از کارهای ظالمانـه و ضد فضیلت خود به نفع رفیق استفاده می کند، در روز جـدایی نیـز بـا همـان روش های ناپسند و رفتار ظالمانـه ، بـه وی آسـیب مـی رسـاند و در هـر دو صورت ، روش های نادرست و ضد اخلاقی چنین رفیقی ، در نظر اولیای گرامی اسلام مذموم و مطرود شناخته شده است .

رفیق متملق

یکی از رفاقت هایی که در تعالیم مـذهبی مضـر و مـذموم شـناخته شـده و اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از آن بر حذر داشته انـد، رفاقـت بـا افـراد متملق و چاپلوس است . متملق کسی است که به انگیـزه تـرس یـا طمـع ، بـر خلاف عقیده باطنی و اعتقاد واقعی خود، لب تمجید این و آن می گشـاید و بـا مدح و ثناگویی نا به جا شخصت معنوی و ارزش انسانی خویش را پایمال مـی کند. متملق برای آن که از شدت رسوایی و ننگ کـار خـود بکاهـد و پسـتی و دنائت خویش را تا اندازه ای پنهان کند، می کوشـد کـه عمـل نادرسـت و غیـر واقعی خویش را درست و حقیقی جلوه دهد و اصرار می ورزد تا دگـران را در این روش باطل و همرنگ و هم عقیده خود سازد.

«قال علی علیه السلام : لا تصحب المالق فیزین لک فعله و یود انک مثله . [993]

امام صادق علیه السلام فرموده است : دوستی و رفاقـت حـدودی دارد. کسـی کـه واجد تمام آن حدود نیست ، او دوست کامل نیست و آن کـس کـه دارای هـیچ یک از آن حدود نیست ، اساسا دوست نیست .

اول آن که ظاهر و باطن رفقیت نسبت به تو یکسان باشد.

دوم آنکه زیبایی و آبروی تو را جمال خود ببیند و نازیبایی تـو را نازیبـایی خود بداند.

سوم دست یافتن به مال یا رسیدن به مقام ، روش دوستانه او را نسبت به تـو تغییر ندهد.

چهارم در زمینه رفاقت ، از آن چه و هر چه در اختیار دارد، نسـبت بـه تـو مضیقه ننماید.

پنجم تو را در موقع آلام و مصائب ترک نگوید.

جوان و انتخاب شغل

قال الله العظیم فی کتابه : ...(وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَقَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ) [995] »

بیکاری و فساد اخلاق رسول اکرم ﷺ فرموده است : رانده و مطرود در گاه الهی است کسی که بار زندگی خود را بر دوش دگران بیفکند و از دسترنج مردم امرار معاش نمایند.

«قال علی علیه السلام : ان یکن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده .

بهزیستی در پرتو کار سعی و عمل مایه بهزیستی و عمران و آبادی و حافظ عز و شرف و از عوامل مؤ ثر در سعادت مادی و معنوی بشر است .

اولیای گرامی اسلام ، در کمال صراحت ، پیرامون خود را به کار و کوشش مشروع ترغیب و تشویق نموده و ارزش مجاهدات آنان را در راه تاءمین معاش خود و فرزندانشان ، در ردیف فداکاری سربازان اسلام به حساب آورده اند. به علاوه خودشان کار می کردند و عملا نیز مردم را به سعی و کوشش دعوت می نمودند.

« ابی عبدالله علیه السلام : الکاد علی عباله کالمجاهد فی سبیل الله . [998] »

ارزش کار در اسلام

حضرت رضا علیه السلام فرموده : آن کس که برای تاءمین معاش عائله خود فعالیت می کند و از پی روزی می رود، اجرش از مجاهده راه خدا بزرگ تر است .

« ابی عمر و الشیبانی قال : رایت ابا عبدالله علیه السلام و بیده مسحاه و علیه آزار غلیظ یعمل فی حائط له و العرق یتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداک اعطنی اکفک فقال لی انی احب ان یتاذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشه . [1000] »

علی بن حمزه می گوید: حضرت اباالحسن علیه السلام را دیدم که در زمین خود کار می کند و قدم های مبارکش غرق عرق شده است . عرض کردم : مردان کار کجا هستند که شما شخصا زحمت می کشید؟

در جواب فرمود: کسانی که از من و پدرم بهتر بودند، کار می کردند.

پرسیدم : آن ها کیستند؟

فرمود: رسول خدا امیرالمؤ منین و تمام پدرانم با دست خود کار می کردند کار کردن ، عمل انبیا و مرسلین و مردان صالح و شایسته است .

پیشوای عالی قدر اسلام ، برای آن که مسلمین را به کار و کوشش و به سعی و عمل تشویق کند و آنان را از تنبلی و بیکاری بر حذر دارد، عملا افراد زحمت کش و کارگر را مورد مهر و عنایت مخصوص خود قرار می داد و به صور مختلف تشویقشان می کرد. برعکس ، با بیکاران به تلخی و سردی برخورد می نمود و مراتب نارضایی خود را صریحا اظهار می فرمود.

«روی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اقبل من غزوه تبوک استقبله سعد الانصاری فصافحه النبی صلی الله علیه و آله ثم قال له ماهذا الذی اکنب یدیک ؟ قال یا

رسول الله اضرب بـالمر و المسـحاه فانفقـه علـی عیـالی فقبـل یـده رسـول الله ﷺ و قال هذه ید لاتمسها النار. [1002] »

رسم پیغمبر اکرم ﷺ این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیـرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سؤ ال می کرد آیا حرفه ای دارد و بـه کاری مشغول است ؟ اگر جواب منفی بود، می فرمود از چشم من افتاد.

پیغمبر اسلام از نظر معنوی فرستاده خداوند و رهبر روحانی جامعه و از نظـر ظاهری رئیس کشور و شخص اول مملکت بود. وقتی در حضـور مـردم دسـت سعد انصاری را به احترام سعی و عملش می بوسـد، در واقـع بـالاترین مراتـب احترام و تشویق را نسبت به کار و کارگر معمول داشته است و موقعی که درباره فرد بیکار می فرماید: «از چشم من افتاد»، نافذترین سخن را درباره نارضایی و اعراض خود از بیکاری و بیکار ادا فرموده است .

وظایف پدران

در آیین مقدس اسلام ، پدران موظـف انـد کـه فرزنـدان جـوان خـود را در انتخاب شغل یاری کنند و آنان را به کار شایسته و مناسبی وا دارند. ایـن خـود یکی از حقوقی است که فرزندان به پدران مسلمان خود دارند و پـدران بایـد آن را ادا نمایند.

«قال رسول الله ﷺ : یا علی حق الولد علی والده ان یحسن اسمه و ادبـه و یضعه موضعا صالحا. [1004]

کار و تحکیم شخصیت

اولیای گرامی اسلام ، ضمن این کار را از جنبه مـادی و بـه منظـور تـاءمین معاش و اداره زندگی مورد توجه قرار داده و به پیروان خود توصیه کرده اند، به جنبه معنوی آن نیز عنایت داشته و کار و کوشش را وسـیله اسـتقلال و تحکـیم شخصیت و مایه عز اجتماعی بی نیازی از مردم خوانده اند.

« زراره عن الصادق علیه السلام : ان رجلا اتاه فقال اننی لا احسن ان اعمـل عمـلا بیدی و لا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج فقال اعمل و احمل علی راسـک و استغن عن الناس . [1006]

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است : از مردم قطـع امیـد کـردن و از ثروتشان چشم پوشیدن و به در آمد کار خود قانع بودن ، برای مـرد بـا ایمـان ، مایه عز دینی و روح جوانمردی و شرف دنیوی اسـت . چنـین انسـانی در نظـر مردم بزرگ و بین فامیل خود محترم و در محـیط خـانواده اش دارای هیبـت و عظمت خواهد بود. او در ضمیر خود. در نظر دگران بـی نیـازترین تمـام مـردم است .

مشاغل مشروع

ناگفته نماند که تشویق و ترغیب اولیای گرامی اسلام به کار و کوشش ، تنهـا ناظر به شغل های مشروع و کارهای مفیدی است که خیـر و صـلاح جامعـه در آنهاست . و گرنه کارهایی که به جسم و جان مردم و به عفت و اخلاق عمـومی آسیب می رساند و منافی با شرافت و عزت نفس است ، هرگز نمی تواند باعـث افتخار و سربلندی و مایه عز و شرف اجتماعی گردد.

کسی که از راه رشوه خواری و تملق گویی ارتزاق می کند، کسـی کـه از راه زنا و لواط با تشکیل فاحشه خانه و قوادی امرار معاش می نماید، کسی کـه بـا

قمار بازی و در آمد قمار خانه یا مشروب فروشی و بدبخت کردن مردم اعاشه می کند و خلاصه کسی که از راه کسب های غیر مشروع چرخ زندگی خود را می گرداند، نه تنها شخصیت شریفی به دست نمی آورد، بلکه برعکس ، کارهای پست و پلید او را زبون و فرومایه می سازد، شخصیت انسانی اش را در هم می شکند و به صفات ناپسند متصفش می سازد.

«دموستن ، ناطق معروف یونان ، در نطقی که درباره چگونگی مقاومت فیلیپ ایراد کرد، چنین گفت : «به نظر من ، با داشتن شغلی پست و دون غیر ممکن است که شخص بتواند روحیه ای عالی و نجیب داشته باشد. شغل و عمل افراد هر چه که باشد، اخلاق آنان متناسب با آن خواهد بود.»

رابطه شغل با اخلاق

این نظریه صحیح روان شناسی است درست نشان می دهد که چه اقداماتی باید در مورد نظم اقتصادی کنونی ما اعمال گردد.

فعالیت فرد، نفوذی قوی و تاءثیراتی گوناگون بر اصول اخلاقی وی باقی می گذارد و کارهای او ایجاد عاداتی انتخابی و مخصوصی می نماید و روشن می کند که آن فرد به خصوص ، چه چیز را نادیده خواهد گرفت .کار و اقدامات فرد و همچنین تکرار اعمال معین و مشخص و آزمایشهای معلوم ، آن اعمال و فعالیت ها را مبدل به عادات و رفتار شخص می کند و بلند پروازهای وی را هدایت می نماید و معلوم می دارد که او چه اشخاصی را در طبقه دوستان و چه اشخاصی را در طبقه دشمنان خویش جای می دهد.

بنابراین وقتی دموستن گفت : «کسی که شغلی پست و دون دارد، غیر ممکن است بتواند روحی عالی و نجیب داشته باشد.» کلماتی فقط به خاطر خوش آیند شنوندگان خویش نگفت ، بلکه وی در مورد چگونگی این که محیط کار هر

فرد، اخلاق او را طرح ریزی می کند، سخن گفت : زیرا هر کجا که خزانـه پـول شماست قلب شما هم همان جا خواهد بود و همان جا فکر شما، فعالیـت شـما اراده شما هم خواهد بود. آنجا که فعالیت و کار افراد باعث خودبینی مـی گـردد طبعا افراد نمی توانند با سایرین همـدردی کننـد و اگـر در علـم روان شناسـی قوانین عمومی وجود داشته باشد، این یکی از آن قوانین است .»[1008]

کار و تاءمین معاش کار و ثروت اندوزی در موضوع کار کوشش و به دسـت آوردن مال ، نکته جالبی در روایات اسلامی خاطرنشان شده که امروز نیز مورد توجه دانشمندان بشر است و آن این که اگر انگیزه کار بـه دسـت آوردن مـال ، تاءمین معاش خود و خانواده و بستگان یا بالا بردن سطح زندگی عائله خویش و دگران باشد، آن کار مقدس و آن مال ممـدوح و صـاحبش مـورد تکـریم و احترام است ، ولی اگر مقصود از کار و کوشش ، ثـروت انـدوزی و جمـع مـال برای فخرفروشی و تفوق باشد، نه تنها چنین کار و مالی شریف و مقدس نیست ، بلکه صاحبش نیز از صراط فضیلت و اخلاق منحـرف شـده و پیـر و حـرص و افکار شیطانی خود شده است .

«کان ﷺ جالسا مع اصحابه ذات یوم فنظر الی شاب ذی جلد و قـوة و قـد بکر یسعی فقالوا و یح هذا لوکان شبابه و جلـده فـی سـبیل الله فقـال ﷺ : لا تقولوا هذا فانه ان کان یسعس علی نفسه لیکفها هن المسئله و یغنیها عـن النـاس فهو فی سبل الله و ان کان یسعی علی ابوین ضـعفین او ذریـه ضـعافا لیغنـیهم و یکفیهم فهو فی سبیل الله و ان کان یسعس تفاخرا و تکاثرا فهو فی سبیل الشیطان .»[1010]

مردی با نگرانی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنیا شده ایم و دوست داریم که بر مال و ذخایر آن دست یابیم . وضع ما چگونه خواهد بود؟

حضرت از او سؤ ال کرد:

دوست داری با مال دنیا چه کنی و درآمدت را در چه راه صرف نمایی ؟ جواب داد: 1: قسمتی را در بهبود زندگی خود عائله ام صرف نمایم . 2: صله رحم کنم و به بستگان تهی دستم کمک نمایم . 3: در راه خدا به فقر و مستمندان بدهم . 4. و به سفر عبادت حج و عمر بروم .

حضرت فرمود: نگران نباش . کار تو دنیاطلبی مذموم نیست ، بلکه این کار خود آخرت طلبی است .

« عمر و بن جمیع قال سمعت ابا عبدالله یقول : لا خیر فیمن لایحب جمع المال من حلال یکلف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه . [1012]

«نظام سرمایه داری ، مخصوصا در عصر حاضر، گرفتاری ها و ناروایی های عظیمی به بار آورده است . اکثر فجایع جهانی کنونی ، تنگدستی مبرم ، بیکاری پردامنه ، خودکشی روزافزون ، طلاق فراوان ، تن فروشی دریغ آور، بهره کشی بهیمی و حتی مستعمره طلبی و جنگ های جهانی از عوارض دوره سرمایه داری است .

در عصر ما سرمایه داری با مخاطرات مهلکی ، که مهم ترین آن ها وسعت یافتن فواصل طبقه های اجتماعی و درگرفتن بحران سوداگری یا بحران اقتصادی هستند، مواجه شده است .»[1014]

در پیکر اجتماع نیز کلمه عضو به گروه های مختلف صنفی و کلمه انسان به تمام افراد جامعه ، که به منزله واحد سلولی بدن اجتماع اند اطلاق می شود و

همه دارای احترام و حقوق اجتماعی هستند. ولی ساختمان طبیعی و خصایص موروثی و صفات شخصیت تمام افراد با یکدیگر متساوی نیست ، بلکه از جهات متعدد با هم تفاوت دارند.

« ابی عبدالله علیه السلام : الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة .» [1016]

«در جامعه گروه هایی عضوی وقتی مفیدند که با گروههای عضوی دیگر، برای ایجاد یک اجتماع موزون همکاری کنند. هرگاه عضوی که با غرور و خودبینی رشد کند، در زندگی اجتماعی همان علمی را دارد که سرطان در بدن انجام می دهد.

تساوی حقوق در اجتماع

افراد گروههایی پیکری و عضوی فقط از این نظر مساوی اند که همگی موجودات انسانی اند، ولی از نظر امکانات ارثی و عادات و سن و جنس و ارزش فیزیولوژیکی و اخلاقی و فکری متفاوتند. مع هذا، اختلاف ظرفیت فردی و اعمال اجتماعی ، دلیلی بر تفاوت شرافت نیست . معده و مخرج نیز برای بدن همچون مغز و چشم ها ضروری اند همه اعضاء به قلب بستگی دارد و قلب نیز به همه آنها وابسته است . کارگر در خدمت کارفرما در خدمت کارگران است . در یک اجتماع پیکری ، کارهای حقیر شرافت کمتری از کارهای خطیر ندارند. در موفقیت یک پرواز، مهندس و مکانیسین نیز همچون خلبان سهم دارند.»[1018]

علی علیه‌السلام فرموده : مردم همواره در خیر و خوبی به سر می برند. تا موقعی که با یکدیگر متفاوتند و گر یکسان گشتند، هلاک خواهند شد.

دکتر کارل می گوید:

«اگر اجتماع به شخصیت افراد توجه کند، ناگزیر به عدم تساوی آنان قائل می شود. هرکس باید موفق خصایص فردی خود مورد استفاده قرار گیرد، زیرا خوشبختی وی ، با توافق صحیح با نوع کارش بستگی دارد. ما با تلاش در یکنواخت و یکسان کردن افراد، این اختصاصات را که بسیار مفید بوده اند، پایمال کرده ایم . در اجتماع امروز، مشاغل و وظایف بسیار متنوعی می توان یافت . بنابراین ، بایستی افراد انسانی را به جای یکنواخت کردنشان متفاوت دانست و این اختلاف را با تعلیم و تربیت عادات زندگی آنان محسوس تر ساخت .» [1020]

تشخیص استعداد

«برای آنان که جوانان بتوانند مشاغلی اختیار کنند که با استعدادهای واقعی ایشان توافق داشته باشد، باید آنان را به سمت شغل معینی توجه داد. این موضوع ، به خصوص برای کسانی مفید است که می خواهند هر چه زودتر شغل اختیار نمایند. نتیجه این توجه دادن ها، به خصوص در مورد مشاغل دستی خیلی واضح است ، زیرا تستهای محرک ، که در مواردی بسیار استادانه و بدیع اند، نقش مهمی بر عهده دارند. اما در موارد ممتاز، آن تستها کافی نیستند، زیرا تشخیص استعداد، که به این ترتیب به عمل می آید، قطعیتی به دست نمی دهد، بلکه احتمالی را معین می نماید. بنابراین ، برای توجه دادن جوانان به سوی مشاغل ، مسائل دیگری را نیز باید دخالت داد، از قبیل امتحان طبی و نتایج تحصیلی آرزوهای خانواده و خود جوان . ضمنا ذوق شاگردان را نباید با استعداد ایشان اشتباه نمود، زیرا در بسیاری از موارد، انسان ابتدا شغلی را دوست دارد، ولی استعدادش در آن زمینه متوسط است . راهنماهای استعداد، که از طرف آمریکائیها درست شده است ، در این مقام ، صمیمیت آمیخته با شهامت خاصی به کار می برند. مثلا به پسر یک نفر بانکدار یا ماءمور عالیرتبه دولت ، که کم استعداد است ، اما در امور دستی موفقیتی حاصل می کند، نصیحت می نماید که شغل آشپزی یا باغبانی اختیار نماید، ولی راهنمایان این موضوع را نیز خاطرنشان می کنند که خانواده ها به هیچ وجه از این مسئله خوش وقت و با آن مساعد نیستند»[1022]

«قال رسول الله ﷺ : اعملوا فکل میسر لما خلق له .» [1024]

«پیش از انتخاب شغل باید، شوق خود را در نظر گرفت ، زیرا شغلی که مورد علاقه نباشد، خوب انجام نمی گیرد و موفقیت و سعادت نمی آورد. کسی

که کار خود را دوست دارد، به آسانی در این کار پیش مـی رود و چـون طبعـا راضی و خوش خو می شود، با زیردستان و بالادستان به خوشـی مـی سـازد و دشواریهای کار را، هر چه باشد، به نیروهای عشق و علاقه از میان برمی دارد.» (1026)

کار بر معیار ذوق و استعداد «کسی کـه بـه آزادی و بـه تشـخیص عقلانـی ، کاری را مطابق استعداد و ذوق خود نمی بیند، و آن را رها مـی کنـد، وجـودی است بالغ که به رشد فکری رسیده و قوه تمیـز یافتـه ، لکـن آن کـه در نتیجـه شکست و از ناچاری دست از کاری می کشد و توجهی به واقع نـدارد، از رشـد فکری محروم است .» (1028)

گرچه مسئله صلاحیت و شایستگی برای قبول مسئولیت در گذشـته و حـال پیوسته مورد توجه عقلای بشر بوده و هسـت ، ولـی در جهـان کنـونی علـم و صنعت ، این اصل با اهمیت بیشتری تلقی شـده و بـرای حسـن انجـام کارهـای پیچیده و مشکل دنیای ماشین ، یکی از شرایط پیروزی و موفقیـت بـه حسـاب آمده است .

در روزگار گذشته ، که اقتصاد بشر بـر اسـاس کشـاورزی بـود، تشـخیص استعدادهای طبیعی جوانان برای انتخاب شغل و اشتغال به کار ضـرورت قطعـی نداشت ، زیرا در آن دوره ، به استثنای بعضی از کارها که به اسـتعداد طبیعـی و شایستگی فطری نیاز داشت ، بیشتر کارها به قدری ساده و سطحی بود که اغلب جوانان ، با اختلاف درجات هوش و استعداد، در هر کاری که وارد مـی شـدند، به آسانی آن را فرا می گرفتند و به خوبی از عهده انجامش برمی آمدند. ولی در دنیای کنونی ، که اقتصاد جهانی بر پایه تکنیک و ماشین قرار گرفتـه اسـت ، در دنیای که بشر با قدرت عقل و هوش و در پرتو علم و محاسـبه ، صـدها پدیـده صنعتی به وجود آورده و هر پدیده ای موضوع کـار و مجـرای درآمـد هـزاران

مردم جهان شده است ، مسئله تشخیص استعداد طبیعی و لیاقت فطـری جوانـان در انتخاب شغل نقش بسیار مؤ ثری دارد.

جوانی که می خواهد در دنیای صنعت جایی برای خود باز کند و خویشتن را با زندگی ماشینی تطبیق دهد، قبلا باید بداند که در چه رشته ای لیاقـت دارد، و از عهده چه کاری برمی آید، سپس در حدودی که می خواهـد، در آن پیشـرفت کند و معلومات لازم را فرابگیرد تا بتواند شـغل مناسـبی بـه دسـت آورد و بـه آبرومندی زندگی کند.

ناگفته نماند که تنها کسب معلومات در رشته مورد نظر و تحصـیل تخصـص برای نیل به زندگی موفقیت آمیز و با شرافت کافی نیست ، بلکه عـلاوه بـر آن ، شایستگی اخلاقی و حسن سازش اجتماعی لازم است .

« ابی عبدالله علیه السلام قال : کل ذی صناعة مضطر الی ثلاث خـلال یجتلـب بهـا الکسب و هو ان یکون حاذقا بعلم مؤ دیا لامانة فیه مستمیلا لمن استعمله» (1030).

اقتصاد در دوره کشاورزی در دوران کشاورزی ، مسئله تجارت و صنعت نیز مانند کار فلاحت ابتدایی و سطحی بـود زیـرا تجـارت در آن زمـان عبـارت از مبادله چند قلم کالای طبیعی یا صنایع دستی بود که بازرگانان در شعاع محـدود حوزه فعالیت خود انجام می دادند و محصولات صنعتی نیز چند قلـم ابزارهـای ساده کشاورزی و ساختمانی و سلاحهای سربازی مقداری لوازم زندگی و نظایر اینها بود. بدیهی است فراگرفت فنون صنعت یا رموز تجارت در سطح آن زمان ، احتیاج به استعداد خوب و تحصیلات عالی نداشت . به همین جهـت ، فرزنـدان تجار و صاحبان صنایع می توانستند مانند روسـتازادگان در اوایـل جـوانی وارد کار شوند و خیلی زود به استقلال اقتصادی و درآمد شخصی نایل آیند. در عصر کنونی که مهم ترین پایه اقتصادش بـر صـنایع ماشـینی اسـتوار اسـت ، شـرایط

زندگی نسبت به دوره کشاورزی چندان تغییر کرده که با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. پدیده صنعت که مهم ترین موضوع کار و فعالیت جهان امروز است ، نتیجه اندیشه های خلاق و محاسبه های دقیق گروهی از دانشمندان دیروز و امروز است . اینان با سرمایه های علمی و تجربیات مداوم خویش اکتشافات و اختراعات عظیمی موفق شدند و زندگی مردم کره زمین را دگرگون ساختند. این فعالیت علمی و فنی همچنان ادامه دارد و پیوسته پدیده های تازه ای به جهان عرضه می شود.

کاریابی در دنیای ماشین

جوانانی که می خواهند خود را با چنین دنیایی منطبق کنند و از مزایای زندگی ماشینی برخوردار گردند، باید برای کاریابی و نیل به استقلال اقتصادی منازلی را بپیمایند. و به مشکلات آن تن در دهند و باید سطح فهم و اطلاعات خود را از راه تحصیلات علمی و تمرینهای علمی بالا ببرند و در خور استعداد طبیعی خویش ، رشته ای را انتخاب کنند و در آن تخصص یابند تا بتوانند در پیکر اجتماع عضو مفید و کارآمدی به حساب آیند و در کمال عز و احترام زندگی کنند. انجام کارهای بزرگ علمی ، علاوه بر لیاقت طبیعی ، وقت زیاد و مجاهده بسیار لازم دارد.

ویل دورانت می گوید:

«انتقال از کشاورزی به صنعت ، در زندگی بشر مؤ ثر افتاد و استقلال اقتصادی فرد نیز مانند بلوغ و رشد ذهنی او دیرتر فرارسید. در طبقه کارگران صنایع دستی ، فقط جوانان بیست و یک ساله می توانستند نان خود را درآورند و ازدواج کنند. سن کسب معیشت در طبقات بالاتر به نسبت مقام و تجمل بالاتر

رفت . تاءخیر رشد اقتصادی در مشاغل مهم تر، بیشتر گردید. هزاران عامل نوع تسلط فرد را بر صنعت و اقتصاد مشکل تر ساخت و آن را هر لحظه در معـرض خطر قرار داد.» [1032]

متاءسفانه بسیاری از جوانان کم استعداد که حاضر نیستند به نارسایی طبیعـی خود اعتراف نمایند، در آرزوی دست یافتن بـه شـغل هـای بـزرگ علمـی یـا کارهای مهم اجتماعی ، که هرگز از عهده آن بر نمی آیند، عمر عزیز خود را بـه هدر می دهند و برای روش غلط خود دلایلی می آورند.

بعضی از این جوانان ، پدرانی بزرگ و عالی قدر دارند. اینان بدون توجه بـه کمی استعداد خویش ، از مقام خانوادگی خود سـخن مـی گوینـد و متوقـع انـد شغلشان بالاتر از شغل پدرانشان یا لااقل در ردیف شغل آنـان باشـد و حاضـر نیستند کاری را در خور لیاقت و استعداد خود بپذیرند.

بعضی از آنان به رقابت جوانان فامیل و همسایگی و همدرسان خود برخاسته و می گویند ما از آن ها چه کم داریم ؟ غافل از این کـه آن هـا دارای اسـتعداد طبیعی و هوش فطری هستند و هر سال به کلاس بالاتر رفته انـد و اینـان فاقـد لیاقت و استعداد فطری هستند و در ظرف چند سال ، حتی یـک قـدم پیشـروی نکرده اند و هر قدر هم کوشش کنند، به نتیجه نخواهند رسید و بایـد بـه کـاری وارد شوند که در خور استعدادشان باشد.

پندار غلط

بعضی از این جوانان ، مجذوب کارهای علمی و صنعتی جهان امروز شـده و با نداشتن استعداد کافی پیوسته آرزوی آن کارها را در سر می پرورند و تصـور می کنند پذیرفتن سایر شغل های ضروری و مفید اجتماع ، مایه پستی و حقارت است . اینان در مقابل پیشرفت های علمی و پدیده های صنعتی جهان به طوری خود را باخته اند که اگر بین کسان و بسـتگانش افـراد کشـاورز یـا باغـدار یـا دامپرور باشند، آن ها را پست و عقب افتاده اجتماع می خواننـد و از وابسـتگی آنان احساس حقارت می نمایند و گاهی پدر یا عموی خود را به عنوان آشپز یا باغبانشان معرفی می کنند.

این گروه تیره بخت نیز به سبب نداشتن استعداد طبیعی نمـی تواننـد مـدارج عالی علمی را بپیمایند و به آرزوی دل برسند و بر اثر تصور باطلی که نسبت به سایر کارها در مغز خود پرورده اند، حاضـر نیسـتند شـغلی را کـه متناسـب بـا استعدادشان باشد، بپذیرند. عمر گران بها را به هدر می دهنـد و سـرانجام تیـره روز و بدبخت خواهند شد، مگر آن که به خود آیند و از راه غلطی که رفتـه انـد هرچه زودتر برگردند.

نشانه رشد

«نشان رشد و تمیز این است که شخص خود را واقـع بشناسـد و اسـتعداد و ذوق و توانایی خود را به میزان عقل بسنجد و عقاید و تلقینات دیگران را بدون دقت و رسیدگی بر خود حاکم مطلق قـرار ندهـد، یعنـی خـود هـادی و رهبـر خویش باشد.

لکن بسیاری همت برگشت از عقاید غلطی را که به آنان تلقین شده ندارند و عمری را به اشتباه در سختی می گذرانند، همان گونه که کودک به اشکال چیزی

را از دست می دهد، شخص بالغ نیز عقیده ای را که نسبت به خود، در ضمیر جا داده ، مشکل از دست می گذارد، ولو آن که او را به هزار زحمت دچار کرده باشد.

آن ها که به غلط خود را شایسته کاری تصور می کنند که در خور و مستعد آن نیستند، دنیا و دگران را مسئول عدم موفقیت خود می دانند و با همه در باطن و ظاهر در جنگ اند؛ و درون خود را همواره رنجیده و آزرده می دارند، مگر آن که در نتیجه تعقل و تفکر و یا برخوردن به کلامی مؤ ثر و یا معالجه روان پزشک ، نوری در خاطرشان بدمد و حقیقت را روشن کند.» (1034)

معمولا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی را از بازار خریداری می کرد و شخصا به خانه می برد. کسی که همراه آن حضرت بود، می گفت آن را به من بدهید تا بیاورم .

«رایت علیا علیه‌السلام اشتری تمرا بدرهم فحمله فقیل له یا امیرالمؤ منین الا نحمله عنک فقال ابوالعبال احق بحمله .» (1036)

عامل دیگری که در راه کاریابی و پیشرفت جوانان ایجاد مانع می کند و امکان اشتغال آنان را پیوسته محدودتر می سازد و در پاره ای از مواقع صاحبان مشاغل را نیز از کار برکنار می نماید، دگرگونی سریع ابزارهای فنی و توسعه ماشین های خودکار است .

از ابتدای قرن حاضر، تحولات قابل ملاحظه ای در تمام رشته های صنعتی آغاز شد و ابزارهای خودکار، مؤ سسات بزرگ صنعتی را تدریجا از فعالیت کارگران آزموده بی نیاز ساختند. در واقع ابزارهای فنی جای دست انسان ها را گرفت .

پدیده صنایع خودکار

اکنون کار ترقی صنعت و ماشین به جایی رسیده که دقیق ترین محاسبه هـای علمی و نظارتهای فکری نیز به وسیله ماشین انجام می شود و در حـال حاضـر مؤ سسات بزرگ صنعتی جهان از وجود مغزهای متفکر و افراد تحصیل کرده نیز بی نیاز شده اند. در حقیقت ، ماشین های الکترونیکـی کارهـای علمـی مـردان تحصیل کرده و حسابداران متخصص را انجام می دهند.

نظارت ماشین بر ماشین

مقصود از یک صنعت خودکار، تنها این نیست که تمـام و یـا قسـمت اعظـم کارها به وسیله ماشین انجام شود. تحقق این پیشرفت بزرگ را می توان مرحلـه ای از انقلاب صنعتی دانست که کار ماشین را جانشـین کـار دسـت کـرد. وجـه تشخیص یک صنعت خود کار از یک صنعت ماشینی معمـولی (کلاسـیک) ایـن است که نه تنها انجام اعمال مختلف به وسیله ماشین صورت بگیرد، بلکه هدایت و نظارت مجموعه ماشین ها نیز به وسیله دستگاه هایی به عمل آید کـه در کـار آن بشر دخالتی نداشته باشد. به همین مناسبت گفته اند، مفهوم صنایع خودکـار، هدایت و نظارت ماشین به وسیله ماشین و نتیجه آن حذف کامل یا تقریبا کامـل دخالت بشر در جریان تولید صنعتی است .

انقلاب صنعتی ، کار ماشین را جانشین کار دست کرده بـود. توسـعه صـنایع خودکار، که در مورد آن بسیاری از صاحب نظـران صـحبت از سـومین انقـلاب صنعتی می کنند، کار ماشین را جانشین کار فکری و کار مغزی می کند.» (1038)

بیکاری تکنولوژی

در دنیایی که عده زیادی از افراد شاغل ، بر اثر به کار افتـادن ماشـین هـای جدید، در مؤ سسات بزرگ صنعتی ، به عنوان کارگران زاید از کار برکنـار مـی شوند، قطعا افراد متخصص و کارگرانی که تازه مـی خواهنـد فعالیـت اجتمـاعی خود را آغاز کنند و تحصیل درآمدی نمایند، وضع مشکل تـری دارنـد و در راه کاریابی و به دست آوردن شغل با موانع بیشتری مواجه خواهند شد.

وظیفه جوانان لایق و فعال این است که از موانـع و مشـکلات نهراسـند و در شرایط سخت ، با اراده و تصمیم قاطع کوشش و مجاهـده نماینـد تـا کـاری در خور استعداد طبیعی خویش به دست آورند و آن را در کمال صـحت و درسـتی انجام دهند و بدین وسیله راه معاش و شرافتمندانه خود را هموار سازند.

اولیـای گرامـی اسـلام ، در چهـارده قـرن قبـل ، ضـمن روایـات متعـددی خاطرنشان ساخته اند که تحصیل معاش و تـاءمین زنـدگی مبـاح ، از وظـایف قطعی پیروان اسلام است و به آنان توصیه کرده اند که در سخت ترین شرایط از کار و کوشش و کسب معیشت خودداری ننمایند.

«قال رسول الله ﷺ : طلب الحلال فريضة على كل مسلم و مسـلمة .» [1040]

«

لزوم کوشش در تاءمین معاش

امام حسن عسکری علیه السلام فرموده است : گرچه خداوند در نظام حکیمانه آفرینش ، ارزاق مردم را تضمین کرده است ، ولی مبادا اندیشه ضمانت خداوند رازق ، مغرورتان سازد و شما را از انجام فریضه کار و کوشش باز دارد.

«قال ابوعبدالله علیه السلام : یا هشام ان رایت الصفین قد التقیا فلاتدع طلب الرزق فی ذلک الیوم .» [1042]

انسان و عقل

بشر مانند سایر موجودات زنده پدیده ای است در طبیعت که به اراده حکیمانه خداوند بزرگ آفریده شده است . چیزی که حساب بشر را از حساب تمام موجودات زنده جدا کرده و او را لایق کمال نامحدود ساخته ، و چیزی که میدان فعالیت حیاتی بشر را وسیع و دامنه دار نموده و سطح زندگی وی را از سطح زندگی همه موجودات زنده بالاتر برده است ، نیروی خلاقه عقل و سرمایه گران بهای هوش انسانی است .

آزادی در پرتو خرد

تمام موجودات زنده کره زمین ، مانند انسان ، در پرتو سنن ثابت الهی و قوانین محکم نظام آفرینش زندگی می کنند و برای ادامه حیات خویش از منابع طبیعی استفاده می نمایند، با این تفاوت که انطباق نبات و حیوان با قوانین خلقت ، متکی به رویه و محاسبه عقلی نیست و در کارهای دقیقی که در برنامه زندگی خود انجام می دهند، آزادی و آگاهی ندارند، بلکه اعمال آنها ناشی از الهام فطری و در چهارچوبه هدایت تکوینی خداوند است و قلم توانای تقدیر، مسیر حیاتشان را به صورت کشش های طبیعی و تمایلات غریزی تعیین نموده است .

همچنین بهره برداری آن ها از منابع خلقت ، بر اساس همان هدایت تکوینی اندازه گیری شده و دارای حدود معینی است ، ولی انسان بر اثر دارا بودن عقل و هوش ، در صحنه پهناور زندگی آزادی عمل دارد و می تواند در پرتو خرد و درایت ، که بزرگ ترین عطیه الهی است ، خویشتن را با قوانین مختلق نظام آفرینش منطبق کند و با استفاده از منابع سرشار طبیعت ، چهره زندگی خود را دگرگون سازد و هر روز یک قدم در راه تعالی و تکامل پیشروی کند.

به عبارت دیگر، نبات و حیوان مقهور و مسخر دست طبیعت اند و قادر نیستند از مرز محدود زندگی قدمی فراتر بگذارند. اما در مورد انسان قضیه برعکس است . خداوند، طبیعت را مسخر و مقهور بشر ساخته است و او را بر آب و خاک ، نبات و حیوان و تمام موجودات روی زمین حاکم و فرمانروا قرار داده و از وی خواسته است که عقل و فکر خود را به کار اندازد و با سعی و عمل ، از تمام ذخایر طبیعی بهره برداری کند. کره زمین را آباد سازد و موجبات بهزیستی خود را از هر جهت فراهم آورد.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ) [1044]

استعداد نامحدود بشر

دوم آن که قدرت تسخیر زمین و بهره برداری از منابع آن ، عطیه ای است که خداوند حکیم به صورت استعدادهای نامحدود در نهاد آدمیان مستقر ساخته و به نسبتی که بشر از راه علم و عمل ، آن استعدادها را به فعلیت درآورد و به قابلیتهای خود تحقق بخشد، می تواند بر زمین و موجودات آن حکومت نماید.

دیرزمانی است که انسانها به منظور احیای استعدادهای طبیعی و آشکار ساختن لیاقت های انسانی خویش ، به فعالیتهای پی گیر و مداومی دست زده و با به کار انداختن عقل و هوش و حافظه و دیگر قوای خود، تدریجا به رازهای طبیعت پی برده و قدم به قدم در راه تسخیر منابع زمین و بسط حاکمیت انسان پیشروی نموده اند. هر نسلی مجموعه معلومات و تجربیات خود را به وسیله زبان و قلم به نسل بعد انتقال داده است و این روش همچنان ادامه دارد.

گر چه بشر امروز که وارث علوم نسل های گذشته است ، از لیاقت انسانی خود بهره بسیار برده و در تسخیر کره زمین و منابع آن موفقیت های عظیمی نصیبش شده است ، ولی گنجینه بزرگ استعداد باز است . نسل های آینده می توانند با تفکر و تحقیق و با سعی و عمل ، مدارج بالاتری را بپیمایند و به پیشرفت های بزرگ تری نایل آیند.

تسخیر اجرام سماوی

بشر، امروز پس از تسخیر زمین و فرمانروایی بر صحراها و دریاها، بـه فکـر تسخیر فضا افتاده ، راه آسمان ها را در پیش گرفته و بشر را در کره ماه پیـدا و بشر را در کره ماه پیاده کـرده اسـت و تصـمیم دارد حـوزه حکومـت خـود را گسترش دهد و به سایر اجرام سماوی هم دست یابد و از منافع و ذخایر آنها نیز بهره برداری نماید.

در نظر پیروان اسلام ، آدمی برای نیل به چنـین هـدف بزرگـی ، شایسـتگی دارد. زیرا خداوند از آغاز، استعداد و قابلیت تسخیر اجرام کیهانی را نیز به بشـر عطا فرموده و لیاقت بهره برداری از منابع کرات سماوی را چهارده قـرن قبـل ، ضمن چندین آیه از قرآن شریف به وی نوید داده است .

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّـهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْـبَغَ عَلَـيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (1046)

خداوند است آنکه دریا را برای شما مسخر ساخت تا کشتی بـه فرمـانش در آن حرکت کند و روزی خود را از فضل الهی طلب کنید و شکرگذارش باشـید، و تمام آن چه را که در آسمان ها و زمین است ، برای شـما مسـخر کـرده و در این کار حکیمانه ، آیات الهی برای اهل تفکر آشکارا است .

آغاز حکومت بشر بر زمین

حکومت بشر بر کره زمین از موقعی آغاز شد که به کار کشاورزی دست زد و با راهنمایی عقل و در پرتو سعی و عمل توانست از عوامل جوی و ارضی استفاده نماید، قسمتی از ذخایر زمین را به نفع زندگی خود تسخیر کند و با صرف وقت کمتر، مواد غذایی بیشتری به دست آورد و به تدریج اوضاع حیاتی خویش را دگرگون سازد و شرایط زندگی خود را زندگی حیوانات جدا کند.

«قال النبی ﷺ : اکرموا الخبز فانه قد عمل فیه ما بین العرش الی الارض و ما فیها من کثیر من خلقه . [1048]

«انسان به محض صید و حوش آن ها را قطعه قطعه می کرد و بیشتر به حالت خام و تا آن جا که معده گنجایش داشت ، می خورد. زیرا در آن زمان تمدن به معنی فراهم آوری وامن اقتصادی وجود نداشت و حرص و ولع برای حفظ نفس ضروری نخستین ، مانند سگان امروز غذا می خوردند، زیرا نمی دانستند غذای بعدی کی خواهد رسید.» [1050]

آغاز تکامل در پرتو کشاورزی

پدیده کشاورزی تاریخ حیات بشر را تغییر داد و درهای ترقی و تکامل را به رویش باز کرد و راه تسخیر منابع زمین را همواره ساخت . بشر در پرتو کشاورزی و ذخیره محصول توانست خوراک روزهای بعد خود را تاءمین نماید و خاطر خویش را از وحشت گرسنگی خلاص کند و فرصتی به دست آورد تا فکر خود را در بهبود زندگی به کار اندازد، استعدادهای درونی خویش را یکی پس از دیگری به فعلیت درآورد و با پیشرفت های علمی و عملی ، منازل بالاتری را بپیماید و حکومت خویش را بر کره زمین گسترش دهد.

پایه گذاری تمدن بشر در پرتو کشاورزی و ذخیره غذای سالیانه خود توانست اساس تمدن انسان را پایه گذاری کند. باب معاملات و داد و ستد را بگشاید. قسمتی از نیروهای افراد را در سایر مجاری زندگی یه کار اندازد. به صحرا و دریا دست یابد. حیوانات وحشی را رام نماید. تدریجا به بهره برداری خود از منافع طبیعی توسعه دهد و موجبات آسایش خویش و آبادی زمین را، که خواسته خداوند بزرگ بود، فراهم آورد.

«در آغاز دوره کشاورزی ، انسان ناگزیر می شود که برای مراقبت کشته های خود را سیر و سفر و دائم دست بردارد و در مزرعه خویش یا نزدیک آن سکونت کند. این ضرورت انسان را به خانه سازی وا می دارد. پیدایش خانه ثابت و با دوام ، به تدارک افزار خانه کشاننیده می شود و لزوما سفال گری و بافندگی و صنایع دستی دیگر را به پیش می راند. بر اثر فراوانی خواربار و ذخیره خوراک ، بازار داد و ستد گرم می شود. در هر ناحیه ای بازارهای هفتگی برپا می گردند و نیازمندی های گوناگون مردم را با معامله پایاپای بر آورده می کنند. از آن گذشته ، تجارت خارجی نیز رونق می گیرد. بسط تقسیم

کار و تخصص کشف فلزات ، رام کردن اسب ، ساختن چرخ و تعبیه وسایل دریانوردی ، تولید اضافی و تجارت دامنه دار را میسر می سازد. میان مردم نواحی دور از یکدیگر روابط گوناگون به وجود می آید. نتیجه این ترقیات ، پیدایش شهرهای بازرگانی است .»[1052]

تقدس کشاورزی در ادیان الهی

کشاورزی در تمام ادیان الهی یک شغل مقدس شناخته شده و پیشوایان مذهبی در هر عصر، علاوه بر آن که خود با کمال علاقه مندی به کار کشاورزی اشتغال داشتند، مردم را نیز به این کار وادار می ساختند. آباد کردن زمین ، که خواسته خداوند بزرگ است و همچنین بهره برداری از منابع و ذخایر آن ، به صور مختلف میسر است و یکی از بهترین طرق آن ، که در روایات اسلامی مورد تشویق و ترغیب قرار گرفته ، مسئله کشاورزی است .

« علی علیه السلام ... فقوله تعالی «هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها» فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالمعاره لیکون ذلک سببا لمعا یشهم بما یخرج من الارض من الحب و الثمرات و ماشاکل ذلک مما جعله الله تعالی معایش للخلق . [1054] »

امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین کارها زراعت است که نفعش عاید عموم می شود و از محصول آن نیکوکاران و بدکاران ارتزاق می کنند.

« الصادق علیه السلام قال : کنوز الله فی ارضه و ما فی الاعمال شی ء احب الی الله من الرزعة و ما بعث الله نبیا الا زراعا الا ادریس علیه السلام فانه کان خیاطا.» [1056]

امام صادق علیه السلام فرمود: زراعت کنید و درخت بکارید. به خدا قسم هیچ عملی مباح تر و پاکیزه تر از آن نیست «از این نظر کشاورزی و درخت کاری یک امر ضروری در تغذیه و حیات بشر است و گذشت زمان آن را از مسان نخواهد برد.»

در آخر حدیث ، امام صادق قسم یاد کرد که در آخر زمان نیز مردم زراعت می کنند و درخت می نشانند.

ذخیره قوت و آرامش خاطر

مسئله کشاورزی و ذخیره خوراک سالیانه ، نـه تنهـا در ادوار گذشـته مایـه آرامش خاطر بوده و بشر را در راه ترقی و تعالی به پـیش رانـده اسـت ، بلکـه تمدن درخشان کنونی و جنبش های عملـی و صـنعتی امـروز نیـز بـر اسـاس محصول کشاورزی و ذخیره غذایی استوار است .

تاءمین غذا و تکاملبشر

دانشمندان عالی قدر زمانی قادر به مطالعه و تحقیق اند که نگـران گرسـنگی نباشند و بدانند جامعه به قدر کافی ذخیره غذایی دارد و پس از فراغت از کـار، می توانند خوراک لازم خود را به دست بیاورند. مخترعین بـزرگ مـوقعی مـی توانند افکار خلاقه خود را به کار اندازند و مردم را از ابتکار خویش برخـودار سازند که از نظر خوراک اطمینان خـاطر داشـته باشـند و همچنـین اسـاتید، در تدریس شاگردان ، و اطبا در درمـان بیمـاران ، و کـارگران در اداره موسسـات صنعتی : خلاصه تمام طبقات مؤ ثر در جهان پیشرفته امروز، زمانی وظایف خود را به خوبی و با آرامش فکر انجام می دهند که از جهـت آذوقـه و خـوراک در اضطراب و نگرانی نباشند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت .(1058)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آدمی وقتی خـوراک سـال خـود را ذخیـره کنـد، پشتش از بار زندگی سبک می گردد و آسوده خاطر می شـود. سـپس فرمـود: حضرت باقر و صادق علیهما السلام تا زمانی که قوت سال خود را ذخیره نکرده بودند، خانه یا ملک نمی خریدند.

مهم ترین نیاز انسان

احتیاج به غذا و سیر کردن شکم ، اولین و مهم ترین نیازی است که به طـور طبیعی در تمام فرزندان بشر، از روز ولادت تا دوران پیری و لحظه مرگ وجود دارد و این حاجت قبل از سایر حوایج طبیعی باید برآورده شود.

« ابی جعفر علیه‌السلام : ان الله عزوجل خلق ابن ادم اجوف .» (1060)

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: بدن آدمی بر غذا پایه گذاری شده است .

همه قوای عقلی و معنوی و تمام تمایلات غریزی که در نهـاد آدمـی وجـود دارند، از غذا کسب نیرو می کنند و زمـانی بـه جنـبش و حرکـت مـی آینـد و فعالیتهای طبیعی خود را آغاز می کنند که احتیاج به غذا برطرف گشـته و شـکم سیر شده باشد.

گرسنگی و خمود عقل و احساس

انسان گرسنه به مسائل عقلی و علمی فکر نمی کند. به زیبایی و جمال توجه ندارد. از جاه و مقام سخن نمی گوید. عشق و شهوت در مزاجش بی فروغ مـی شود و انتقامجویی و غضبش به خمودی می گراید. انسان گرسنه سـرمایه هـای معنوی و مذهبی را از یاد می برد. عدل و انصاف ، رحمت و رافـت ، دوسـتی و رفاقت ، بستگی و رحمیت و سایر عواطف انسانی را بـه دسـت فراموشـی مـی سپارد، و خلاصه در نظر انسان گرسنه ، چیـزی بـه زیبـایی و محوبیـت و غـذا نیست ، تنها آرزویش به دست آوردن خوراک است و جز به سـیر کـردن شـکم خود به چیزی فکر نمی کند.

«در نظر مردی که از گرسنگی نزدیک به هلاکت اسـت ، یـک ظـرف طعـام ممکن است به همان اندازه زیبا باشد که یک زن سی ساله در نظـر یـک جـوان چاق و چله . اگر این جوان دچار گرسنگی شود، زیبـاترین پریـان در نظـرش

زیبا نخواهد بود و شاید در نظر او چنین پری پیکری برای خوردن مناسب تر باشد.»[1062]

نقل شده است که در ایام سختی و قطحی بصره ، زنی را دیدند که سربریده انسانی را در دست گرفته و گریه می کند. از وی سبب گریه اش را پرسیدند. جواب داد مردم گرد خواهر محتضرم جمع شدند تا بمیرد و گوشتش را بخورند. هنوز خواهرم نمرده بود که او را قطعه قطعه کردند و گوشتش را تقسیم نمودند و از آن گوشت به من سهمی ندادند. فقط سر بریده خواهرم را به من دادند و در این تقسیم نسبت به من ستم نمودند.[1064]

مادر گرسنه و خوردن فرزند

زن بچه داری به زن دیگر، که او نیز فرزند داشت ، پیشنهاد کرد فلانی بیا امروز من بچه خود را در میان می گذارم و هر دو نفر گوشتش را می خوریم و روز بعد تو بچه ات را بیاور ، تا هر دو بخوریم . گفته او مورد قبول واقع شد زن اول که خود پیشنهاد دهنده بود، از فرزندش دل بر گرفت و هر دو نفر طفلش را قطعه قطعه کرد، ولی زن دوم از کشتن بچه خود امتناع نمود و کار به خصومت و دعوا کشید. برای حکمیت به دنبال مراجعه کردند دانیال نبی از شنیدن چنین دعوایی سخت ناراحت شد و گفت :کار گرسنگی به اینجا کشیده است ؟

گفتند: بلی و از این هم سخت تر شده است .

دانیال دست به دعا برداشت و از پیشگاه الهی در خواست تفضل و رحمت نمود و خداوند رابر طر کرد.

«فی الخبر و اعوذبک من الجوع فانه بئس الضجیع .» [1066]

در دوران کشاورزی ، اکثر نیروی انسانی هر کشور در راه زراعت و دامداری و تهیه خواربار و تاءمین حوایج ضروری زندگی مصروف می شد. زیرا از یک

طرف اطلاعات مردم در علوم طبیعی ناچیز بود و نمی توانستند حداکثر استفاده را از منابع طبیعی بنمایند و از طرف دیگر، در کارهای کشاورزی و اداره امور زندگی ، اغلب از نیروی محدود حیوانی استفاده می کردند. بدیهی است در چنین شرایطی عده قلیلی می توانستند به کسب دانش بپردازند و مدارج علمی را بپیمایند یا در سایر اموری که با زندگی ارتباط مستقیم نداشت ، وارد شوند.

در دوران صنعت ، بر اثر پیشرفت علوم و استفاده از نیروی عظیم ماشین ، بشر توانسته است با صرف وقت کمتر، حداکثر استفاده را از آب و زمین بنماید و در نتیجه افراد کمتری به کارهای کشاورزی و تولید محصول و تاءمین حوایج اولیه زندگی جامعه اشتغال داشته و مقدار بیشتری از نیروی انسانی کشور، در رشته های علمی و مؤ سسات فرهنگی و دیگر امور اجتماعی مصروف می گردد.

«قبل از این که تولید ماشینی معمول شود، ممکن بود عده کمی از مردم را به کارهای دیگری غیر از تولید خواربار اختصاص دهند و از این طریق ، اعیان و پیشوایان دین پیدا شده اند، لشکریان بری و بحری به جود آمده اند و فلاسفه و هنرمندان ظهور کرده اند. به وجود آمدن سقراط و افلاطون و بود!... فقط به این علت میسر شده که تهیه کنندگان خواربار توانسته اند بیش از آن چه خود به مصرف می رسانده اند. تولید کنند.

وقتی انسان به جامعه ای نظیر جامعه ایالات متحده آمریکا توجه می کند، تجلی اجتماعی تازه ای می بیند. مشاهده می کند که اکثریت عظیم مردم از چیزهای بسیار، که همه بالاتر و والاتر از حوایج اولیه زندگانی است ، بهره مند هستند. با جود این ، عده زیادی از مردم به امر تولید، خواه تولید زراعتی و خواه تولید صنعتی ، نمی پردازند. از این قبیل اند تمام جوانانی که پس از رشد

کامل جسمانی باز مشغول تحصیل هستند. قـوای مسـلح کشـور، نویسـندگان و روزنامه نگاران ، معلمین و خدمه دیـن ، سیاسـتمداران و مسـتخدمین دولـت ، وجود تمام این طبقات ، به نظر انسان های اولیه ، از تجملات محسوب می شده و حال آن که جامعه های جدید بدون آنها یا لااقل بـدون بعضـی از آنهـا، نمـی توانند وجود پیدا کنند.»

تسخیر طبیعت در پرتو صنعت

انقلاب صنعتی در تمام ظاهر مادیات و معنویات بشر اثر عمیق گذارد. اساس زندگی انسان ها را دگرگون ساخت و برنامه فعالیتشـان را بـه کلـی تغییـر داد. انقلاب صنعتی و پیشرفت علوم طبیعی ، زوایای تاریک خلقت را روشن کـرد و استعدادهای درونی بشر را یکی پس از دیگری به فعلیـت آورد و قلـم بـه قـدم انسان را به پیش راند. انقلاب صنعتی بشر را به مقیاس وسیعی بر علل و معالیـل نظام آفـرینش آگـاه نمـود. طبیعـت را مسـخر و مقهـور وی سـاخت و شـعاع حکومتش را بر کره زمین گسترش داد. تحولاتی که اقتصاد صنعتی به بـار آورد، در روابط خانوادگی و اخلاق عمومی و نیک و بدهای اجتمـاعی و بـالاخره در عقاید ایمانی و مذهبی بشر نتایج نیک و بد بسیاری به جـای گـذارد و جوامـع بشری را عموما و نسل جوان را خصوصا با زیبـایی و زشـتی هـای گونـاگونی مواجه ساخت .

«در اواخر قرن هجدهم میلادی ، انسان یا به مرحلـه جدیـدی گذاشـته کـه متضمن تغییری اساسی ، نظیر حاصل از پرداختن به زراعت بوده است . منظـور من از این مرحله در صنعت است . می توان گفت علوم طبیعـی سیصـدو پنجـاه سال است که تولید ماشینی به وجود آمده اسـت تولیـد ماشـینی در مـدتی کـه اختراع شده ، خود را قدرتی انقلابی ، بـا شـدتی تولیـد ماشـینی در مـدتی کـه اختراع شده ، تا امروز، این قدرت انقلابی ، با شدتی هـر چـه حیـرت انگیزتـر نشان داده است . تا امروز، این قدرت فقط در روابط انسان با طبیعت مؤ ثر بوده ، ولی به واسطه انقلابی که در روابط انسان با طبیعت بـه وجـود آورده ، موازنـه کهنسالی را که در روابط انسان با انسان و در رابطـه انسـان بـا خـودش وجـود داشته بر هم زده است .» (1069)

انقلاب صنعتی ، کم و بیش ، در تمام کشورها نفوذ کرده و با سرعت پیشروی می کند و آثار خوب و بد خود را همه جا به ارمغان می برد. یکی از آثار خوب و پسندیده دوران صنعتی ، ارزش تحصیلات علمی و بسط موسسات فرهنگی و جنبش عمومی در راه فراگرفتن دانش است .

ضرورت آموزش در جهات صنعت

گرچه علم در دوران گذشته نیز مایه بزرگی و افتخار بشر بوده و آیین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل ارزش ومقام عالم را به مراتب بالاتر از غیر عالم دانشته است ، ولی در انقلاب صنعتی ، علم نه تنها مایه بزرگی و برتری است ، بلکه فرا گرفن دانش در زندگی کنونی به صورت یک ضرورت قطعی و اجتناب ناپذیر در آمده است .

جوانان موظف اند از فرصت جوانی حداکثر استفاده را بنامیند و در راه تحصیل علم و فراگرفتن اطلاعات لازم در یکی از رشته های علمی یا عملی ، که شایستگی دارند، مجاهده و کوشش نمایند تا در بزرگسالی به کار شرافتمندانه ای اشتغال ورزند و در جامعه عزیز و محترم زندگی کنند.

«قال علی علیه السلام : تعلموا العلم صغارا تسودوا به کبارا. [1071] »

و نیز فرموده است : کسی که در کوچکی تحصیل علم نکند، در بزرگی تقدم اجتماعی نخواهد داشت .

نکته ای که در دوران تحصیل همواره باید مورد توجه جوانان باشد این است که در کسب دانش ، ابتدا رشته خود را تعیین کنند و بدانند چه می خواهند، سپس تمام نیروی جسمی و معنوی خود را در آن راه به کار اندازد و تنها از پی آن هدف بروند تا نتیجه مثبت عایدشان گردد.

جوانانی که فکر نا آرام و بی قرار دارند و بر اثر تردید و دودلی هر چند وقت یکبار تغییر عقیده می دهند و مسیر تحصیلی خود را عوض می کنند، یـا آن کـه در خلال تحصیل ، قسمت مهمی از وقت خود را به مطالعه کتب متفرق و احیانـا بیهوده یا از بر کردن مطالب غیر مربوط به تحصیل صرف می کنند، بعید است که در رشته تحصیل خود توفیقی به دست آورنـد و پیـروزی درخشـانی نصیبشـان گردد.

مطالب علمی و دانستنی های جالب در رشته های مختلف علوم در روزگـار گذشته بسیار بوده و در دنیای کنونی خیلی بیشتر شده اسـت . هـر فـردی میـل دارد همه چیز را بداند و به تمام مسائل علمی پی ببرد، ولی ایـن کـار بـا عمـر کوتاه و نیروی محدود بشر هرگز میسر نیست . جوان وظیفه شناس و دانا کسـی است که از علوم وسیع جهان بشر، یک قسـمت کـوچکی را کـه بـا اسـتعدادش سازگار باشد و در زندگی مایه خوشبختی و سعدتش گردد، انتخـاب کنـد و بـا سعی و کوشش آن را به خوبی فرا گیرد و یک عمر از فوایدش برخوردار باشد.

«قال علی علیه السلام : العلم اکثر من ان یحاط به فخذوا من کل علم احسـنه . [1073]

»

جوان و تحصیل علم

و نیز فرموده : بهترین مطالبی که شایسته است جوانان یاد بگیرند، چیزهـایی است که در بزرگسالی مورد نیازشان باشـد و بتواننـد در زنـدگی اجتمـاعی ، از آموخته های دوران جوانی خود استفاده نمایند.

در انقلاب صنعتی ، سطح دانش بشر، به سرعت بالا رفت و شرایطی به وجود آمد که در مدتی کوتاه ، دانشمندانی بزرگ و گران قدر در رشـته هـای مختلـف علوم پرورش یافتند، قلمرو حکومت بشر را توسعه دادند. در زمـین و فضـا بـه

کارهای بزرگی دست زدند و پیروزی هایی نصیبشان گردید که برای نسل هـای گذشته غیر قابل تصور بود و همچنان در راه پیروزی های بزرگ تری پیش می روند.

غلبه علم بر عوامل طبیعت «عوامل طبیعی بسیاری که زمانی تصور می رفت رام شدنی نیست ، اکنون میدان جولان فکر انسانی شده . انسان با صـحاری بـی آب و علف در می افتد. رودخانه ها استرالیا را بـه جـای آن کـه از مغـرب بـه مشرق بروند، می تواند از مشرق به مغرب جریان دهد. عن قریب قسـمت هـای نامناسب سلسله های جبال را از جای خواهند کند و من جرات کرده می گـویم که به وسیله رادیو اکتیویته ، یخ های قطبی را آب خواهند نمود و چیزی نخواهد گذشت که مسافرت به ماه ممکن شود.» [1075]

خودسری بر اثر بی ایمانی

به نسبت پیشرفت علوم و روشن شدن زوایای تاریک خلقت ، بشر از قید اسارت طبیعت می رهد و در اعمال تمایلات خویش آزاد می گردد. در این موقع ، اگر آدمی به خداوند متوجه باشد و خویشتن را به اطاعت او امرش موظف بداند، علم و آزادی را در مسیر صحیح و به نفع سعادت بشر به کار می اندازد و موجبات خوشبختی خود و جامعه را فراهم می سازد و چنان چه خداوند را انکار کند یا عملا از او امرش سر باز زند و در باطن احساس مسئولیتی در پیشگاه الهی ننماید، آزادی مایه خودسری اش می گردد. علم خدمتگزار غرایزش می شود. غرور علمی او را به پرتگاه خودپرستی می برد و سرانجام سعادتش را به بدبختی مبدل می سازد.

«قال علی علیه السلام : شرالعلم ما افسدت به رشادک . (1077)

«قال علی علیه السلام : رب عالم قتله علمه . (1079)

جوانان اگر به سعادت و کامیابی خود علاقه دارند، موظف اند از دانش دنیای غرب استفاده کنند، آن را به خوبی فرا گیرند و جامعه خود را از فواید انقلاب صنعتی برخوردار سازند، ولی از گناهان و ناپاکی هایش برحذر باشند، دامن خویش را به پلیدی های معاصی الوده ننمایند و خود را به عوارض شوم گناهان مبتلا نسازند.

«قال علی علیه السلام : اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات و بقا التبعات (1081)

کار با اعمال ذوق پیش از انقلاب صنعتی و به کار افتادن ماشین ، تمام اشیا و لوازم زندگی با دست یا ابزارهای ساده دستی درست می شد. بافندگی و نجاری ، ظروف یفالین و کاشی سازی و دیگر کارهای صنعتی همه دستی بود و هر کارگری به تمام جهات کار خود، که آفریده ذوق و محصول فعالیتش بود،

نظارت و توجه کامل داشت و با علاقه می کوشید تا هر چه بهتر و بیشتر سلیقه و ابتکار خود را در بهبود مصنوع خویش به کار اندازد و با طرح نقشه های جدید و زیبا، روی پارچه و کاشی ، مراتب لیاقت و استادی خود را آشکار سازد و بدان مباهات نماید. خلاصه ، در ان روزگار مردم به کار دستی خود علاقه داشتند در ضمن امرار معاش ، هوش و خرد و استعداد و ذوق خود را نیز در پرتو آن کار پرورش می دادند.

«اما جریان کارگر و کارخانه چنین نیست . تشکیل ماشین از قطعه های متعدد و تقسیم کار به واحدهای فراوان ، همچنان که تخصص را ایجاب می کنند، باعث ملامت کارگران می شوند. یک اتومبیل معمولی تقریبا مرکب از پنج هزار قطعه گوناگون است و ساختن هر قطعه محتاج تخصص است و به دست یک یا چند کارگر معین فراهم می آید. بی گمان ، کارگری که همواره به ساختن یکی لز قطعه های پنج هزار گانه اتومبیل مشغول باشد، برخلاف پیشه وری که مثلا به دست خود یک میز کامل یا کوزه ساخته و پرداخته به وجود می آورد، کار خود را با معنی نمی یابد و از آن لذت نمی برد.

از این ها مهم تر، چون کار فرمایان به مصلحت و سعادت کارگران اعتنایی ندارند و انسان کارگر را صرفا دستی از دست های فعال کارخانه می شمارند، کارخانه برای کارگر محیطی خوشایند نیست . کارگر کارخانه ، که برخلاف صنعتگران مستقل قدیم برای خود کار نمی کند، نه تنها با شوق و ذوق به کار خور نمی پردازد، بلکه چه بسا با خشم و دشمنی به کار فرما و ماشین و تولید کارخانه ای می نگرد.» (1083)

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم فرمود: انسان عاقل از زندگی محدود و ناچیز دنیا، با وجود عقل و فهم ، راضی و خشنود است و از زندگی عالی و مرفه دنیا، با قلت و علم و فهم ، ناراضی و آزموده خاطر است .

در دنیای کنونی ، صنعت و ماشین کارهای بسیاری وجود دارد که عقل و هوش و ذوق و ابتکار در انجام آنها فعالیت می کنند. اگر جوان در حدود و صلاحیت خود به یکی از آن کارها اشتغال ورزد، از یک طرف معاش خود را تاءمین نموده و از طرف دیگر هوش و خرد خویش را به فعالیت واداشته است .

وظیفه کارگر در صنایع سنگین

جوانی که در یکی از مؤ سسات بزرگ صنعتی اشتغال دارد و کار روزانه اش مانند یک چرخ یا تسمه ، تنها تکرار یک عمل سطحی است و در انجام آن احتیاج به اعمال فکر و ذوق ندارد، برای آن که هوش و خردش ضعیف نشوند و ذوق و ابتکارش از کار نایستد، باید حتما در ساعات فراغت قسمتی از وقت خود را به مطالعات علمی و ذوقی اختصاص دهد و یا در مجالس مردان فهم و فضل شرکت کند و پیرامون مسائل مختلف با آن گفت گو نماید و بدین وسیله نیروهای معنوی خویش را به کار اندازد و سرمایه گران قدر عقل و هوش را در نهاد خود زنده نگاه دارد.

گفت و گو با افراد عالم

«کان امیر المؤ منین علیه السلام یقول : روحوا انفسکم ببدیع الحکة فانها تکل کما تکل الابدان» [1085]

محصل نباید تنها به نیروی خود تکیه کند و حفظ کردن سرسری مطالب قانع باشد، زیرا درس خواندن چنین محصلی مانند کار کردن در مؤ سسه اتومبیل سازی است که هوش و خرد در آن مدخلیت ندارد و ذوق و ابتکار در انجام آن بی اثر است . تحصیل آن محصل و کار آن کارگر، مانند عمل یک ماشین صنعتی است که پیوسته می گردد، ولی از کار خود آگاهی ندارد و نمی داند چه می کند.

وظیفه محصل محصلی که می خواهد درست درس بخواند و عالم واقعی شود، موظف است عقل و هوش خود را در راه تحصل به کار اندازد. آن چه را که فرامی گیرد، به خوبی بفهمد وبه عمق دروسی که می خواند پی ببرد. چنین محصلی می تواند به شایستگی مدارج عالی را طی کند و با فهم هر مطلبی ، نیروی درک خود را برای یادگیری و فهمیدن مطلب عالی تر آماده سازد.

«قال علی علیه السلام : من اکثر الفکر فیما تعلم اتقن علمه و فهم ما لم یکن یفهم» [1087]

ضرورت تفریح در زندگی

تفریح و سرگرمی در زندگی بشر یک ضرورت حیاتی است کـه در طفولیـت به صورت بازی های کودکانه انجام می شود و در بزرگسالی ، به اعتبار تفـاوت تربیت های خانوادگی و شرایط محیط اجتماعی ، به شکل های مختلفـی تحقـق می پذیرد.

میل به تفریح ، یکی از خواهش های طبیعی است که با سرشت انسان آمیخته شده و از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره ثابت و پایدار اسـت . ارضـای ایـن تمایل ، برای تمام طبقات مردم ، در سنین مختلف ، لذت بخش و مایه شـادی و مسرت است .

«قال علی علیه السلام : السرور یبسط النفس و یشیر النشاط. [1089] »

حضرت رضا علیه السلام فرموده اسـت : از لذایـذ دنیـوی نصـیبی بـرای کامیـابی خویش قرار دهید و تمنیات دل را از راه های مشروع بر آورید. مراقبـت کنیـد. در این کار به مردانگی و شرافتتان آسـیب نرسـد و دچـار اسـراف و تنـدروی نشوید. تفریح و سرگرمی های لذت بخش ، شما را در اداره زندگی یـاری مـی کند و با کمک آن بهتر به امور دنیای خویش موفق خواهید شد.

تفریح و رفع خستگی

سرگرمی و تفریح ، آدمی را از ملالت کارهـای یکنواخـت و خسـته زنـدگی خلاص می کند و برای مدت کوتاهی ، بار سنگین مسئولیت را از دوش وی بـر میدارد و زنجیرهای وظایف روزمره را موقتا از دست و پایش می گشاید. تفریح ، برای استراحت بدنن و جبران خستگی های ناشی از کار، یک نیـاز اساسـی و اجتناب ناپذیر است .

« علی علیه السلام : لکل عضو من البدن استراحه . [1091] »

علی علیه السلام فرموده : مواقع تفریح و شادمانی فرصت است (افراد عاقل فرصت ها را مغتنم می شمارند و از آن ها به نفع خوشبختی و سعادت خویش اسـتفاده می کنند)

«سرگرمی های گوناگون ، به منزله وسایلی برای رهایی و آزاد کردن عواطف فشرده و محبوس و فرار از حقایق تلخ زندگی اسـت و بـه طـوری کـه کیمبـال یانگ ، در کتاب جامعه شناسی خویش خاطر نشان می کند، این سرگرمی ها به افراد اجازه می دهد که برای چهد ساعتی از تعهدات خـود، بـه عنـوان پـدر یـا فرمان بردار جامعه برهند و با دخول در یک دنیای رویایی ساختگی ، از دلهـره و نگرانی نجات یابند. به همین جهت است کـه بـه تماشـای منـاظر خنـده آور اشتغال می ورزند و در نقاط سرگرم کننده ازدحام می کنند.» [1093] »

تقسیم ساعات روز

حضرت رضا علیه‌السلام فرموده است :کوشش کنید اوقات روز شما چهار ساعت باشد. ساعتی برای عبادت و خلوت با خدا، ساعتی برای تاءمین معاش ، ساعتی برای آمیزش و مصاحبت برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیوبتان واقف می سازند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند و ساعتی را به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از مسرت ونشاط ساعات تفریح ، نیروی انجام وظایف ساعات دیگر را تاءمین نمایید.

عطش تفریح و میل به سرگرمی لذت بخش زمانی بروز می کند که آدمی از فکر معیشت فارغ گشته و ضروریات زندگی هود را تهیه کرده باشد. کسی که ناچار است همه روزه کار کند و برای حفظ حیات و تاءمین معاش خویش تلاش نماید، موقعی که سرگرم فعالیت های روزانه است ، در فکر گردش و تفریح نیست ، او تنها در این فکر است که با سعی و کوشش کار خود را انجام دهد و در آمدی تحصیل کند تا قوت و غذا و لوازم زندگی خویش را مهیا سازد. اما وقتی مشکل زندگی را حل کرد و با تاءمین معیشت ، خاطر خود را مطمئن و آرام ساخت ، تمایل تفریح در نهادش بیدار می شود و او را به ارضای تمنیات و مشتهیاتش تحریک می کند. در این موقع است که وی راه تفریح و تعیش را در پیش می گیرد و از پی کامرانی و جلب لذت می رود.

تفریح پس از تاءمین معاش

«تفریح وقتی اهمیت خاص می یابد و مورد توجه کامل قرار مـی گیـرد کـه جامعه به درجه تکامل لازم رسیده و مبارزه برای حیـات جنبـه مـداوم نداشـته باشد و افراد در مواقع معین بتوانند به تفریح و سرگرمی می پردازند. در هر جـا که نیازمندی های اساسی بشر کاملا تاءمین گردد، تفریح و سرگرمی مقام مهمـی در زندگی احراز می کند. گزارش های مربوط به فرهنگ های اولیه حاکی است که اهمیت و میزان زمانی که وقف تفریح می گردد و همچنین درجه پیشـرفت و تکامل سرگرمی ها، بستگی کامل به رفاهیت مادی جامعه دارد.» (1095)

در روزگار گذشته ، نقطه اصلی و هدف اساسـی زنـدگی اجتمـاعی در نظـر مردم کار وفعالیت بود و تفریح و تفرج را یک امر فرعـی و غیـر ضـروری مـی شناختند. زیرا در آن موقع کارها به وسیله دست و بـا نیـروی محـدود انسـانی انجام می شد و در نتیجه بازده کار بسیار کم و مقدار تولید ناچیز بود. ضـرورت زندگی ایجاب می کرد مردم هر چه بیشتر کار کنند تا محصول زیادتری به دست آورند.

ماشین و ازدیاد تولید در دنیای کنونی درست قضیه بر عکـس شـده اسـت . تفریح و تفرج و جلب لذت اصلی و هدف اساسی زندگی شناخته شـده و چنـد ساعت کار وسیله ای است که در مواقع فراغت ، به تفریح بهتری دست یابنـد و از تعیش و کامرانی بیشتری برخوردار گردند. زیـرا کارهـا بـا نیـروی ماشـین انجاک می شود و بر اثر آن به قدری سطح تولید بالا رفته که در بعضی از کالاها به مقدار محصول چندین برابر میزان مصرف است .

«در گذشته ، انسان برای تاءمین نیازمندی های اساسی خویش نـاگزیر بـود به کارهای دشوار تن دهد و مداوم کار کند و در نتیجه ، کار بـه نظـر احتـرام و

بیکاری به دیده نفرت نگریسته می شد و حال آن کـه اکنـون اوضـاع بـه کلـی دگرگون شده است . امروز انسان بر اثر توانایی تولید، بـیش از میـزان مصـرف خود، آن هم با بذل جزئی از مساعی و وقتی که در گذشته به کار می برد، نمـی تواند با همان دیده احترام دیرین به کار بنگرد. رب النـوع کـار بایـد از کرسـی پرجلال و جبروت دیرین خویش فرود آید و جای خود را به الهه تفریح بدهد.

ما باید این نکته را درک کنیم که ایام بی کـاری ، یعنـی ایـامی کـه بایـد بـه خوشی و تفریح بگذرد، تنها زمانی است که زندگی را شایسته زندگی کردن مـی سازد و ایام دیگر را ما تنها از آن لحاظ تحمل می کنیم که در غنی ساختن و بـا ارزش کردنن ایام بیکاری و فراغت ما اثر دارد.» [1097]

وقتی شما مسئله بیکاری را حل کردید، مسئله بعدی و بـزرگ تـر، بـه کـار بستن زمان فراغت و بیکاری مطرح می شود. تا وقتی کـه انسـان مشـغول کـار است و به خاطر زنده ماندن خود تلاش می کند، چـه ایـن تـلاش بـه صـورت سخت و دشواری باشد که در کشور ما وجود دارد و چه به صورت ملایم تر کـه در بعضی کشورهای مترقی هست ، در هر حال سرگرم می باشد. اما وقتـی کـه مسایل اجتماعی و اقتصادی اش حل شد و خودکار شدن کارها نیز بار سـنگین کار را از دو شش برداشت ، با مسایل تازه ای مواجه می شویم که هرگـز پـیش از آن سابقه نداشته است . مانند مسایل جنایات جوانـان ، تجـاوزات جنسـی ، افزایش قتل و کشتار، و رواج مشروبات الکلی ، طغیان نیروهای ویـران کننـده ، هرج و مرج و صدها میکروب دیگـر کـه موجـب بیمـاری روحـی و انحطـاط اخلاقی می گردد.»

یک مسئله حیاتی

ساموئل کینگ می گوید:

«بر اثر کاهش ساعات کار طی سال های اخیر، تفریح با فعالیت ساعات بیکاری تبدیل به یک مسئله اجتماعی حیاتی گردیده و توجه بسیاری از محققان را به خود معطوف داشته است . مطالعات این دانشمندان نشان می دهد مادام که ما نتوانیم به طور عاقلانه اوقات روز افزون بیکاری خودمان را به سر بریم ، چه در زندگی و چه در شخصیت ما اختلالاتی روی خواهد داد. افراد بشر همواره طبعا مایل به داشتن اوقات بیکاری بیشتری بوده اند، لکن اینک مواجه با این خطر شده اند که اوقات فراغتشان بیش از آن است که در خور آن اند و بیم آن می رود که بر اثر عدم توانایی امرار این اوقات ، به طور عاقلانه ، خطرات بزرگی برای خودشان و جامعه به وجود آوردند. به همین جهت است که مسئله گذراندن ساعات بیکاری ، امروز یکی از دشوارترین مسائلی است که تا کنون اکثر ملل جهان و ته ویژه باختریان با آن مواجه می باشند». [1100] »

آدمی به طغیان و سرکشی می گراید، موقعی که ثروتمند می شود و خویشتن را غنی و بی نیاز می بیند.

«قال رسول الله ﷺ : فوالله ما الفقر اخشی علیکم و لکنی اخشی علیکم ان تبسط لکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها و تهلککم کما اهلکتم . [1102]

لزوم تعدیل غریزه تفریح

تمایل به تفریح که به فضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده ، یکی از تمنیات فطری انسان است و مانند سایر غرایز و خواهش های طبیعی باید تعدیل شود و با اندازه گیری صحیح و دور از افراط و تفریط، در جای خود ارضا گردد. این موضوع در گذشته مورد توجه اولیای گرامی اسلام قرار گرفته و ضمن روایات متعددی ، تعالیم لازم را به پیروان خود داده اند.

متاءسفانه در دنیای صنعت و ماشین ، که ساعات فراغت به مراتب بیشتر شده و مسئله تفریح و جلب لذت اهمیت زیادتری پیدا کرده است ، دانشمندان ، به موقع خود در این باره فکری نکردند و برنامه جامع و کاملی را که موافق سعادت و مصلحت باشد، طرح ننمودند. در نتیجه ، بسیاری از جوانان در کشورهای صنعتی ، خود سرانه و بدون راهنمایی صحیح ، در ساعات فراغت مرتکب اعمال ناروایی شدند و به نام تفریح و خوشگذرانی ، موجبات بدبختی و سقوط خود و دگران را فراهم آوردند و این روش نادرست همچنان ادامه دارد.

عدم توجه به اوقات بیکاری «فعالیت اوقات بیکاری ، که در گذشته جنبه اختیاری داشت و محدود به خانه بود، بر اثر هجوم روستاییان به شهرها و اختراعات بزرگی مانند اتومبیل و سینما و رادیو و تلویزیون ، دستخوش تغییرات شگرفی شده است . متاءسفانه ، همان طور که لوند برگ در کتاب خود خاطرنشان می کند، مسایل ناشی از افزایش اوقات بیکاری بشر از جانب دانشمندان اجتماعی مورد توجه کامل قرار نگرفته است ، زیرا جامعه شناسان هنوز تحت تاءثیر همان نظریه اقتصادی دیرین هستند که محصول را مهم تر از مصرف می داند و به کار بیش از بیکاری توجه دارد. گو این بیکاری روز به روز اهمیت بیشتری کسب می کند. برخی از جامعه شناسان ، حتی بیکاری را

به منزله یک موضوع احساساتی تلقی کرده و آن را در خارج از حیطه تحقیقات علمی قرار می دهند و حال آن که بر عکس ، این مسئله باید مورد توجه کامل آنان قرار گیرد. زیرا تنها تحقیقات علمی است که می تواند روشن کند انسان اوقات بیکاری خود را چگونه می تواند با حداکثر استفاده به سر برد. حتی می توان گفت چگونگی امرار اوقات بیکاری ، تا اندازه ای کیفیت تمدن ملتی را روشن می کند.» [1104]

استفاده از لذایذ مشروع

امام صادق علیه السلام فرموده : شایسته است مسلمان عاقل ساعتی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد، اختصاص دهد و ساعتی رادران ایمانی و دوستان خود را ملاقات کند و در امور معنوی و اخروی با آنان گفت و گو نماید و ساعتی نفس خود را با لذایذ و مشتهایتش که گناه نباشد آزاد بگذارد و این ساعت لذت آدمی را در انجام وظایف دو ساعت دیگر کمک می کند.

لذت هایی که به جسم و جان ضرر می رسانند و با سعادت و سلامت بشر ناسازگارند و سرانجام تیره روزی و بدبختی به بار می آورند در اسلام ممنوع شناخته شده و اولیای مذهب پیروان خود را از آلوده شدن به آن ها بر حذر داشته اند.

«قال علی علیه السلام : نزهوا انفسکم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات» [1106]»

و نیز فرموده است : خیر و خوبی یافت نمی شود در لذتی که پشیمانی به بار می آورد و شهوتی که درد و ناراحتی از پی دارد.

تندروی جوانان کامجو

پیشرفت علوم طبیعی و صنایع مشاینی ، پدیده های لذت بخشی را به وجـود آورد و لذایذ تازه ای را در اخیار بشر گذارد افزایش سـاعات فراغـت و ازادی های بی حساب ، زمینه را برای بهره برداری از آن لذایـذ آمـاده کـرد نیروهـای مالی و انسانی در تاءسیس مراکز عیاشی به کار افتاد و موسسات خوشـگذرانی به طور روز افزون گسترش یافت جوانـان کـامجو و هوسـباز فرصـت مناسـبی بهدست اوردند تا هر چه بیشتر از لذایذ دنیایی ماشین استفاده کنند و از خوشـی های گوناگونش برخوردار گردند غافل از ایـن کـه بعضـی از ان لذایـذ مخـالف مصلحت و منافی با سعادت و سلامت بشر است و سرانجام بدبختی هـای غیـر قابل جبرانی به بار خواهد آورد.

«میل به تفریح ، جنبه بین المللی پیدا کرده است و کلیه افـراد بشـر بـه ایـام بیکاری ابراز علاقه بیشتری می کنند و استفاده از تفریح را حق مسلم خـود مـی دانند. در آمریکا، نهضت خوشگذرانی توسعه یافته و قسمت اعظم سرمایه ملـت صرف آن می گردد.» (1108)

گناهکاری به نام تفریحی

چه بسیار جوانانی که در راه کامرانی و لذت تفریح به مواد مخدر و مشروبات الکلی معتاد شدند. به قمار و اعمال منافی عفت و اخلاق آلوده گشتند و بر اثر فرومایگی و پستی ، شخصیت انسانی خود را از کف دادند و سرانجام حیاتشان با سیه روزی و بدنامی پایان پذیرفت .

اکنون نیز چه بسیارند جوانانی که از ذلت و خواری آنان پند نیاموختند و از بدبختی و سقوطشان عبرت نگرفتند و برای کامیابی و نیل به لذایذ، همان راه های خطرناک را می پیمایند و با شتاب خویشتن را به پرتگاه سقوط و تباهی نزدیک می کنند.

«قال علی علیه السلام : عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات کیف لا یعف .» (1110)

دکتر کارل می گوید:

«ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت نماید، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از آن زندگی نیست . اگر زندگی منحصر به رقصیدن و به دور شهر با اتومبیل چرخیدن و سینما رفتن و رادیو شنیدن باشد، چه سودی دارد؟ تفریح بدون آن که متضمن نفعی باشد، فرصتهایی را که کارگران بر اثر تکامل ماشین ها و حسن تهیه محصول به دست آورده اند، عبث بر باد می دهد.

زحمات مصروفه ، حداقل چهارساعت در روز به طول زندگی افزوده است . یعنی اوقات گرانبهایی که اگر کسی آن را عاقلانه مصرف کند می تواند تعلیم بگیرد، جسم و جانش را نیرومند کند، کسب شخصیت نماید و وظیفه انسانیت خود را انجام دهد.

بسیاری از کارگران جوان سه یا چهار شب را در سینماها و موزیک هال ها و دانسینگ ها می گذرانند. مطالعه رمان های کم مایه و پرگویی های روزانه

بقیه وقت آزاد را پر می کند. گوش دادن به دروغ پـردازی هـای رادیـو وسـیله دیگری برای اتلاف عمر است . رادیو نیز مانند سینما و موزیـک هـال ، کـاهلی کاملی به کسانی می بخشد که با آن سرگرم اند.» [1112]»

رسول اکرم ﷺ در وصایای خود به علی علیه السلام فرمـود: سـزاوار نیسـت انسان عاقل به صفر برود، مگر برای سه منظور: یا برای تجـارت و تحصـیل در آمد و اصلاح معاش ، یا برای نیل به کمالات معنوی و تعالی روح و ذخیره معاد، یا برای تفریح و تفرج و جلب لذایذ مباح .

در این حدیث ، مسافرت گروه اول و دوم سفر تدریجی ، به معنـی موضـوع بحث ما نیست ، زیرا گروه اول برای امرار معاش و تاءمین زندگی به سـفر مـی روند و در واقع سفر آن ها انجام وظایف در ساعات کار است . گـروه دوم نیـز برای ادای فریضه مذهبی یا انجام وظیفه معنوی به سفر می روند و آن نیز تفریح و تفرج نیست . تنها سفر تفریحی ، برای گروه سوم است که در مواقع فراغـت و به منظور نیل به لذایذ مباح مسافرت می کنند.

مسافرت و سلامت جسم

اولین اثر مفید مسافرت و تغییر محـیط زنـدگی ، سـلامت جسـم و تحصـیل نشاط و مسرت است .کسانی که برای رفع خستگی کار مداوم و تجدید قـوا در ایام فراغت به سفر می روند، از طرفی به تفریح مطبوع و دلپذیری نایل شده و از طرف دیگر به سلامت و نیرومندی خویش کمک کرده اند.

«قال رسول الله ﷺ : سافروا تصحوا.» [1114]

مسافرت و ازدیاد معلومات

دومین اثر مفید مسافرت ، بالا رفتن سطح فهم و ازدیاد معلومات و بسط اطلاعات و پرورش شخصیت است . کسی که به منظور تفریح و تفرج و فارغ از کار روزانه مسافرت می کند و به شهرها و کشورهای مختلف وارد می شود، فرصتی پیدا می کند تا از وضع محیطهای مختلف طبیعی و اجتماعی آگاه گردد. پیشرفت ها و عقب ماندگی ها و آبادی ها و ویرانی ها را از نزدیک ببیند. به آداب و رسومی که در نظرش تازگی دارد برخورد کند. با فکری آرام و مطمئن درباره آن ها بیندیشد و از نیک و بدش استفاده علمی و عملی نماید و ارزش شخصیت خود را بالا ببرد.

«قال النبی ﷺ : سافروا ان لم تغنموا مالا افدتم عقلا. [1116]»

فواید مسافرت

برای نیل به تعالی و ترقی ، از وطن های خود دور شوید و مسافرت کنید، که در سفر پنج فایده است : سفر باعث تفریح و انبساط روح است و اندوه تاءمین معاش است . مسافرت وسیله فراگرفتن علم و تجربه است . مسافرت به انسان آداب زندگی می آموزد و آدمی در سفر با افراد با فضیلت و خلیق برخورد می کند و با آنان دوست می شود.

ورزش در دنیای کنونی

خلاصه ، مسافرت یکی از تفریح های سالم و نشاطآور است و با تسهیلاتی که صنایع ماشینی برای مسافرت فراهم آورده ، جوانان می توانند قسمتی از ایام فراغت سالیانه خود را به مسافرت اختصاص دهند و از فواید این تفریح ثمربخش برخوردار گردند.

یکی از تفریحاتی که در دنیای کنونی مورد توجه کامل قرار گرفته و با سرعت گسترش می یابد مسئله ورزش است . جوانان امروز، در شرق و غرب ، از ورزش به گرمی استقبال نموده اند و قسمتی از اوقات فراغت خود را در حرکات ورزشی یا تماشای فعالیت های ورزشکاران در مسابقات ورزشی می گذرانند. صاحب نظران عقیده دارند که ورزش در شرایط زندگی ماشینی ، علاوه بر جنبه تفریحی ، یک وظیفه بهداشتی است و برای حفظ سلامت افراد جامعه ضرورت دارد.

در ادوار گذشته و روزگار پیش از انقلاب صنعتی ، تمام افراد مردم کم و بیش فعالیت عضوی و حرکات بدنی داشتند و برای انجام کارهای روزانه ، دست و پا و اعصاب و عضلات خود را به کار می انداختند و نیروهای خود را در تلاش معاش مصروف می داشتند و بر اثر آن اعمال تطابقی ، بدن آنها منظم بود و در نتیجه سالم و نیرومند بودند.

کار عضلانی و سلامت بدن

در دنیای کنونی صنعت ، مشاغل یدی و اعمال بدنی تقریبا از میان رفته و کارهای سخت و پر زحمتی که دیروز با نیروی انسانی به وسیله دست و پا و عضلات انجام می شد، اکنون همه آن کارها با سرعتی بیشتر و به مقداری زیادتر به وسیله ماشین انجام می شد و در نتیجه عضلات و اعصاب و دیگر قوای جسمانی به قدر کافی فعالیت ندارد و بر اثر آن توازن داخلی بدن مختل گشته و اعمال تطابقی از وضع طبیعی خود خارج شده است . این امر برای سلامت و نیرومندی مردم زیان بخش است .

«در تمدن جدید، گرچه تلاش های عضلات یک باره از بین نرفته ، ولی خیلی کمتر از پیش شده و در بسیاری از موارد، ماشین جای زندگی عادی را گرفته است .

با حذف تلاش های عضلانی در زندگی روزانه ، بدون آن که خود متوجه باشیم ، سیستم های عصبی احشایی را از تمرینهایی که برای حفظ تعادل محیط داخلی لازم است ، محروم ساخته ایم . می دانیم که عضلات هنگام کار اکسیژن و قند زیاد مصرف و حرارت ایجاد می کنند و مقداری اسید لاکتیک در جریان خون می ریزند. برای تطابق با این تغییرات ، بدن بایستی قلب و دستگان تنفس و کبد و لوزالمعهده و کلیه ها و غدد مترشحه عرق و سیستم عصبی مرکزی و سمپاتیک را به کار بیندازد. امروز ما اعمال بدنی خود را فقط در برخی لحظات و بعضی از روزها به فعالیت وامی داریم و در غیر این موارد اعمال تطابقی ما در حال خمود باقی می ماند.» [1118]

ورزش و توازن قوا

ورزش ، به مقدار قابل ملاحظه ای اعضای بدن را به فعالیت وامی دارد و بـه توازن قوای جسمانی کمک می کند. حرکات ورزشی ، خلایی را که بر اثر تـرک تلاشهای عضلانی به وجود آمده ، پر می کند و تا حدودی اعمال تطابقی بدن را تنظیم می نماید. در دنیای کنونی صنعت و ماشین ، ورزش تا اندازه ای به جـای کارهای عضلانی ، شخم زنی ، بیلداری ، پیـاده روی ، بـاربری و دیگـر اعمـال بدنی مردم در روزگار گذشـته اسـت . خلاصـه ، ورزش از طرفـی یـک عمـل تفریحی نشاطآور و سرگرم کننده در ساعات فراغـت اسـت و از طـرف دیگـر وسیله مؤ ثری در حفظ سلامت بدن و نیرومندی جسم است .

اسلام و نیرومندی جسم گر چه مسئله ورزش و مسابقات ورزشی به معنـایی که امروز توجه جهانیان را به خود جلب کرده و به اشکال مختلف اجرا می شود، در آیین مقدس اسلام مورد بحث و گفـت و گـو واقـع نشـده اسـت ، ولـی در صورتی که اعمال ورزشی امروز جنبه عقلایی داشته باشد و ورزشکار آسیبی به خود و دگران نرساند و باعث جرم و جنایت نشود و اگر ورزش به عنـوان یـک تفریح سالم و منزه و به منظور سلامت بدن و نیرومندی جسم باشد، نـه تنهـا از نظر مقررات اصولی اسلام بلامانع است ، بلکه با توجه به این مطلب کـه اولیـای گرامی اسلام به سلامت و نیرومندی پیروان خود علاقه دارند، مـی تـوان گفـت ورزش مفید و سلامت بخش ، مطلوب پیشوایان مذهبی است .

«قال رسول الله ﷺ : طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا و قواه شدادا.» (1120)

علی علیه‌السلام فرموده : سلامت بدن بهترین نعمت های خداوند است .

در چهارده قرن قبل ، یعنی دوره قیام رسول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، ورزش یـک امـر ضروری بهداشتی در حیات اجتماعی بشر نبود. چه آن کـه مـردم آن روز بـرای

تاءمین معاش به قدر کافی فعالیت جسمانی و حرکات عضلانی داشتند و اعمال تطابقی بدنشان خود به خود صورت می گرفت . به علاوه ، چون کارها به وسیله دست و با نیروی انسانی انجام می شد، اوقات فراغتشان آن قدر زیاد نبود که در جست و جوی کارهای تفریحی و سرگرم کننده باشند.

با این حال ، پیشوای گرامی اسلام ، از اوقات کوتاه فراغت مردم استفاده کرد و بعضی از اعمال ورزشی و تفریحی را به منظور هدف های مخصوص مورد تشویق و تایید قرارداد تا به وسیله آن ، پاره ای از مصلحت های اجتماعی را تاءمین نماید و در ضمن پیروان خود را از انحرافاتی که ممکن بود در مواقع بیکاری دامنگیرشان شود، مصون نگاه دارد.

اسب دوانی و تیراندازی

مسابقه اسب دوانی و همچنین مسابقه تیراندازی در اسلام به عنوان دو عمل ممدوح و پسندیده به حساب آمده و در ترغیب مردم به این دو مسابقه ، روایات بسیاری رسیده است ، با آن که پیروی اسلام قماربازی و برد و باخت را بر پیروان خود تحریم نموده و آنان را از این عمل برحذر داشته است ، ولی در مسابقه اسب دوانی و تیراندازی ، شرطبندی و برد و باخت را امضا نموده و قانونا آن را مجاز شناخته است تا بدین وسیله تمایل تفوق طلبی و برتری جویی مردم را تحریک کند و آنان را برای کسب افتخار و امتیاز، به رقابت یکدیگر وادار سازد و در نتیجه به فنون سواری و تیراندازی تسلط کامل یابند.

برد و باخت قانونی

اولیای گرامی اسلام ، علاوه بر تشویق مردم ، خود شخصا در این مسابقات مکرر شرکت کردند و پیروزی های درخشانی به دست آوردند، تا جایی که در بعضی از مواقع زبردستی و مهارتشان باعث تعجب بینندگان مسابقه می شد.

« ابی لبید قال : سئل ابن مالک هل کنتم تتراهنون علی عهد رسول الله ﷺ فقال نعم . راهن رسول الله ﷺ علی فرس له فسبق فسر بذلک و اعجبه .» (1122)

ابوقتاده که یکی از سواران بود، به حضرت عرض کرد: دشمن برگشته است . اگر موافقت فرمایید، در این فرصت یک مسابقه اسب دوانی برقرار کنیم .

رسول اکرم ﷺ جواب مثبت داد. مسابقه آغاز شد، سرانجام آن حضرت از همه پیشی گرفت و مسابقه را برد.

«روی ان النبی ﷺ مر بقوم من الانصار یترامون فقال رسول الله ﷺ : انا مع الحزب الذی فیه ابن الاردغ فامسک الحزب الاخر و قالوا لن یغلب حزب فیه رسول الله فقال ارموا فانی ارمی معکم فرمی مع کل واحد منهم رشقا.» (1124)

امام صادق علیه السلام شخصا در مسابقه تیراندازی حاضر می شد و در شرط بندی آن شرکت می فرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: من در معیت پدرم به مجلس هشام بن عبدالملک در شام وارد شدیم ، او بر کرسی خلافت نشسته بود. نظامیان و نزدیکانش در اطراف وی برپا ایستاده بودند، در دیدگاه خلیفه ، هدفی برای تیراندازی قرار داشت و بزرگان قومش در حضور وی تیراندازی می کردند. به محض آن که وارد مجلس شدیم ، از پدرم خواست که با شیوخ عرب تیراندازی کند.

حضرت فرمود: من پیر شده ام . ممکن است مرا معاف بداری .

قسم یاد کرد غیر ممکن است و به یکی از شیوخ بنـی امیـه اشـاره کـرد کـه کمانت را به امام باقر بده . پدرم ناچار کمان را گرفـت . تیـری در آن گـذارد و رها کرد. تیر در وسط هدف نشست . سپس تیر دیگری گرفت و آن را روی تیر اول نشاند و سوفار آن را شکافت و خلاصه چند تیری روی هم زد. این قـدرت تیراندازی و هدف گیری ، هشام را مبهوت و پریشان خاطر ساخت ، به امام باقر عرض کرد مهارت شما از تمام تیراندازان عرب و عجم بیشتر است و سـپس آن حضرت را به سریر خود دعوت کرد. از جـا برخاسـت دسـت در گـردن پـدرم انداخت و او را طرف راسست خود نشاند. آن گاه دست به گردن من انـداخت و مرا در سمت راست پدرم نشاند و به امام باقر گفـت : ایـن تیرانـدازی را از کـه آموخته اید و در چه مدتی فراگرفته اید؟

«فقال قد علمت ان اهل المدینة یتعاطونه فتعاطینه ایام حداثتی ثـم ترکتـه .» (1126)

شنا عضلات را به حرکت در می آورد. بدن را به فعالیت وامی دارد. جسم را تقویت می کند و به آدمی نیرو می بخشد. شنا در ساعات فراغت یکی از وسایل سرگرمی و تفریح و مایه شادمانی و مسرت است . به علاوه ، کسی که شنا مـی داند، قادر است در موقع پیشامد خود را از آب برهاند یا غریقی را نجات دهد.

ورزشهای مفید و نیروبخش دیگری نیز وجود دارد که جوانان مـی تواننـد در ساعات فراغت از آن ها استفاده کنند، از ایـن قبیـل پیـاده روی ، کوهنـوردی ، حرکات سالم ورزشی ، و خلاصه هر قسم فعالیت عاقلانه و بی ضرری که باعث تاءمین سلامت بدن و تقویت جسم می شود.

سلامت و نیرومندی بدن شرط اساسی هر پیروزی و موفقیت در زندگی بشـر است . انسان بیمار و ناتوان نه قادر است به امور علمی و دینی بپردازد و نه مـی تواند امور مادی و دنیوی خود را به درستی اداره کند.

در زندگی ماشینی امروز، که مردم به اندازه کافی فعالیت جسمانی و حرکات عضلانی ندارند و بر اثر اختلال اعمال تطابقی و ناموزونی تعادل داخلی و سلامتشان در معرض خطر قرار گرفته است ، ناچار باید از حرکات ورزشی استفاده کنند و خود را به فعالیت وادارند.

گسترش ورزش

دنیای کنونی ، برنامه ورزش را پیوسته برای تمام مردم گسترش می دهد و به طور مختلف آنان را در این راه تشویق می نماید. در محیط مدارس و دانشگاه ها ورزش را الزامی نبوده و جوانان را به انجام کارهای ورزشی ملزم ساخته است . برای بزرگسالان نیز وسایل ورزش رامهیا نموده و همه جا در دسترس مردم قرار داده است تا عموم طبقات بتوانند خود را نیرومند کنند و از قوت و سلامت جسم برخوردار گردند.

ویل دورانت می گوید:

«یک دانشجوی عینکی چینی گفت که دانشگاههای آمریکایی اتحادیه های ورزشی هستند که در آن وسایلی هم برای مطالعه صاحبان بنیه های ضعیف موجود است . هر فیلسوفی باید مانند افلاطون ورزشکار باشد و اگر نباشد فلسفه او مورد شک و تردید است .

نیچه می گوید: شرط اول هر انسان شریف آن است که حیوان کاملی باشد. تعلیم و تربیت باید بر این اساس نهاده شود. تربیت بدنی باید همسنگ تربیت ذهنی باشد.» (1128)

آیین مقدس اسلام ، که ناشی از وحی الهی و حاوی سعادت و مصلحت بشر است ، این قبیل اعمال مضر و خطرناک را که باعث تقویت عضوی و احیانا

کشته شدن یک انسان است ، هرگز امضا نمی کند و به پیروان خود اجـازه نمـی دهد که به نام ورزش ، در این کارهای وحشیانه شرکت نمایند.

به طوری که از خلال بعضی از کتب غربی استفاده می شود، در دنیای ورزش ، بر اثر زیاد شدن اتومبیل و آسان شدن مسافرت ، مسئله شکار نیـز در ردیـف سرگرمی ها و تفریحات قرار گرفته و بعضی از مردم ساعات فراغت خود را بـا شکار حیوانات می گذراند. عجب اسـت کـه دنیـای غـرب از طرفـی سـخن از حمایت حیوان می گوید و از طرف دیگر شکار حیوان را تفریح و سرگرمی مـی داند.

«توسعه و تعمیم ورزش در همان موقعی صورت گرفت که اختراعـات نـوین موجب پیدایش تفریحات و سرگرمی های دیگری برای بشر گردید. تنزل قیمت اتومبیل و قرار گـرفتن آن در اختیـار اکثریـت افـراد، نقـش بزرگـی در ایجـاد سرگرمی های جدید بازی کرد. موتور رانی و جهانگردی در کشورهای بزرگ ، جزء تفریحات اساسی قرار گرفت . اختراع اتومبیل ، امکانات پرداختن به تفریح های دیگر مانند اردو زدن و شکار را بیشتر ساخت .» [1130]

حب ذات یعنی خود دوستی و حب غیر یعنی دگردوسـتی ، دو میـل فطـری است که به قضای حکیمانه الهی در نهاد تمام فرزندان بشر آفریده شـده اسـت . هر یک از ایـن دو خـواهش طبیعـی ، سـهم مـؤ ثـری در تـاءمین سـعادت و خوشبختی بشر دارد و باید در جای خود ارضا گردد.

غریزه خوددوستی

خود دوستی ، که از غرایز مشترک حیوان و انسان است ، مایه صیانت ذات و حافظ فردی و شئون شخصی است ، این تمایل ، آدمی را به خویش متوجه مـی کند و انسان را وا می دارد تا آن چه را که برای خود مفید و ملایم تشخیص داد، به سوی خویشتن جلب نماید و هرچه را که مضر و ناملایم شـناخت ، از خـود دفع کند.

دگردوستی ، که از صفات اختصاصی بشر و از تمایلات عالی انسانی اسـت ، مایه مهرورزی به مردم و دوست داشتن دگران است . این تمایـل ، آدمـی را بـه غیر خود متوجه می کند و به زندگی لطف و صفای انسانی مـی بخشـد. احیـای این کشش روحانی ، جامعه را با هم مهربان سازد. حس تعاون و همدردی را به جریان می اندازد و افراد را در غم و شادی یکدیگر شریک می کند.

تمایل دگردوستی

غریزه حب ذات مانند سایر غرایز حیوانی در وجود بشر ریشـه عمیـق دارد. خود به خود شکفته می شود و به سرعت رشد می کند و برای قـوت گـرفتن و نیرومند شدن ، نیازی به حمایت و پرورش ندارد.

تمایل دگردوستی مثل سایر تمایلات عالی انسانی ضعیف و کم فروغ است و بدون تربیت و مراقبت نیرومند نمی شود. اگر والدین و مربیان از دوران کـودکی متوجه فرزندان باشند و وظایف خود را به خوبی انجام دهنـد، مـی تواننـد ایـن خوی انسانی را تدریجا در نهادشان پـرورش دهنـد و آنـان را بشـر دوسـت و خیرخواه بار بیاورند.

خود دوستی اگر مورد حمایت و تقویت قـرار گیـرد تشـدید مـی شـود و از حدود مصلحت تجاوز نمی کند و در نتیجه به خودپسندی و خودپرسـتی مبـدل می گردد و سرانجام مفاسد عظیمی به بار می آورد و آدمی را به سیئات اخلاقی و تجاوز به حقوق دگران آلوده می کند و به کارهای ضد انسانی وامی دارد.

دگر دوستی ، اگر مورد حمایت و تقویت قرار گیرد، بر صفات حیوانی چیـره می شود. غریزه تخریب و تهاجم را تضعیف می کند. درنده خـویی و سـبعیت را سرکوب می نماید و آدمی را به یکی از عالی ترین صفات انسـانی متصـف مـی سازد.

تضعیف غریزه تهاجم

ناگفته نماند که مقصود از دگر دوستی ، محبت و مهر به انسـان هـا از جهـت فضیلت اخلاقی و شرافت انسانی است ، نه آن که انگیزه دوستی نیل به خواهش های غریزی و تمنیات مادی باشد.

انسان بیمار به طبیب معالج و پرستار مراقب خود ابراز علاقه می کنـد، ولـی منشاء روانی این علاقه ، دگردوستی و تمایل عالی انسـانی نیسـت ، بلکـه ایـن محبت از غریزه حب ذات و عشق به زندگی سرچشمه گرفته است . علاقه بیمار به طبیب و پرستار برای این است که او را درمان می کنند و سلامتش را بـه وی باز می گردانند و بدین وسیله غریزه خود دوستی اش را ارضا مـی کننـد چنـین محبتی در حیوانات نیز یافت می شود و اختصاص به انسان ندارد.

انسان دوستی بی آلایش

دگر دوست واقعی کسی است که انسان ها را برای انسان بـودن و بـه انگیـزه عواطف پاک انسانی دوست بـدارد و محبـتش فـارغ از آلایـش خودخـواهی و منافع مادی باشد. چنین دوستداری ، حاکی از تعالی روان و نشانه صفای روح و از مختصات انسان است . این قسـم دوسـتی و محبـت ، زنـدگی آدمیـان را از زندگی حیوانات جدا می کند. جوامع بشری را با هم مرتبط می سازد. دل هـای مردم را با رشته های محبت انسانی به هم پیوند می دهد و روح برادری و تعاون را زنده می کند. چنین محبتی مردم را از خوی حیوانی و درنـدگی برکنـار مـی دارد و به انسانهای ایمنی و اطمینان خاطر می بخشد و محیط صـلح و صـفا بـه وجود می آورد و زندگی را مطبوع و دلپذیر می سازد.

در آیین مقدس اسلام ، مسئله دگردوستی و محبت به انسان ها مـورد کمـال توجه قرار گرفته و پیشوایان مـذهبی ایـن خـوی پسـندیده را یکـی از عوامـل سعادت بشر و از وسایل جلب عنایات الهی دانسته اند.

« ابی الحسن موسـی علیه‌السلام قـال : ان اهـل الارض لمرحومـون مـا تحـابوا و ادوالامانة و عملوا الحق .» [1132]

علی علیه‌السلام فرموده : رساترین چیزی که به وسیله آن می توانی رحمت الهی را به خود جلب کنی ، این است که در باطن به همه مردم عطوف و مهربان باشی .

«و عنه علیه‌السلام : ان الله سبحانه یحب ان یکون نیة الانسان للناس جمیلة .» 35

جوان از نظر عقل و احساسات

پیامبران و بشردوستی

بشردوستی و خودخواهی نسبت به عموم مردم ، از صفات بارز پیامبران الهی و رهبران روحانی بود. آنـان عاشـق سـعادت و خوشـبختی مـردم بودنـد و از گمراهی و نادانی انسان ها رنج می بردند. پیامبران خدا، مانند پـدرانی دلسـوز و مهربان ، روز و شب مجاهده مـی کردنـد و در راه نجـات گمراهـان ، بـه همـه مصائب و ناملایمات تن می دادند تا مگر آنان را به صراط مستقیم هدایت کننـد و از قید جهل و اسارت آزادشان سازند.

در قرآن شریف ، علاقه شدید رسول اکرم ﷺ به هدایت و سـعادت مـردم تصریح شده و مراتب بشردوستی و عواطف انسـانی آن حضـرت ، خاطرنشـان گردیده است :

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ)

خداوند، مردم عصر رسول اکـرم ﷺ را، از هـر مـذهب و نـژاد مخاطـب ساخته و فرموده است :

عواطف پیشوای اسلام

همانا پیغمبری از جنس خود شما برای هدایت و راهنمایی شما آمده است . او به سبب دگردوستی و نوع خواهی ، از بدبختی و جهل و فقرتان ناراحت است . مصائب و شداید شما بر وی سنگین و گران است . او در نجات همه شما، عموما، حریص است و به سعادتتان علاقه شدید دارد و نسبت به مؤ منین ، خصوصا، رئوف و مهربان است .

مکتب آسمانی اسلام زندگی مفید و سودبخش را تنها نصیب کسانی می داند که تمایل خوددوستی و دگردوستی خویش را به موازات یکدیگر و با اندازه گیری صحیح ارضا نمایند. از طرفی به خود متوجه باشند و در راه تعالی معنوی و تاءمین حوایج مادی خود کوشش کنند و در هر کاری به شایستگی قدم بردارند و از طرف دیگر به غیر متوجه باشند و آنان را نیز به مسیر پاکی و فضیلت سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم آورند.

(وَالْعَصْرِ﴿١﴾إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴿٢﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) [1135]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : اگر مسلمانی بشنود که مردی از هر مذهب و آیین ، مسلمین را به یاری خود می خواند و از آنان کمک می طلبد، اگر به ندایش جواب مثبت ندهد و یاری اش نکند، مسلمان نیست .

«قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم : لیس بمؤ من من بات شبعانا و جاره طاویا.[1137]

و نیز فرموده است : کسی که صبح کند و قصد خدمتگزاری در کارهای مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست .

«قال علی علیه السلام : المؤ من من نفسه فی تعب و الناس منه فی راحة . [1139]

حضرت سجاد علیه‌السلام به امام باقر فرمود: فرزندم ، هر کس که از تو درخواست خیر و خوبی نماید، به وی نیکی کن . چه ، اگر درخواست شایسته آن نیکی باشد، تو به واقع رسیده ای و کار خوبی را در موردش انجام داده ای و اگر او شایسته آن نیکی نبوده است ، تو با انجام درخواست او، مراتب شایستگی خود را در کار خیر ابراز کرده ای .

دگردوستی و مهرورزیی به ابنای بشر، که نشانه تعالی روان و رشد اخلاق است ، در تمام ادوار محبوب و مطلوب پیامبران الهی و عقلای بشر بوده و آن را یکی از شرایط ضروری زندگی انسانی به حساب آورده اند. ولی در دنیای کنونی ، وجود این خوی پسندیده ، برای صلح و آرامش و بهزیستی جوامع بشری ضرورت بیشتری پیدا کرده است .

بهزیستی در پرتو دگردوستی

در دنیای کنونی ، بر اثر پیشرفت علم و دانش و توسعه صنعت و ماشین ، بشر، قدرت زیادتری به دست آورده و نیروی بیشتری در اختیار گرفته است . در چنین شرایطی ، اگر دگردوستی و محبت به غیر در نهادش قوت بگیرد و به خوبی مهرورزی متخلق گردد، نیرو عظیم علم و صنعت را در مجرای صحیح و برای بهبود زندگی به کار می اندازد و از آن به نفع انسانیت استفاده می کند و موجبات رفاه و آسایش مردم را فراهم می سازد و در نتیجه جوامع بشری از نعمت صلح و صفا، مهر و محبت و همکاری و مواسات برخوردار می گردند. برعکس اگر در شرایط پیشرفت علم و صنعت ، بشر به خوددوستی و شهوات خویش متوجه گردد و حب ذات خود را تقویت کند و از دگردوستی و خوی انسانی غافل شود، مفاسد عظیمی به بار می آید. در این موقع ، حس جاه طلبی و خودپرستی بیدار می شود، خواهش های نفسانی به طغیان و سرکشی می گرایند و نیروی علم و صنعت در دست بشر وسیله ارضای غرایز و شهوات می شود و در راه ظلم و ستم ، تجاوز و تخریب و خونریزی و فساد و به کار می افتد.

انسان ها درنده خو می شوند. اقویا، ضعفا را نابود می کنند و بشر با سرعت در راه دشمنی و کینه توزی و فساد و تباهی پیش می رود.

«علم یک غلام حلقه به گوش است ، به فرمان جنگ ، آدمیان را به خاک هلاک می اندازد و به دستور طب آنان را از مرگ و نیستی رهایی می بخشد. سیل آتش را از توپ جاری می سازد و یا برعکس ، آتش تب را خفیف می دهد. پل های عظیم به وجود می آورد و یا آن که آن ها را با خاک یکسان می سازد. انسان در پرتو علم ، هم می تواند راحتی و نیکبختی خویش را تاءمین

کند و هم بر اثر علم از هر دو قسمت محروم سازد. متاءسفانه ، ایـن احتمـال از هر حیث نزدیک به نظر می رسد، لکن هر گاه فرمانروا ازاده کند، غلام می تواند او را از هر گونه رنج و بدبختی نجات دهد.

اوضاع نامطلوب جهان کنونی

مسلم آن است که اوضاع دنیا بر وفق مراد و مطابق دلخواه جهانیان نیست ، بلکه مملو از خصومت ، دشمنی ، کشتار، ناکامی ، گرسنگی ، ویرانی ، بدبینی ، ترس و غم است و ما به غلام خود نهیب می زنیم که بیش از پیش بر دامنه این بلاها بیفزاید.

به راستی مایه بسی حیرت است که علم پس از تبدیل وحشیان به آدمیان ، اینک بار دیگر آدمیان را به صورت وحشیان در می آورد. تمدن دستخوش چه فلاکتی شد؟ آیا بیمار است ؟ آیا پایه های آن اصولا تزلزل است ؟ معبودی است که مریدان خود را به هلاک می رساند؟ یا آن که در مقابل خوی و طبع پست انسانی یارای مقاومت ندارد؟

آیا منشاء همه ناکامی ها و بیماری های بین المللی همین خوی انسانی است ؟ آیا ممکن است آن چه بر انسان می گذرد، نتیجه عمل خودش باشد؟ علم به این پرسش پاسخ مثبت می دهد، ولی علم برده ای بیش نیست . چه می شد اگر این غلام حلقه به گوش ، یعنی علم را درست مورد استفاده قرار می دادیم ؟ چه می شد هر گاه در پرتو نور آن جلو می رفتیم و به عوض استمداد از آن برای ساختن توپ و تفنگ ، برای به وجود آوردن یک جامعه بین المللی آرام تر و سعادتمندتری از آن یاری می طلبیدیم ؟» [1141]

بر اثر اعمال ناروای مردم ، فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار گردید تا خداوند نتایج شوم پاره ای از کارهای ناپسند آنان را به خودشان بچشاند. باشد که متنبه شوند و از راه غلطی که رفته اند بازگردند.

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم . [1143]

«قال رسول الله ﷺ : راءس العقل بعد الدين التودد الی الناس و اصطناع الخير الی کل بر و فاجر.» [1145]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نصف عقل آدمی اظهار دوستی و محبت نسبت به عموم مردم است .

«قال رسول الله ﷺ : الخلق عيال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عيال الله و ادخل علی اهل بيت سرورا.» [1147]

علی علیه السلام فرموده است : نکند که بالاترین چیزی که می خواهی از دنیای خود بدان دست یابی ، رسیدن به لذتی یا فرونشاندن خشمی باشد، بلکه باید لذت تو در زنده کردن حقی یا میراندن باطلی باشد.

نکته جالب توجه این است که نیل به مقام شامخ انسانی و لذت بردن از معنویات ، برای افراد بشر، بدون مجاهده و کوشش علمی و عملی میسر نیست . کسانی که می خواهند از محدوده غرایز حیوانی و شهوات نفسانی قدمی فراتر بگذارند و به صفات عالی انسانی متخلق شوند، باید استعدادهای معنوی خود را به فعلیت درآورند و حس بشردوستی و فضیلت خواهی را در نهاد خویش بیدار کنند تا بتوانند از لذایذ معنوی و روحانی بهره مند گردند و در انجام وظایف انسانی احساس خشنودی و مسرت نمایند.

پرورش صفات انسانی

به عبارت دیگر، بشر در ادراک لذایذ و شهوات حیوانی احتیاج به مربی و معلم ندارد و مانند سایر حیوانات ، خود به خود به سوی خوردن و نوشیدن و اعمال شهوت و غضب و دیگر تمنیات مادی کشیده می شود، ولی برای آن که به مقام انسانیت برسد و از صفات عالی انسانی برخوردار باشد، باید از وجود مربی و برنامه های تربیتی استفاده کند و با سعی و کوشش ، خویشتن را بر طبق آن بسازد.

اعمال غریزه نیرومند خود دوستی ، که مشترک بین بشر و حیوانات است نیازی به حمایت و تربیت ندارد، ولی خلق انسانی دگر دوستی ، در پرتو حمایت و پرورش نیرومند می شود و به کار می افتد ارضای بی قید و شرط شهوت جنسی ، که از صفات حیوانی است ، احتیاج به مربی و راهنما ندارد، ولی نیل به خلق عفو و اغماض ، که نشانه انسانیت است ، آموزش و پرورش می خواهد. اعمال غریزه حرص در جمع آوری مال ، که باعث جمال اجتماعی و لذت مادی است ، محرک خارجی لازم ندارد، و بشر خود به خود در این راه می رود، ولی برای آن که یک فرد ثروتمند دگر دوست باشد و قستمی از اموال خود را به رایگان در اداره زندگی یتیمان صرف کند یا در اختیار بیماران فقیر بگذارد، احتیاج به مربی و محرک دارد.

بشر عاشق کامیابی و شیفته لذت است . محرک مردم در ارضای غرایز حیوانی و اعمال شهوات ، جلب لذایذ و خشنودی نفس است . مربیان بشر اگر بخواهند مردم را به راه انسانیت سوق دهند و به صفات عالی انسانی متخلقشان سازند، باید نیروی درک معنوی آنان را بیدار کنند تا احساس نمایند که راه کامیابی و نیل به لذایذ، منحصر در اعمال شهوات حیوانی نیست ، بلکه ارضای

تمایلات عالی انسانی و اعمال تمنیات روحانی نیز مانند بـه کـار بسـتن غرایـز حیوانی لذت بخش و مایه خشنودی خاطر است ، با این تفاوت که لذایذ حیوانی ، زودگذر و سطحی است و لذایذ روحانی ، پایدار و عمیق است .

اگر افراد بر اثر تعالی نفس از لذت عفو و اغماض آگاه گردند و بفهمند که در عفو لذتی است که در انتقام نیست ، با کمال میل و رغبت از این خـوی انسـانی استقبال می کنند و خویشتن را از صفت سبعانه انتقام بر حذر می دارند. اگـر بـه خوبی درک کنند که تسکین آلام دردمندان و شاد کردن دلهای شکسته یتیمـان ، بیش از جمع مال لذت دارد، با گشاده رویی به این روش انسانی مـی گراینـد و قسمتی از ثروت خود را در راه دگردوستی و برای جلب لذت معنوی صرف می کنند.

پیامبران و انسان سازی

انبیای الهی با احیای فطرت توحیدی بشر، برنامه انسان سازی خود را آغـاز کردند و در ظل ایمان به خداوند، مردم را بـه انجـام وظـایف انسـانی و مکـارم اخلاقی وادار ساختند و به آنان خاطرنشان نمودند که خدای را پرسـتیدن و بـه خلق خدا نیکی کردن ، مایه رضا و خشنودی پروردگـار بـزرگ اسـت و بـرای انسان به ایمان ، جلب رضای الهی از هر نعمتی گواراتر و از هر لذتی مطبوع تـر است .

«قال الصادق علیه السلام : اوحی الله عزوجل الی داود یا داود بی فـافرح و بـذکری فتلذذ و بمناجاتی فتنعم .» [1149]

برای خدا اطعام می کنیم و در این کار از شما انتظار پاداش و سپاسی نـداریم .

لذت بیشتر در ظل ایمان

پیامبران خدا با تعالیم روحانی خود، لذایذ مردم را گسترش دادنـد و آن را از انحصار شهوات حیوانی خارج ساختند. نیروی درک باطنشان را تقویت کردند و کام جانشان را به طعم معنویات آشنا نمودند و به آنان فهماندنـد کـه انسـان بـا ایمان می تواند به موازات کامیابی های مادی ، از لذایذ معنـوی نیـز برخـوردار باشد.

عی ابی جعفر علیه السلام قال : هو الومن فـی ثلثـه اشـیا. التمتـع بالنسـاو مفاکهـه الاخوان و الصلوه باللیل .(1151)

حضرت مسیح علیه السلام در مواعظ حکیمانه خود فرمود: همان طور که بیمار بـه غذای گوارا و مطبوع نظر می کند و بر اثر شدت درد از خوردن آن لـذت نمـی برد، همچنین دنیاپرستان ، بر اثر حب مال ، از عبادت الهـی لـذت نمـی برنـد و شیرینی آن را درک نمی کنند.

کسی که جنبه معنوی در نهادش پرورش یافته و انسان واقعـی شـده اسـت ، هرگز اسیر لذایذ مادی و ارضـای غرایـز حیـوانی نیسـت . او بیشـتر بـه لذایـذ روحانی و کامیابی های انسانی توجه دارد و از لذایذ مادی تا حدی استفاده مـی کند که مرضی خدا باشد و به جنبه معنوی و انسانی اش آسیبی نرساند.

«قال عبدالله بن عباس دخلت علی امیرالمؤ منین علیه السلام بذی قار و هو یخصف نعله فقال لی : ما قیمة هذا النعل ؟ فقلت لا قیمة لها. فقال علیه السلام و الله لهـی احـب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع حقا او ادفع باطلا.» (1153)

کارانجیا: ما داشتیم درباره استفاده از زمان فراغت و بیکاری به عنـوان یکـی از مسائلی که مارکس نتوانسته است پیش بینی کند، گفـت و گـو مـی کـردیم و

جنابعالی می گفتید که تنها از راه های علمی و روشهای مارکسیستی نمی توان به حل آن پرداخت .

نهرو: بلی ، در واقع مسئله آفرینش یک موجود انسانی کامل مطرح است . یعنی علاوه بر توسعه دستگاههای مادی و طرح برنامه های پیشرفت اقتصادی و مادی برای به وجود آوردن یک انسان واقعی ، لازم است چیزهایی که شاید بتوان آنها را عوامل روحی و اخلاقی نامید، نیز بر آن افزوده شود.

طرح برنامه ها و توسعه اقتصادی و مادی ، اکنون تقریبا صورت یک فرمول علمی و ریاضی را پیدا کرده است . به طوری که هرگاه زمینه محکم و استواری برای اقتصادی فراهم گردد، ناچار نتایج دلخواه و مورد نظر، از لحاظ به وجود آمدن رفاه مادی و اقتصاد متکی به خویش نیز به دست خواهد آمد.

اما آیا واقعا همین کافی است ؟ من چنین گمان ندارم . حتی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی تکامل بسیار یافته اند، پیشرفت های

مادی نتوانسته است زندگی کامل و شایسته و درستی برای مردم فراهم سازد و در آن جاها یک نوع خلاء و کمبود و عدم تناسب و تعادل وجود دارد.» (1155)

علی علیه السلام فرمود: شدت علاقه و حرص آدمی به جلب لذایذ، باعث گمراهی و مایه پستی و سقراط است .

انحراف از مسیر فطرت

بدبختانه ، در دنیای کنونی و زندگی ماشینی امروز بسیاری از مردم از صراط مستقیم خلقت و فطرت منحرف شده اند. نیمی از انسان را که جنبه مادی و محسوس اوست مورد کمال توجه قرار داده و فعالیت های خود را در راه آن به کار انداخته اند و به نیم معنوی و نامحسوسش ، که پایگاه اصلی زندگی انسانی است ، بی اعتنا شده و عملا پشت پا زده اند. اینان پنداشته اند که هدف اساسی در زندگی بشر، تنها ارضای غرایز حیوانی و اعمال تمایلات نفسانی و بهره مندی بیشتر از لذایذ و شهوات است .

پیشوای عالی قدر اسلام ، چنین گمان ناروا و تصور باطل را که مایه تحقیر و اهانت به مقام انسان است ، ناشی از نادانی و جهل می داند و صاحبان چنین پنداری را مستحق عذاب الهی می شناسد.

«قال رسول الله ﷺ : من لم یر ان لله علیه نعمة الا من مطعم او مشرب فقد جهل و کفر نعم الله و ضل سعیه و دنا منه عذابه .» (1157)

«افزایش جنایت در آمریکا اف . بی . آی ، پلیس فدرال آمریکا، گزارش داد که میزان جنایات جدی ، طی سال 1968 در آمریکا، 17 درصد بالا رفت . تعداد جنایات همراه با اعمال خشونت 19 درصد افزایش یافت که دزدی و سرقت ، با 29 درصد افزایش در راس آن قرار دارد. تعداد قتل و تجاوز جنسی ، هر دو، 14 درصد بیشتر از سال 1967 بود. ادگار هوور، رئیس پلیس فدرال ، گفت که سرقت مسلحانه با 34 درصد افزایش ، 61 درصد تمام جرایم سال گذشته را تشکیل داده است . نیویورک با 904 قتل در راس شهرهای دیگر آمریکا قرار گرفته است .» (1159)

توجه بشر به محسوسات

دنیای امروز، ماده و شئون مادی را در زندگی بشر اصیل شناخته و به جهات روحانی اعتنا ندارد. در دنیای کنونی به انـدازه ای توجـه بشـر بـه محسوسـات جلب شده که بسیاری از مردم کشورهای پیشرفته ، خوشبختی و سـعادت خـود را تنها در مادیات و مظاهر آن جستجو می کننـد و معنویـات عمـلا بـه دسـت فراموشی سپرده شده است .

بشر امروز در راه علم و دانش به پیروزی های عظیمی نیل آمده است ، ولـی تمام این پیروزیها در حدود مسائل مادی و امور محسوس جهان طبیعت است و در امور معنوی و انسانی ، نه تنها پیشرفتی نکرده ، بلکه اساسا مسائل معنوی را از مباحث علمی حذف کرده است .

در نظر دنیای امروز، علم عبارت از بررسی و تحقیق پیرامون جهـان مـاده و پی بردن به اسرار نهفته آن است . عالم کسی است که نکته مجهولی را در دنیـای محسوس آشکار سازد و به یکی از رازهای طبیعت پی ببرد و قـدمی در بهبـود زندگی مادی بشر بردارد و بر لذایذش بیفزاید. خلاصه ، در جهـان امـروز، علـم خدمتگزار زندگی مادی و وسیله ارضای غرایز و برآوردن خواهشـهای نفسـانی بشر است و پیرامون انسان سازی و احیای جهات روحانی و معنوی بشر بحث و گفت و گویی ندارد.

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (1161)

لزوم احیای معنویت

انسان ، به جز یک جنبه حقیقت را درک نکـرده و روی درخـت علـم میـوه ممنوع را چیده است ، ولی این میوه نارس بوده و ما را به همه چیز جز خودمان بینا کرده است . تکنولوژی برای ما موجد ثـروت و سـلامت و آسـایش و همـه قسم تسهیلات زندگی گردید، ولی خطای بزرگی در طرح مـا راه یافـت ، زیـرا علوم زیستی خیلی از علوم ماده بی جان عقب افتـاده و مـا قبـل از آن کـه بـه شناسایی جسم و جان خویش موفق شویم ، بر دنیای مادی تسلط شدیم ، انسان متجدد برای ماده اولویت قائل شد و معنی را در برابر اقتصاد قربـانی کـرد. اگـر انسان را فقط به فعالیت اقتصادی اش منحصر کنند، مانند آن اسـت کـه قسـمت بزرگی را از وی بریده باشند.» [1163]

ما در آتیه نشانه ها و آیات خود را که در مجموعه جهان آفرینش و همچنین در ساختمان انسان وجود دارد، به مردم نشان خواهیم داد تا بـر آنـان واضـح و آشکار گردد که خدا بر حق است .

این آیه با سین که حرف استقبال است ، آغاز شده و خداوند مژده داده اسـت که در آینده آیات آفاقی و انفسی را به موازات نظام حکیمانه آفرینش آگاه گردد و هم خود را بشناسد و به جنبه های مادی و معنوی خویش واقف شود و بر اثر این دو آگاهی ، حق بر عموم مـردم آشـکار آیـد و بشـر بـه افتخـار ایمـان و خداپرستی نایل گردد.

گرچه دنیای امروز، من حیث المجموع ، در شناخت جهان و انسان پیشـرفت های عظیمی نصیبش شده و به مقدار قابل ملاحظه ای به آیات آفـاقی و انفسـی پی برده است ، ولی این پیشروی با موازنه و تعادل صورت نگرفتـه و در نتیجـه

حق و حقیقت به شایستگی آشکار نشده است و جوامع بشری آن طور که بایـد از نعمت ایمان به خداوند برخوردار نیستند.

پیشرفت ناموزون

بشر امروز در شناسایی جهان ماده و پی بردن به آیات آفاقی فرسنگها پیشروی کرده است . از یک طرف ، هسته اتم را شکافت و نیروی آن را مسخر نموده و از طرف دیگر سینه فضا را شکافته و انسان را به کره ماه رسانده است ، ولی در شناختن خود و پی بردن به آیات انفسی چند قدمی بیشتر برنداشته ، آن هم در حدود مسائل مادی و امور محسوس آدمی است و گرنه انسان از جنبه های معنوی مورد مطالعه و شناسایی قرار نگرفته و اسرار روح بشر آشکار نشده است .

خودشناسی و زندگی انسانی

همان طور که قرآن کریم وعده داده ، روزی خواهد آمد که بشر خود را بشناسد و به دقایق آیات انفسی نیز پی ببرد و بین ماده معنی تعادل و موازنه برقرار شود، البته در آن روز حق و فضیلت آشکار می گردد و بشر در ظل ایمان ، به زندگی انسانی دست می یابد و در کمال آسایش و آرامش امرار حیات می کند. ولی در دوره کنونی که تمام توجه معطوف به امور مادی است و جنبه های معنوی عملا به دست فراموشی سپرده شده است ، بشر راه پستی و انحطاط اخلاقی را می پیماید و پیوسته بر مقدار جرایم و جنایات خویش می افزاید و در نگرانی و فشار روحی زندگی می کند.

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ) [1165]

در این دنیا تیره و تاریک که خوددوستی و مادی گری بر آن حاکم است ، جوانان مسلمان باید از تعالیم آسمانی اسلام به شایستگی استفاده کنند و با به کار بستن برنامه های آن ، خودشناس و خداشناس ، دگردوست و خدمتگزار

مردم و خلاصه انسان واقعی باشند و بدین وسیله خویش را سعادتمند و خوشبخت سازند.

جوانان مسلمان برای جلب رضای الهی و نیل به مقام شامخ انسانی موظف اند قسمتی از اوقات فراغت خود را به احیای جنبه های معنوی و جلب لذایذ روحانی اختصاص دهند و با ستایش و پرستش پروردگار، با اقامه حق و فضیلت و با محبت به مردم و خدمت به انسان ها، خود را از حضیض حیوانیت و پستی های آن برهانند و موجبات تعالی و تکامل خویش را فراهم آورند.

جوان و مکارم اخلاق

خلاصه ، جوانان باید بدانند که ایام شباب یکی از نعمت های بزرگ خداوند و از بهترین فرصتهای زندگی برای تخلق به مکارم اخلاقی و احیای جنبه های انسانی است . آنان موظف اند از این نعمت زودگذر قدردانی کنند و در اوقات فراغت ، شخصیت روحانی و معنوی خویش را پرورش دهند و خود را انسان واقعی بسازند.

«قال علی علیه السلام : احسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد علی صاحبها بما عمل فیها.» (1167)

رهبری غریزه تفریح

یکی از تمایلات غریزی بشر که باید حتما تحت مراقبت کامل و رهبری صحیح قرار گیرد و طبق برنامه های منظم و هدایت مربیان شایسته ، در جای خود با اندازه گیری ارضا شود، تمایل به تفریح است .

بشر، به کشش طبیعی برای رفع خستگی اعمال روزانه و رهایی از آداب و رسوم اجتماعی ، به پناه تفریح و تفرج می رود و اوقات فراغت خود را با کارهای مسرت بخش و فرح انگیز می گذارند، تا موقتا از قید و بندهای عادی آزاد گردد و چند ساعتی بدون احساس مسؤ ولیت ، سرگرم نشاط و شادمانی باشد.

کسی که در این مواقع حساس ، به دلخواه خود دنبال کامجویی و لذت طلبی می رود و در راه ارضای غریزه تفریح ، بی قید و شرط از هوای نفس خویش پیروی می نماید، سرانجام به عوارض نامطلوب مواجه گشته و احیانا به مصائب و آلام غیر قابل جبران دچار خواهد شد.

«قال علی علیه‌السلام : من فعل ما شاء لقی ما ساء.» (1169)

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است : بیشتر مردم درباره دو خصلت دچار گمراهی و ضلالت هستند. یکی در مورد سلامت و صحت و آن دیگر در امر فراغت و بیکاری .

بشر در موقعی که سالم است ، به خطر بیماری فکر نمی کند و با افراط در غذا و زیاده روی در پاره ای از اعمال ، از مسیر بهداشت منحرف می شود و سلامت خود را از دست می دهد. همچنین در اوقات فراغت ، به عنوان تفریح و شادکامی ، به کارهای خلاف مصلحت دست می زند و برای نیل به لذایذ بیشتر، خود را تیره روز و بدبخت می نماید.

توجه به دو نکته اساسی

برای آن که جوانان از عـوارض شـوم تفریحـات مضـر مصـون بماننـد و در ساعات فراغت ، خویشتن را به پلیدها آلوده ها نکننـد، لازم اسـت دو نکتـه را همواره مورد توجه جدی خویش قرار دهند و با تصمیم قـاطع آنهـا را بـه کـار بندند.

اول ، خود را از اسارت تقلید دگران آزاد سازند و با واقع بینـی و بـه کمـک تعالیم دینی و راهنمایی های علمی ، سرگرمی های خـوب و بـد را بـه دسـتی تشخیص دهند و کورکورانه تحت تاءثیر آداب غلط و عادات ناپسند محیط خود یا اوضاع و احوال جهان خویش قرار نگیرند و مانند مردمی نباشـند کـه قـرآن شریف درباره آنان فرموده است :

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا)

زمانی که مرتکب عمل خلاف عفت و اخلاق مـی شـدند، بـرای تصـحیح و توجیه آن می گفتند: پدران ما چنین می کردند.

دوم : بنده تمایلات نفسانی و تمنیات غریـزی خـود نباشـند و عنـان نفـس سرکش را همواره در دست داشته باشـند. از لذایـذ مشـروع زنـدگی بـه انـدازه صحیح استفاده کنند و از لذایذ مضر و خلاف مصلحت چشم بپوشند و به خـاطر داشته باشند که پایان لذت جویی های ناسنجیده و بی حساب ، فسـاد و تبـاهی است .

«قال علی علیه السلام : ضابط نفسه عن دواعی اللذات مالـک و مهملهـا هالـک .»
(1171)

قمار نیز مانند مشروبات الکلی منبع در آمـد مـالی و دارای ارزش اقتصـادی است . در بعضی از کشورها بـرای قمـار مـؤ سسـات بزرگـی سـاخته شـده و

ثروتمندان جهان را برای قمـار بـازی بـه خـود جلـب مـی کننـد و از ایـن راه درآمدهای زیادی عاید می گردد که قسمتی به عنوان مالیات به خزانه دولت می رود و قسمت دیگر نصیب صاحبان مؤ سسات و کارکنان آنها می شود.

جنبه اقتصادی و منافع مالی نوشابه های الکلی و قمار، در چهارده قرن قبل ، مورد توجه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و در قرآن شریف از آن گفت و گو شده است . ولی به این جهت کـه زیـان و ضـرر ایـن دو عامـل فسـاد از سودشان بیشتر بوده ، آیین اسلام شراب و قمار را بر مسلمین تحریم کرد تـا در مقابل دست یافتن به منافع اقتصادی دچار ضررهای بزرگ تر مـادی و معنـوی نشوند.

زیان بیش از سود

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِقُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّـاسِ وَإِثْمُهُمَـا أَكْـبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا)

خداوند به پیغمبر فرموده درباره شراب و قمار از تـو پرسـش مـی کننـد، ذر جواب بگو: این دو کار حاوی گناه بزرگ و منـافعی بـرای مـردم اسـت ، ولـی گناهش از سودش زیادتر است .

سودجویی و تیرگی خرد

بدبختانه ، سودجویی چنان حجاب عقل حکومت ها و ملت هاست که منـافع نقد شراب و قمار را می بینند و بدان اهمیت می دهند، ولی به زیان هایی کـه از این راه دامنگیر جامعه می شود، توجه نمی کنند و به فرض توجه ، اهمیت نمی دهند.

«تا سال 1949، تعداد پیالـه فروشـی هـا در فرانسـه ، از 054 / 455 مـی گذشته است . برای هر 86 نفر، یک نوشابه فروشی دایر است .

مسئله مهم تر وضع مالی خود دولت است که مالیات هنگفت از تولید، توزیـع و مصرف الکل عاید خزانه می شـود. در مقابـل ایـن در آمـد، سـیل بیمـاران ، دیوانگان ، مرگ و میرهای زودرس ، حوادث رانندگی و تقلیل عمومی رانـدمان کار برای دولت چه اهمیتی دارد؟ به قـول پروفسـور پـرن : دولـت فرانسـه بـه حساب در آمد روز می اندیشد و نمی تواند خسارات و کسـر در آمـد ملـی دو سال ، پنجسال و ده سال بعد را در نظر آورد. دولت فرانسه به سیلی نقـد، یعنـی در آمد حاصل از الکل اهمیت می دهد. وزرای دارایی فرانسه به تعـادل فـوری بودجه نظر دارند و نتوانسته اند به فکر آینده اطمینان بخشی باشند.»(1173)

شیطان قصد دارد به وسیله شراب و قمار روابط شما را با یکدیگر تیره کند و بین شماها دشمنی و کینه برانگیزد.

دکتر ایتوف می گوید:

«الکل خالق بزرگ خیالات واهی اسـت . چـون در مسـتی حـس حقیقـت جویی کاهش یافت و مست دستخوش افکار باطل گردید، هر سخن اطرافیـان و یا حرکت دگران را تعبیری نابه جا می نماید و از همین جاست که که او را آتش

خشم و غضب به هیچ و پوچ برافروخته و بسا که جنایات سهمناک به وقوع می پیوندد.»[1175]

یکی دیگر از زیان های مشترک شراب و قمار که می تواند آدمی را به راه گناه و ناپاکی سوق دهد و بی پروا به جرایم و جنایات وادارش سازد، دریدن پرده شرم و آزرم است .

بعضی از افراد، که پابند اخلاق و ایمان نیستند و به مقررات قانونی اعتنا ندارند، تنها به سبب حیای از مردم به پاره ای از گناهان دست نمی زنند و از ترس نفرت عمومی ، قسمتی از خواهش های غیر مشروع خویش را سرکوب می کنند. در واقع شرم و حیای اجتماعی برای این گروه ضامن اجرای قوانین اخلاقی و اجتماعی است .

«قال الصادق علیه السلام : فان من الناس من لولا الحیاء لم یرع حق و الدیه و لم یصل ذارحم و لم یود امانه و لم یعف عن فاحشة .» [1177]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است : شرابخوری و قمار بازی از گناهانی است که پرده ها را پاره می کند و شرم و حیا را از میان بر می دارد.

«نوشابه های الکلی از استعمال سریعا جذب خون می شود و خون در مسیر خود، مغز و مغز حرام را بی نصیب نمی گذارد و در نتیجه ، عمل سلسله اعصاب رو به ضعف می رود و کف نفس ، که ارادی بود. منشاء شرم و حیا در انسان است . مانع از بروز اعمال وقیحانه است ، از کف به در می رود. به عبارت دیگر، الکل عالی ترین اعمال مغزی ، یعنی اعمال توافقی آن را فلج می نماید.

چون شرم و حیا از بین رفت ، بالمال ارتکاب اعمال شنیع و قبیح برای اشخاص مست ، به علت ضایع شدن قوه درک قباحت ، تسهیل می شود.

جنایات جنسی ، آدم کشی ، ضـرب و جـرح ، دزدی ولگـردی در بسـیاری از موارد، متعاقب استعمال نوشابه های الکلی رخ می دهد.»[1179]

قمار و خصومت

کسی که در قمار می بازد و از رقیب خود شکست می خورد، عقلش تیـره و تار می گردد. پرده شرم و حیاءاش پاره می شود. غریزه تخریب و خصـومتش به هیجان می آید و ممکن است در آن موقع به جـرایم بـزرگ و جنایـات غیـر قابل جبرانی دست بزند.

«به طوری که همه می دانند، همان قوای خصومت آمیز و مخربی کـه تصـور می رود بازی جذب می کند، گـاهی موجـب پیـدایش عقـده هـای شـدیدتر و منازعات خطر ناک می گردد و این حقیقت ، نـه تنهـا در بـازی هـای کودکانـه مصداق دارد، بلکه در بازی بزرگان نیز فراوان مشاهده می گردد.»[1181]

یکی از زیان های اختصاصی نوشابه های الکلـی ، کـه در روایـات اسـلامی بدان اشاره شده و در ردیف علل تحریم شراب به حساب آمده است اثر سـوئی است که روی عقل بشر می گذارد.

میخواری و تیرگی عقل

میگساری خرد را تیره و تار می کند و عقل را از درک واقعیت هـا عـاجز و ناتوان می سازد.

« الرضا علیه السلام قال : ان الله تعالی حرم الخمر لمـا فیهـا مـن الفسـاد و بطـلان العقول فی الحقائق و ذهاب الحیاء من الوجه .» (1183)

نکند عاقل مستی نخورد دانا مـی ننهد مرد خردمند سوی پستی پی

چه خوری چیزی کز خـوردن آن نی چنان سرو نماید به نظر سـرو

چیـــــــــز تـــــــــورا چـــــــــو نـــــــــی

گر کنی بخشش گویند که می کرد ور کنی عربده گویند که وی کـرد

نـــــــــــــــــــه او نـــــــــــه مـــــــــــی

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الخمر ام اخبائث .» (1185)

به علی علیه السلام گفته شد: شما عقیده دارید شرب خمر بدتر از زنا و دزدی است ؟

فرمود: «بلی ». و سپس استدلال کرد که شارب الخمر وقتی می می خـورد و مست می شود، زنا می کند، به سرقت دست می زند، آدم می کشد و فریضه نماز را ترک می نماید.

عامل مولد جرم

«الکل بزرگ ترین عامل مولد جرم است . علت 75 در صد قتل ها و 38 درصد ضرب و جرح و 82 درصد حریق های عمدی ، الکیسم بوده است .

60 درصد اطفال و جوانان کمتر از 18 سال ، که در سال 1940 به دادگاه شهر نانت فرستاده شدند، اقرار کردند که قبل از ارتکاب جرم مقدار قابل توجهی نوشیده بودند. به طور خلاصه ، الکل پیوسته مشغول تهیه مشتری برای زندان ها می باشد.»[1187]

رسول اکرم ﷺ فرموده است : کسی که به طور مداوم شرب خمر می کند، مانند کسی است که بت می پرسند و اگر با همان آلودگی و اصرار در میگساری بمیرد، خداوند را مانند بت پرست ملاقات خواهد کرد.

رابطه الکلیسم با دیوانگی

«الکلیسم با دیوانگی رابطه مستقیم دارد. دکتر پلوزل ، که صلاحیت فنی او مورد قبول عالم پزشکی است ، می گوید: الکسیم آدمی را به دیوانگی سوق می دهد و می توان گفت در اشخاص بالغ ، به نسبتی که در حدود 17 درصد نوسان می کند، الکل عامل مستقیم دیوانگی است . در مناطقی که الکل بسیار مصرف می شود، شماره دیوانگان چند برابر مناطقی است که مصرف الکل آن ها ناچیز است . بنابراین ، شماره دیوانگان هر شهر متناسب با تعداد می فروشی های آن است .

در زمان پوانکار (1860 1934)، که سال ها نخست وزیر فرانسه و از سال 1913 تا 1920، رئیس جمهور آن کشور بود، دویست هزار دیوانه بر اثر الکل در فرانسه تشخیص داده بودند.

یک آمار سوئیسی نشان نی دهد که در مدت پنج سال ، از 1926 تا 1930 از مردانی که در تیمارستان بستری شده اند، 5 / 22 درصد دارای بیمارهای روانی ناشی از الکل بوده و 6 / 7 درصد امراض روانی دیگر داشته اند که توام با الکلیسم بوده ، یعنی جمعا 1 / 30 درصد بیماران روانی را نوشابه های الکلی به تیمارستان کشانده است .»(1189)

حضرت رضا علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرموده است : هر قسم مشروب الکلی که از نوشیدنش عقل تغییر می کند، زیاد و کمش حرام است .

« معاویه بن وهب عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام . قال قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء. فرد علیه بکفه مرتین لالا.» (1191)

و نیز از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود: هر ماده سکرآور حـرام است . راوی می گوید پرسیدم به هر مقدار باشد ممنوع اسـت ؟ فرمـود: بلـی ، نوشیدن یک جرعه آن هم حرام است .

تضعیف قدرت فهم

«کاپلین روان پزشک معروف شاگردانش ثابت کرده اند کـه جـذب الکـل در خون ، ولو آن که میزان آن هر قدر ناچیز بوده باشد، درجه دقت قـدرت فهـم و ادراک را ضعیف می کند و در مقابـل ، ترشـحات انسـانی زیـادتر مـی شـود و همبستگی عضلات و اعصاب و اسکلت برای حرکت عادی و جا بـه جـا شـدن دچار اختلال می گردد.»[1193]

الکلیست و فرزندانشان

یکی دیگر از زیان های بزرگ مشروبات الکلی ، که از نظـر دینـی و علمـی ثابت و محقق است ، عیوب و نقایص موروثی است ، که از افـراد الکلیسـت بـه فرزندانشان منتقل می شود. فرزند شخص الکلی تنبل و کودن و عصبانی است و پیوسته در معرض بیمارهای گوناگون قـرار دارد و اگـر نطفـه در حـین مسـتی والدین یا یکی از آنها منعقد شود، عوارض عصبی و روانی سخت تری دامنگیـر فرزند خواهد بود.

دکتر کارل می گوید:

«مستی زن یا شوهر در لحظه آمیزش ، جنایت واقعی است ، زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر رنج می برند.»[1195]

امام صادق علیه السلام فرموده : هر کس دختر خود را به شرابخوار بدهـد، بـا ایـن عمل رحمیت او را قطع کرده است .

« النبی ﷺ : من زوج کریمته من شارب الخمر فکانما ساقها الی الزنا.» [1197]

هر زنی به آمیختن با شوهر شرابخوار خود تن دردهد، به عدد ستارگان آسمان خطا کرده و فرزندی که از آن آمیزش تولید می شود، پلید و ناپاک است . «پرفسور آرندل در مقاله ای که تحت عنوان الکلیسم و کودکان در مجله پزشکی نانت منتشر کرد، نوشت : مرگ کودکان الکلیک بیش از مجموع مرگ و میر کودکان سیفلیسی و مسلول است . به طور کلی کودکان الکلیک در برابر بیمارهای عفونی مقاومت ندارند. کودکان شیرخوار به ورم معده و امعاء مبتلا هستند. کودکان بزرگ تر در معرض حملات تب های گوناگون می باشند.

اطفالی که از پدران الکلیک به وجود آمده و زنده بمانند، غالبا ضعیف علیل و مبتلا به تشنجات شدید بوده و قدرت دفاعی آنها در مبارزه با مشکلات حیات ، ناچیز و در برابر عفونت های مختلف بسیار حساس خواهند بود. نقص بدنی ، مانند عدم تقارن صورت ، انحراف ستون فقرات ، کر و لالی ، کودک نمایی و عوارض ناشی از نارسایی غده تیروئید و همچنین ضایعات دماغی ، مانند عقب ماندگی ، بلاهت ، عدم رشد، تصلب مغزی ، داءالرقص ، مالیخولیا، دیوانگی های حاد، هیستری و غیره در آنان فراوان دیده می شود.»[1199]

حضرت رضا علیه السلام فرموده است : شراب باعث عوارض قلبی است و در آن ضایعاتی به وجود می آورد. شراب دندان ها را سیاه و دهان را متعفن و بدبو می کند.

«و عنه علیه السلام : ... و هو یورث مع ذلک الداء الدفین .» [1201]

«هیچ عنصری از بدن نیست که به آفت الکل دچار نشود. الکل به کلیه اعضا آسیب رسانده و همه را از پای در می آورد. آن که دست به مشروب می زند تا

عمری به خوشی و مستی بگذراند و خود را مصنوعا شاد سازد، باید بداند که چون معتاد شد، دیگر خوشی به سراغ او نخواهد آمد.

الکل و جهاز هاضمه

الکل مخاط زبان را خراب کرده و حس ذائقه را از بین می برد. به علاوه ، بر اثر خرابی کبد، همیشه به رنگ سرخ و دارای باره ای کثیف خواهد بود. کمتر معتاد الکلی است که از معده خود شکایتی نداشته باشد و به سوء هاضمه ، تشنج معده ، شکم درد و استفراغ صبحگاهان دچار نباشد.»[1203]

نوشابه های الکلی نه تنها روی افراد یک مملکت اثر بد می گذارد و اشخاص را علیل و ناتوان می سازد و مقاومت مزاجشان را در برابر هجوم بیماری ها تضعیف می کند، بلکه این سم خانمانسوز به شخصیت ملت ها نیز آسیب می رساند. آنان را پست و زبون می نماید نیروی مقاومت ملی و دفاع اجتماعی را در وجودشان تضعیف می کند و در نتیجه موقع هجوم دشمن خیلی زود از پای در می آیند.

رابطه الکل با شکست فرانسه

«فرانسه نیمی از محصول شراب اروپا را تولید می کند و اروپا نیمی از محصول شراب دنیا را با این حال فرانسه آن چه تولید می کند برای مصرفش کافی نیست . به عبارت دیگر، یک چهارم محصول شراب دنیا در فرانسه تهیه می شود و این مقدار شراب برای فرانسوی ها، که یک شصتم جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، کافی نیست . اگر بگوییم یکی از علل عمده سقوط سریع فرانسه در جنگ دوم جهانی ، افراط آن ملت در استعمال نوشابه های الکلی بوده است ، سخنی به گزاف نگفته ایم . به سال 1945، که نیروی اشتغاگران به کمک متفقین از سرزمین فرانسه رانده شد و آن کشور آزاد گردید، فورا بزرگان و علمای قوم به تحقیق برخواستند تا علت این شکست فاحش را بیابند. یکی از علل بزرگ و موجبات بدبختی فرانسویان ، الکلیسم و عادت به میگساری تشخیص داده شد. در این باره دکتر هویر دوشن می نویسند: مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم اشاعه الکلیسم در ارتش و مردمان غیر نظامی ، از علل مستقیم و موجبات عمده شکست ما می باشد.

دکتر سیکاردو پلوزل ، تحت عنوان الکلیسم از گذرگاه اجتماعی ، می نویسد: الکلیسم یکی از مهم ترین علل مصیبت ماست . وی اعلامیه ای را که تحت عنوان تاءثیر الکلیسم در شکست سال 1940 به آکادمی پزشکی پاریس تسلیم نمود، به این عبارت خاتمه داد. به طور خلاصه ، الکلیسم نه فقط به واسطه نوشابه های تقطیر شده ، بلکه به خصوص به واسطه شراب ، در بین سایر عوامل ، یکی از علل شکست 1940 می باشد.

اعلامیه آکادمی پزشکی

روی این اعلامیه ، کمیسیون الکلیسم آکادمی پزشکی فرانسه نیز به اتفـاق آرا قطعنامه ای به این مضمون تصویب کرد:

بین عوامل متعددی که در شکست فرانسه به سال 1940 مـؤ ثـر بـوده انـد، الکلیسم مزمن و حاد، بر اثر نوشابه های تقطیر شده و شراب ، نقشی بازی کرده که آکادمی وظیفه دار است آن را اعلام کند.

آری ، آن زمان که ملت آلمان شـب و روز کـار مـی کـرد، جوانـان آلمـانی تعلیمات نظامی می دیدند و ارتش آلمان تجهیز می شد، ملت فرانسه شب و روز در میگساری به سر می برد و دید آن چه را که انتظار نداشت .»[1205]

خلاصه آن که شرب خمر یکی از تفریحات مضر و زیان بخش و از گناهـان کبیره است . اولیای گرامی اسلام ، شارب الخمر را مستحق کیفرهـای دنیـوی و اخروی دانسته و از وی بیزاری و برائت جسته اند، مگر آن که از عمل خود توبه و از راهی که رفته است بازگردد.

«قال رسول الله ﷺ : لاینال شـفاعتی مـن شـرب المسـکر و لایـرد علـی الحوض لاوالله .» [1207]

امام صادق علیه‌السلام فرموده : شارب الخمر از مصونیت های وابسته به ما بی بهره است و از وی بری و بیزاریم .

جوانان اگر خواهان سعادت مادی و معنوی هستند و به سلامت عقل و جسم خود علاقه دارند، باید به پیروی از تعالیم عالی اسلام از این تفـریح و سـرگرمی خطرناک چشم پوشند و خویشتن را در ساعات فراغت با آن سم جانکاه مسموم ننمایند و برای جلب لذت و کامیابی زود گذر، جوانی خود را تباه نسازند.

شنیدم که ساقی به میخواره گفـت اگر راست خواهی فرح در شراب

اســـــــــــــــــــــــــــــت

شنید این سخن مرد دهقان و گفت غلط کرد ساقی فـرح در شـباب

اســـــــــــــــــــــــــــــت

شرکت در مجلس شراب

لازم است جوانان بدانند که اسلام نه تنها شرب خمر را بـر مسـلمین تحـریم نموده ، بلکه شرکت آنان را در مجالس شرابخواری دگران نیز اجازه نداده اسـت . زیرا مشاهده میگساری دگران می تواند طبع متجاوز را تحریک کند. آدمـی را به گناه شرب خمر وادار سازد.

ز دست دیده و دل هـر دو فریـاد که هر چه دیده بیند دل کنـد یـاد

یکی از افسران ارتش منصور دوانیقی ، به مناسبت ختنه فرزند خود مجلـس ضیافتی در حیره تشکیل داد. جمعی از رجال و معاریف را به آن مهمانی دعوت کرد. امام صادق علیه‌السلام نیز از مدعوین آن مجلس بود. موقعی که مهمان هـا کنـار سفره مشغول صرف غذا بودند یکی از مدعوین آب طلبید. پیشخدمت بـه جـای آب ، کاسه شرابی آورد. همین که ظرف شـراب را بـه دسـت مهمـان داد، امـام صادق علیه‌السلام از جا برخواست و سفره را ترک گفت . صاحب منزل علت حرکـت آن حضرت را پرسید و در جواب فرمود:

«قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : ملعون من مجلس علی مائدة یشرب علیها الخمر.»

قمار و هیجان روحی

قمار نیز علاوه بر زیان های مشترکی که با شراب دارد و بدان اشاره رفت ، خود دارای زیان اختصاصی است . قمار باز بر اثر شکست در قمار، وضع غیر عادی به خود می گیرد و دچار هیجان شدید روحی می شود و برای آن که شکست خویش را جبران نماید، از خواب و استراحت چشم می پوشد، کار روزانه خود را ترک می گوید و همچنان به بازی ادامه می دهد تا مگر بر حریف خود غلبه کند و ضمیر ناراحت و طوفانی خویش را آرام نماید و اگر باز هم شکست مواجه گردد و در نتیجه تمام هستی خود را ببازد، دست بر نمی دارد و به امید پیروزی ممکن است سرمایه های شرافت خود را در میان بگذارد و دیوانه وار آنها را در معرض بازی قمار قرار دهد.

در عصر جاهلیت ، قمار بازی به صورت های مختلف در بین مردم رایج بود. بازیکنان ، در آغاز با اموال خود برد و باخت می کردند و موقعی که یکی از طرفین بازی ، تمام اموال نقدی و جنسی خود را می باخت ، زن خود را در معرض قمار می گذارد و اگر او را نیز می باخت ، زن موظف بود خانه شوهر را ترک گوید و خود را در اختیار برنده قمار قرار دهد.

« ابی عبدالله علیه السلام قال :کانت قریش تقامر الرجل باهله و ماله فنهاهم الله عزوجل عن ذلک .» [1210]

«تاسیت ، مؤ لف رومی ، از عشق آلمان ها به قمار نقل می کند که آنان حتی آزادی خود را قمار می کردند و اگر می باختند در اسارت برنده در می آمدند.»[1212]

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند تمام اقسام قمار را تحریم کرده و به مـردم فرمان داده است از آن اجتناب نمایند. خداوند قمـار را پلیـدی خوانـده و آن را عمل شیطانی دانسته و مردم را از آن برحذر داشته است .[1214]

در قرآن شریف آمده است که اموال یکـدیگر را بـه باطـل و بـه طـور غیـر مشروع تصرف نکنید. امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده است : مقصـود مالی است که از مجرای قمار به دست می آید.

فرید وجدی می گوید:

«در قرن 16، قمار، در سراسر اروپا بین عموم مردم شایع بود و قمـار خانـه های بزرگی وجود داشت . تنها در پاریس 37 قمار خانه مهم در دسترس قمار بازان بود. این وضع تا مدتی پس از انقلاب کبیر فرانسه همچنان ادامـه داشـت . سپس مؤ سسات قماربازی به 9 قمارخانه تقلیـل داده شـد و مقـرر گردیـد کـه اجازه تاءسیس قمارخانه جدید تنها بـه کسـانی داده شـود کـه مالیـات بسـیار سنگینی به پلیس مخفی فرانسه پرداخت نمایند.

در سال 1837 حکومت فرانسه صـدور اجـازه تاءسـیس قمـار خانـه را بـا پرداخت مالیات مقرر نیز ممنوع کرد و در این موقـع 7 قمـار خانـه عمـومی در پاریس و چهار قمارخانه خصوصی در کاخ حکومت وجود داشت کـه یکـی از آن چهار قمارخانه مختص بانوان بود.

در انگلستان ، در سال 1853، قمار ممنوع شد، ولی پس از منع قانونی ، 18 قمار خانه برای قماربازی اعیان دایر بود. آمریکـا در سـال 1855 و پـروس در سال 1854 و آلمان در سال 1882 قمار را تحریم کردند. آیین اسلام ، قرن هـا پیش از تمام این کشورهای متمدن قمار را تحریم نموده است .»[1216]

علی علیه‌السلام فرموده است : شیرینی لذت زبان بخش به تلخی آفات و عـوارض دردناک آن نمی ارزد.

پیشرفت علوم و بسط صنایع ماشینی در تمام شئون زندگی مردم اثر گذارد و اوضاع جوامع انسانی را به کلی دگرگون ساخت .

ارمغان تمدن جدید

بشر در پرتو علم ، به اسرار نهفته خلقت پی برد و از خاصیت بسایط طبیعـی و ترکیبات شیمیایی آگاه شد و هزارها پدیده صنعتی و مواد مصنوعی در اختیـار بشر گذارد و موجبات بهزیستی و رفاه مردم را فـراهم آورد. ولـی بـه مـوازات عرضه پدیده های مفید و سودبخش ، پدیده های مضر و زیان بـاری را نیـز بـه جوامع بشری عرضه کرد و مفاسد گوناگون به بار آورد. هروئین و ماری جوانا و ال . اس دی و دیگر مواد مخدر، ارمغان تمدن جدید و از پدیده های مضـر ایـن تمدن است .

چه بسیار جوانانی که بر اثر اعتیاد به مواد مخدر، شخصیت انسانی و فضـایل اخلاقی خود را از دست دادند. زبون و فرومایه شدند. به دزدی و جنابـت آلـود گشتند و سرانجام با سیه روزی و بدبختی جان سپردند.

چه بسیار جوانانی که بر اثر مواد مخدر، جوانانی و حیاتشان تبـاه گردیـد. از سلامت جسم و عقل محروم شدند. به عوارض بـدنی و بیمـاری روانـی دچـار گشتند. کارشان به بیمارستان کشید و در نتیجه شرافت انسانی و عمر عزیزشـان یک جا بر باد رفت .

برای آن که جوانان ما از خطر وحشتزای مواد مخدر آگاه گردنـد و بـیش از پیش به زیان های غیر قابل جبران این سموم خانمانسوز پی ببرند، اوضاع اسف

بار دختران و پسران معتاد چند کشور غربی را به اختصار از جراید نقل می کنیم .

«افکار عمومی مردم فرانسه به هیجان آمده و هر روز فاجعه ای ذر این کشور رخ می دهد. مارتین 17 ساله ، در باندول ، پاتریشیای 16 ساله ، درکان و ژان کلود 21 ساله ، در مارسی ، بر اثر استعمال داروی مخدر مرده اند.

دکتر روماژون می گوید: تنها مسئله کشیدن و دود کردن نیست . من در این دو سه سال اخیر به پسر بچه ها و دختر بچه ها چهارده و پانزده ساله برخورد کرده ام که بازویشان پوشیده از جای آمپول بود و آنها با تزریق مواد مخدر، خود را در معرض نیستی و هلاکت قرار می دهند.

هفته گذشته ، مامورین پلیس ، زن جوانی را که لباس مندرس او عبارت بود از یک مانتوی پشمی و یک پیراهن نخی و یک جفت کفش صندل و در پیاده رو خوابیده بود از خواب بیدار کرده و او را مستقیما به دادسرای ناحیه بردند. یکی از پاسبانان وقتی دید که او به شدت می لرزد پتویی روی دوشش انداخت . زن در بازپرسی چنین گفت : اسمم فرانسوازو هفده سال دارم . دو روز است که هیچ ماده مخدری مصرف نکرده ام . بازپرس به او دستور داد آستین هایش را بالا بزند. او هم اطاعت کرد. بازویش سراسر پوشیده از جای آمپول بود. او شخصا هروئین به خود تزریق می کرد و گفت چون رگ دستش را پیدا نمی کند، ناچار به قوزک پایش تزریق می نماید و بعد چنین توضیح داد: پریروز هنگام تزریق دیدم که خون در سرنگ داخل شد.

فهمیدم که باید سرنگ را بکشم و این خون برای من به منزله چراغ قرمز است . هر وقت خون در سرنگ ظاهر می شود، می فهمم که باید تزریق را متوقف کنم و تا دو روز صبر کنم سپس دوباره شروع کنم .»[1218]

«بیشتر زندانیان آمریکایی معتاد به مواد مخدر، به خصوص ماری جوانا می باشند، لکن در این مورد اشکالی وجود دارد و آن تعداد معتادان است . زیرا بنا به قول مقامات رسمی ، در حدود دو سوم زندانیان مرد و نود و پنج درصد زنان زندانی واشنگتن معتاد می باشند با توجه با این ارقام مشاهده می شود که در پایتخت ایالات متحده آمریکا، حداقل پنجهزار نفر معتاد وجود دارد که برای ارضای احتیاجات خود، سالانه پانصد هزار دلار صرف می کنند و به منظور تهیه این مبلغ ، حداقل یکصد و پنجاه هزار دلار کالا از نقاط مختلف سرقت می نمایند.»[1220]

«سخنگوی وزارت بهداری انگلستان اعلام داشت تعداد مبتلایان به مواد مخدر در این کشور شش برابر شده است . وی پیشنهاد کرد در روش های فعلی مبارزه با مواد مخدر تجدید نظر شود. آمار نشان می دهد که معتادین بیشتر از طبقه جوان هستند.»[1222]

علی علیه السلام فرموده است : ننگ رسوایی ، شیرینی لذت را تیره و تار می سازد.

خلاصه بحث آن که شرابخواری و قماربازی و استعمال مواد مخدر از تفریحات و سرگرمی های مضر و زیان بخش است .

جوانی که در اوقات فراغت پیرامون آنها می گردد و خویشتن را آلوده می کند، باید بداند با این عمل راه هلاک و تباهی را در پیش گرفته و با دست خود بنای سعادت خویش را ویران می سازد.

پاورقی

1- سوره ، 30، آیه 54.

2- سوره 36، آیه 68.

3- چه می دانم ؟ بلوغ ، 74.

4- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 18.

5- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 20.

6- غررالحکم ، ص 449.

7- تاریخ یعقوبی ، ص 59.

8- کافی ، ج 2، ص 135.

9- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 128.

10- سدالغابه ، ج 4، ص 369.

11- بحار، ج 6، ص 405.

12- اسدالغابه ، ج 4، ص 369.

13- سیره حلبی ، ج 3، ص 120.

14- اسدالغابه ، ج 3، ص 358.

15- ناسخ التواریخ ، حالات رسول ﷺ ، ص 387.

16- بحار، ج 6، ص 670.

17- اسدالغابه ، ج 1، ص 64.

18- بحار، ج 6، ص 670.

19- اسدالغابه ، ج 2، (خالد)، ص 81.

20- سوره 7، آیه 32.

21- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 124.

22- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 114.

23- روان شناسی اجتماعی ، ص 137.

24- تاریخ تمدن ، ویل دورانت ، ج 1، ص 130.

25- نسان ناشناخته ، ص 127.

26- شناخت زیبایی ، ص 8.

27- شناخت زیبایی ، ص 9.

28- سوره 15، آیه 16.

29- سوره 67، آیه 5.

30- سوره 50، آیه 7.

31- سوره 18، آیه 7.

32- سفینه ، (ملح)، ص 546.

33- غررالحکم ، ص 379.

34- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 26.

35- کافی ، ج 5، ص 324.

36- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، (ملح)، ص 546.

37- بحار، ج 9، ص 450.

38- سوره 7، ایه 31.

39- تفسیر برهانک ص 351.

40- کافی ، ج 6، ص 440.

41- مکارم الاخلاق ، ص 51.

42- ه می دانم ؟ بلوغ ، ص 114.

43- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 45.

44- مکارم الاخلاق ، ص 43.

45- مکارم الاخلاق ، ص 26.

46- مستدرک ، ج 1، ص 210.

47- غررالحکم ، ص 759.

48- غررالحکم ، ص 54.

49- بحار، ج 1، ص 32.

50- کافی ، ج 6، ص 438.

51- شناخت زیبایی ، ص 4.

52- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 117.

53- روضه کافی ، ص 3»

54- سوره 12، آیه 97.

55- سوره 12، آیه 91.

56- سفینة ، قلب ، ص 442.

57- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 116.

58- وسائل ، ج 5، ص 115.

59- سوره 35، آیه 37.

60- بحار، ج 17، ص 23.

61- غررالحکم ، ص 340.

62- جعفریات ، ص 176.

63- سوره 53، آیه 39.

64- کافی ، ج 2، ص 454.

65- محجة البیضاء، ج 5، ص 15.

66- مستدرک ، ج 2، ص 350.

67- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1086.

68- غررالحکم ، ص 89.

69- مستدرک ، ج 2، ص 350.

70- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 236.

71- چه می دانم ؟ بلوغک ص 22.

72- وسائل ، ج 4، ص 30.

73- مستدرک ، ج 2، ص 353.

74- تفسیر برهان ، ص 882.

75- مجله حقوق امروز، شماره 6، سال اول ، ص 81، نقل از ماهنامه علمی فرانسه .

76- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 123.

77- ما و فرزندان ما، ص 79.

78- ما و فرزندان ما، ص 78.

79- ما و فرزندان ما، ص 78.

80- نهج البلاغه ، فیض ، ص 180.

81- غررالحکم ، ص 754.

82- غررالحکم ، ص 289.

83- غررالحکم ، ص 820.

84- تحف العقول ، ص 324.

85- کافی ، ج 2، ص 454.

86- نهج البلاغه ، فیض ، ص 864.

87- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1265.

88- آیین زندگی ، ص 8.

89- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 48.

90- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 109.

91- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 88.

92- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 19.

93- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 16.

94- رشد و زندگی ، ص 157.

95- سوره 40، آیه 67.

96- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص

97- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 15.

98- مستدرک ، ج 3، ص 223.

99- همان منبع .

100- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 11.

101- رشد و زندگی ، ص 65.

102- بدن انسانک ص 124.

103- بدن انسان ، ص 125.

104- رشد و زندگی ، ص 114.

105- هورمون ها، ص 23.

106- رشد و زندگی ، ص 121.

107- هورمون ها، ص 28.

108- هورمون ها، ص 23.

109- بدن انسان ، ص 140.

110- رشد و زندگی ، ص 123.

111- هورمون ها، ص 12.

112- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 23.

113- مستدرکک ج 2، ص 625.

114- هورمون ها، ص 18.

115- هورمون ها، ص 18.

116- هورمون ها، ص 18.

117- انسان ناشناخته ، ص 84.

118- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 26.

119- سوره 54، آیه 49.

120- سوره 13، آیه 8.

121- سوره 65، آیه 3.

122- بحار، ج 2، ص 21.

123- بدن انسان ، ص 126.

124- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 28.

125- بحار، ج 2، ص 19.

126- بحار، ج 2، ص 20.

127- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 23.

128- تفسیر برهان ، ص 499.

129- سوره 4، آیه 6.

130- انسان ناشناخته ، ص 84.

131- انسان ناشناخته ، ص 136.

132- شفا، ص 348.

133- اشارات ، ص 73.

134- اسفار، ج 4، باب 6.

135- همان منبع .

136- چه می دانم ؟ حافظه ، ص 110.

137- چه می دانم ؟ حافظه ، ص 114.

138- چه می دانم ؟ حافظه ، ص 121.

139- انسان ناشناخته ، ص 114.
140- انسان ناشناخته ، ص 76.
141- سوره 17، آیه 85.
142- رشد و زندگی ، ص 134.
143- تحف العقول ، ص 371.
144- بحار، ج 14، ص 484.
145- هورمون ها، ص 11.
146- بیماری های سلسله اعصاب در نوزادان ، دوران کودکی و بلوغ ، ص 8.
147- بیماری های سلسله اعصاب در نوزدان ، دوران کودکی و بلوغ ، ص 6.
148- بیماری های سلسله اعصاب در نوزان ، دوران کودکی و بلوغ ، ص 8.
149- مستدرک ، ج 2، ص 625.
150- مکارم الاخلاق ، ص 115.
151- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 97.
152- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 99.
153- بحار، ج 1، ص 33.
154- انسان ناشناخته ، ص 149.
155- روان پزشکی ، دکتر میر سپاسی ، ص 218.
156- اصول روان شناسی مان ، ص 180.
157- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 117.
158- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 107.
159- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره 6، ص 78.
160- بحار، ج 17، 49.
161- غررالحکم ، ص 862.
162- تحف العقول ، ص 126.
163- غررالحکم ، ص 372.
164- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1114.
165- رشد و زندگی ، ص 293.
166- وسائل ، ج 4، ص 199.

167- مستدرک ، ج 2، ص 496.

168- بحار، ج 23، ص 39.

169- روضه کافی ، ص 150.

170- محجة البیضاء، ج 1، ص 107.

171- سوره 71، آیه 14.

172- کافی ، ج 1، ص 10.

173- کافی ، ج 1، ص 12.

174- بحار، ج 1، ص 36.

175- عقل کامل ، ص 13.

176- بحار، ج 16، قسمت 2، ص 53.

177- انسان ناشناخته ، ص 246.

178- سفینه ، (حمق)، ص 341.

179- کافی ، ج 1، ص 24.

180- بحار 1، ص 53.

181- عقل کامل ، ص 15.

182- اصول روانشناسی مان ، ص 56.

183- راه رسم و زندگی ، ص 11.

184- کافی ، ج 1، ص 29.

185- راه و رسم زندگی ، ص 62.

186- راه و رسم زندگی ، ص 12.

187- راه و رسم زندگی ، ص 74.

188- بحار، ج 1، ص 43.

189- غررالحکم ، ص 490.

190- غررالحکم ، ص 474.

191- عقل کامل ، ص 16.

192- بحار، ج 12، ص 122.

193- سفینه ، ج 2، (عقل)، ص 214.

194- سوره 6، آیه 124.

195- اصول روان شناسی مان ، ص 47.

196- بحار، ج 1، ص 32.

197- عقل کامل ، ص 43.

198- غررالحکم ، ص 499.

199- کافی ، ج 1، ص 27.

200- سفینه ، (یوم)، ص 741.

201- تحف العقول ، ص 85.

202- مجله حقوق امروز، شماره 6، سال اول ، ص 17، نقل از ماهنامه فرانسه .

203- سوره 39، آیه 9.

204- عین الیقین ، فیض ، ص 243.

205- اصول روان شناسی مان ، ص 220.

206- غررالحکم ، ص 67.

207- مستدرک ، ج 2، ص 287.

208- بحار، ج 1، ص 52،

209- غررالحکم ، ص 641.

210- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 69.

211- غررالحکم ، ص 517.

212- بحار، ج 1، ص 118.

213- نهج البلاغه فیض ، ص 817.

214- بحار، ج 1، ص 118.

215- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 70.

216- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 121.

217- غررالحکم ، ص 697.

218- عقل کامل ، ص 241.

219- راه و رسم زندگی ، ص 118.

220- عقل کامل ، ص 25.

221- بحار، ج 1، ص 53.

222- غررالحکم ، ص 384.

223- غررالحکم ، ص 546.

224- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 137.

225- راه و رسم زندگی ، ص 62.

226- سفینه ، (شبب)، ص 680.

227- نهج البلاغ ، فیض ، ص 903.

228- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 82.

229- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 106.

230- تاریخ یعقوبی ، ص 152.

231- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 119.

-232

233- راه و رسم زندگی ، ص 162.

234- بحار، ج 1، ص 55.

235- اسدالغابة ، ج 4، (معاذ)، ص 375.

236- سیره حلبی ، ج 3، ص 120.

237- ما و فرزندان ما، ص 79.

238- مجموعه ورام ، ج 1، ص 59.

239- غررالحکم ، ص 792.

240- سفینه ، ج 2، (نوم)، ص 624.

241- غررالحکم ، ص 713.

242- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 49.

243- ما و فرزندان ما، ص 83.

244- غررالحکم ، ص 669.

245- سوره 7، آیه 176.

246- بحار، ج 17، ص 116.

247- غررالحکم ، ص 58.

248- تحف العقول ، ص 96.

249- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 105.

250- غررالحکم ، ص 423.

251- غررالحکم ، ص 719.

252- نهج البلاغه ، فیض ، ص 922.

253- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1073.

254- مستدرک ، ج 3، ص 177.

255- عقل کامل ، ص 18.

256- غررالحکم ، ص 630.

257- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 72.

258- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 108.

259- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 188.

260- غررالحکم ، ص 35.

261- بحار، ج 1، ص 43.

262- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 108.

263- غررالحکم ، ص 17.

264- آموزش تاریخ ، انتشارات یونسکو، ص 102.

265- آموزش تاریخ ، انتشارات یونسکو، ص 110.

266- نهج البلاغه ، فیض ، ص 926.

267- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 154.

268- سفینه ، (عبر)، ص 146.

269- سوره 54، آیه 4 و 5.

270- غررالحکم ، ص 646.

271- آموزش تاریخ ، انتشارات یونسکو، 111.

272- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 156.

273- آموزش تاریخ ، انتشارات یونسکو، ص 137.

274- نهج البلاغه ، فیض ، ص 904.

275- ناسخ التواریخ ، حالات حضرت سجاد، ج 2، ص 274.

276- بحار، ج 1، ص 53.

277- غرر الحکم ، ص 678.

278- الفتوحیات الاسلامیه ، ج 1، ص 286.

279- سوره 6، آیه 119.

280- چه می دانم ؟ بلوغ ، 46.

281- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 47.

282- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 50.

283- نهج البلاغ ، فیض ، ص 1172.

284- بحار، ج 18، ص 424.

285- انسان ناشناخته ، ص 121.

286- راه و رسم زندگی ، ص 113.

287- راه و رسم زندگی ، ص 130.

288- تحف العقول ، ص 54.

289- کافی ، ج 1، ص 25.

290- مستدرک ، ج 2، ص 286.

291- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1213.

292- کافی ، ج 1، ص 25.

293- اصول روان شناسی مان ، ص 120.

294- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 42.

295- غررالحکم ، ص 105.

296- مستدرک ، ج 2، ص 310.

297- عقل کامل ، ص 13.

298- رشد و زندگی ، ص 136.

299- مستدرک ، ج 1، ص 345.

300- محجة البیضاء، ج 5، ص 49.

301- اندیشه های فروید، ص 51.

302- سفینه ، ج 2، (هوی)، ص 728.

303- غررالحکم ، ص 675.

304- چه می دانم ؟ جنایت ، ص 16.

305- تحف العقول ، ص 96.

306- غررالحکم ، ص 581.

307- راه و رسم زندگی ، ص 114.

308- مستدرک ، ج 2، ص 287.

309- غررالحکم ، ص 292.

310- بحار، ج 17، ص 116.

311- نهج البلاغه ، فیض ، ص 705.

312- غررالحکم ، ص 49.

313- کافی ، ص 303.

314- چه می دانم ؟ جنایت ، ص 19.

315- روان شناسی اجتماعی ، ص 447.

316- بحار، ج 11، ص 45.

317- بحار، ج 17، ص 116.

318- راه و رسم زندگی ، ص 117.

319- معانی الاخبار، ص 160.

320- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1275.

321- مجمع البحرین ، (عقل).

322- سوره 12، آیه 23.

323- سوره 17، آیه 23.

324- سوره 16، آیه 78.

325- عقل کامل ، ص 221.

326- مکارم الاخلاق ، ص 232.

327- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1264.

328- روضه کافی ، ص 150.

329- مستدرک ، ج 2، ص 625.

330- غررالحکم ، ص 379.

331- روضه کافی ، ص 150.

332- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1129.

333- صحیفه سجادیهک (دعاؤ ه لولده).

334- نهج البلاغه ، فیض ، ص 903.

335- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص 19.

336- اصول روان سناسی مان ، ص 156.

337- رشد و زندگی ، ص 15.

338- غررالحکم ، ص 645.

339- غررالحکم ، ص 645.

340- انسان ناشناخته ، ص 181.

341- اخلاق و شخصیت ، ص 160.

342- بحار، ج 23، ص 114.

343- عقل کامل ، ص 23.

344- عقل کامل ، ص 24.

345- رشد و زندگی ، ص 171.

346- سلامت روح ، ص 55.

347- تاریخ یعقوبی ، ج 3، ص 53.

348- ماو فرزندان ما، ص 40.

349- وسائل ، ج 5، ص 126. الغرامة مایلزم ادائه ، و منه یستحب غرامة الصبی ، مجمع البحرین ، (غرم).

350- بحار، ج 6، ص 88.

351- کامل این اثیر، ج 2، ص 15.

352- کامل ابن اثیر، ص 16.

353- سیره حلبی ، ج 1، ص 156.

354- سیره حلبی ، ص 157.

355- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 42.

356- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1246.

357- غررالحکم ، ص 719.

358- مجموعه ورام ، ج 2، ص 118.

359- رشد و زندگی ، ص 16.

360- رشد و زندگی ، ص 170.

361- غررالحکم ، ص 440.

362- غررالحکم ، ص 710.

363- سوره 17، آیه 16.

364- تحف العقول ، ص 52.

365- رشد و زندگی ، ص 18.

366- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 125.

367- تحف العقول ، ص 47.

368- تحف العقول ، ص 171.

369- کافیک ج 1، ص 43.

370- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 46.

371- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1126.

372- آداب النفس ، ج 1، ص 26.

373- ارشاد، مفید، ص 141.

374- مجموعه ورام ، ج 2، ص 117.

375- غررالحکم ، ص 550.

376- مستدرک ، ج 2، ص 287.

377- غرر الحکم ، ص 498.

378- مستدرک ، ج 2، ص 287.

379- سیره حلبی ، ج 1، ص 151.

380- مستدرک ، ج 2، ص 287.

381- منبع پیشین .

382- شادکامی ، ص 148.

383- مستدرک ، ج 2، ص 532.

384- کافی ، ج 5، ص 332.

385- النظرات ، ج 1، ص 245.

386- وسائل ، ج 4، ص 29.

387- سوره ، 95، آیه 4.

388- راه زندگی ، ص 170.

389- سوره ، 30، آیه 30.

390- بحار، ج 2، ص 87.

391- شادکامی ، ص 41.

392- سوره 91، آیات 7 و 8.

393- کافی ، ج 1، ص 163.

394- امیل ، ص 204.

395- شادکامی ، ص 40.

396- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 122.

397- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 118.

398- بحار، ج 6، ص 343.

399- اعلام الوری ، ص 68.

400- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 121.

401- نهج البلاغه ، فیض ، ص 905.

402- وسائل ،ج 2، ص 140.

403- کافی ، ج 6، ص 47.

404- تفسیر مجمع البیان ، ج 2، ص 385.

405- مشکوة الانوار، ص 155.

406- سفینه ، (شبب)، ص 680.

407- مستدرک ، ج 2، ص 625.

408- کافی ، ج 6، ص 47.

409- سورهئ 13، آیه 28.

410- آیین زندگی ، ص 155.

411- شادکامی ، ص 43.

412- راه و رسم زندگی ، ص 126.

413- راه و رسم زندگیک ص 169.

414- سرنوشت بشر، ص 216.

415- اندیشه های فروید، ص 117.

416- اندیشه های فروید، ص 123.

417- اندیشه های فروید، ص 125.

418- اندیشه های فروید، ص 126.

419- سوره 20، آیه 124.

420- سوره 42، آیه 37.

421- کافی ، ج 2، ص 336.

422- اندیشه های فروید، ص 121.

423- غررالحکم ، ص 516.

424- غررالحکم ، ص 49.

425- غررالحکم ، ص 195.

426- مستدرکک ج 2، ص 310.

427- تاریخ علوم ، ص 193.

428- غررالحکم ، ص 645.

429- انیدشه های فرویدک ص 116.

430- اندیشه های فروید، ص 118.

431- اندیشه های فروید، ص 119.

432- راه و رسم و زندگی ، ص 113.

433- چه می دانم ؟ بیماری های روحی و عصبی ، ص 67.

434- شادکامی ، ص 41.

435- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 118.

436- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 118.

437- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 120.

438- سوره 17، آیه 9.

439- سوره 21، آیه 10.

440- سوره 8، آیه 22.

441- سوره 9، آیه 33.

442- راه و رسم زندگی ، ص 136.

443- روضه کافی ، ص 80.

444- سوره 9، آیه 72.

445- سوره 5، آیه 42.

446- سوره 9، آیه 4.

447- سوره 2، آیه 222.

448- سوره 9، آیه 108.

449- سوره 3، آیه 148.

450- سوره 3، آیه 146.

451- سوره 2، آیه 190.

452- سوره 2، آیه 205.

453- سوره 3، آیه 57.

454- سوره 8، آیه 58.

455- سوره 16، آیه 23.

456- سوره 2، آیه 276.

457- سوره 61، آیه 4.

458- سوره 2، آیه 177.

459- سوره 29، آیه 45.

460- سوره 3، آیه 31.

461- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 119.

462- انسان ناشناخته ، صص 36 37.

463- روزنامه اطلاعات ، شماره 11765.

464- روزنامه کیهان ، شماره 6596.

465- انسان ناشناخته ، ص 265.

466- اندیشه های فروید، ص 96.

467- اندیشه های فروید، ص 97.

468- اندیشه های فرویدک ص 101.

469- اندیشههای فروید، ص 100.

470- اندیشههای فروید، ص 117.

471- اندیشههای فروید، ص 18.

472- سوره 9، آیه 25.

473- مجموعه ورامک ج 2، ص 10.

474- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 173.

475- کافی ، ج 2، ص 87.

476- سوره 47، آیه 84.

477- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 76.

478- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 82.

479- روان شناسی اجتماعی ، ج 1، ص 116.

480- چه می دانم ؟ بلوغک ص 88.

481- امیل ، ص 189.

482- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 39.

483- انسان ناشناخته ، ص 144.

484- عقل کامل ، ص 200.

485- رشد و زندگی ، ص 225.

486- چه می دانم ؟ جنایت ، ص 27.

487- روزنامه اطلاعات ، شماره 10386

488- روزنامه اطلاعات ، شماره 11630.

489- بحار، ج 17، ص 149 .

490- شادکامی ، ص 112.

491- سفینه ، (یسر)، ص 732.

492- رشد و زندگی ، ص 18.

493- نهج البلاغه ، فیض ، ص 1094.

494- بحار، ج 15، ص 211.

495- سفینه ، (خلق)، ص 411.

496- بحار، ج 17، ص 130.

497- اندیشه های فروید، ص 123.

498- مستدرک ، ج 2، ص 270.

499- غررالحکم ، ص 220.

500- مستدرک ، ج 2، ص 310.

501- تحف العقول ، ص 99.

502- غررالحکم ، ص 220.

503- غررالحکمکص 400.

504- مجموعه ورامک ج 2، ص 10.

505- مجموعه ورام ، ج 1، ص 122.

506- غررالحکم ، ص 642.

507- مجموعه ورام ، ج 2، ص 10.

508- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 164.

509- تحف العقول ، ص 97.

510- غررالحکم ، ص 645.

511- غررالحکم ، ص 705.

512- غررالحکم ، ص 644.

513- غررالحکم ، ص 683.

514- سوره 35، آیه 8.

515- تحف العقول ، ص 91.

516- حیوة الحیوان ، دمیری ، ج 1، ص 44.

517- سوره 31، آیه 13.

518- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 78.

519- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 76.

520- رشد و زندگی ، ص 162.

521- رشد و زندگی ، ص 162.

522- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 81.

523- مکارم الاخلاق ، ص 115.

524- وسائل ، ج 5، ص 125.

525- نهج البلاغ ، فیض ، ص 1283.

526- غررالحکم ، ص 677.

527- تحت العقول ، ص 483.

528- مجله حقوق امروز، سال اول شماره 6، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص 77.

529- شادکامی ، ص 162.

530- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 79.

531- چه می دانم ؟ تربیت اطفال دشوار، ص 78.

532- ما و فرزندان ما، ص 78.

533- ما و فرزندان ما، ص 78.

534- نهج البلاغه ، فیض ، ص 909.

535- چه می دانم ؟ تربیت اطفال دشوار، ص 78.

536- چه می دانم ؟ تربیت اطفال دشوار، ص 79.

537- تحت العقول ، ص 279.

538- تحت العقول ، ص 279.

539- غررالحکم ، ص 348.

540- تحف العقول ، ص 84.

541- غررالحکم ، ص 278.

542- سلامت روح ، ص 73.

543- مستدرک ، ج 2، ص 625.

544- وسائل ، ج 5، ص 115.

545- تتمة المنتهی ، ص 343.

546- کافی ، ج 23، ص 349.

547- رشد و زندگی ، ص 163.

548- تحف العقول ، ص 277.

549- غررالحکم ، ص 650.

550- غررالحکم ، ص 640.

551- غررالحکم ، ص 710.

552- سوره 19، آیه 96.

553- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 90.

554- اصول روان شناسی مان ، ص 183.

555- روان شناسی اجتماعی ، ص 349.

556- جامعه شناسی ساموئل کینگ ، ص 106

557- روان شناسی کودک ، ص 306.

558- روان شناسی اجتماعی ، ص 349.

559- روان شناسی رشد، ص 412.

560- اصول روانشناسی مان ، ص 150.

561- نهج البلاغه ، کلمه 247.

562- روان شناسی اجتماعی ، ص 348.

563- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.

564- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.

565- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.

566- کافی 2، صص 144، و 102 و 100.

567- نهج البلاغه ، کمله 11.

568- سلامت روح ، ص 40.

569- رشد شخصیت ، ص 35.

570- روان شناسی رشد، ص 417.

571- روان شناسی کودک ، ص 318.

572- اصول روان شناسیس مان ، 155.

573- کافی ، ج 2، ص 103.

574- کافی ، ج 2، ص 101.

575- روان شناسی رشد، ص 414.

576- رشد شخصیت ، ص 116.

577- کافی ، ج 2، ص 259.

578- روان شناسی کودک ، ص 316.

579- روان شناسی رشد، ص 417.

580- لغت نامه دهخدا، آ - ابوسعد، ص 352.

581- غررالحکم ، ص 630.

582- کافی ، ج 2، ص 302.

583- اصول روان شناسی مان ، ص 157.

584- بحار، ج 15، ص 178.

585- روح القوانین ، صص 38 و 42.

586- روح القوانین ، صص 38 و 42.

587- بحار، ج 17، ص 129.

588- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 236.

589- روان شناسی رشد، ص 419.

590- سفینه ، «فقر»ت ص 379.

591- نهج البلاغه ، کلمه 311.

592- شادکامی ، ص 167

593- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره 6، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص 75.

594- سوره 96، آیه 6.

595- نهج البلاغه ، کلمه 55.

596- سوره 19، آیه 96.

597- بحار، ج 17، ص 164.

598- محجة البیضاء، ج 6، ص 225.

599- غررالحکم ، ص 622.

600- کافی ، ج 2، ص 120.

جوان از نظر عقل و احساسات

601- سوره 10، آیه 27.

602- بحار، ج 17، ص 164.

603- نهج البلاغه ، کلمه 6.

604- غررالحکم ، ص 629.

605- سوره 18، آیه 7.

606- رشد شخصیت ، ص 26.

607- روانشناسی کودک ، ص 307.

608- روان پزشکی کودک ، دکتر گیلانی ، ص 37.

609- روان پزشکی کودک ، دکتر گیلانی ، ص 27.

610- روان پزشکی کودک ، ص 29.

611- روان شناسی کودک ، ص 311.

612- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 73.

613- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 11.

614- سوره 18، آیه 7.

615- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 111.

616- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 120.

617- معانی الاخبار، ص 342.

618- بحار، ج 17، ص 101.

619- کافی ، ج 2، ص 269.

620- غررالحکم ، ص 661.

621- بحار، ج 17، ص 218.

622- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 121.

623- سوره 2، آیه 286.

624- سوره 22، آیه 78

625- کافی ، ج 2، صص 86 و 84.

626- کافی ، ج 2، صص 86 و 84.

627- کافی ، ج 2، ص 86.

628- کافی ، ج 2، ص 86.

629- منبع پیشین .

630- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 86

631- سلامت روح ، ص 64.

632- بحار، ج 16، ص 57.

633- سفینه ، «عجب »، ص 161.

634- غررالحکم ، ص 151.

635- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 86.

636- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 109.

637- رشد شخصیت ، ص 44.

638- مجله خواندنی ها، شماره 18، سال 1325.

639- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 106.

640- نهج البلاغه ، خطبه 102.

641- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 125.

642- غررالحکم ، ص 86.

643- تفسیر برهان ، ص 412.

644- غررالحکم ، ص 806.

645- تحف العقول ، ص 275.

646- تحف العقول ، ص 275.

647- سوره 7، آیه 138.

648- زمینه جامعه شناسی ، ص 176.

649- اخلاق و شخصیت ، ص 85.

650- مستدرک ، ج 2، ص 61.

651- جامعه شناسی ساموئل کینگ ، ص 101.

652- جامعه شناسی ، ص 101.

653- جامعه شناسی ، ص 102.

654- زمینه جامعه شناسی ، ص 173.

655- زمینه جامعه شناسی ، ص 195.

656- ناسخ ، حالات علی (ع)، ص 869.

657- حالات علی (ع)، ص 896.

658- جامعه شناسی ، صص 403 و 88.

659- مستدرک ، ج 2، ص 260.

660- مستدرک ، ج 2، ص 260.

661- وسائل ، ج 4، ص 14.

662- بحار، ج 17 ص 111.

663- غررالحکم ، ص 396.

664- جامعه شناسی ، ص 395.

665- نهج البلاغه ، کلمه 190.

666- نهج البلاغه ، کلمه 190.

667- جامعه شناسی ، صص 398 و 394.

668- جامعه شناسی ، صص 398 و 394.

669- اخلاق و شخصیت ، ص 83.

670- جامعه شناسی ، ص 77.

671- اخلاق و شخصیت ، ص 77.

672- جامعه شناسی ، صص 89 و 88.

673- غرر الحکم ، ص 201.

674- فهرست غرر، ص 148.

675- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 102، ص 267.

676- تاءثیر علم بر اجتماع ، ص 146

677- امیدهای نو، ص 24.

678- سرنوشت بشر د، ص 65.

679- لذات فلسفه ، صص 88 و 91.

680- لذات فلسفه صص 88 و 99.

681- ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 125، ص 270.

682- جامعه شناسی ، ص 90.

683- سفینه ، ج 1، «زمن »، ص 557.

684- غررالحکم ، ص 257.

685- سوره 21، آیه 6.

686- چه می دانم ؟ بلوغ ، صص 51 و 52.

687- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 11.

688- بحار، ج 5، ص 342.

689- کافی ، ج 1، ص 27.

690- تحف العقول ، ص 98.

691- الاسلام و الحضارة العربیة ، ص 103.

692- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 3، ص 1462.

693- سوره 39، آیه 18.

694- بحار، ج 1، ص 90.

695- نهج البلاغه ، کلمه 275.

696- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 76.

697- سوره 26، آیه 72.

698- سوره 7، آیه 28.

699- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 84.

700- غررالحکم ، ص 811.

701- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 3، ص 1462.

702- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 77.

703- روزنامه اطلاعات ، شماره 12131.

704- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 50.

705- راز آفرینش انسان ، ص 140.

706- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 49.

707- کتاب شادکامی ، ص 110.

708- سفینة «امل »، ص 30.

709- غرر الحکم ، ص 726.

710- غرر الحکم ، ص 561.

711- نهج البلاغه ، کلمه 35.

712- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 86.

713- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 69.

714- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 89.

715- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 91.

716- چه می دانم ؟ تربیت اطفال دشوار ، ص 33.

717- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 91.

718- انسان ناشناخته ، ص 214.

719- عقده حقارت ، ص 14.

720- سوره 21، آیه 51.

721- سوره 19، آیات 42 و 43.

722- سوره 19، آیه 46.

723- سوره 19، آیات 48.

724- سوره 21، آیات 52 و 53 و 54.

725- سوره 6، آیه 81.

726- سوره 21، آیه 57.

727- سوره 21، آیه 60

728- سوره 21، آیه 67.

729- نهج البلاغه ، خطبه 94.

730- نهج البلاغه ، خطبه 95.

731- نگاهی به تاریخ جهان ، ص 323.

732- اسدالغابة ، ج 2، ص 290.

733- سوره 91، آیه 9 و 10.

734- رشد شخصیت ، ص 36.

735- عرر الحکم ، ص 818.

736- نهج البلاغه ، کلمه 351.

737- وسایل ، ج 4، ص 40.

738- رشد شخصیت ، ص 26.

739- ارشاد مفید، ص 142.

740- غرر الحکم ، ص 91.

741- مستدرک ج 2، ص 310.

742- اخلاق و شخصیت ، ص 124.

743- مستدرک ، ج 2، ص 67.

744- غرر الحکم ، ص 152.

745- مستدرک ، ج 2، ص 67.

746- بحار، ج 17، ص 214.

747- اخلاق و شخصیت ، ص 106.

748- اخلاق و شخصیت ، ص 105.

749- لذات فلسفه ، ص 211.

750- اخلاق و شخصیت ، ص 123.

751- غررالحکم ، ص 26.

752- مجمع البحرین ، عود.

753- نهج البلاغه ، نامه 31.

754- غررالحکم ، ص 33.

755- بحار، ج 17، ص 217.

756- اخلاق و شخصیت ، ص 118.

757- اخلاق و شخصیت ، ص 104.

758- لذات فلسفه ، ص 222.

759- بحار، ج 17، ص 215.

760- غررالحکم ، ص 642.

761- نهج البلاغه ، کلمه 216.

762- کافی ، ج 2، ص 306.

763- تحف العقول ، ص 88.

764- مجموعه ورام ، ج 1، ص 199.

765- غررالحکم ، ص 690.

766- غررالحکم ، ص 718.

767- غررالحکم ، ص 644.

768- لذات فلسفه ، ص 222.

769- سیره حلبی ، ص 321.

770- بحار، ج 6، ص 344.

771- دفاع از اسلام ، ص 23.

772- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 1، ص 317.

773- بحار، ص 6، ص 17.

774- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 1، ص 323.

775- سوره بقره ، آیه 285.

776- شباب قریش ، ص 128.

777- اسدالغابه ، ج 4، ص 54.

778- نگاه به تاریخ جهان ، ج 1، ص 320.

779- غررالحکم ، ص 407.

780- آداب النفس ، ج 1، ص 26.

781- سوره 13، آیه 11.

782- سوره 13، آیه 11.

783- سفینه ، خلق ، ص 411.

784- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 92.

785- در تربیت ، ص 69.

786- شادکامی ، ص 33.

787- غررالحکم ، ص 552.

788- سوره 13، آیه 20 و 21.

789- غررالحکم ، ص 87.

790- غررالحکم ، ص 651.

791- نهج البلاغه ، کلمه 392.

792- حیوة الحیوان دمیری ، ج 2، ص 66.

793- روضه کافی ، ص 197.

794- امالی صدوق ، ص 145.

795- بحار، ج 14، ص 151.

796- سوره 3، آیه 190 و 191.

797- نهج البلاغه ، خطبه 78.

798- سلامت روح ، ص 99.

799- عقده حقارت ، ص 12.

800- عقده حقارت ، ص 13.

801- غررالحکم ، ص 117.

802- مستدرک ، ج 2، ص 64.

803- عقده حقارت ، ص 9.

804- کافی ، ج 2، ص 67.

805- اصول روان شناسی مان ، ص 228.

806- سوره 6، آیه 160.

807- تحف العقول ، ص 319.

808- نهج البلاغه ، نامه 53.

809- روان شناسی رشد، ص 238.

810- غررالحکم ، ص 343.

811- سلامت روح ، ص 16.

812- شادکامی ، ص 105.

813- غررالحکم ، ص 613.

814- شادکامی ، ص 48.

815- نهج البلاغه ، نامه 18.

816- غررالحکم ، ص 851.

817- شادکامی ، ص 51.

818- غررالحکم ، ص 630.

819- نهج البلاغه ، کلمه 199.

820- شادکامی ، ص 56.

821- غررالحکم ، ص 579.

822- مجموعه ورام ، ج 1، ص 31.

823- عقده حقارت ، ص 15.

824- شادکامی ، ص 106.

825- غررالحکم ، ص 277.

826- سوره 75، آیه 5.

827- لذات فلسفه ، ص 491.

828- لذات فلسفه ، ص 493.

829- غررالحکم ، ص 493.

830- لذات فلسفه ، ص 228.

831- راه و رسم زندگی ، ص 21 و 40

832- راه و رسم زندگی ، ص 21 و 40

833- مجموعه ورام ، ج 1، ص 163

834- سفینه ، جلد 1، حرص ، ص 244

835- نهج البلاغه ، کلمه 363

836- مجموعه ورام ، ج 1 ص 169

837- سفینه ، طمع ، ص 93

838- سفینه ، ج 1، حرص ، ص 244

839- نهج البلاغه ، کلمه 217

840- کافی ، ج 2، ص 139

841- اندیشه های فروید، ص 115.

842- لذات فلسفه ، ص ، 345.

843- اخلاق و شخصیت ، ص 278.

844- غررالحکم ، ص 661.

845- سفینه ، ج 1، ص 654

846- اندیشه های فروید، ص 119.

847- نهج البلاغه ، خطبه 15

848- اندیشه های فروید، ص 108

849- اندیشه های فروید، ص 120

850- لذات فلسفه ، ص 339.

851- لذات فلسفه ، ص 339.

852- لذات فلسفه ، ص 340.

853- لذات فلسفه ، ص 344.

854- لذات فلسفه ، ص 344.

855- تحف العقول ، ص 321

856- مستدرک ، ج 2، ص 278

857- راه و رسم زندگی ، ص 64

858- غرر الحکم ، ص 499 و 765

859- سوره 10، آیه 83.

860- سوره 91، آیه 7 و 8.

861- کافی ج 1، ص 163

862- سوره 90، آیه 10

863- کافی ، ج 1، ص 163

864- اخلاق و شخصیت ، ص 177.

865- مستدرک ، ج 2، ص 309.

866- مکارم الاخلاق ، ص 234

867- روان پزشکی اجتماعی ، ص 97

868- چه می دانیم ؟ بلوغ ، ص 122

869- چه میدانم ؟ بلوغ ، ص 54

870- کتاب شباب قریش ، ص 1

871- بحار، ج 6 ص 405

872- بحار، ج 6، ص 415

873- سیره حلبی ، ج 1 ص 375

874- سیره حلبی ، ج 1، ص 378

875- سیره حلبی ، ج 1، ص 378

876- سرنوشت بشر، ص 185

877- غرر الحکم ، ص 352

878- بحار، ج 17، ص 214

879- غرر الحکم ، ص 507

880- روان پزشکی اجتماعی ، ص 89

881- روان پزشکی اجتماعی ، ص 94

882- روان پزشکی ، دکتر نیر سپاسی ، ص 78

883- فهرست غرر، ص 305

884- مجموعه ورام ، ج 2، ص 113

885- امیل ، ص 177

886- روان پزشکی اجتماعی ، ص 130

887- تحف العقول ، ص 456

888- غرر الحکم ، ص 508

889- مستدرک ، ج 2، ص 62

890- نهج البلاغه ، نامه 31

891- لذات فلسفه ، ص 493

892- روان پزشکی کودک ، ص 33

893- فهرست غرر، ص 186

894- غرر الحکم ، ص 470

895- کافی ، ج 2، ص 336

896- سفینه ، ج 2، هوی ، ص 728.

897- امیدهای نو، ص 240.

898- روان پزشکی اجتماعی ، ص 98

899- غرر الحکم ، ص 510

900- غرر الحکم ، ص 664

901- سوره 63، آیه 8

902- نهج البلاغه ، نامه 31

903- غرر الحکم ، ص 677

904- تحف العقول ، ص 263

905- فهرست غرر، ص 117

906- لذات فلسفه ، ص 195

907- اصول روان شناسی مان ، ص 158

908- لذات فلسفه ، ص 199

909- بحار، ج 16، ص 164

910- مستدرک ، ج 2، ص 105

911- میتدرک ، ج 2، ص 105

912- مجموعه ورام ، ج 1، ص 57

913- وسائل ، ج 4، ص 68

914- مستدرک ، ج 2، ص 362

915- غرر الحکم ، ص 70

916- فهرست غرر، ص 359

917- ما و فرزندان ما، ص 72

918- فهرست غرر، ص 359

919- شرح ابن ابی الحدید، ج 20 کلمه 908، ص 341

920- تحف العقول ، ص 489

921- بحار، ج 11، ص 209

922- روح القوانین ، ص 32.

923- مستدرک ، ج 2، ص 103.

924- تاریخ یعقوبی ، ص 67.

925- کافی ، ج 5، ص 63.

926- غرر الحکم ، ص 434.

927- مستدرک ، ج 2، ص 364.

928- بحار، ج 6، ص 153

929- تاریخ اجتماعی ایران ، ص 86

930- نهج البلاغه ، کلمه 36

931- تحف العقول ، ص 266

932- تاریخ یعقوبی ، ص 66

933- مکارم الاخلاق ، ص 131

934- مکارم الاخلاق ، ص 131

935- غرر الحکم ، ص 99

936- غرر الحکم ، ص 96

937- سوره 2، آیه 273

938- غرر الحکم ، ص 89

939- فهرست غرر، ص 125

940- روح القوانین ، ص 101.

941- روح القوانین ، ص 105.

942- تفسیر تبیان ، ج 1 ص 864.

943- سوره 9، آیه 118.

944- غرر الحکم ، ص 90.

945- غرر الحکم ، ص 80.

946- سلامت روح ، ص 58.

947- مستدرک ، ج 2، ص 313.

948- سوره 25 آیه 28.

949- وسایل : ج 4 ص 207

950- مستدرک ، ج 2 ص 62.

951- مستدرک ج 2، ص 62.

952- غررالحکم ، ص 723.

953- چه می دانیم !؟ بلوغ ، 57.

954- نهج البلاغه ، نامه 69.

955- ابن لهص الحدید، ج 20 کلمه 147، ص 272.

956- مستدرک ، ج 2، ص 65.

957- تجدید حیات جوانان ، ص 26.

958- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 54

959- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 59.

960- غرر الحکم ، ص 695.

961- غرر الحکم ، ص 695.

962- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55.

963- فهرست غرر، ص 356.

964- امالی صدوق ، ص 397.

965- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55 و 57.

966- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55 و 57.

967- نهج البلاغه ، نامه 31.

968- بحار، ج 16، ص 46.

969- تاریخ یعقوبی ، ص 97

970- تاریخ یعقوبی ، ص 97

971- سلامت روح ، ص 36

972- فهرست غرر، ص 204

973- تجدید حیات جوانان ، ص 26

974- تجدید حیات جوانان ، ص 60

975- اطلاعات ، شماره 12565

976- تحف العقول ، ص 201

977- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 52

978- غر الحکم ، ص 422

979- فهرست غرر، ص 83

980- مستدرک ، ج 2، ص 64

981- وسایل ، ج 3، ص 205

982- سفینه البحار، سبب ، ص 592

983- بحار، ج 17، ص 217

984- تحف العقول ، ص 323

985- جوامع الحکایات ، ص 6

986- وسایل ، ج 3، ص 203

987- وسایل ، ج 3، ص 206

988- اطلاعات ، شماره 12579

989- مستدرک ، ج 2، ص 65

990- تحف العقول ، ص 316

991- غرر الحکم ، ص 671

992- غرر الحکم ، ص 811

993- امالی صدوق ، ص 397.

994- سوره 7، آیه 10.

995- تحف العقول ، ص 37

996- ارشاد مفید، ص 141

997- کافی ، ج 5، ص 88

998- تحف العقول ، ص 445

999- کافی ، ج 5، ص 76

1000- محجه البیضاء، ج 3، ص 147

1001- اسعدالغابه ، ج 2، ص 269

1002- بحار، ج 23، ص 6

1003- بحار، ج 17، ص 18

1004- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 78.

1005- محجه البیضاء، ج 3، ص 143

1006- سفینه ، غنی ، ص 327.

1007- عقل کامل ، ص 168.

1008- زمینه جامعه شناسی ، ص 190.

1009- محجه البیضاء ج 3، ص 140

1010- کافی ، ج 5 ص 72.

1011- منبع پشین .

-1012

1013- زمینه جامعه شناسی ، ص 288.

1014- انسان ناشناخته ، ص 69.

1015- روضه کافی ، ص 177.

1016- راه و رسم زندگی ، ص 149.

1017- راه و رسم زندگی ، ص 150.

1018- بحار، جلد 17، ص 101.

1019- انسان ناشناخته ، ص 305.

1020- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 102.

1021- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 104.

1022- شادکامی ، ص 91.

1023- سفینه ، یسر، ص 722.

1024- چه می دانیم ؟ بلوغ ، ص 105.

1025- شادکامی ، ص 177.

1026- شادکامی ، ص 178.

1027- سلامت روح ، ص 28.

1028- اندیشه های فروید، ص 58.

1029- بحار، ج 17، ص 182.

1030- لذات فلسفه ، ص 87.

1031- لذات فلسفه ، ص 89.

1032- شادکامی ، ص 178.

1033- سلامت روح ، ص 28.

1034- محجة البیضاء، ج 4، ص 33.

1035- مجموعه ورام ، ص 23.

1036- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 83.

1037- بیکاری ، ص 126.

1038- بیکاری ، ص 131.

1039- بحار، ج 23، ص 6.پ

1040- تحف العقول ، ج 489.

1041- وسائل ، ج 4، ص 101.

1042- سوره 11، آیه 61.

1043- سوره 22، آیه 65.

1044- امیدهای نو، ص 41.

1045- سوره 31، آیه 20.

1046- سوره 45، آیه 12 و 13.

1047- سوره 45، آیه 12 و 13.

1048- زمینه جامعه شناسی ، ص 277.

1049- لذات فلسفه ، ص 86.

1050- امیدهای نو، ص 35.

1051- زمینه جامعه شناسی ، ص 281.

1052- امیدهای نو، ص 36.

1053- مستدرک ، ج 2، ص 426

1054- بحار، ج 23، ص 20

1055- وسائل ، ج 4، ص 103.

1056- بحار، ج 23، ص 20.

1057- کافی ، ج 5، ص 89.

1058- منبع پیشین .

1059- کافی ، ج 6، ص 286.

1060- کافی ، ج 6، ص 286.

1061- لذات فلسفه ، ص 236.

1062- لغت نامه دهخدا، ﷺ ، صاحب الزنج ، ص 31.

1063- تتمة المنتهی ، ص 380.

1064- کافی ، ج 6، ص 302.

1065- سفینه ، ج 1، ص 196.

1066- زمینه جامعه شناسی ، ص 285.

1067- امیدهای نو، ص 36.

1068- امیدهای نو، ص 34.

1069- جامعه شناسی ، ص 280 و 283

1070- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 98، ص 267

1071- غرر الحکم ، ص 697

1072- فهرست غرر، ص 265

1073- شرح ابن ابی الحدید، ج 20 کلمه 817، ص 333

1074- امیدهای نو، ص 39

1075- امیدهای نو، ص 41

1076- غرر الحکم ، ص 444

1077- امیدهای نو، ص 38

1078- فهرست غرر، ص 269

1079- اندیشه های نهرو، ص 224

1080- فهرست غرر، ص 126

1081- اخلاق و شخصیت ، ص 139

1082- زمینه جامعه شناسی ، ص 288.

1083- تحف العقول ، ص 387.

1084- کافی ، ص 48.

1085- رشد و زندگی ، ص 272.

1086- فهرست غرر، ص 316.

1087- سوره 47، آیه 14

1088- فهرست غرر، ص 157

1089- بحار، ج 17، ص 208

1090- غرر الحکم ، ص 245

1091- فهرست غرر، ص 157

1092- جامعه شناسی ، ص 291

1093- بحار، ج 17، ص 208

1094- جامعه شناسی ، ص 286

1095- جامعه شناسی ، ص 299

1096- جامعه شناسی ، ص 301

1097- اندیشه های نهرو، ص 219

1098- اندیشه های نهرو، ص 223

1099- جامعه شناسی ص 299.

1100- سوره 96، آیات 6 و 7

1101- مجموعه ورام ، ج 1، ص 132

1102- لذات فلسفه ، ص 96

1103- جامعه شناسی ، ص 301

1104- کافی ، ج 5، ص 87.

1105- غرر الحکم : ص 775.

1106- فهرت غرر، ص 358.

1107- جامعه شناسی ، ص 303

1108- اخلاق و شخصیت ، ص 152.

1109- غررالحکم ، ص 494.

1110- جامعه شناسی ، ص 303.

1111- راه و رسم زندگی ، ص 17.

1112- وسائل ، ج 3، ص 177.

1113- مستدرک ، ج 2، ص 22.

1114- مجله تندرست ، شماره 6، سال 22.

1115- مکارم الاخلاق ، ص 124.

1116- مستدرک ، ج 2، ص 22.

1117- انسان ناشناخته ، ص 220.

1118- راه و رسم زندگی ، ص 36.

1119- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 236.

1120- فهرست غرر، ص 199.

1121- مستدرک ، ج 2، ص 517.

1122- وسائل ، ج 4، ص 231.

1123- مبسوط، سبق و رمایه .

1124- وسائل ، ج 4، ص 231.

1125- مستدرک ، ج 2، ص 516.

1126- جعفریات ، ص 98.

1127- لذات فلسفه ، 492.

1128- روزنامه کیهان ، شماره 7060.

1129- جامعه شناسی ، ص 297.

1130- سوره 9، آیه 128.

1131- مجموعه ورام ، ج 1، ص 12.

1132- غررالحکم ، ص 212.

1133- غررالحکم ، ص 271.

1134- سوره 103.

1135- کافی ، ج 2، ص 164.

1136- مکارم الاخلاق ، ص 71.

1137- کافی ، ج 2، ص 163.

1138- ارشاد مفید، ص 143.

1139- روضه کافی ، ص 153.

1140- اعجاز و روان کاوی ، ص 1.

1141- سوره 30، آیه 41.

1142- سوره 13، آیه 11.

1143- اعجاز روانکاوی ، ص 4.

1144- مستدرک ، ج 2، ص 67.

1145- وسائل ، ج 3، ص 207.

1146- کافی ، ج 2، ص 164.

1147- غررالحکم ، ص 816.

1148- امالی ، صدوق ، ص 118.

1149- سوره 76، آیه 9.

1150- سفینه ، ج 2، لها، ص 519.

1151- بحار، ج 17، ص 256.

1152- نهج البلاغه ، خطبه 33.

1153- اندیشه های نهرو، ص 219.

1154- اندیشه های نهرو، ص 222.

1155- غررالحکم ، ص 781.

1156- تحف العقول ، ص 52.

1157- روزنامه کیهان ، شماره 7533.

1158- روزنامه اطلاعات ، شماره 12857.

1159- روزنامه کیهان ، شماره 7434.

1160- سوره 30، آیه 7.

1161- انسان ناشناخته ، ص 39.

1162- راه و رسم زندگی ، ص 33.

1163- سوره 41، آیه 53.

1164- سوره 20، آیه 124.

1165- مجله روانپزشکی ، سال دوم ، شماره اول ، ص 8.

1166- مکارم الاخلاق ، ص 77.

1167- سوره 2، آیه 219.

1168- غررالحکم ، ص 631.

1169- روضه کافی ، ص 152.

1170- فهرست غرر، ص 357.

1171- علوم جنایی ، دکتر کی نیا، ص 970.

1172- علوم جنایی ، ص 970.

1173- سوره 5، آیه 91.

1174- علوم جنایی ، ص 857.

1175- اعجاز روان کاوی ، ص 212.

1176- بحار، ج 2، ص 25.

1177- بحار، ج 16، ص 162.

1178- علوم جنایی ، ص 831.

1179- علوم جنایی ، ص 843.

1180- اعجاز روان کاوی ، ص 212.

1181- علوم جنایی ، ص 846.

1182- مستدرک ، ج 3، ص 137.

1183- علوم جنایی ، ص 840.

1184- مستدرک ، ج 3، ص 139.

1185- کافی ، ج 6، ص 403.

1186- علوم جنایی ، ص 837.

1187- کافی ، ج 6، ص 405.

1188- علوم جنایی ، ص 841.

1189- مستدرک ، ج 3، ص 141.

1190- کافی ، ج 6، ص 408.

1191- کافی ، ج 6، ص 409.

1192- علوم جنایی ، ص 855.

1193- روزنامه کیهان ، شماره 7568

1194- راه و رسم زندگی ، ص 91.

1195- کافی ، ج 5، ص 347.

1196- مستدرک ، ج 2، ص 538.

1197- لئالی الاخبار، ص 267.

1198- علوم جنایی ، ص 863.

1199- مستدرک : ج 3، 137.

1200- منبع پیشین .

1201- علوم جنایی ، ص 853.

1202- علوم جنایی ، ص 851.

1203- علوم جنایی ، ص 849.

1204- علوم جنایی ، ص 834.

1205- علوم جنایی ، ص 971.

1206- کافی ، ج 6، ص 400.

1207- کافی ، ج 6، ص 398.

1208- بحار، ج 11، ص 115.

1209- کافی ، ج 5، ص 122.

1210- روزنامه اطلاعات ، شماره 10071.

1211- لغت نامه دهخدا، قمار، ص 466.

1212- مستدرک ، ج 2، ص 436.

1213- تفسیر مجمع البیان ، ج 3، 239.

1214- وسائل ، ج 4، ص 117.

1215- دائر المعارف فرید وجدی ، ج 7، قمر، ص 944.

1216- غرر الحکم ، ص 854.

1217- روزنامه کیهان ، شماره 7826.

1218- روزنامه کیهان ، شماره 7871.

1219- روزنامه اطلاعات ، شماره 12812.

1220- روزنامه اطلاعات ، شماره 7866.

1221- روزنامه اطلاعات ، شماره 11853.

1222- فهرست غرر، ص 358.

فهرست مطالب

مقدمه 2

ارزش جوانی 4

فروع زندگی 5

نیروی جوانی 6

آغاز زندگی اجتماعی 7

رسوم وحشیانه 8

نعمت مجهول 10

چهار اندرز 11

جوان و دنیای کنونی 12

زشت و زیبای جوانی 13

جوانان لایق 18

فتح مکه 19

فرماندهی سپاه 21

جمال جوانی 22

دو صفت مطبوع 23

زیبایی حیوانات 24

اسلام و پرورش حسن زیبایی 25

زیبایی آسمان 25

فروغ ستارگان 26

جمال طبیعی انسان 27

زیبایی و محبوبیت 28
زینت و خودآرایی 29
زیبایی جوانی 31
میل جوان به خودآرایی 33
ارتباط تجمل با غریزه جنسی 34
احساس لذت زیبایی 34
ارضای تمایل جمال 35
زیبایی علم و اخلاق 36
میل جوان به جمال روحانی 38
پرورش سجایای اخلاقی 39
صفای باطن جوان 40
فضیلت خواهی جوان 41
ارزش جمال روحانی 43
جوانان با فضیلت 45
جوانان آلوده 46
قبح خیانت 47
خودشناسی جوانان 48
طبع زود رنج جوان 49
استعدادهای نهفته 50
استفاده از فرصت 50
لحظات زودگذر 52
سرمایه های جوانی 53

مسؤ ولیت شخصی جوان 54
جوانی از دست رفته 56
افراد قدرناشناس 57
افسوس و نگرانی 59
شکنجه های روحی 60
اضطراب فکر 61
فشارهای روانی 62
درمان افسوس و نگرانی 63
آینده مجهول 64
گذشته معدوم 65
فرصت موجود 66
سرمایه عمر 67
آرزوهای شیرین 69
افکار وحشتناک 69
دوران تخیلات 71
بلوغ و رشد 73
پی بردن به علل حوادث 75
علائم ظاهری بلوغ 76
عامل واقعی بلوغ 77
نقش هورمون ها 78
نارسایی دانش کنونی 79
پدیده بلوغ 80

آغاز بلوغ کودک 81
دوران بلوغ 81
جهش بدن 82
نمو استخوانها 83
رشد نهایی قامت 83
تفاوت اساسی زن و مرد 84
توازن رشد 85
ناموزونی نمو 86
پایان دوران کودکی 87
رشد تارهای صوتی 88
تفاوت دختر و پسر 89
منازل تکامل 90
تاءثیر بلوغ در حالات روانی 91
جهش احساسات 92
افکار ناسنجیده 93
طغیان احساسات 93
روان شناسی اختصاصی جوان 94
بهترین وسیله تربیت جوانان 95
ترک خودسری و استبداد 96
بررسی عقل 96
پیروان مکتب مادی 97
مرکز اصلی حافظه 98

دستگاه ماشینی مغز 99
اشتباه مادیون 100
تفکیک حافظه از عادات 101
اندازه گیری نیروها 102
شگفتی کارهای دماغی 103
نارسایی دانش در شناختن روح 104
جرقه مجهول 104
رشد سریع مغز کودک 106
افکار کودکانه 106
وزن متوسط مغز در سنین مختلف 107
جهش عواطف و کندی فکر 108
جنون جوانی 109
ضعف سریع عقلانی 110
جنون خودنمایی 111
روش های غیرعادی 112
نیاز جوان به راهنمایی 114
عذر مقبول 115
تحمیل نظرات خام 116
اختیارات مالی 117
شکفتگی کامل عقل 118
ضعف عقل در بحران بلوغ 118
سنجش سن تقویمی و عقلی جوان 120

میزان خوبی و شایستگی.....120
درجات عقل بشر.....121
کوته فکران بالغ.....122
علائم حماقت.....123
تربیت در زمینه های ارثی.....124
آزمایش عقل و هوش.....125
سنجش فکر اطفال.....126
سن عقلی و تقویمی.....127
افراد غیر طبیعی.....128
منشاء صغر فکری.....129
راه آزمایش عاقل.....130
نظر صائب.....131
فصلی در روان شناسی.....132
برتری عقل رجال وحی.....134
تمایلات شخصی.....136
اعمال تخریبی.....137
علامت ضعف عقل.....138
دشمنی با روزگار.....139
رشد اکتسابی عقل جوان.....140
آغاز رشد طبیعی و اکتسابی.....141
رشد طبیعی و اکتسابی.....143
اولین فرصت.....144

آغاز پرورش عقل 145
تکامل تدریجی 146
تجزیه و تحلیل مسائل 147
درک حقایق 148
ارزش دوران کودکی 150
روش های قابل سنجش 152
پرورش اخلاق 153
شکفتگی عقل 154
میل به درک مسائل علمی 154
مدرسه و غنای فکری 155
تقویت هوش 155
فراگرفتن علم و ادب 156
برکناری از افراط 156
اسلام و نسل جوان 157
بیماری تنبلی 158
اوهام و تخیلات 159
کتاب های افسانه ای 160
شناختن روا و ناروا 161
مقیاس ارزش آرا 161
ساختن شخصیت 162
تحلیل حوادث 163
آزمایشگاه فکر 164

تفکر دارای هدف 165
ارزیابی آینده 165
مکتب روزگار 166
بهره برداری از وقایع 167
درک فوائد تاریخ 168
قرآن و وقایع تاریخی 168
بیداری فکر 169
علل ترقی و سقوط 169
بررسی تاریخ 170
پیوند اطلاعات 171
دقت در وقایع شخصی 172
راه رسیده به واقع 173
بحران های عصبی 178
حالت مالیخولیایی 178
ذخایر گران بها 179
اهتزاز عواطف 180
تفاوت عقل و احساس 181
کانون مهر و محبت 182
راهنمای فضلیت 183
نیل به خوبی ها 184
ناصح راستگو 184
منشاء نیکی و بدی 185

واکنش هیجانی.....186
طغیان غرایز.....186
تسخیر تمایلات.....188
خودسری غرایز.....188
احساسات مخرب.....190
هوی پرستی و سقوط.....191
تمایلات غیرعقلانی.....192
نسلجوان و احساسات.....192
روان زودرنج جوان.....194
بی احترامی به جوانان.....194
جرم جوانان.....195
افکار مطرود.....196
تندروی جوان.....196
نشانه خردمندی.....198
تعالیم ایمانی.....199
تمایلات فطری و تربیتی جوان.....200
معلم اول کودک.....201
پی ریزی قواعد زندگی.....202
حقوق فرزندان مسؤ ولیت پدران.....204
شریف ترین خدمت.....205
تاءثیر محیط اجتماعی.....206
وابستگی فرد به اجتماع.....207

تعصب های جاهلانه 208
انحراف های اخلاقی 209
هدایت تمایلات 210
جبران خطای تربیتی 211
وظیفه والدین 212
جوانان مردم آزار 213
محرومیت های ایام کودکی 213
آسیب های روحی 214
بدترین پدران 215
حلف الفضول 217
مبارزه با زورگویی 218
نقاط اتکا 221
وظیفه جوان 222
اقتضای طبع جوانی 223
تعدیل تمایلات جوان 224
نیاز جوان به راهنمایی 225
جنبش شهوت و غضب 226
طلب سجایای اخلاقی 228
تعدیل تمایل بیمار 229
خواهش لذت و سلامت 230
میل جوان به پاکی و شرافت 231
ضرورت تعدیل خواهش ها 232

ارضای همه تمایلات 233
اعمال شهوت در حدود مصلحت 233
خواهش سجایای اخلاقی 234
سرکوبی تمایلات انسانی 235
طغیان شهوت و تیرگی عقل 236
ناکامی و انتقام 236
خمودی عقل 238
بالاخانه غم 239
سفر طولانی 240
رفیق از دست رفته 241
پیمانی با خدا ماه در پشت ابر 242
بزرگ ترین پرتگاه 249
شهوت پرستان عیاش 250
احساسات مذهبی جوان 251
احیای همه تمایلات 252
برنامه تربیت در اسلام 253
قدرت تغییرناپذیر 254
حقیقت پایدار 255
تمایل ایمان و اخلاق 256
عجز کودک از درک مجردات 257
بلوغ و جهش احساسات مذهبی 258
آغاز تربیت 260

مهارکردن غرایز 261
سرفصل کتاب تربیت 263
توبه جوانان 264
اولین فرصت 265
عشق به وارستگی 266
تعارض اخلاق و تمایلات نفسانی 267
نابودی میانی اخلاقی 268
تحدید غرایز جوان 269
دورویی خودپسندانه 270
تربیت و تعدیل تمایلات 272
عوامل رام کردن غرایز 273
نیروی محرک بشر 274
قدرت غرایز و ضعف عقل و علم 275
توازن قدرت 276
نیروی عشق 277
پایداری وجدان 278
اساس تربیت در اسلام 279
مذهب صحیح و مذهب خرافی 279
شرک و بت پرستی 280
بحران تردید 281
معیار برتری اسلام 283
پروردگار محبوب 284

حب خدا و فداکاری 286
عبادت و نیایش 287
امید به رحمت 288
دوره بحرانی ایمان 289
بی اعتنایی به حس مذهبی 290
خودسری نوجوان 291
تنزل سطح اخلاق 292
کشتارهای وحشیانه 293
تشخص طلبی جوان 295
قبول عضویت اجتماعی 296
استحقاق پاداش و کیفر 297
مشکل بزرگ نسل جوان 298
ورزش های خطرناک 300
اخبار جراید 301
سقوط و بدنامی 303
لذت از کارهای قهرمانی 304
تقلید ناصواب 305
قهرمان خیالی 306
مقاومت در مقابل غرایز 307
دشواری مبارزه 308
قهرمان واقعی 309
حس خویشتن داری 310

احراز شخصیت معنوی 311
پیروی از اصول اخلاقی 312
حجاب واقع بینی 313
اثر تربیت صحیح 314
دوران بروز تمایلات 316
توقع تکریم 320
رهایی از قید کودکی 321
خواهش آزادی 322
وظیفه والدین و جوانان 323
دوران قبل از بلوغ 324
دوران بلوغ و جوانی 325
نوسان جوانان 328
توجه به عزت نفس 330
راهنمای دوستانه 331
لحن سخن لقمان 332
قدرت تجزیه و تحلیل 333
اثر تکرار ملامت 335
بی احترامی به جوان 336
پدران مطرود 337
وظیفه جوانان 338
نگاه بغض آمیز 340
خامی فکر جوان 341

اطاعت از خیرخواهان 342
جوان و احراز شخصیت 343
حسن سازگاری 344
شخصیت چیست ؟ 345
صفات پایدار 347
تحمل شکست 348
تفاوت ساختمان 350
قیافه نامطبوع 352
مشکلات توابع 355
احساس برتری 356
تحقیر دیگران 357
وضع اقتصادی خانواده 361
فقر وضعف شخصیت 362
بدبینی و آشفتگی 363
فرزندان یاغی و متجاوز 364
فضایل اخلاقی 365
اعمال انعکاسی شیرخوار 367
شخصیت پنهانی کودکان 368
تجلی وجدان اخلاقی 369
تغییرات اساسی در اخلاق و عقاید 370
ارزشهای زندگی 371
شکست شخصیت 372

حساسیت جوان در مقابل ارزشها.....374
انتخاب ارزشهای واقعی.....375
اخلاق خوب و بد 376
اندازه گیری قدرت و رغبت 377
پرهیز از افراط و تفریط 378
خوددوستی و رشد شخصیت 379
خودپسندی بیماری است 381
علاقه به خودنمایی 381
لزوم تعدیل احساسات 382
شخصیت کاذب خودپرستان 383
عشق به مسائل سیاسی 384
علاقه به اکتشافات اشیاء 385
فکر خام و بلندپروازی 386
جوانان ناپخته.....387
دلبستگی نسنجیده 388
پیروی های ناروا.....389
دوران کودکی حیوانات 390
اندازه گیری محبت والدین 390
دوران کودکی بشر.....391
مقیاس کامیابی 392
لزوم معاشرت 392
محیط تربیتی.....393

کودک و خانواده 394
آموزش های آگاهانه 395
فراگیری های ناآگاه 396
پایه گذاران شخصیت 397
محیط نیرومند اجتماع 398
پیروی مردم از اجتماع 399
اطاعت کورکورانه 401
نهضت جهال 402
اختلال شخصیت 403
آداب اجتماعی 404
آداب و سنن 405
رسوم ناپایدار 406
سنن تغییرناپذیر 409
هدف زندگی در جهان امروز 411
بهزیستی در پرتو علم 412
نتایج زیان بخش ماشین 413
زمینه نابودی بشر 414
برافتادن عفت و حیا 415
احساسات تند جوانی 417
عواطف زودگذر 417
تکامل در پرتو عقل 418
تطبیق با تحولات 419

شرط کامیابی.....420
محافظه کاری نسل کهن.....421
ویرانی های جنگ 422
جوان و نوسازی محیط 423
سرپیچی های نابه جا 425
تقلید در جهت مخالف.....426
جوان و تخیلات 427
تخیل و پیشرفت های فکری 428
جوان و افکار شاعرانه 429
اسلام و تخیلات مفید 430
شخصیت موهوم 431
علل سرپیچی جوانان 431
فعالیتهای غیر عمیق.....432
عصیان ناپایدار.....433
منطق غلط 433
شخصیت تغییرناپذیر.....434
جوانان خشمگین.....436
عجز از سازش با محیط 437
شخصیت انقلابی نوابغ 438
رهبران روحانی 438
آغاز رهبری ابراهیم.....439
مبارزه ابراهیم با بت پرستی 440

تشدید مبارزات 440
محاکمه علنی ابراهیم 441
اوضاع عصر جاهلیت 441
پیغمبر و نسل جوان 442
صفات قابل تغییر 444
صفات موروث و مکتب 445
مجاهده در راه اصلاح 446
استفاده از عقل و منطق 447
ناتوان ترین مردم 448
همنشین شرابخوار 449
منشاء عادات خوب و بد 450
عادت به بردباری در ناملایمات 451
طرز مبارزه با عادات بد 452
راه تقویت اراده 453
غریزه خوددوستی 454
دشواری مبارزه با عادات 456
پایه گذاری تمدن جدید 458
نیرومندی بر اثر اسلام 459
پیشرفت سریع مسلمین 460
مقاومت رهبر اسلام 461
پایداری مسلمین 461
بردباری در پرتو ایمان 463

نقش مربی در تربیت 464
نتایج مجاهدات پیغمبر ﷺ 465
تغییر عادات مذموم 466
ترس و شکست شخصیت جوان 467
ترسهای غریزی و تلقینی 468
نیاز کودک به ترس 469
فکر چاره جوئی 470
ترسهای مضر 471
ترس از فال بد 472
فال بد و نگرانی 473
بشر و ستاره شناسی 474
ترس و مشورت با کاهنان 475
اسلام و علم نجوم 476
ترس و تزلزل اراده 477
ترس بر اثر نقص اندام 478
ترس از استهزا 478
درمان عیوب موروثی 479
استفاده از سرمایه های طبیعی 481
راه جبران حقارت 482
موازنه بیم و امید 484
پیشرفت بر اثر تشویق 484
مقایسه تشویق و توبیخ 485

وظیفه فرمانروایان 486
ضمیر آرام بر اثر حسن تربیت 487
خودباختگی بر اثر سوء تربیت 488
عوارض ترس 489
ترس و تباهی جسم و جان 490
مبارزه با منشاءترس 490
محبت های نا به جا 492
قطع مراوده بر اثر ترس 493
تمایل آزادی در حیوان 495
تفاوت آزادی با افراطکاری 496
جوان و خواهش آزادی 497
خطر آزادی نامحدود 499
ضرورت تعدیل غرایز 499
آزادی و موانع طبیعی 500
کیفر تندروی در غرایز 501
تضاد غرایز 502
ناسازگاری تمایلات 503
عقل در هدایت غریزه 504
طمع کاری و ذلت 505
ناکامی آزمندان 506
حدشناسی در اجتماع 507
حقوق بر اساس انصاف 508

کیفر تجاوز به حقوق دیگران 509
قاعده لاضرر 511
میل بشر به آزادی مطلق 512
مخالفین تمدن 513
برقراری نظم بدون حکومت 515
معایب آزادی مطلق 515
تمایلات اختصاصی بشر 517
اعمال ضد انسانی 518
موازنه تمایلات 518
تفاوت های وجدان و عقل 521
وجدان یا نور ذاتی 522
نقش وجدان در صفات انسانی 523
سعادت در پرتو وجدان 523
فقد وجدان و درنده خویی 524
فضیلت پذیری جوان 525
گرایش صادقانه 526
شکایت مشرکین از پیغمبر ﷺ 527
زندگی تلخ مسلمانان 528
احضار مهاجرین به مجلس ملک 529
نقش غرایز در روانشناسی مدرن 531
علل انحراف نسل جوان 532
جوان و محیط فاسد 533

تحولات اخلاقی بر اثر بلوغ 535
پرتگاه زندگی 536
جوان بر سر دو راهی 537
انتقام جویی در اثر شکست در عشق 538
جوان و عزت نفس 541
عزت نفس و اجتناب از گناه 542
حق فرزند به پدر 543
سرکوب شدن عزت نفس 544
ضرر تشویق نابه جا 545
اجرای کیفر قانونی 547
یک اشتباه تربیتی 548
نصیحت در خلوت 550
نکوهش از رفتار ناپسند 554
سعادت در حفظ شرافت 559
نیاز بشر به رفاقت 560
مکتب فداکاری 561
جوان و انتخاب رفیق 562
جوان و تمایل رفاقت 563
جوان و دوستی افراطی 567
مآل بینی در ایام جدائی 568
میانه روی در رفاقت 570
رفاقت های خود سرانه 571

رفیق پایه گذاری اخلاق 572
دوست موقع ناشناس 573
دوست نادان 574
رفیق دروغگو 576
رفیق متملق 577
جوان و انتخاب شغل 578
ارزش کار در اسلام 579
وظایف پدران 580
کار و تحکیم شخصیت 581
رابطه شغل با اخلاق 582
تساوی حقوق در اجتماع 586
تشخیص استعداد 587
کاریابی در دنیای ماشین 590
پندار غلط 592
پدیده صنایع خودکار 594
بیکاری تکنولوژی 595
لزوم کوشش در تاءمین معاش 596
انسان و عقل 596
آزادی در پرتو خرد 596
استعداد نامحدود بشر 598
تسخیر اجرام سماوی 599
آغاز حکومت بشر بر زمین 600

آغاز تکامل در پرتو کشاورزی 601
تقدس کشاورزی در ادیان الهی 603
ذخیره قوت و آرامش خاطر 604
گرسنگی و خمود عقل و احساس 605
مادر گرسنه و خوردن فرزند 606
تسخیر طبیعت در پرتو صنعت 609
ضرورت آموزش در جهات صنعت 610
جوان و تحصیل علم 611
خودسری بر اثر بی ایمانی 613
وظیفه کارگر در صنایع سنگین 615
گفت و گو با افراد عالم 616
ضرورت تفریح در زندگی 617
تفریح و رفع خستگی 618
تقسیم ساعات روز 619
تفریح پس از تاءمین معاش 620
یک مسئله حیاتی 622
لزوم تعدیل غریزه تفریح 623
استفاده از لذایذ مشروع 624
تندروی جوانان کامجو 625
گناهکاری به نام تفریحی 626
مسافرت و ازدیاد معلومات 628
فواید مسافرت 628

ورزش در دنیای کنونی 629
کار عضلانی و سلامت بدن 630
ورزش و توازن قوا 631
اسب دوانی و تیراندازی 632
برد و باخت قانونی 633
غریزه خوددوستی 637
تمایل دگردوستی 637
تضعیف غریزه تهاجم 638
انسان دوستی بی آلایش 639
پیامبران و بشردوستی 640
عواطف پیشوای اسلام 641
بهزیستی در پرتو دگردوستی 643
اوضاع نامطلوب جهان کنونی 645
پرورش صفات انسانی 647
پیامبران و انسان سازی 649
لذت بیشتر در ظل ایمان 650
انحراف از مسیر فطرت 652
توجه بشر به محسوسات 653
لزوم احیای معنویت 654
پیشرفت ناموزون 656
خودشناسی و زندگی انسانی 656
جوان و مکارم اخلاق 657

رهبری غریزه تفریح 658
توجه به دو نکته اساسی 659
سودجویی و تیرگی خرد 661
قمار و خصومت 663
میخواری و تیرگی عقل 664
عامل مولد جرم 665
رابطه الکلیسم با دیوانگی 666
الکلیست و فرزندانشان 667
الکل و جهاز هاضمه 669
رابطه الکل با شکست فرانسه 670
اعلامیه آکادمی پزشکی 671
شرکت در مجلس شراب 672
قمار و هیجان روحی 673
ارمغان تمدن جدید 675
پاورقی 678
فهرست مطالب 722